

زیر نظر آیتہ اللہ العظمی
مکارم شیرازی (مدظلہ العالی)

عاشورا

ریشہ ما، انگیزہ ما، رویداد ما، پیام ما

مفتی محمد رفیع الرحمن

سعید داودی

مہدی رستم نژاد

کُلُّ یَوْمٍ عِشْرَاءُ

زیر نظر آیۃ اللہ العظمی
مکرم شیرازی

عاشورا

ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها

با تجدید نظر و اضافات

محقق: محمد
سعید داودی
محمی رستم نژاد

کتابخانه





سرشناسه	: داودی، سعید، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها/محققان سعید داودی، مهدی رستم‌نژاد، زیر نظر مکارم شیرازی.
وضعیت ویراست	: [ویراست ۲].
مشخصات نشر	: قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۷۶۸ ص.
شابک	: 978-964-533-067-3
یادداشت	: پشت جلد به انگلیسی: Ashura: roots, motives, events & consequences
یادداشت	: چاپ قبلی: مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۸۴ (۶۲۴ ص).
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۷۶۱]-۷۶۸: همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه
موضوع	: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
موضوع	: واقعه کربلا، ۶۱ ق - فلسفه
موضوع	: واقعه کربلا، ۶۱ ق - قرن ۱۴
موضوع	: شعر مذهبی - قرن ۱۴
شناسه افزوده	: رستم‌نژاد، مهدی، ۱۳۴۲ -
شناسه افزوده	: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵، ناظر
رده‌بندی کنگره	: Bp ۴۱/۵/د۲ع۲ ۱۳۸۷:
رده‌بندی دیوپی	: ۲۹۷/۹۵۳۴:
شماره کتاب‌شناسی	: ۱۶۳۸۰۵۹:

ناشر برتر نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

عاشورا (ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها و پیامدها) زیر نظر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله)

نویسندگان: سعید داودی و مهدی رستم‌نژاد

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: هشتم (با تجدید نظر و اضافات)

صفحه و قطع: ۷۶۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۷-۳



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه چاپ پنجم.....	۲۱
مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی.....	۲۳
عاشورا حماسه بزرگ تاریخ.....	۲۳
بهترین روش برای مطالعه تاریخ.....	۲۶
سخن آغازین.....	۲۹
۱- اهداف و انگیزه‌های خالص الهی.....	۳۰
۲- کشته شدن حجت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان.....	۳۰
۳- یاران همراه امام علی (ع).....	۳۱
۴- ذلت ناپذیری عاشوراییان.....	۳۲
۵- مظلومیت، در ابعاد مختلف.....	۳۳
۶- قدرت تأثیرگذاری.....	۳۴
کتاب حاضر.....	۳۶

بخش اول: شخصیت امام حسین (ع) و فلسفه عزاداری / ۳۹

اشاره:.....	۴۱
اول: ولادت امام حسین (ع).....	۴۱
دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت.....	۴۲
امام حسین (ع) در زمان خلفای سه گانه.....	۴۳
امام حسین (ع) در زمان خلافت امیر مؤمنان علی (ع).....	۴۵
امام حسین (ع) در دوران امام حسن (ع).....	۴۵

- تکریم و تعظیم فوق العاده مردم ۴۶
- جمع بندی ۴۷
- سوم:** نقش ائمه اطهار علیهم السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه السلام ۴۸
- روش های ائمه علیهم السلام در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان ۴۹
- ۱- برپایی مجالس سوگواری ۴۹
- ۲- یادآوری مصایب آن حضرت علیه السلام در مناسبت های مختلف ۵۰
- ۳- گریستن و گریانیدن ۵۱
- ۴- تشویق شاعران به مرثیه سرایی ۵۲
- ۵- اهمیت به تربت امام حسین علیه السلام ۵۳
- ۶- اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام ۵۴
- چهارم:** تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ۵۵
- ۱- گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولد آن حضرت ۵۶
- ۲- گریه بر امام حسین علیه السلام پس از ولادت ۵۷
- گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۵۸
- گریه علی علیه السلام بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ۵۸
- سوگواری فاطمه زهرا علیها السلام ۵۹
- ۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام پس از شهادت ۵۹
- حتی دشمن بر او گریست ۶۰
- سوگ و ماتم در بارگاه یزید ۶۱
- برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه السلام ۶۱
- مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام ۶۱
- مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام ۶۲
- سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا ۶۴
- پنجم:** فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام ۶۵
- ۱- حسن ذاتی گریه ۶۵
- ۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم السلام ۶۷
- ۳- تشکر از امام حسین علیه السلام ۶۷

۶۸	تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری
۶۹	۱- حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)
۷۰	حتّی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند
۷۰	۲- بسیج توده‌ها
۷۳	۳- خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)
۷۵	۴- تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر
۷۷	ششم: شیوه‌های عزاداری
۷۸	۱- گریه کردن
۷۹	۲- تباکی
۷۹	۳- لباس مشکی بر تن کردن
۸۰	۴- تشکیل مجالس سوگواری
۸۱	۵- نوحه سرایی
۸۲	۶- به سر و سینه زدن
۸۳	۷- تعطیلی کسب و کار
۸۴	تذکرات لازم
۸۵	توصیه‌های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه)
۸۶	پناهگاه ستمدیدگان

بخش دوم: ریشه‌های قیام عاشورا / ۸۹

۹۱	اشاره:
۹۳	فصل اوّل: دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم
۹۳	الف) ریشه‌های تاریخی
۹۶	ب) امتیازات ویژه بنی هاشم
۹۶	۱- آراستگی به علم و فضیلت
۹۷	۲- پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی
۹۸	۳- شایستگی‌های فردی
۹۹	شعله‌ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

- فصل دوم: انتقام دشمنان اسلام از شکست‌های زمان رسول خدا ﷺ** ۱۰۳
- نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش ۱۰۴
- نگرانی رسول خدا ﷺ ۱۰۵
- علی علیه السلام نیز نگران حسن و حسین علیه السلام بود ۱۰۶
- از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است ۱۰۶
- یزید و انتقام کشته‌های بدر ۱۰۸
- سخنانی از دیگر امویان ۱۱۱
- فصل سوم: توطئه در سقیفه** (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان) ۱۱۳
- الف) شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام ۱۱۵
- ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری ۱۱۷
- ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی) ۱۱۸
- رمز و راز مماشات عمر با معاویه! ۱۲۱
- فصل چهارم: شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان** ۱۲۵
- پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیه ۱۳۰
- ۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان ۱۳۱
- مروان بن حکم مشاور عالی عثمان ۱۳۳
- ۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیه ۱۳۵
- فصل پنجم: توطئه‌ها در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام** ۱۳۹
- ۱- ترک حمایت از عثمان ۱۳۹
- ۲- جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام علی علیه السلام ۱۴۲
- ۳- جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام علی علیه السلام ۱۴۶
- ۴- ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی ۱۴۸
- فصل ششم: شکل‌گیری توطئه‌ها در عصر امام مجتبی علی علیه السلام** ۱۵۳
- ۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن علی علیه السلام توسط معاویه ۱۵۳
- ۲- تضعیف موقعیت امام علی علیه السلام توسط منافقان و عوامل معاویه ۱۵۴
- ۳- صلح تحمیلی ۱۵۵

فصل هفتم: دوران خلافت معاویه	۱۵۹
۱- نقض صلحنامه امام مجتبی‌ع‌ا‌ل‌ی‌ه	۱۶۰
۲- نصب منافقان در پست‌های حساس	۱۶۱
عمرو بن عاص (والی مصر)	۱۶۳
زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)	۱۶۶
مغیره بن شعبه (والی کوفه)	۱۶۹
سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)	۱۷۲
۳- بستر سازی‌های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش	۱۷۴
الف) جلوگیری از تفسیر قرآن	۱۷۵
ب) ترویج مذهب جبر	۱۷۶
ج) تحریم ذکر فضایل علی‌ع‌ا‌ل‌ی‌ه و جعل حدیث درباره دیگران	۱۷۷
د) ترویج ناسزاگویی به علی‌ع‌ا‌ل‌ی‌ه	۱۸۰
۴- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی‌ع‌ا‌ل‌ی‌ه	۱۸۴
۵- کشتن شیعیان به بهانه‌های گوناگون	۱۸۶
شهادت حُجر بن عدی	۱۸۷
شهادت عمرو بن حَمِق	۱۹۱
۶- تنگنای اقتصادی مخالفان	۱۹۳
۷- بدعت‌ها	۱۹۷
۸- تحمیل بیعت یزید بر مردم	۲۰۱
فصل هشتم: حکومت جنایت‌بار یزید	۲۰۷
ولادت و تربیت یزید	۲۰۷
افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید	۲۰۹
جنایات یزید	۲۱۳
۱- فاجعه خونین کربلا	۲۱۳
۲- کشتار وسیع مردم مدینه	۲۱۴
۳- آتش زدن کعبه	۲۱۷

بخش سوم: انگیزه‌های قیام عاشورا / ۲۱۹

- ۲۲۱ اشاره.
- ۲۲۳ فصل اول: احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت‌ها
- ۲۳۱ فصل دوم: اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۴۱ فصل سوم: تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران
- ۲۴۴ نگاهی به گذشته
- ۲۴۵ سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه
- ۲۴۶ تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید
- ۲۴۶ الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)
- ۲۴۸ ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت
- ۲۴۸ ج) پاسخ به دعوت کوفیان
- ۲۴۹ نامه سران کوفه به محضر امام علیه السلام
- ۲۵۰ پاسخ امام علیه السلام و اعزام مسلم به کوفه
- ۲۵۳ قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا / ۲۶۳

- ۲۶۳ فصل اول: از مدینه تا کربلا
- ۲۶۵ اشاره
- ۲۶۵ ۱ - خواستگاری امّ کلثوم
- ۲۶۹ ۲ - وحشت از نام علی علیه السلام
- ۲۷۰ ۳ - افتخار شما فقط فاطمه است!
- ۲۷۱ ۴ - مصادره اموال معاویه
- ۲۷۲ ۵ - ملاقات با حسین ممنوع!
- ۲۷۳ ۶ - برخورد شدید امام حسین علیه السلام با معاویه
- ۲۷۴ ۷ - نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه
- ۲۷۸ ۸ - همان نامه به روایت دیگر
- ۲۸۴ ۹ - حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

- ۱۰ - نکوهش معاویه بر انتخاب یزید..... ۲۸۵
- ۱۱ - پاسخ کوبنده امام علیه السلام به معاویه..... ۲۸۶
- ۱۲ - من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!..... ۲۹۰
- ۱۳ - خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز..... ۲۹۲
- ۱۴ - من فقط برای اقامه حق قیام کردم..... ۳۰۰
- ۱۵ - توطئه شبانه برای گرفتن بیعت..... ۳۰۶
- ۱۶ - چگونه توطئه خنثی شد؟..... ۳۰۸
- ۱۷ - همان مطلب به روایت دیگر..... ۳۱۰
- ۱۸ - پاسخ کوبنده امام علیه السلام..... ۳۱۱
- ۱۹ - ادامه همان سخن..... ۳۱۴
- ۲۰ - پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!..... ۳۱۵
- ۲۱ - امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۱۷
- ۲۲ - خدا یا! من نیکی ها را دوست دارم..... ۳۱۸
- ۲۳ - وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۱۹
- ۲۴ - اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!..... ۳۲۰
- ۲۵ - وصیت نامه تاریخی امام حسین علیه السلام..... ۳۲۲
- ۲۶ - من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!..... ۳۲۳
- ۲۷ - مادرم! می دانم که شهید می شوم!..... ۳۲۴
- ۲۸ - پایان این راه شهادت است!..... ۳۲۶
- ۲۹ - امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می شود..... ۳۲۷
- ۳۰ - ورود امام حسین علیه السلام به مکه..... ۳۲۸
- ۳۱ - تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام..... ۳۲۹
- ۳۲ - نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام..... ۳۳۴
- ۳۳ - برنامه ریزی برای بیعت و قیام..... ۳۳۶
- ۳۴ - نامه امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام..... ۳۳۷
- ۳۵ - من مأموریت دارم!..... ۳۳۹
- ۳۶ - پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد..... ۳۴۱

- ۳۷ - فقط جان بر کفان با ما همراه شوند! ۳۴۱
- ۳۸ - احترام حرم الهی ۳۴۳
- ۳۹ - امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد ۳۴۵
- ۴۰ - امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی پذیرد ۳۴۶
- ۴۱ - قیام برای اعلاى کلمه حق ۳۴۷
- ۴۲ - نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه ۳۴۸
- ۴۳ - قیام برای احیای حق ۳۵۰
- ۴۴ - گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام ۳۵۱
- ۴۵ - بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام ۳۵۲
- ۴۶ - امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد ۳۵۳
- ۴۷ - امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می کند! ۳۵۴
- ۴۸ - اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا ۳۵۴
- ۴۹ - خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن ۳۵۶
- ۵۰ - خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حرّ ۳۵۸
- ۵۱ - گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با حرّ ۳۶۰
- ۵۲ - تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره ذلت ناپذیری ۳۶۳
- ۵۳ - خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حرّ ۳۶۴
- ۵۴ - عبدالله بن حرّ جعفی و از دست دادن فرصت ۳۶۶
- ۵۵ - در پستی دنیا همین بس ۳۶۹
- ۵۶ - ورود به سر منزل مقصود ۳۷۱
- ۵۷ - برخورد عزّتمندان امام علیه السلام با فرستاده عبیدالله ۳۷۵
- ۵۸ - خاموش نشستن گناه است ۳۷۵
- ۵۹ - خوشا چنین مرگی! ۳۷۸
- ۶۰ - می خواهم با تو سخن بگویم ۳۷۹
- ۶۱ - من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم ۳۸۱
- ۶۲ - خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا ۳۸۳
- ۶۳ - هرگز دست از دامن بر نمی داریم! ۳۸۶

۳۹۱	۶۴- شیرین‌تر از عسل
۳۹۳	۶۵- آماده‌سازی برای حادثه‌ای بزرگ
۳۹۶	۶۶- جالب‌ترین صحنه‌های ایثار
۴۰۱	۶۷- خون‌های شهیدان را به آسمان هدیه می‌برند!
۴۰۲	۶۸- آخرین توشه!
۴۰۳	۶۹- مناجات صبح عاشورا
۴۰۴	۷۰- خطبه صبح عاشورا
۴۰۵	۷۱- توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا
۴۰۶	۷۲- سازندگی در صبح عاشورا
۴۰۷	۷۳- خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف‌آرایی دشمن
۴۱۲	۷۴- خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن
۴۱۸	۷۵- اعتراف کوفیان در مقابل منطق‌گویای امام علیه السلام
۴۱۹	۷۶- سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش
۴۲۰	۷۷- بشتابید ای دلیرمردان!
۴۲۲	۷۸- شهدای پرافتخار حمله اول
۴۲۷	۷۹- به سوی خیمه‌ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)
۴۲۹	۸۰- شما با جانتان یاریم کردید
۴۲۹	۸۱- من به نزد خدای بخشنده و کریم می‌روم
۴۳۰	۸۲- ابوشعثاء کندی
۴۳۱	۸۳- حرّ بن یزید ریاحی
۴۳۴	۸۴- بریر بن خضیر
۴۳۵	۸۵- مسلم بن عوسجه
۴۳۷	۸۶- زهیر بن قین
۴۴۳	۸۷- حبیب بن مظاهر
۴۴۸	۸۸- عمرو بن قَرظَة بن کعب انصاری
۴۴۹	۸۹- انس بن حرث کاهلی
۴۵۰	۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی

- ۹۱- عمرو بن جُنَادَة ۴۵۱
- ۹۲- یزید بن ثُبَيْط ۴۵۲
- ۹۳- عابس بن ابی شیبب شاکری ۴۵۴
- ۹۴- حنظلَة بن اسعد شبامی ۴۵۶
- ۹۵- حَجَّاج بن مسروق ۴۵۸
- ۹۶- سعید بن عبدالله حنفی ۴۵۹
- ۹۷- جَوْن مولى أبي ذَر ۴۶۰
- ۹۸- نافع بن هلال ۴۶۲
- ۹۹- ابو ثمامة صائدی ۴۶۳
- ۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد! ۴۶۵
- ۱۰۱- دو برادر از خوارج ۴۶۷
- ۱۰۲- سوید بن عمرو ۴۶۷
- ۱۰۳- خدایا شاهد باش ۴۶۹
- ۱۰۴- به خدا سوگند بر عمویت دشوار است! ۴۷۳
- ۱۰۵- شهدای خاندان عقیل ۴۷۶
۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل ۴۷۶
۲. جعفر بن عقیل ۴۷۷
۳. عبدالرحمان بن عقیل ۴۷۸
- ۱۰۶- شهدای خاندان جعفر طیار ۴۷۹
۱. عون بن عبدالله بن جعفر ۴۷۹
۲. محمد بن عبدالله بن جعفر ۴۷۹
- ۱۰۷- فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۸۱
۱. عبدالله بن علی ۴۸۱
۲. عثمان بن علی ۴۸۲
۳. جعفر بن علی ۴۸۲
۴. ابوبکر بن علی ۴۸۳
- ۱۰۸- برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن ۴۸۴

۱۰۹ - او طفلی شش ماهه است پس جرعهای آب به وی برسانید!.....	۴۸۸
۱۱۰ - ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!.....	۴۹۲
۱۱۱ - پسر! عمویت را نیز کشتند.....	۴۹۳
۱۱۲ - یادی از مادر در آخرین دیدار.....	۴۹۷
۱۱۳ - لباس کهنه چرا؟!.....	۴۹۷
۱۱۴ - گفتگو با زنان حرم.....	۴۹۹
۱۱۵ - سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن.....	۴۹۹
۱۱۶ - شوق دیدار.....	۵۰۴
۱۱۷ - پیمان شکنان رسوا!.....	۵۰۶
۱۱۸ - مرا بشناسید.....	۵۰۷
۱۱۹ - اشعاری دیگر.....	۵۰۹
۱۲۰ - مرگ بهتر از زندگی ننگین است!.....	۵۱۱
۱۲۱ - اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!.....	۵۱۲
۱۲۲ - مناجات با خدا و نفرین به دشمن.....	۵۱۳
۱۲۳ - می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدّم بروم.....	۵۱۶
۱۲۴ - آنجاکه دشمن هم گریست!.....	۵۱۷
۱۲۵ - عبدالله بن حسن، یادگار برادر.....	۵۱۸
۱۲۶ - آخرین مناجات.....	۵۲۰
۱۲۷ - لحظات شهادت.....	۵۲۱
رویدادهای پس از شهادت امام علیه السلام	۵۲۴
۱۲۸ - دگرگونی عالم طبیعت.....	۵۲۴
۱۲۹ - عزاداری فرشتگان.....	۵۲۵
۱۳۰ - آمدن ذوالجناح به خیام.....	۵۲۵
۱۳۱ - غارت سلاح و لباسهای امام علیه السلام	۵۲۶
۱۳۲ - غارت خیمهها.....	۵۲۸
۱۳۳ - یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام	۵۳۰
۱۳۴ - آتش زدن خیمهها.....	۵۳۱

- ۱۳۵- تاختن اسبها بر پیکر امام علیه السلام ۵۳۲
- ۱۳۶- فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه ۵۳۴
- ۱۳۷- تقسیم سرهای شهدا ۵۳۴
- ۱۳۸- اسارت اهل بیت علیهم السلام ۵۳۵
- ۱۳۹- عبور قافله اسیران از قتلگاه ۵۳۷
- ۱۴۰- دفن اجساد پاک ۵۴۱
- فصل دوم: از کربلا تا مدینه** ۵۴۵
- ۱- ورود به کوفه ۵۴۷
- ۲- صدقه بر ما حرام است! ۵۴۸
- ۳- خطبه تاریخی زینب کبری علیها السلام در کوفه ۵۵۰
- ۴- خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری ۵۵۵
- ۵- خطبه ای دیگر! ۵۶۱
- ۶- خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه ۵۶۳
- ۷- من جز زیبایی ندیده ام! ۵۶۵
- ۸- شهادت، افتخار ماست ۵۶۷
- ۹- این لبان را رسول خدا صلی الله علیه و آله می بوسید! ۵۶۹
- ۱۰- پیرمردی که به آرزویش رسید ۵۷۱
- ۱۱- عجیب تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم ۵۷۴
- ۱۲- نامه ابن زیاد به یزید ۵۷۶
- ۱۳- منازل بین راه ۵۷۷
- مشهد النقطة ۵۷۸
- حلب ۵۷۸
- بعلبک ۵۷۹
- ۱۴- غوغای شام ۵۷۹
- ۱۵- در بارگاه یزید ۵۸۳
- ۱۶- خروج زینب کبری علیها السلام ۵۸۶
- ۱۷- خطبه ای که پایه های کاخ یزید را لرزاند ۵۹۳

۱۸ - فرافکنی یزید	۶۰۱
۱۹ - گفتگوی منهال با امام سجاد علیه السلام	۶۰۲
۲۰ - بازمانده شام	۶۰۳
۲۱ - خواسته‌های سه گانه امام سجاد علیه السلام	۶۰۶
۲۲ - محل دفن سر مقدس	۶۰۷
۲۳ - حرکت از شام	۶۰۹
۲۴ - زیارت عاشقانه جابر بن عبدالله انصاری	۶۱۰
۲۵ - بررسی ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کربلا	۶۱۳
۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا	۶۱۴
۲. بُعد مسافت و توقف‌های طولانی	۶۱۶
۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس	۶۱۸
۲. الحاق سرهای شهدا به بدن‌ها	۶۱۹
۳. سنت زیارت اربعین	۶۲۱
اربعین در کربلا چه گذشت؟	۶۲۷
۲۶ - به سوی مدینه	۶۲۹
۲۷ - ورود به مدینه	۶۳۱
خطبه امام سجاد علیه السلام کنار دروازه مدینه	۶۳۳
۲۸ - عزاداری در مدینه	۶۳۵
ناله‌های جانسوز ام البنین	۶۳۷

بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا / ۶۴۱

اشاره	۶۴۳
فصل اوّل: احیای اسلام و آیین حق	۶۴۵
فصل دوم: الگوسازی برای آزادگان	۶۴۹
فصل سوم: قیام‌های خونین پس از حادثه عاشورا	۶۵۳
الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی	۶۵۴
ب) قیام توأبین	۶۵۶

هلاکت یزید.....	۶۵۸
آغاز عملیات توابین.....	۶۵۹
تحلیل و بررسی.....	۶۶۰
ج) قیام مختار.....	۶۶۱
آخرین نبرد.....	۶۶۹
تحلیل و جمع‌بندی.....	۶۷۱
د) انقراض بنی امیه.....	۶۷۲
قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه.....	۶۷۴
شگفتی‌های تاریخ!.....	۶۷۴
جمع‌بندی پایانی.....	۶۷۹

بخش ششم: اشعار برگزیده / ۶۸۱

اشاره:.....	۶۸۳
اشعار فارسی	۶۸۵
جلوه‌گاه حق.....	۶۸۵
نور خدا.....	۶۸۶
مهر آزادگی.....	۶۸۶
حماسه آفرین.....	۶۸۷
همت بلند.....	۶۸۹
دانشگاه ایمان.....	۶۹۰
عشق بازی.....	۶۹۱
جان جهان.....	۶۹۲
قربانی اسلام.....	۶۹۳
اشک شفق.....	۶۹۴
خاک شهیدان.....	۶۹۴
عزت و آزادگی.....	۶۹۵
دوازده بند محتشم.....	۶۹۷

۷۰۷	اشعار عربی
۷۰۷	عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا
۷۰۸	گزیده‌ای از قصیده سید حمیری
۷۰۹	گزیده‌ای از قصیده دعبل خزاعی
۷۱۰	گزیده‌ای از قصیده ابن حماد عبدی
۷۱۲	گزیده‌ای از قصیده دیگر ابن حماد
۷۱۳	قصیده‌ای از شاعر دیگر:
۷۱۵	منتخبی از قصیده ابن عرندس
۷۱۷	منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس
۷۱۸	گزیده‌ای از قصیده میمه سید جعفر حلّی رحمته الله
۷۲۰	قصیده‌ای از یکی از بزرگان
۷۲۱	شعری از سید محمد حسین قزوینی رحمته الله
۷۲۲	گزیده‌ای از قصیده شیخ خلیعی
۷۲۳	فهرست‌ها
۷۲۳	فهرست آیات
۷۲۵	فهرست روایات
۷۳۹	فهرست اشخاص و لقب‌ها
۷۵۵	فهرست قبایل و گروه‌ها
۷۵۷	فهرست اماکن
۷۶۱	فهرست منابع

مقدمه چاپ پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

در پی استقبال خوانندگان از این کتاب، که موجب شد - بحمدالله - در مدت دو سال، سه بار تجدید چاپ شود، نیاز به نگاهی دوباره و رفع پاره‌ای از نواقص ضروری به نظر می‌رسید. به ویژه آنکه در طی این دو سال، پیشنهادها و نقطه‌نظرهایی نیز از خوانندگان و اندیشمندان برای تکمیل این کتاب مطرح شد؛ از جمله آنکه پیشنهاد شد بخش‌های مربوط به اصحاب امام حسین علیه السلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گیرد و همچنین حوادث پس از کربلا: اسارت خاندان اهل بیت علیهم السلام، حضور آنان در کوفه و شام، بررسی نقطه نظرات ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در اربعین، و مراجعت آنان به مدینه نیز تدوین گردد، تا خوانندگان را از مراجعه به دیگر کتاب‌ها تا حدّ زیادی بی‌نیاز سازد. ما نیز با استقبال از این پیشنهادهای ارزشمند، خواسته‌های صاحب‌نظران را عملی کرده و در نتیجه بیش از یکصد صفحه دیگر بر این کتاب افزوده شد.

در پایان لازم می‌دانیم از اندیشمندان توانا و مخلص جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد قدسی سپاس ویژه‌ای داشته باشیم که با دقت فراوان از ابتدا تا انتهای کتاب را مطالعه کرده، ملاحظات را یادداشت و در اختیار ما قرار داده‌اند که در تجدیدنظر مورد توجه قرار گرفت.

از همهٔ این عزیزان و اندیشمندان تشکر و سپاسگزاری نموده، توفیق بیش از پیش
آنان را از خداوند بزرگ مسألت داریم و همچنان از نقطه نظرات دیگر اندیشمندان
و همهٔ خوانندگان گرامی استقبال می‌نماییم.

سعید داودی - مهدی رستم‌نژاد

فروردین ۱۳۸۷

ربیع الاول ۱۴۲۹

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله العالی)

عاشورا حماسه بزرگ تاریخ

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر یک نگاه اجمالی - ولی با دقت - به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود. در آغاز، عاشورا به صورت یک حماسه ظهور کرد؛ سپس فقط به صورت یک حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد. شعارهای انقلابی «هیئات منّا الذلّة» و «إنّ الحیة عقیده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است
چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با ارزش سنتی - که هرگز نباید فراموش شود - ابعاد حماسه کربلا نیز تشریح گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض

کربلا» و «کَلَّ یوم عاشورا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد.

آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین علیه السلام می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِاذِلَّةٍ مُّهْجَتَهُ وَ مُوطَّنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر کس

آماده جانبازی و شهادت و لقاء الله است، با من حرکت کند».^۱

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ؛

ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته، به استقبال

شمشیرها می روم و هرگز تن به ذلت نمی دهم».^۲

و یاران حسین علیه السلام در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند: اگر یک بار نه،

هفتادبار، بلکه هزاربار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست از یاری تو بر نمی داریم.^۳

فرزند شجاع آن حضرت علیه السلام، علی اکبر علیه السلام در مسیر کربلا با جمله «إِذَنْ لَا نُبَالِي

بِالْمَوْتِ؛ چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم»^۴، بر این حماسه صحه نهاد.

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح

تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی

فرو بردند.

خواهرش زینب کبری علیه السلام در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با

دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان

پیامبرت) قبول فرما!».^۵

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴.

۳. رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۵. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۷.

در خطبه آتشین شیر زن میدان کربلا در کوفه، با صراحت آمده است: «گریه می‌کنید و ناله سر می‌دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لکه ننگی بر دامن شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی‌شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!»^۱

و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سفاک بی‌رحم و خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً؛ جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرِّزُوا إِلَيَّ مَضَاجِعِهِمْ...؛ آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت‌شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد.»^۲

و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی‌مقدار می‌دانم و در خور هرگونه توبیخ و سرزنش... آنچه در توان داری انجام ده؛ ولی هرگز نمی‌توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!»^۳

و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه‌های امام سجاد علیه السلام در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.

در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البیت علیهم السلام کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُفْقِرِ الْعَرَصَاتِ

«خانه‌های شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش کردند و محل نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است.»^۴

۱. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹ و ۱۶۵.

۲. همان مدرک، ص ۱۱۶.

۳. رجوع کنید به: همان مدرک، ص ۱۳۳-۱۳۵.

۴. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۷.

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه‌ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست راه شعرای اهل بیت علیهم‌السلام را ادامه دادند:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفَ حُذِينِي

«اگر دین محمد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی‌شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید».^۱

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البته مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستند).

* * *

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می‌کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را بگیرند و درس‌هایی که در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مداحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملت‌های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستم‌دیده خصوصاً بهترین درس‌ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم - و حتی دانش‌آموختگان - عادت دارند حوادث تاریخی را

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۱. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحب (متوفای ۱۳۰۵ ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعنة، ص ۸۶).

جدای از یکدیگر مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش‌ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله حوادثی است که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است؛ هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه‌ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ‌تر باشد، ریشه‌ها پیچیده‌تر، و آثار فزون‌تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می‌دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم‌انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده‌اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتی در عصر جاهلیت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتی امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می‌کند و جزء جزء این حادثه معنی می‌شود و پاسخ بسیاری از پرسش‌های مربوط به آن آشکارتر می‌گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضلاء دانشمند، جوان و با ذوق حوزه علمیه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در ارتباط با قیام امام حسین (علیه السلام)، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه‌ها و انگیزه‌ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر بپردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهم آن ختم گردد، تا همه قشرها - به ویژه نسل جوان فرهیخته - با عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشنا تر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملاً مستند و شامل تحلیل‌های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همه قشرها - إن شاء الله - مفید و سودمند است.

و این می‌تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش‌تر در این زمینه؛ چرا که عاشورا تعلق به همه اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو بگیرند و حماسه‌های عاشورا در وجودشان نقش‌بندد و بر عزت و سربلندی و شهادتشان بیفزاید.

قم - حوزه علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه ۱۳۸۴ - ربیع الثانی ۱۴۲۶

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه‌ای را همانند حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری با پی آمدهای گسترده‌اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سگه‌ای دارای دو روی کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگر است؛ یک روی آن، خیانت، بی وفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلیدی، قساوت، بی وفایی، بی رحمی و مهمان‌کشی؛ و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهادت، ستم‌ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیت حق در عالی‌ترین درجه آن است.

هر چند تاریخ، حوادثی دردناک‌تر از این حادثه را به خود دیده و کشته‌های به مراتب بیش‌تری را شاهد بوده و قیام‌های خونین و حق‌طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد؛ ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پر رنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

مهم‌ترین نکته‌های برجسته این قیام از این قرار است:

۱. اهداف و انگیزه‌های خالص الهی

عنصر نیت و انگیزه الهی در قیام امام حسین علیه السلام بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه‌طلبانه در قیام او دخالت نداشت؛ جای جای تاریخ کربلا گواه این مدّعاست. از این رو، امام علیه السلام در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می‌اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین علیه السلام جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

۲. کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه فقط یک انسان مؤمن و حق‌طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست مردمی که خود را از امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌دانستند به گونه‌ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده‌ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجّت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی‌توان از کنار آن به سادگی گذشت.

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی؛ آنجا که می‌سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند	یک باره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعیان روز حشر	دارند شرم، کز گناه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحولات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده است به این حقیقت گواهی می‌دهد.^۱

در آورتر آن است که مردمی که ادعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می‌خواندند و قرآن تلاوت می‌کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگرگوشه پیغمبرشان برخاستند^۲ و بابی‌رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

۳. یاران همراه امام علی(ع)

هر چند گروهی که همراه امام حسین(ع) در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیت اندکی بودند؛ ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می‌دهد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاک‌باخته بوده‌اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام علی(ع) در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَىٰ وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ

وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی

نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای‌بندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم».^۳

۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱-۲۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. به گفته شاعر:

وَيَكْبُرُونَ بِأَن قُتِلَتْ، وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

«هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلا الله) را کشتند».

(بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴).

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۴. ذلت ناپذیری عاشورایان

امام حسین علیه السلام و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه‌هایی که در آنان وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود. دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم و اداری کند و یا حتی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفق نشد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ»^۱ و همچنین کلام ماندگار «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَفِرُّ فَرَارَ الْعَبِيدِ؛ به خدا سوگند نه به شما دست ذلت می‌دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد»^۲ برای همیشه بر تارک تاریخ می‌درخشد!

ابن ابی‌الحدید معتزلی در کتاب خود - به مناسبت شرح خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه - بحثی را با عنوان «أَبَاءُ الضِّمِّ وَ أَحْبَارُهُمْ» (سرگذشت ستم‌ناپذیران) مطرح می‌کند و جمعی از ستم‌ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می‌برد. وی در ابتدای این بحث می‌نویسد:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِخْتِيَاراً لَهُ عَلَى الدِّنِّيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛ عَرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَ أَصْحَابِهِ فَأَنَفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای ستم‌ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر ذلت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی - علیهما السلام - بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلت ندادند».^۳

نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۵۰.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان‌نامه «شمر» توسط حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام^۱ نمونه‌ای از این حقیقت است. دشمن بدن‌های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّغْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ

«ضربه‌ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت؛ ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد».

۵. مظلومیّت، در ابعاد مختلف

مظلومیّت امام حسین علیه السلام و یارانش در یک بُعد نبوده است؛ بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیّت در حادثه کربلا دیده می‌شود: دعوت کردن امام و بی‌وفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نابرابر سی‌هزار نیروی مجهّز در برابر ۷۲ تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه‌ها، تاختن اسب بر پیکر شهید، سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیّت، همه از ویژگی‌های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می‌سازد.

ابعاد مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی‌رحم نیز می‌گریست؛ از جمله در آنجا که زینب کبری علیه السلام خطاب به «عمر بن سعد» فرمود:

«يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ! أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ ای عمر سعد! ابو عبدالله

را می‌کشند و تو نظاره می‌کنی؟!»

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه‌ای که از شرم، صورت از زینب علیها السلام برگرداند.^۱

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین علیه السلام در راه احیای دین جدش بر خود وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری‌اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین علیه السلام است».^۲

۶. قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می‌توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی‌نظیر است. یعنی نمی‌توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت‌آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را - همانند نهضت حسینی - می‌توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می‌دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل^۳ می‌نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، این

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.

۲. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۸۷.

۳. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).

است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عدد در جایی که حق با باطل روبه‌رو می‌شود، اهمّیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است».^۱

کشتن این پاک‌مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده‌ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام‌های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش‌تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد^۲ نویسنده معاصر مصری می‌نویسد:

«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می‌بینیم و حسین را در آن روز - بر عکس - مغلوب و شکسته خورده می‌نگریم؛ ولی پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه‌ها با وضع شگفت‌آمیزی جابجا می‌شود و در کفه‌های سنجش، دگرگونی حیرت‌آوری پدیدار می‌گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می‌رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می‌آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه‌های سود و زیان، برای هیچ نظاره‌گری باقی نمی‌گذارد».^۳

از جلوه‌های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم‌انگیز آن است که پس از قرن‌ها، میلیون‌ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایّام محرّم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می‌پردازند و در این راه هزینه‌های سنگینی می‌کنند و زحمات و رنج‌ها را به جان

۱. درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۹۰.

۲. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به: الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. ابوالشهداء، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۱۲. (با اندکی تصرّف)

می‌خرند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه‌تر عزای حسینی بر می‌خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب‌های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می‌کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس‌های تازه‌ای به ما می‌آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب‌های تازه‌ای واداشته که بسیار ارزشمند است؛ ولی احساس می‌شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می‌توان با نگاهی تازه، از آن درس‌های تازه‌ای گرفت.

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) - که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته - خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظم‌له ضمن استقبال از این پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین (علیه السلام) کتاب‌های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش‌تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظم‌له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه‌ای برای بررسی قیام امام حسین (علیه السلام) به خاطر رسیدن به چهارچوب‌های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب بپردازید، کتاب پر محتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل‌های طرح توسط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد - همان‌طور که از معظم‌له انتظار می‌رفت - طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که حقیقتاً می‌تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت کردیم و هر قسمتی که آماده می‌شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظم‌له تحویل می‌دادیم. ایشان نیز با دقت آنها را می‌خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته‌های ما انجام می‌داد؛ نکاتی را بر آن می‌افزود و تذکراتی برای تکمیل مطالب ارائه می‌فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اولیه کتاب، در روز اربعین ۱۴۲۳ هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز - بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی - در اربعین سال ۱۴۲۶ (۱۳۸۴/۱/۱۱) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

بخش اول: شخصیت امام حسین و فلسفه عزاداری

بخش دوم: ریشه‌های قیام عاشورا

بخش سوم: انگیزه‌های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاة» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار گرفته و ذخیره‌ای برای روز قیامت ما گردد.

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آمین یا رب العالمین

سعید داودی - مهدی رستم نژاد

اربعین سال ۱۴۲۶ برابر با ۱۳۸۴/۱/۱۱

بخش اول

شخصیت امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری

اشاره:

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین علیه السلام، عظمت و شخصیت آن حضرت و عزاداری و شیوه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اول: ولادت امام حسین علیه السلام

مطابق نقل برخی از مورّخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدنیا آمده است.^۱ ولی مطابق برخی دیگر از نقل‌ها ولادت امام حسین علیه السلام در سال سوم هجری روز سوم شعبان بوده است.^۲ مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوم شعبان است».^۳

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نام آن حضرت را حسین علیه السلام نامیدند، که به گفته برخی از مورّخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شد،

۱. ارشاد مفید، ص ۳۶۸، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۴.

۲. اقبال سید بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۴۶۳) بدون اشاره به سال تولّد، روز میلاد آن حضرت را سال سوم دانسته است.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

تا آن حضرت بر فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام این نام‌ها را بنهد.^۱
جلال الدین سیوطی (از علمای معروف اهل سنت در قرن دهم) نقل کرده است
که: «حسن و حسین دو نام از نام‌های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این
دو نام را بر فرزندان خویش نمی‌نهادند».^۲

دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت

امام حسین علیه السلام در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیت
خاصی بود؛ چراکه فرزند فاطمه زهرا علیها السلام بود و از این رو فرزند رسول خدا نیز نامیده
می‌شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبت ویژه رسول خدا و کلمات
ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجه ویژه همه مسلمین قرار
داشتند. در اینجا به نمونه‌هایی از کلمات و برخوردهای محبت‌آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله با
آن حضرت توجه می‌کنیم:

۱. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام این جمله معروف
را فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشتند».^۳

۲. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مهمانی می‌رفتند،
آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می‌کرد. در اثنای راه، حسین علیه السلام را دید. رسول
خدا صلی الله علیه و آله خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین علیه السلام به این سو و آن سو می‌دوید؛

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۹.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۳. این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج ۳، ص ۳، ۶۲،
۶۴ و ۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۵،
۱۲۴، ۱۹۱-۱۹۲.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مشاهده این حالت تبسم کرد، تا آنکه او را در آغوش گرفته، یک دست خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب‌های مبارکش را بر لب‌های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من است

و من از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می‌دارد».^۱

۳. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حسن و حسین (علیه السلام) را بر روی شانه خود سوار می‌کرد و با

خواندن اشعاری به آنان محبت می‌نمود.^۲

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می‌خواند و با دیدن حسن و حسین (علیه السلام) از منبر فرود می‌آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش می‌گرفت و به آنان محبت می‌کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهماند)؛^۳ و گاه در پاسخ این سؤال که کدام یک از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟ می‌فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو را می‌بویید و به (سینه) خویش می‌چسبانید.^۴

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلفای سه گانه

امام حسین (علیه السلام) به سبب شخصیت ممتاز و نسب برجسته‌اش، در زمان خلفای سه گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن حضرت را با بردباری تحمل می‌کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

در برخی از کتب اهل سنت آمده است که: روزی خلیفه دوم بر منبر، خطابه می‌خواند که حسین (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۴، ۶۶۶ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۴.

۴. سئل رسول الله أي أهل بيتك أحب إليك؟ قال: الحسن والحسين. وكان يشمهما ويضمهما إليه.

(سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۲ و ۳۸۳).

خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین علیه السلام را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد).^۱

همین ماجرا با تفاوت‌هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است.^۲

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین علیه السلام ثبت شده است که هر کدام به گونه‌ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیت بود.

امام حسین علیه السلام همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام و برادر ارجمندش امام حسن علیه السلام در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده‌ای داشت و گاه خشم خلیفه سوم را بر می‌انگیخت، ولی به هر حال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می‌کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر - آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ریزه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت - امام حسین علیه السلام همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلای خاطر وی بیان کرد؛ فرمود: «عمو جان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه‌ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی؛ ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر و شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیت است».^۳

امام حسین علیه السلام به وظیفه خویش - بدون توجه به تهدیدات مخالفان - عمل می‌کرد

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، حدیث شماره ۳۷۶۶۲. شبیه همین اعتراض از امام حسین علیه السلام نسبت به ابوبکر و تأثر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵، ح ۳).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۲ و امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. يَا عَمَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَهُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ. إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَمَنَعْتَهُمْ دِينَكَ. فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَمَا أَحْجُوهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَالصَّبْرُ مِنَ الْكَرَمِ. (کافی، ج ۸، ص ۲۰۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۳۱).

و در عین حال مورد تعرض دستگاه خلافت قرار نمی‌گرفت، آنگونه که ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود، مورد تعرض و ضرب و شتم عثمان و عمال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ‌های علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثر داشت؛^۱ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیر مؤمنان (علیه السلام) به عهده وی بود،^۲ و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی‌های پرشور و تشویق یاران علی (علیه السلام) برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعال داشت.^۳ در ماجرای حکمیت نیز یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی (علیه السلام) بود.^۴

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیر مؤمنان (علیه السلام) در کنار برادرش امام حسن (علیه السلام) که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی (علیه السلام) به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن (علیه السلام) با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر به گفتگو پرداخت^۵ و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید.^۶

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین (علیه السلام).

۳. صفین نصر بن مزاحم، ص ۱۱۴، ۲۴۹ و ۵۳۰.

۴. همان مدرک، ص ۵۰۷.

۵. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵.

۶. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین علیه السلام به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبت و احترام خاص همه اقشار مسلمین قرار داشت؛ به عنوان نمونه:

۱. روزی ابن عباس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین علیه السلام را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو - با آن که سنت از این دو جوان بیشتر است^۱ - زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند؛ و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هَذَيْنِ إِنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخَذَ بِرِكَابِهِمَا».^۲

۲. ماجرای دوم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد، حسین علیه السلام به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن حضرت پاک کرد. وقتی که امام علیه السلام پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:

«دَعْنِي! فَإِنَّ اللَّهَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمُ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ؛ با من کاری

نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت) تو می دانم، مردم

آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!».^۳

۳. هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین علیه السلام را در مسیر حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند و پیاده راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب های خویش شوند.^۴

۱. ابن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شده است (اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۹۳). ولی امام حسین علیه السلام در سال سوم، یا چهارم هجری متولد شد.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸.

۳. همان مدرک.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶.

هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرک جستن به آن دو وجود مقدس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند.^۱

جمع بندی

امام حسین (علیه السلام) چه در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هرچند ما معتقدیم ریشه های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، اما تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می شد، کسی آن را باور نمی کرد.

آری؛ کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جگرگوشه صدیق کبریا (علیه السلام) توسط گروهی که خود را مسلمان و از امت محمد (صلی الله علیه و آله) می خواندند، مورد تعرض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

با شروع حکومت اموی، بی حرمتی ها از سوی معاویه و عمالش نسبت به ساحت مقدس امیرمؤمنان (علیه السلام) و فرزندان حسن و حسین (علیه السلام) و ترویج سب و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه های فاجعه خونین کربلا به گونه ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمین بود، حتی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش های آینده به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

۱. البداية و النهایة، ج ۸، ص ۳۸.

سوم: نقش ائمه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)

در آیات متعددی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیت‌های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت‌انگیز و درس‌آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: «وَائْتْلُ عَلَيْهِمْ، وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ» آغاز می‌شود به خوبی می‌رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت‌های پسندیده و روش‌های الهی و انسانی در آنان است. در آیات ذیل می‌خوانیم:

«وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا»؛ در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.^۱

«وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»؛ و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.^۲

«وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»؛ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده‌هایش صادق بود.^۳

«وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»؛ و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، که دارای دست‌ها (ی) نیرومند و چشم‌ها (ی) بینا بودند.^۴

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این آیات به جنبه‌های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره‌ای نشده است، بلکه از صلاحیت‌ها و فضایل اخلاقی

۱. مریم، آیه ۴۱.

۲. مریم، آیه ۵۱.

۳. مریم، آیه ۵۴.

۴. ص، آیه ۴۵.

و برنامه‌های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می‌دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره آنان، به جهت وجود این صفات و ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیت و خصوصیتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی‌های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی و دینی است.

از این رو می‌بینیم امامان معصوم (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به عنوان کامل‌ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در مناسبت‌های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان‌ها جهت می‌دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می‌سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی‌شان باعث می‌شود که هر قوم و ملتی - به خصوص مسلمین - از آنها الگو گرفته و به آنان تأسی و اقتدا کنند.

روش‌های ائمه (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان

امامان اهل بیت (علیهم السلام) در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین (علیه السلام) از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کردند، از جمله:

۱. برپایی مجالس سوگواری

علقمه حضرمی نقل می‌کند که امام باقر (علیه السلام) در روز عاشورا برای امام حسین (علیه السلام) در خانه‌اش اقامه عزاء می‌کرد.

«...ثُمَّ لَيْتِدُبُّ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ بِمَنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ

عَلَيْهِ ... وَلْيَعِزُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ؛ امام باقر عليه السلام بر امام حسین می‌گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیه نمی‌کرد، می‌فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان می‌فرمود در مصیبت حسین عليه السلام به یکدیگر تسلیت بگویند.^۱

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امت اسلام شده و می‌شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت ماندگار ائمه اطهار عليهم السلام آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است.

۲. یادآوری مصایب آن حضرت عليه السلام در مناسبت‌های مختلف

در حدیثی می‌خوانیم امام صادق عليه السلام به داود رقی فرمود:
 «إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَدَكَّرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ؛ من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین عليه السلام افتادم».^۲

در روایتی دیگر می‌خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق عليه السلام را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده‌اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام عليه السلام شرفیاب شدند. امام عليه السلام را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام عليه السلام پاسخ داد:

«لَا، وَلَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِيَّ وَ بَنَاتِيَّ يَتَرَاكُضْنَ فِي صَحْنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرَةٍ إِلَى حُجْرَةٍ وَمِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۸. ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲. امالی صدوق، ص ۱۴۲.

وَأَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَذَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ خَيْمَةٍ إِلَى خَيْمَةٍ وَمِنْ خِباءٍ إِلَى خِباءٍ؛ امام فرمود: هرگز برای این گریه نمی‌کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می‌برند با این‌که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدّم حسین (علیه السلام) در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند).^۱

۳. گریستن و گریاندن

از مؤثرترین تدابیر ائمه اطهار (علیهم السلام) برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین (علیه السلام) است. امام سجّاد (علیه السلام) در طول دوران امامتش پیوسته سوگواری قصّه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بکائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد.^۲

آن حضرت می‌فرمود: «إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَنِي الْعَبْرَةُ؛ هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می‌افتم، اشک گلوگیرم می‌شود».^۳

گریه‌های امام (علیه السلام) که در هر مناسبتی به آن اقدام می‌کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می‌گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین (علیه السلام) تشویق و ترغیب می‌کردند.

۱. مأساة الحسين، ص ۱۱۷ و مجمع مصائب اهل البيت، خطیب هندوبی، ج ۱، ص ۲۴ (مطابق نقل ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۲۱، ص ۴).

۲. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷، ج ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبُ الْعِظَامُ؛

پس بر همانند حسین علیه السلام باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت

گناهان بزرگ را می‌ریزد».^۱

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم:

«... مَنْ بَكَى وَأَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس بگرید

و (حتی) یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به

خود بگیرد پاداش او بهشت است».^۲

۴. تشویق شاعران به مرثیه‌سرایی

شاعرانی که مصایب امام حسین علیه السلام را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می‌خواندند، همواره مورد لطف خاص و عنایت و ویژه ائمه معصومین علیهم السلام قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کُمیت اسدی»، «دِعبِل خُزاعی»، «سید حمیری» و... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمه اطهار علیهم السلام از موقعیّت‌های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق علیه السلام) می‌گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان. برایش خواندم. فرمود: «لَا، کَمَا تَنْشِدُونَ وَکَمَا تَرْثِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ؛ این گونه نمی‌خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت علیه السلام مرثیه می‌خوانید، بخوان» و من خواندم:

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۴، ح ۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.

أُمُرُّ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لَأَعْظِمَهُ الزَّكِيَّةُ

«از کنار قبر حسین (علیه السلام) گذر کن و به آن استخوان‌های پاک او بگو...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم. فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

يَا مَرْيَمُ قُومِي وَأَنْدِي مَوْلَاكِ وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعَدِي بِبُكَائِكَ

«ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریهات بر حسین (علیه السلام) رستگاری طلب کن.»

دیدم امام صادق (علیه السلام) گریه کرد و بانوان، شیون سر دادند. وقتی آرام شدند، حضرت فرمود:

«يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ ای ابوهارون!

هرکس بر امام حسین (علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.»^۱

۵. اَهْمِيَّتْ به تربت امام حسین (علیه السلام)

دشمنان اسلام از بنی امیه و بنی عباس با تمام توان، تلاش می‌کردند تا قیام امام (علیه السلام) و یاران پاک‌باخته‌اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عباسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند.^۲ ولی از آن سو ائمه اطهار (علیهم السلام) در هر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه‌ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب برکت زندگی دانسته‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۲. در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۰ بابی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم:

«لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لِتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ
جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لِشَيْعَتِنَا وَأَوْلِيَانِنَا؛
از تربت من چیزی برای تبرک بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت جدّم امام
حسین علیه السلام (خوردنش) حرام است. خداوند - عزّ و جلّ - آن را برای شیعیان و دوستان
ما شفا قرار داده است!». ^۱

در حالات امام صادق علیه السلام آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین علیه السلام را نگه
می داشت.

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ؛ هرگاه وقت نماز
می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد». ^۲

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین علیه السلام وارد شده است، می رساند که
استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با باز کردن کام نوزاد با آن آغاز
شده و تا واپسین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می رسد. ^۳ همچنین
ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی
(مثلاً به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار
در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. ^۴

۶. اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام

ائمه اطهار علیهم السلام گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفتند، با

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۴، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸.

۲. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۰، باب ۷۵،
(باب استحباب اتخاذ سبحة من تربة الحسين علیه السلام).

۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؛ کام نوزادانتان را با تربت امام
حسین علیه السلام باز کنید». (وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۰، ح ۸).

۴. مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۴، باب ۷۲ و ص ۴۰۸، باب ۷۰.

بیان پاداش‌های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می‌کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را بر پیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) وارد می‌کردند.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) لِمَا يَرَى لَمَّا يُصْنَعُ بِزُورَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ؛ هر کسی در روز قیامت، آرزو می‌کند که از زائران قبر امام حسین (علیه السلام) باشد، از فزونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می‌کند».^۱

و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام)؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در کنار سفره‌های نور الهی بنشیند، باید از زائران امام حسین (علیه السلام) باشد».^۲

حتی در برخی از روایات زیارت مکرر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم (علیه السلام) می‌فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ هَوْلُ الْمَطْلَعِ، فَلْيَكْثُرْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)؛ هر کس دوست دارد در قیامت نظر به رحمت‌های الهی کند و سختی جان‌کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین (علیه السلام) را بسیار زیارت کند».^۳

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

عظمت مصیبت و مظلومیت خامس آل‌عبا به گونه‌ای بود که گریه و سوگواری

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۸.

۳. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح ۴۰.

همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست؛ همان گونه که آزادی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین علیه السلام عجین شده است. سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثر ساخت، و حتی بر عرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد.^۱

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیت سید الشهداء علیه السلام را در سه قسمت - به طور گذرا - پی گیری می کنیم.

۱. گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی - هزاران سال قبل از تولد امام حسین علیه السلام - هنگامی که از ماجرای کربلا باخبر می شدند، بر مظلومیت آن حضرت اشک می ریختند. در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم علیه السلام برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدس می خواند، وقتی که به نام حسین علیه السلام رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین علیه السلام) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم علیه السلام بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادر فرزند مرده ای بر حسین علیه السلام گریستند، (فَبَكَىٰ آدَمُ وَجَبْرَائِيلُ بُكَاءَ الثَّكَلِ).^۲

۱. وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَىٰ جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ (زیارت عاشورا).

و همچنین در اولین زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَأَفْشَعَتْ لَهُ أَظْلَهُ الْعَرْشُ وَبَكَىٰ لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

هنگامی که خداوند برای موسی (علیه السلام) از مظلومیت امام حسین (علیه السلام) سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی (علیه السلام) نیز گریست.^۱

زکریای پیامبر (علیه السلام) نیز، وقتی که نام‌های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین (علیه السلام) را بر زبان جاری می‌ساخت، بغض گلویش را می‌گرفت و اشکش جاری می‌شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمد، علی، فاطمه و حسن (علیهم السلام)) را می‌برم غم و اندوهم زایل می‌شود، ولی هنگامی که نام حسین (علیه السلام) را بر زبان می‌آورم، اشکم جاری می‌گردد و اندوه و غم مرا فرا می‌گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین (علیه السلام) را برای زکریا شرح داد، و زکریا پس از شنیدن آن، به مدّت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به محضرش برسند و در تمام این مدّت بر مصیبت امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کرد و بر او مرثیه می‌سرود.^۲

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) همراه با حواریون از کربلا می‌گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریون نیز با او گریستند. وقتی که حواریون سبب گریه را پرسیدند، حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) کشته خواهد شد».^۳

۲. گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین (علیه السلام) نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَمَنْعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَالنَّحْيِ وَكَانَ يُرْثِيهِ: «إِلَهِي أَتَفْجَعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ...» (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲۹).

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.

خدا ﷺ و علی ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ هنگامی که از رنج‌ها و مظلومیت آینده حسین ﷺ آگاه می‌شدند، بر او می‌گریستند.

گریه رسول خدا ﷺ

در روایتی می‌خوانیم: پس از ولادت امام حسین ﷺ رسول خدا ﷺ به منزل فاطمه ﷺ آمد و به اسماء فرمود: فرزندانم را بیاور! اسماء نیز حسین ﷺ را در پارچه‌ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا ﷺ آورد. رسول اکرم ﷺ در گوش راست حسین ﷺ اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و گریست. اسماء می‌گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: به خاطر این فرزندانم گریانم. عرض کردم: او که هم اکنون متولد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه). فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَا هُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ وَی رَأْسُكَ مِنْ غُرُوبِی»^۱
ستمکار به شهادت می‌رساند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ؛ أَيَّ اسْمَاءُ! فَاطِمَةَ رَأْسُكَ مِنْ غُرُوبِی»^۱
از این ماجرا آگاه مساز؛ چرا که او تازه صاحب این فرزنده شده است».

گریه علی ﷺ بر مظلومیت امام حسین ﷺ

ابن عباس می‌گوید: من با امیر مؤمنان ﷺ در مسیر رفتن به صفین همراه بودم؛

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در «اعلام الوری بأعلام الهدی»، ج ۱، ص ۴۲۷ و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینایع المودة»، ج ۲، ص ۳۰۰ نقل کرده‌اند.

هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عباس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

آنگاه امام (علیه السلام) مدتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام (علیه السلام) در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوَّهْ أَوَّهْ مَا لِي وَلِأَلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَا لِي وَلِأَلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ).^۱

سوگواری فاطمه زهرا (علیه السلام)

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه (علیه السلام) داد، زهرا (علیه السلام) به شدت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه (علیه السلام) با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسط مردان و زنان امت، بر شهدای کربلا و رنج های زنان اهل بیت (علیهم السلام) آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را بیان فرمود.^۲

۳. گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲ (با تلخیص).

۲. همان مدرک، ص ۲۹۲ (با تلخیص).

بود، اتفاق افتاد. به یقین، ماجرای که پیش از وقوعش دل‌ها را به درد آورده و اشک‌ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری روی داد، شعله‌ای بر جان‌ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس‌های بزرگ آزادگی و آرمان‌خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه‌ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا ﷺ:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ به یقین شهادت حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد».^۱

در این قسمت نمونه‌هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می‌گذرانیم:

حتی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی ﷺ چشم‌شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزون صدای داد و ندا زد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّی عَلَیْكَ مَلِیْكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا؛ ای محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده‌اند».

زینب کبری علیها السلام همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سر داد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِیقٍ؛ به خدا سوگند! دوست و دشمن را به گریه آورد».^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۳.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ - ۵۹. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ نیز همین تعبیرات با تفاوت‌هایی آمده است.

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (علیه السلام)، اوضاع شهر شام برگشت و با جو ایجاد شده بر ضد دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزّا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت.^۱

برنامه سوگواری همسر امام حسین (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب)^۲ برای آن حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می شدند».^۳

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق (علیه السلام)

برپایی مراسم سوگواری امام حسین (علیه السلام) در حضور امام باقر (علیه السلام) پیش از این گذشت،^۴ اما در مورد حضرت امام صادق (علیه السلام) گاه برخی از شعرای اهل بیت که به

۱. ... فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُنَّ تَبَكِّي وَ تَنُوحٌ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاحَةَ ثَلَاثًا. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) همین مطلب در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ نیز به گونه ای مشروح تر آمده است. در برخی روایات هفت روز نیز آمده است (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷).

۲. مرحوم شیخ مفید می نویسد: یکی از همسران امام حسین (علیه السلام) رباب دختر «امراء القیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه (علیه السلام) می باشد. (ارشاد مفید، تاریخ زندگانی امام حسین (علیه السلام)، باب ۵، ص ۴۹۱).

۳. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَقَامَتْ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَاتَمًا وَ... (کافی، ج ۱، ص ۴۶۶).

۴. نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر (علیه السلام)، سرودن اشعاری توسط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام (علیه السلام) پس از آن در حق کمیت دعا کردند. (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰-۳۹۱).

محضر امام علیه السلام می رسیدند، آن حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن علی علیه السلام اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام علیه السلام اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء علیه السلام بخوانند. در پاره‌ای از موارد امام علیه السلام به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت علیهم السلام برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینک نمونه‌ای دیگر را نقل می کنیم.

عبدالله بن غالب می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه‌ای در باره امام حسین علیه السلام خواندم. هنگامی که به یک بیت حسّاس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه؛ پدرجان!»^۱

مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام

از دعبل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام) نقل شده است که من در ایّام شهادت امام حسین علیه السلام به محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون و اندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!». سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشانید. آنگاه به من فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چرا که این ایّام روزهای اندوه ما اهل بیت علیهم السلام و ایّام شادمانی دشمنان ما - به ویژه بنی امیه - است. (سپس امام علیه السلام مطالبی را در پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت علیهم السلام به خصوص مصائب امام حسین علیه السلام بیان کرد).

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق علیه السلام و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص ۲۸۲)

آنگاه امام رضا (علیه السلام) برخاست و پرده‌ای میان ما و حرمرسرای خویش زد و خانواده‌اش را پشت پرده نشاند، تا آنان نیز برای مصیبت جدشان امام حسین (علیه السلام) گریه کنند.^۱ سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه‌ای را در ماتم امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:

أَفَاطِمُ لَوْ خِلَتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا	وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
إِذَا لَطَمْتَ الْحَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ	وَأَجْرِيَتْ دَمْعُ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدِي	نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ
بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ	وَأَلْ رَسُولِ اللَّهِ مُنْهَتِكَاتٍ
وَأَلْ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعَةٌ	وَأَلْ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ
سَأَبْكِيهِمْ مَا دَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ	وَنَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ
وَمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَحَانَ غُرُوبُهَا	وَبِالْلَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَبِالْعَدَوَاتِ

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شط فورات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره‌ات طپانچه می‌زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می‌سازی ای فاطمه‌ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان‌ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند؛ ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در حالی که آل زیاد در دژهای محکمی آسوده‌اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می‌کند و ندای مؤذنی برای نماز بلند است و مادامی که خورشید طلوع و غروب می‌کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می‌گیرم».^۲

۱. ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَضَرَبَ سَتْرًا بَيْنَنَا وَبَيْنَ حَرَمِهِ، وَأَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ لِيَبْكُوا عَلَي مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) ... (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷).

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷ (با اختصار).

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت‌ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می‌دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا مراسم سوگ و ماتم برپا می‌داشتند و ائمه علیهم‌السلام نیز از این عمل شادمان می‌شدند و آنان را تشویق می‌کردند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن حمّاد بصری می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزار امام حسین علیه‌السلام در کربلا گردهم می‌آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه‌گری می‌کنند، و از این جمعیت گروهی قرآن می‌خواند و گروهی دیگر حوادث کربلا را بازگو می‌کنند و جمعی نوحی‌گری کرده و برخی نیز مرثیه می‌خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می‌فرمایید، دیده‌ام.

امام علیه‌السلام فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و برای شهدای ما مرثیه می‌خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان را زشت و ناپسند می‌شمرند.^۱

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش به ویژه در ایام محرم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه‌های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می‌نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش در مظلومیت آنان نیز اشک می‌ریزند.

۱. بَلَّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَنَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَنِسَاءً يَنْدُبْنَهُ وَذَلِكَ فِي النَّصَفِ مِنْ شُعْبَانَ فَمَنْ بَيْنَ قَارِيٍّ يَقْرَأُ وَقَاصٍّ يَقُصُّ وَنَادِبٍ يَمْدُبُ وَقَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلَتْ فُذَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفْدُو الْإِيْنَا وَيَمْدَحُنَا وَيُرِي لَنَا، وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ غَيْرِهِمْ يَهْدِرُونَهُمْ وَيَقْبَحُونَ مَا يَصْنَعُونَ. (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۴ به نقل از کامل الزیارات، ص ۳۲۵، باب ۱۰۸، ح ۱).

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

به یقین، تأکید و توصیه‌ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم (علیهم السلام) حتی وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد نشده است. گویا در این مسئله سری نهفته است که ائمه اطهار (علیهم السلام) این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده‌اند.

بیان روایات در وعده ثواب‌های عظیم این مجالس به گونه‌ای است که عده‌ای آن را اغراق‌آمیز دانسته و منکر آن شده‌اند و منشأ آن را «غلات» دانسته و گفته‌اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین (علیه السلام) اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عده‌ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده‌اند، همین که انسان بر امام حسین (علیه السلام) بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ‌گویی‌ها، خیانت‌ها، ظلم‌ها و حق‌کشی‌ها با قطره اشکی شسته می‌شود!

مطمئنأً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند، نمی‌تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می‌شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب‌های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل‌های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می‌کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می‌رویم.

۱. حسن ذاتی گریه

عده‌ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدعی شدند سرّ تأکید ائمه (علیهم السلام) نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر

حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثر» به وسیله گریه از نشانه‌های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می‌کنند و نمی‌توانند بدین وسیله غم‌ها، و افسردگی‌های خویش را تخلیه کنند و عقده‌های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن‌ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می‌ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می‌دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می‌باشد».^۱ و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده‌های انباشته در درون انسان را می‌کاهد و درمان بسیاری از آلام و رنج‌های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می‌گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حُسن ذاتی گریه بود که یعقوب علیه السلام برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فرزندش - ابراهیم^۲ - و صحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سختی گریست.^۳ همچنین به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد.^۴ و به همین دلیل بود که حضرت زهرا علیها السلام در رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه روز می‌گریست^۵ و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود.^۶ و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتی تکامل آن و دیگر

۱. صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱۲۷۷ و کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۴۹۵؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۰.

۵. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۵.

۶. همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

فواید طبّی آن، قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمه اطهار (علیهم السلام) برای گریستن بر امام حسین (علیه السلام) و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهم دیگری در کار بوده است.

۲. درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمه اطهار (علیهم السلام) مجالس عزّا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است؛ زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و کانون دل، مالا مال از محبت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند عواطف و احساسات را برانگیزد؟!^۱

۳. تشکر از امام حسین (علیه السلام)

در این تحلیل امام حسین (علیه السلام) خود را فدا کرد تا گناهان امت بخشوده شود و امام کفّاره گناهان امت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام)

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهری (ره)، ج ۱، فصل دوم، بحث عوامل تحریف.

دارند و می‌گویند مسیح علیه السلام با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعبیری چون «یا بَابِ نِجَاةِ الْأُمَّةِ» چنین برداشت کردند که امام حسین علیه السلام نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امت با برپایی مجالس عزا از امام تشکر و سپاسگزاری کرده و مستحق رستگاری می‌شود. این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلم دینی سازگار نیست و موجب شده است عده‌ای گمان کنند که امام حسین علیه السلام با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر: امام علیه السلام و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عده‌ای گمان کنند هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطه‌ور باشد و حتی نسبت به ضروریات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتی سلاطین جبّار و ستمگری که حکومتشان بر پایه‌های ظلم و بی‌عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی‌گناهان آلوده بوده، در ایام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابره‌نه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود بدانند!

هیچ کس نمی‌تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

در این قسمت به تحلیل‌های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در چهار عنوان اشاره می‌شود:

۱. حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) عامل فوق العاده نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمى است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمه اطهار (علیهم السلام) بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدت در انزوای سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعالیت و حرکت سیاسى واجتماعى نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلى منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامى ظاهر شده و باقى ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت (علیهم السلام)» تعبیر شده است. امام صادق (علیه السلام) در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبُهَا فَأَخِيُوا أَمْرَنَا: این گونه مجالس (شما) را دوست دارم،

از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!»^۱

امام خمینی (ره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامى در تعبیر جامعى می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسى، مراسم عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است که حافظ ملت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله و سلم - می باشد»^۲.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱-۳۹۲، ح ۲.

۲. وصیت نامه الهی - سیاسى امام خمینی (ره) - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک بودن شمار شیعیان در قرون اولیه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیه داد تا جانیشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین علیه السلام گریه می کردند. این عاطفه و توجه قلبی در دل های شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین علیه السلام می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر یک از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجه بشوند. بلکه خود شیعیان هم (شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند».^۱

«مارین» مورخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین علیه السلام و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین علیه السلام بوده است».^۲

۲. بسیج توده ها

ائمه اطهار علیهم السلام با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی علیه السلام، برنامه آن

۱. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت، ص ۹۲.

۲. فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۰۹.

حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه‌ای که امروزه در ایام شهادتش میلیون‌ها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپا خاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می‌کنند.

هر ملّتی برای بقا و موفقیت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت (علیهم السلام) که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می‌تواند توده‌های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاه‌ترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرّق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، می‌تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

در واقع ائمه اطهار (علیهم السلام) با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده‌های متفرّق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می‌انداخت سرّ تأکید ائمه اطهار (علیهم السلام) بر محور قرار دادن امام حسین (علیه السلام) را روشن تر می‌کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی‌های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمه اطهار (علیهم السلام) بر اقامه این مجالس را کمتر درک می‌کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می‌نویسد:

«بی اطلاعاتی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهند؛ ولی اینان گرافه گفته و به شیعه تهمت زده‌اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور

و زنده ندیده‌ایم، زیرا شیعیان به واسطهٔ بپا کردن عزاداری حسینی سیاست‌های عاقلانه‌ای را انجام داده و نهضت‌های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده‌اند».^۱

همین نویسندهٔ آلمانی می‌گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند».^۲

مخالفت دشمنان اسلام با اقامهٔ این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین (علیه السلام) و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت^۳، خود شاهد دیگری است که حکومت‌ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست نشاندهٔ خویش،

۱. به نقل از فلسفهٔ شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام) - سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۱۰۹.
۲. به نقل از سیاست الحسینیة، ص ۴۴. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه‌ای برای جدایی مکتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است؛ وی در این گفتگو به طرح‌هایی اشاره می‌کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سری مقامات سازمان سیا و نمایندهٔ سرویس اطلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجهٔ سیاست‌های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده؛ که این فرهنگ از هزار و چهار صد سال پیش توسط نوهٔ پیامبر اسلام (امام حسین (علیه السلام)) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایام محرم این فرهنگ ترویج و گسترش می‌یابد».
- سپس برای مقابله با این فرهنگ می‌گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت‌های مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان‌های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامهٔ جمهوری اسلامی، شمارهٔ ۷۲۰۳ - ۸۳/۳/۵ - ص ۱۶، با تلخیص).
۳. رجوع شود به: تنمّة الممتّهی، ص ۲۳۴-۲۳۷.

امثال رضاخان، و گاه با بی محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می بینیم این مجالس و پیام های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

۳. خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام) آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنجیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است. اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات

گوناگون دیگر آشنا می‌کرده است، و یکی از مؤثرترین پایگاه‌های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ماربین آلمانی در این زمینه می‌گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان وجود دارد هرگز تن به خواری نمی‌دهند و تحت اسارت کسی نمی‌روند... شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می‌دهند».^۱

ائمۀ اطهار علیهم‌السلام با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه‌های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته‌ایم. مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ» به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می‌شود، با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علت نزول رحمت به هنگام یاد صالحان، می‌نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیت‌های اخلاقی آنان باعث می‌شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسی و اقتدا کند و زمینه صلاحیت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد».^۲

ثقة الاسلام کلینی رحمته‌الله و شیخ الطایفه شیخ طوسی رحمته‌الله در حدیث معتبر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند:

۱. به نقل از: فلسفه شهادت و عزاداری، ص ۱۰۹.

۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۷.

«قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا النَّوَادِبَ يَنْدُبُنِي عَشْرَ

سِنِينَ بِمَنَى أَيَّامٍ مِنِّي؛ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس از وفاتم)

برای برپایی مجلس سوگواری، به مدت ده سال، برایم در ایام حج در منی اختصاص بده.^۱

صاحب جواهر در «کتاب طهارت» در بیان حکمت و فلسفه این وصیت امام

باقر (علیه السلام) بیانی دارد که مفادش چنین است:

«چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه (علیهم السلام) باعث شناخت فضایل

اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسی» مردم به آن بزرگان است.^۲ لذا احیای نام

و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

۴. تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت

موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«مَيِّتٌ لِّأَبَوَائِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ؛ مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد

عزتی ندارد!».^۳

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده

و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو،

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام بازگشت از جنگ أحد وقتی که مشاهده کرد خانواده های

شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عمومی

بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

«لَكِنَّ حَمَزَةَ لِّأَبَوَائِي لَهُ الْيَوْمَ؛ اما امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد!».^۴

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: «وَقَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الْمُنْدُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِيُفْتَدَى بِهَا».

۳. المأساة الحسين، ص ۱۱۸.

۴. استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیار در جنگ مویه به مدینه می‌رسد، پیامبر ﷺ برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا ﷺ آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلَىٰ مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلَتَبْكِ الْبَوَاكِي؛ به راستی برای شخصیتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!»^۱

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می‌فرماید:

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»؛ نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین!^۲

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی‌ارزشی است.

از این رو، در سفارش‌های ائمه اطهار ﷺ می‌بینیم که می‌فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند! امیرمؤمنان ﷺ فرمود:

«خَالِطُوا النَّاسَ مُحَاطَةً إِنْ مِتُّ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُ حَتُّوا إِلَيْكُمْ؛ با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق بورزند».^۳

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶.

۲. دخان، آیه ۲۹.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۰.

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) آن شخصیت ممتاز و بی نظیری که خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که: ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾؛ هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.^۱

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟ ﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾؛ صفا و مروه از شعائر (ونشانه های) خداست.^۲ به یقین، امام حسین (علیه السلام) که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت (علیهم السلام) و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزای برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی (علیه السلام) نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند. امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حداقل در دهه نخست محرم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند. در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

۱. حج، آیه ۳۲.

۲. بقره، آیه ۱۵۸.

۱. گریه کردن

از شیوه‌های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می‌شود و اشک می‌ریزد. در روایات می‌خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَيُوجَعُ الْقَلْبُ، وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ؛ چشم می‌گرید و قلب

به درد می‌آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی‌سازیم».^۱

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل‌القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ مدتی طولانی بر او گریه کرد.^۲ و در شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه نیز بسیار گریست.^۳

همچنین در تاریخ می‌خوانیم پس از رحلت رسول اکرم ﷺ مسلمانان به شدت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند؛ ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا (ع) بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدت می‌یافت».^۴

گریه کردن بر مصائب امام حسین (ع) نیز از شیوه‌های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک، ص ۱۰۴.

۴. لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ... وَلَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَخْبَابِ، أَشَدَّ حُزْنًا وَأَعْظَمَ بُكَاءً وَانْتِخَابًا مِنْ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَا (ع) وَكَانَ حُزْنُهَا يَتَجَدَّدُ وَيَزِيدُ وَبُكَاءُهَا يَشْتَدُّ. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵).

امام رضا علیه السلام فرمود:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ؛ بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند».^۱

روایاتی که ترغیب به گریه برای عبد الله علیه السلام دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل‌های گذشته آمده است.

البته نباید فراموش کرد که این گریه‌ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان و ستمگران می‌باشد.

۲. تباکی

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره‌ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می‌توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین علیه السلام چیزی جز این نبود. روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

۳. لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می‌کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می‌دانند. بنابراین، یکی از راه‌ها و شیوه‌های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس‌های سیاه و خشن پوشیدند.^۱

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه‌ها و افشاگری‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدت هفت روز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کردند.^۲

۴. تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبدالله الحسین علیه السلام از شیوه‌های معمول اقامه عزاست؛ علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین علیه السلام آگاه می‌شوند و بر مصائب آن حضرت و یارانش اشک می‌ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمی برای بیداری و آگاهی توده‌های مردم بوده است.

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می‌دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت علیهم السلام) گفتگو می‌کنید؟
فضیل پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحَبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛ چنین

۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَبَسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسْوَحَ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸).

۲. فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتِ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ نَدَبُوهُ عَلَى مَا تُقَلِّ سَبْعَةَ أَيَّامٍ (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷).

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده‌اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین علیه السلام کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

مجالسی را دوست می‌دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید؛ خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام (علیه السلام) ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یاد آورد و یا نزد او از مایادی شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را بیامزد».^۱

۵. نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام حسین (علیه السلام) و یارانش می‌باشد و سبب تحریک احساسات و عواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه‌ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمه (علیهم السلام) دارد.

امامان اهل بیت (علیهم السلام) با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی‌امیه ترغیب کرده و پاداش فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می‌کردند.^۲

امیرمؤمنان (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیه السلام) نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند.^۳

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز اشعاری را از زهرای مرضیه (علیه السلام) در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند.

«حاکم نیشابوری» می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خاک سپردند، فاطمه (علیه السلام) خطاب به «انس» فرمود:

«يَا اَنْسُ اطَابَتْ اَنْفُسُكُمْ اَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلٰی رَسُوْلِ اللهِ؛ ای انس آیا قلبتان

رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

۲. در فصل‌های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

۳. رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ج ۷۹، ص ۱۰۶.

سپس ادامه داد:

يَا أَبَتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ
يَا أَبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَذْنَاهُ
يَا أَبَتَاهُ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ
يَا أَبَتَاهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ أُنْعَاهُ

«پدر جان ای آنکه دعوت پروردگارش را اجابت کردی؛ پدر جان ای آنکه به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جای باد؛ پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می‌دهم».^۱
همچنین «ام سلمه» در محضر رسول خدا ﷺ در مرگ پسر عمویش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند.^۲
امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن برای آنکه به مدت ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند.^۳

۶. به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین علیه السلام امری عادی و طبیعی است. همان‌گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان خویش به سر و سینه می‌زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده‌ای می‌زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت مدینه

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۲. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث ۳۰ آمده است.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۲.

۳. همان مدرک، ص ۸۸.

حرکت دادند؛ در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، مشاهده کردند که جابر بن عبد الله انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند.^۱

هر چند در روایات - تا آنجا که ما جستجو کردیم - درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) مطلبی یافت نشده است؛ ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

۷. تعطیلی کسب و کار

از نموده های روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار و تعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است. امام رضا (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای

۱. ... فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجُلًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ؛ قَدْ وَرَدُوا لَزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ، وَ أَقَامُوا الْمَأْتَمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶).

وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد».^۱

تذکرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا علیهم السلام از افضل قربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت علیهم السلام یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح را به مؤمنین و مصادحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبد الله الحسین علیه السلام و ترویج عقاید ناب محمدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزت و سربلندی امام حسین علیه السلام سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین علیه السلام شأن و وقار و متانت خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند و خدای ناکرده این امر مهم دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز - که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند - مجالس امام حسین علیه السلام

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

مخصوصاً ایام محرم و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده‌تر و آگاهانه، بر آگاهی‌های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

توصیه‌های چهارده‌گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - به هیئت‌های مذهبی و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرم الحرام ۱۴۲۶ قمری و برپایی ایام سوگواری سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، همایشی تحت عنوان «همایش عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده ماده‌ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت‌های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه‌ها انعکاس گسترده‌ای داشت و مورد توجه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت‌های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمیت این تذکرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می‌کنیم:

۱. سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنت) باشد و شأن و مقام امام حسین (علیه السلام) و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

۲. از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلو درباره ائمه دین (علیهم السلام) و سایر بزرگان می‌دهد، اجتناب گردد.

۳. از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش‌های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

۴. از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس و عظم و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

۵. به عزاداران محترم توصیه شود که از در آوردن پیراهن و لخت شدن

خودداری نمایند.

۶. سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

۷. وعظ و مداحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه‌ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

۸. آهنگ مداحان محترم نباید به آهنگ‌های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

۹. هیأت‌های محترم عزاداری توجه کنند که بازیچه دست سیاست‌های مرموز قرار نگیرند.

۱۰. از بیان مصائب سخت اهل‌البيت (علیهم‌السلام)، حتی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

۱۱. مجالس به گونه‌ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم - به ویژه جوانان - گردد.

۱۲. احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

۱۳. تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مد نظر قرار گیرد و عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی‌ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

۱۴. وعظ و مداحان محترم باید مستخلق به اخلاق حضرت امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ» همه شنندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد؛ نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حدّا کثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین (علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین (علیه السلام) پیروی کند.^۱

ولی این در صورتی است که نیت ها خالص باشد و رقابت های مخرب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین (علیه السلام) در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امت ها گردد.

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدّس آن را زیر سؤال برند.

* * *

۱. به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۹.

بخش دوم

ریشه‌های قیام عاشورا

اشاره:

حوادث تاریخی را نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد؛ چرا که در این صورت نمی‌توان برای همه پرسش‌های آن حوادث، پاسخی در خور یافت. در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی - همچون حلقه‌های به هم پیوسته زنجیر - پدید می‌آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه‌ای در گذشته دارد، همان‌گونه که آثار و پی‌آمدهایی در آینده خواهد داشت. طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده‌تر و بزرگ‌تر باشد، ریشه‌یابی آن نیاز به دقت و پی‌جویی بیشتری دارد.

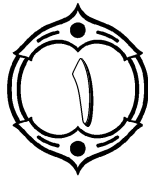
حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ نمی‌توان آن را فقط در ظرف تحقیقش، یعنی سال ۶۱ هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ چرا که در این صورت پرسش‌های بی‌پاسخ فراوانی برای یک تحلیل‌گر باقی می‌ماند. پرسشی از این دست که چگونه می‌توان باور کرد، امت اسلامی، فرزندان پیامبر اسلام ﷺ، تنها بازماندهٔ خمسۀ طیبه و جگرگوشۀ فاطمۀ زهرا (علیها السلام) را به آن صورت فجیع به شهادت برسانند؛ به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکند؛ جمعی را از دم تیغ بگذرانند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حق آنان دریغ نرزد.

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه‌های حادثه محرم سال ۶۱ هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال‌ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال‌ها پیش از ظهور اسلام و تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را - هر چند به صورت فشرده - مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چراکه در سال‌های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته‌اند.

حادثه‌هایی که چون حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل شده و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه‌های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می‌دهیم.



دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم

با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود از قبیله قریش بود ولی واقعیت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرضین از طایفه بنی امیه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیت خاصی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر خود «عبدالدار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق

وصیت پدرش «قُصی» با برادر وی «عبدالدار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام‌های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلو به هم چسبیده بودند که هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند.^۱

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی‌هاشم» و فرزندان عبدشمس به «بنی‌امیه» شناخته می‌شوند (منتسب به امیه فرزندان عبدشمس که نسبت به هاشم رشک می‌ورزید و با او به رقابت پرداخت).

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش‌های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام‌های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسان بست، و همچنین پی‌ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیت فوق‌العاده‌ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«امیه» فرزند عبدشمس - برادرزاده هاشم - از این همه موقعیت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشک می‌برد و از این که نمی‌توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد؛ ولی این بدگویی‌ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجام «امیه» که در آتش حسادت می‌سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده‌اش را بپذیرد.

اول آن‌که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایام حج قربانی کند.

دوم: شخص محکوم تا ده سال مکه را ترک گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عُسفان» (محلّی در نزدیکی مکه) رفتند، ولی

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

برخلاف انتظار امیه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مکه را ترک کند و در شام اقامت گزیند.^۱ این قضیه علاوه بر آن که ریشه دشمنی‌های این دو طایفه را به خوبی روشن می‌کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخص می‌سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدمات حکومت آنها را در دوره‌های بعد فراهم ساخت.

«ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می‌کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیت بیشتر پرده بر می‌دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم‌گیر بنی‌هاشم از یک سو، و تحمل حقارت و بدنامی بنی‌امیه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بن جعفر فخر می‌فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباحثات می‌کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفل و حمایت ما زندگی می‌کرد؟».

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصی این منازعه لفظی را پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیه به مدت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علت فقر و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود».^۲

ابن ابی‌الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می‌کند که در دوران

۱. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰، ذیل نامه ۲۸. (با تلخیص)

جاهلیت سران بنی امیه - با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند - همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش بود.^۱

به یقین این وضع در روحیه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های آنها شعله ور می ساخت.

ب) امتیازات و ویژه بنی هاشم

۱. آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداری خاندان بنی هاشم از معنویت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیه قرار داشتند؛ سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محل آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی علیه السلام در سخنان جامعی می فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ رَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى، إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ كَجَائِدِ كَسَانِي كَهْ أَدْعَا مِي كَرَدَن دَان هَا رَا سَخَان دَر عَلَمَن دِه مَا، وَ اَيْن اَدْعَا رَا اَز طَرِيق دُرُوع وَ سَتَم نَسَبَت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸. (با اختصار) و رجوع شود به: کامل ابن اثیر، ج ۲،

به ما مطرح می‌نمودند. (آنها کجا هستند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد؛ به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیلهٔ ما هدایت می‌یابند و از نور ما نابینایان روشنی می‌جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام درخور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت و امامت را ندارند».^۱

۲. پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه‌ای که آیهٔ تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می‌شود، نیازی به شرح و بیان ندارد؛ ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی‌امیه به قدری زبازد خاص و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده‌ها سال با اختناق و سرکوب زمام امور مسلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی‌ها را از خاطره‌ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و در خانه‌هایشان به روی هر مرد بیگانه‌ای باز بوده است. انسان‌هایی که چند نفر در تعیین نسبشان با هم درگیر می‌شدند و هر کدام خود را پدر آنها می‌دانستند.^۲

امیرمؤمنان (علیه السلام) در اشاره‌ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامهٔ معاویه می‌فرماید:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ
وَلَا حَرْبُ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ
وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ وَاَمَّا سَخَنُ تُوْ بَهِ اَيْنَ كَهِ مَهِ فَرَزْدَانِ عِبْدِمَنَافٍ هَسْتِمِ.

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۴۴.

۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج ۳، باب القربات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۲۵.

آری (به حسب ظاهر) چنین است ؛ ولی هرگز اُمیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!.^۱

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ» برای پرده پوشی می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست».^۲

ولی علامه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتّی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیّت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند.^۳

۳. شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی ؛ از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۳. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.

برخوردار بودند و این جمال و کمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیه به سختی آرامش درونی آنان را برهم می‌زد، و آتش حسد را در درونشان شعله‌ور می‌ساخت. حضرت علی علیه السلام در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی‌های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس - که بنی امیه از آنها هستند - و بنی هاشم چنین می‌فرماید:

«وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ مَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَأُمُكْرُ وَ أَنْكَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ؛ أَمَّا مَا «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده‌تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن‌ها (بنی امیه) پر جمعیت و مکار و زشت‌اند و ما فصیح‌تر و دلسوزتر و زیباتریم!»^۱

شعله‌ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دعوت خود را در مکه آغاز کرد اتفاقاً قدرت سیاسی و اقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال‌های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می‌کردند قریش از مزدلغه بار می‌بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی‌دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند!^۲

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع می‌کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می‌دادند.

۱. نهج البلاغه، کلمه قصار، ۱۱۶.

۲. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۵ به بعد.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه - اشرافیت مادی و ریاست دینی - مورد تهدید جدی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می‌شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست‌های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیت اجتماعی سران قریش - به ویژه رؤسای بنی‌امیه چون ابوسفیان و ابوجهل - سخت ناسازگار بود.

دقت در نخستین آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می‌رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدی به شمار می‌آید.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ...﴾؛ وای بر هر عیب جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است. می‌پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین، به آتشی پرتاب می‌شود و چه می‌دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ‌های خطر چیزی نبود که در گوش سران استثمارگر قریش خوشایند باشد. از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر ﷺ در میان قشر ضعیف یا متوسط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می‌کردند، قریش را متوجه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه‌های دیرینه آنان ترکیب، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می‌دیدند. لذا با تمام قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه می‌کنند به تلاش وسیع و گسترده‌ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضد پیامبر اسلام ﷺ، پیمان با قبیله‌های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضد پیامبر و بالاخره راه

اندازی جنگ‌های خونین و توطئه‌های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش‌ها نتیجه‌ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیه - در سال ششم - می‌پنداشتند با جلوگیری پیامبر ﷺ از ورود به مکه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکه بیمه کردند؛ غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر ﷺ در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان‌هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود. از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر ﷺ بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه‌دار، سرپرستی جنگ‌ها و دیگر توطئه‌ها بر ضد پیامبر و مسلمین با ابوسفیان - رئیس طایفه بنی امیه - بود. وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیت مادی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره‌ای دیگر نداشتند.

به علاوه تصور کردند در تازه‌ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می‌شوند، لذا سودجویانه و منفعت طلبانه به اسلام تن دادند.^۱ ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقَا» (آزادشدگان از بند اسارت

۱. حضرت علی علیه السلام در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَمَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَاسْتَرْوَا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ، إِنْ أَسْلَمَ رَأَيْتُمْ ظَاهِرَ تَسْلِيمِ شِدْدَتِهِ وَكَفَرٍ رَأَيْتُمْ سِنِينَ خَفَا عَنْهُمْ، أَمَّا هُنَا فَكَانَ يَأْتِيهِمْ بِأَسْلَامِهِمْ وَبِأَسْلَامِ الْكُفْرَةِ بِأَسْلَامِهِمْ» (نهج البلاغه، نامه ۱۶).

در روز فتح مکه شکست و خواری سختی را متحمل شده بودند به شدت کینه پیامبر ﷺ و بنی هاشم را علاوه بر کینه‌های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه‌ای از توطئه‌های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند. بنابراین، تعجب نمی‌کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می‌آید).

* * *



انتقام دشمنان اسلام از شکست‌های زمان رسول خدا ﷺ

یکی دیگر از ریشه‌های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی‌امیه از شکست‌های خود در زمان رسول خدا ﷺ می‌گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی‌ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا ﷺ روا داشتند. در این میان بنی‌امیه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان - نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا ﷺ دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم ﷺ نیز آزار آنان بر ضد رسول خدا ادامه داشت، تا آن‌که در سال دوم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند.^۱ در میان کشته‌شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می‌شدند که از جمله آنان «عتبه» جدّ مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند.^۲

۱. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. امیرمؤمنان در نامه ۲۸ و ۶۴ نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاراتی به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه ۶۴ فرمود: «وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، نَزْدَ مَنْ هَمَانَ شَمَشِيرِي اسْتَكَ بِرَبِّكَرٍ جَدِّ وَ دَائِي وَ بَرَادَرٍ كَوْبِيدِمٍ».

در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می‌کرد. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴)

هر چند در سال سوم هجری در جریان جنگ «أحد» حمزه و جمعی دیگر از مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ‌های دیگری را بر ضد رسول خدا ﷺ رهبری می‌کرد و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکه (سال هشتم هجری) اطراف مکه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز - به ظاهر - مسلمان شد. اما به شهادت قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی علیه السلام در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه ۱۷ خطاب به معاویه می‌فرماید:

«وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً؛ شما از کسانی بودید که داخل

این دین شدید؛ اما این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه ۱۶ می‌فرماید:

«قَوْلَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسَرُّوا

الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شکافت

و انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دست‌ان آنان) اسلام را نپذیرفتند،

بلکه در ظاهر تسلیم شده بودند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی

بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند».

نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش

بی تردید نقش علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر

بود و در جنگ‌های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد که مشرکان قریش کینه‌ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان بنی‌امیه که تلاش‌های گسترده آنان بر ضد اسلام، با پیامبر اکرم ﷺ و شجاعت علی ﷺ و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ‌های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام‌گیری از بنی‌هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا ﷺ جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، اما هنگامی که بر امور مسلط شدند، کینه‌های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا ﷺ

رسول اکرم ﷺ با توجه به همه شرایط و با آن‌که بارها مقام و موقعیت علی ﷺ را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود؛ ولی همواره نگران کینه‌های قریش در حق علی ﷺ و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنت «طبرانی» در «معجم الكبير» نقل می‌کند که: روزی رسول خدا ﷺ به علی ﷺ نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می‌کنی؟ آن حضرت خطاب به علی ﷺ فرمود:

«ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي» (گریه من) برای

کینه‌هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من

آشکار خواهند ساخت.^۱

۱. معجم الكبير، طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «أَحَنُّ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي». (میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۵۵)

علی‌علیه السلام نیز نگران حسن و حسین‌علیه السلام بود

امیرمؤمنان‌علیه السلام نیز به خوبی می‌دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند؛ اما با وجود شخص علی‌علیه السلام زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی‌یافتند؛ ولی در کمین نشسته بودند که با تسلط کامل بر اوضاع، انتقام شکست‌های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی‌الحدید» از آن حضرت نقل می‌کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می‌نویسد: امیرمؤمنان‌علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِيدُكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا؛ وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا؛ فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ بَيْنِي، وَالدَّائِرَةُ عَلَىَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، وَلَا تُمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ خُداوند! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می‌جویم؛ چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه‌ها و نیرنگ‌ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی؛ سپس همه هیاهوها متوجه من شد و توطئه‌ها بر ضد من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده‌ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی».^۱

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می‌توان به خوبی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸، نکته ۴۱۳. در خود نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ نیز بخشی از این جملات آمده است.

دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام ﷺ استنباط کرد؛^۱ ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا ﷺ و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورّخ معروف «معودی» می‌نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدم و پدرم هر روز نزد معاویه می‌رفت و با او سخن می‌گفت و بر می‌گشت و از عقل و هوش او تعریف می‌کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه‌ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره‌ی خانواده‌ی ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم بر می‌گرم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه‌سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی‌هاشم نیکی کن و صلّه رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می‌گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت؛ فقط گاهی می‌گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهاشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج مرتبه، نام او را (بر مأذنه‌ها) فریاد می‌زنند و می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال، چه

۱. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (ع) (شرح نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۳ و ج ۴، ص ۲۳۸-۲۴۰.

عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللّٰهِ اِلَّا دَفْنًا دَفْنًا» به خدا سوگند! چاره‌ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!^۱

این ماجرا به خوبی از برنامه‌های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام ﷺ حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا ﷺ و یاران اهل بیت  دست نکشید و جنایات بی شماری را در حق آنان مرتکب شده که نمونه‌های روشن آن رواج سب و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن  و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته‌های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا ﷺ و پاره تن فاطمه زهرا  را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک‌تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا ﷺ و کشته‌های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلاً ملاحظه می‌کنید:

۱. مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلی مُشرف بر «جیرون»^۲ نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدس و کاروان اسیران اهل بیت  را مشاهده می‌کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می‌کند:

«لَمَّا بَدَتْ لِكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ
تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رُبِّي جِيْرُونِ

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصّای صابئین بوده است و سپس یونانی‌ها در آن مکان به تعظیم دین خود می‌پرداختند؛ بعد از آن مدّتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می‌گفتند. سر بریده حضرت یحیی را بر سر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدس امام حسین  نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸)

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِحُّ أَوْ لَا تَصِحُّ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ دُبُونِي»

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندیهایی جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم: فریاد بزنی یا نزنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!»^۱

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ‌های اسلامی سخن می‌گوید؛ مقصودش این است که طلب خود یعنی خون‌های جاهلیت را از رسول خدا ﷺ گرفتم!

۲. مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که با چوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین ﷺ می‌زد، این اشعار را می‌خواند:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا	خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا	جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ
لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا	وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ
فَجَزَيْنَاهُ بِبَدْرِ مَثَلًا	وَأَقْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَأَعْتَدَلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ	مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ ^۲

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می‌دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

۱. نفس المهموم، ص ۴۳۵.

۲. بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زُبَیْر» از دشمنان سرسخت رسول خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا ﷺ سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می‌دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می‌کنند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است. (قصه کربلا، ص ۴۹۵)

در آن حال، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید دست درد نکند!
امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه
برابر شدیم!

من از فرزندانِ «خُنْدِف»^۱ نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم.^۲
همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان
ابی عبدالله الحسین علیه السلام می‌نواخت، می‌گفت: «يَوْمُ يَوْمٍ بَدْرٍ؛ امروز روزی است در برابر
روز بدر».^۳

از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار می‌شود.
وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می‌خواست انتقام کشته شدگان از
طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع
مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیرد. او و پدر و جدش هیچگاه به
قرآن و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم
اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی‌های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از
این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند و آن روز که بر
اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی‌دیدند، در پی احیای سنت جاهلی
برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

۱. «خُنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نِزَار است که نامش لیلا بنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام
همسرش فرزندانِ خندف نامیدند (لسان العرب) بنابراین، خندف از جدّه‌های اعلای قریش و از جمله یزید
محسوب می‌شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۵).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب‌های متعدّد شیعه و سنی از
یزید نقل شده است. از جمله: امالی صدوق، ص ۲۳۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار،
ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۸؛ مقاتل الطالبیین،
ص ۸۰؛ اخبار الطوال دینوری، ص ۲۶۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،
ج ۴، ص ۷۲.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

سخنانی از دیگر امویان

ماجرای انتقام از رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علیؑ به عنوان اهداف نبرد خونین عاشورا علاوه بر آن که توسط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیه نیز بر زبان جاری شد.

۱. وقتی که امام حسین علیؑ، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می‌کشید؟ آیا حقّی را ترک کرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با توبه علت بغض و کینه‌ای است که از پدرت علی داریم؛ چراکه او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است.^۱

۲. همچنین پس از شهادت امام حسین علیؑ سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر ﷺ گفت: «يَوْمُ بَيْتِ يَوْمٍ بِدْرٍ؛ امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت شدند و به وی اعتراض کردند.^۲

در یک جمع بندی به روشنی می‌توان دریافت که یکی از ریشه‌های ماجرای خونین کربلا، کینه‌های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست‌های خویش در زمان رسول خدا ﷺ بود. در واقع، آنان می‌خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام ﷺ انتقام بگیرند و آن شکست‌ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت به پایان می‌بریم. عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت‌های علی علیؑ در جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می‌نویسد:

«علی علیؑ در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت‌گیرتر بود

۱. فَقَالُوا: بَلْ نُقَاتِلُكَ بُغْضًا مِنَّا لِأَبِيكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ... (موسوعة کلمات الامام

الحسین، ص ۴۹۲؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۷۲.

و جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آنکه مسلمان شدند نیز وجود داشت... تا آنکه پس از رحلت پیامبر ﷺ، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند».

سپس می افزاید:

«وَكَاثِمًا تَتَأَرُّ بِهَذَا لِقَتْلَاهَا فِي بَدْرٍ وَأُحُدٍ، وَ حَسْبُنَا أَنْ نَذْكُرَ مَضْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ آلِ بَيْتِهِ فِي كَرْبَلَاءَ، وَ مَا تَلَا ذَلِكَ مِنْ وَقَائِعٍ؛ گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم».^۱

* * *

۱. مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵. (با تلخیص)



توطئه در سقیفه

(نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

«بنی امیه» که سالها، بزرگترین جنگ‌ها و توطئه‌ها را در عصر پیامبر اسلام ﷺ بر ضد اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلَقَا» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می‌گذرانند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم ﷺ از هیچ اعتبار و وجهه‌ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپای خیزند.

ولی با حادثه‌ای که پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ در جریان سقیفه اتفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریت جامعه نو بنیاد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم: آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان در صدد بودند سعد بن عبادۀ انصاری - رئیس قبیله خزرج - را به عنوان امیر برگزینند؛ ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه انصار را شکست داد. وی با این سخن که پیامبر ﷺ فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد»^۱ با

۱. صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸ (با تصرف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴.

تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد؛ و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امت را در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفت و گوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۶ نهج البلاغه می گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمدی معارضه کند، حال آن که ما نزدیکان و خویشان او هستیم؟»^۱

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد شناخت».^۲

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود؛ چون

۱. «قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمَّرَكُمْ وَنَبِيِّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَلَا تَمْتَنِعَ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلَّى أَمْرَهَا مَنْ كَانَتْ النَّبُوَّةُ مِنْهُمْ مَنْ يُنَازِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَعَشِيرَتُهُ؟» شرح نهج البلاغه ابن

ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸.

۲. «... وَإِنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِقُرَيْشٍ» همان مدرک، ص ۲۴.

این قریش بود که در زمان جاهلیت از اشرافیت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که سایر اقوام تنها زیر بار فرمانی می‌رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر ﷺ نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده‌ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اول اسلام نشان می‌دهد آنچه در «سقیفه» اتفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود. مهمترین پیامدهای سقیفه را می‌توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ بود. در سقیفه سخنان صریح پیامبر ﷺ در نصب علی علیه السلام برای خلافت و رهبری امت به فراموشی سپرده شد و اُبَتهت حضرت در میان امت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر ﷺ و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر ﷺ دامن می‌زد و آن را در میان امت رسمیت می‌بخشید.

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصب قبیله‌ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتی به مخیله هیچ مسلمانی خطور نمی‌کرد.

می‌دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابی بن کعب در جمع آنان دیده می‌شدند همگی در منزل حضرت فاطمه علیها السلام جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنت نقل می‌کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه علیها السلام زهر علیها السلام آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه علیها السلام جلو آمد و گفت: ای زاده خطاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن‌که چون بقیّه امت با ابوبکر بیعت کنید!». ^۱

همچنین در تاریخ طبری آمده است:

«عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این‌که برای بیعت کردن از آن خارج شوید». ^۲

«بلاذری» نیز در «انساب الاشراف» نقل می‌کند: حضرت زهر علیها السلام رو به عمر بن خطاب کرد و فرمود:

۱. «إِنَّ أَبَاكَ بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ علیها السلام وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَاءَ فَقَائِلَهُمْ أَقَابِلَ يَقْبَسُ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِمَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيْتُهُ فَاطِمَةُ علیها السلام فَقَالَتْ: يَا بْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيْمَا دَخَلَتْ فِيْهِ الْأُمَّةُ (عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۶۰) همچنین رجوع کنید به: الامامة

والسياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ انساب الاشراف، باب امر السقيفة، با تحقیق دکتر زکّار و دکتر زکلی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. «أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَزُبَيْرٌ وَرَجُلَانِ مِنَ الْمُهِاجِرِينَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ تَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳). ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳، ص ۱۰۸) و ابن حجر در لسان المیزان (ج ۴، ص ۱۸۹) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی‌کردم، گرچه برای جنگ برضد ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَإِنْ أَعْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ».

طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۱۹) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۶ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.

«يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَى بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ

أَبُوبَكْرٍ؛ اِی فرزند خطّاب! آیا می‌خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری.

(مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم‌تر است.^۱

دامنه این هتک حرمت‌ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می‌کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد!^۲

پرواضح بود که این حرمت شکنی‌ها، آن هم از سوی کسانی که سال‌ها محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می‌توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دومین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که اعتبارش از نصّ و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می‌گرفت، به یک امر عادی بشری بود، آن هم به گونه‌ای که می‌توان سرنوشت مسئله‌ای با این اهمّیت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصبیت قومی و قبیله‌ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل‌های دیگر شکسته نشود.

۱. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲. «فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُقْبَكَ» الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، باب کیف كانت بیعة علی ابن ابی طالب (علیه السلام).

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معینی پیروی نکرد. تکلیف مسأله‌ای با این اهمّیت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیت خلیفه اول و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه‌ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.

وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می‌دانید که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان‌که می‌بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر ﷺ آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می‌بینم که برای یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امت جلوگیری نمایم!»^۱

آری، این محصول نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب و طنزآلود می‌رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

ج) به قدرت رسیدن بنی‌امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی‌کردند چیزی که آنها تصویب می‌کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروّثی خواهد شد. حکومت بنی‌امیه پدیده‌ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد، بلکه این حکومت طی سالیانی با حمایت‌های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری جویی قبیله‌ای در سقیفه پاشیده می‌شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می‌شدند، ولی به علت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ‌ها و دشمنی‌ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این که می‌دیدند تیره‌های بی نام و نشان قریش چون «تیم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ارتباط با خلافت و وصایت امیرمؤمنان علی علیه السلام نادیده گرفته و راه دیگری بپیمایند؛ در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می‌توانست مقدمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره دیگ طمع سران بنی امیه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می‌گوید:

«إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمَعْتُ فِيهَا؛ خلافت از آن هنگام که

به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!». ^۱

پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده‌های پایین قوم قریش می‌دانست ^۲، هرگز کوتاه نخواهد آمد.

۱. الاستیعاب، ص ۶۹۰؛ الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. «جاء أبو سفيان إلى عليٍّ عليه السلام فقال: ولَّيْتُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ أَذَلَّ بَيْتٍ فِي قُرَيْشٍ» شرح نهج البلاغه

ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۵.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیر مؤمنان علیه السلام رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند!^۱

با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیت بسیار فراتر از یک حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است.^۲ هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیه پاداش این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کنند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید - فرزند ابوسفیان و برادر معاویه - برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه - فرزند دیگر ابوسفیان - نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد.

جالب آن که معاویه برای تصدی این جایگاه حتی منتظر حکم خلیفه نمی ماند بلکه خود رأساً اقدام می کند و پس از مدتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد. ظاهر شدن دودمان بنی امیه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴.

۲. حضرت علی علیه السلام در پیوند منافقان با مدعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می فرماید: «وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، قَوْلُهُمْ الْأَعْمَالُ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه دادند و خود را با دروغ و بهتان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز کارها را به دست اینها سپردند و آنها را برگردۀ مردم سوار کردند و به وسیلهٔ اینان به خوردن دنیا مشغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منطقه‌ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتفاقات پررمز و راز تاریخ اسلام است. اتفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی‌امیه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

رمز و راز محاشات عمر با معاویه!

شگفت‌آورتر آن که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد خلیفه دوم با وجود همه سخت‌گیری‌هایی که نسبت به عمال و فرمانداران خود داشت، از فاحش‌ترین اشتباهات معاویه چشم‌پوشی می‌کرد و با این‌که می‌دید معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضد حکومت اسلامی در منطقه پهن‌اور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز در صدد اصلاح آن، حتی به صورت یک تذکر خشک و خالی هم بر نیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب‌رسی و سخت‌گیری از عمال و فرماندارانش تا بدانجا جدی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست‌اندازی به بیت‌المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد.^۱

«محمد بن مسلمة انصاری» را به جانب «عمرو بن عاص» که فرمانداری مصر را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه در مصر بدون آن‌که به طعام آماده «عمرو» دست بزنند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد.^۲

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت‌المال مسلمین خیانت کرد،

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. عمرو عاص چنان از این برخورد برآشفته گفت: «لَعَنَ اللَّهُ زَمَانًا صُرْتُ فِيهِ عَامِلًا لِعُمَرَ؛ نفرین بر این زمانه که من کارگزار عمر هستم». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۵.

اندوخته‌اش را به بیت‌المال بازگرداند و با شلاق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزیایده است!».^۱

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمّالش را با دقت تمام رسیدگی می‌کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی‌های آنان را مصادره می‌کرد.^۲

ولی با این همه سخت‌گیری‌ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت‌ها و بدعت‌های زشت او هرگز واکنش جدّی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته‌ای به جای وی، برای عمر در آن زمان بسیار آسان بود، اما چنان با وی مماشات می‌کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی طرف امت است.

کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود به هنگام دیدن معاویه می‌گفت: «وی کسرای عرب است!»^۳ ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق‌العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موکب عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدّی از خلیفه دیده نشد.^۴

حتّی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان

۱. «قَالَ: مَا رَجَعْتُكَ أُمِيمَةً إِلَّا لِرَغْبَةِ الْحُمْرِ». عقد الفريد، ج ۲، ص ۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۱۷۴ به بعد.

۳. تاريخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۸۶.

۴. مراجعه شود به: الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الاصابة، ج ۳، ص ۴۱۳.

حساسیتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می‌دانست آن پول‌ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت!^۱

حیرت انگیزتر آن‌که به نقل «ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدت درد به خود می‌پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این‌که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می‌شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!»^۲

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی‌امیه در شام باز گذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می‌کشد؟!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی‌امیه در شام این بود که قدرت بنی‌هاشم را مهار کند؟ و در صورت بروز هر گونه تحرک و قیامی از سوی بنی‌هاشم، آنان را با قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی‌امیه سرکوب نماید؟!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد! در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی‌امیه در شام، ضریب امنیت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام‌های فرزندان پیامبر ﷺ از بنی‌هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی‌امیه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی‌هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می‌داد تا با خاطری آسوده پایه‌های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهن‌آور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام ﷺ و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره‌ها محو نخواهد شد.

۱. مراجعه شود به: الغدير، ج ۶، ص ۱۶۴.

۲. «... وَإِنْ تَحَاسَدْتُمْ وَتَفَاعَدْتُمْ وَتَدَابَرْتُمْ وَتَبَاغَضْتُمْ غَلَبَكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَكَانَ مُعَاوِيَةَ حِينَئِذٍ أَمِيرَ الشَّامِ». شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی امیه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می شود).

این جاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ؛ امام حسین علیه السلام در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می شود.

مرحوم محقق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می گوید:

وَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلُهُ وَ إِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ
سَهْمٌ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيفَةِ وَقَوْسُهُ عَلَى يَدَيِ خَلِيفَةٍ

«آن هنگام که حرمه تیر می انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می گرفت) این حرمه نبود که تیر می انداخت، بلکه این تیر را کسی رها کرده است که چنین بستری را برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!»^۱

* * *

۱. دیوان اشعار مرحوم محقق اصفهانی. (رضوان الله علیه)



شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته‌ای را که می‌توان از ریشه‌های ماجرای کربلا شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه‌ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبههٔ اموی شد.

فشردهٔ ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیلهٔ مردی به نام «فیروز» که کنیه‌اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانهٔ مرگ دید، چنین گفت: پیامبر ﷺ تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف. لذا امر خلافت باید به مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن‌گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد و گفت: همهٔ شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید؛ آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زبیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم! عمر در ادامه برای هر یک از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر ﷺ از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله‌ای که بعد از نزول «آیهٔ حجاب» گفته‌ای از تو ناراضی بود^۱ و به علی علیه السلام گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

۱. منظور از آیهٔ حجاب آیهٔ ﴿فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ﴾ است که دربارهٔ زنان پیامبر آمده است. طلحه

به خوبی هدایت می‌کنی؛ تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می‌کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«كَأَنِّي بِكَ قَدْ قَلَّدْتُكَ قُرَيْشُ هَذَا الْأَمْرَ لِحِبِّهَا إِيَّاكَ، فَحَمَلَتْ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَآثَرَتْهُمْ بِالْفَيْءِ، فَسَارَتْ إِلَيْكَ عِصَابَةٌ مِنْ دُؤْبَانِ الْعَرَبِ، فَذَبَحُوكَ عَلَى فِرَاشِكَ ذَبْحًا؛ گویا می‌بینم که خلافت را قریش به

دست تو داده‌اند و بنی‌امیه و بنی‌ابی‌معیط را بر گردن مردم سوار می‌کنی و بیت‌المال

را در اختیار آنان می‌گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو را

در بسترت سر می‌برند!». ^۱

سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه‌ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت بپردازند؛ هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدم دارند و بقیه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می‌دانست با وجود علی علیه السلام و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیر مؤمنان علی علیه السلام دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زیبر حق خود را به علی علیه السلام واگذار کرد. سعد بن ابی وقاص حق خویش را به پسر

→ گفت: پیامبر می‌خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می‌کنیم. پس از این سخن آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

عمویش عبدالرحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند: علی علیه السلام، عبدالرحمان و عثمان.

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با توییعت می‌کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر رفتاری کنی. علی علیه السلام در پاسخ گفت: می‌پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نظر خودم عمل می‌کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی علیه السلام به عبدالرحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند؛ ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!». ^۱

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

اول: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه‌ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی علیه السلام نرسد؛ چرا که طلحه از قبیله «نیم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله‌ای که ابوبکر به آن تعلق داشت و آنان تمایلی به علی علیه السلام نداشتند. سعد بن ابی وقاص نیز مادرش از بنی امیه بود و دایی‌ها و نزدیکانش در جنگ‌های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی علیه السلام کشته شده بودند و به همین سبب، او حتی در زمان خلافت علی علیه السلام نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه‌توزی او نسبت به علی علیه السلام مسلم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی علیه السلام متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرحمان بن عوف است که وی نیز داماد عثمان بود؛ چرا که شوهر «ام کلثوم» خواهر عثمان بود.

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۷؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۲ (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰.

در نتیجه، فقط زبیر که به علی علیه السلام علاقه داشت، جانب آن حضرت را می‌گرفت و بقیه آراء به نفع عثمان ریخته می‌شد.

علی علیه السلام در خطبه شقشقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه‌ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَعْفِهِ وَ مَالِ الْآخَرِ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَيْنٍ وَ هَيْنٍ؛ سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست».^۱

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف برشمرد، که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می‌رساند. درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود.^۲

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی‌خوری.^۳

به عبدالرحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست.^۴

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حق رأی می‌داد، که از میان علی علیه السلام و عثمان یکی را برگزینند؛ اما با یک چینش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین تر کرد.

۱. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۵۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک، ص ۱۸۶.

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می‌کردند که حکومت به علی علیه السلام نخواهد رسید و آن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می‌کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عباس به علی علیه السلام گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ داد: نمی‌خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد. ابن عباس گفت: «إِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُ؛ دراین صورت آنچه را که خوشایند تو نیست، خواهی دید».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام برای آن‌که خود را شایسته خلافت و امامت می‌دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حَقَّانیت خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد؛ اما بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی علیه السلام بی‌بهره شدند.

علاوه بر آن، علی علیه السلام نمی‌خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می‌کرد، حقش را به وی می‌دادند، از این رو مولا علیه السلام مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوم: جای تعجب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد؛ چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت - پس از ابوبکر - خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورخ معروف می‌گوید: ابوبکر در حال احتضار، عثمان را احضار کرد تا وصیتی در امر خلافت بنویسد، به او گفت: بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است اما بعد...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله‌ها را نوشت:

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عباس نیز علی علیه السلام را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج ۳، ص ۶۸)

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَمْ أَكُفْ خَيْرًا؛ مِنْ عَمْرِ

بن خطاب را خلیفه بر شما قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذار نکردم!».

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می‌کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد!^۱ راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی‌امیه

با انتخاب عثمان^۲ به خلافت، بنی‌امیه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا ﷺ از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه‌های انتقام از آل رسول الله ﷺ فراهم شد. قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ‌ها بر ضدّ رسول خدا ﷺ به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می‌دانستند، نه ناشی از رسالت و نبوّت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَذِرْهَا كَالْكُرَّةِ، وَاجْعَلْ أَوْلَادَهَا بَنِي أُمِّيَّةٍ،

فَإِنَّمَا هُوَ الْمَلِكُ وَلَا أَذْرِي مَا جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ؛ این خلافت پس از قبیلهٔ تیم (ابوبکر)

و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیلهٔ خودت)

بگردان و پایه‌های آن را بنی‌امیه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله،

فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی‌شناسم!».

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۶ و ۶۷۸.

۲. عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس.

این سخن به اندازه‌ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به ابوسفیان تندی کرد.^۱

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه علیه السلام لگد زد و گفت: ای ابوعمار! (کُنیه جناب حمزه است) مسأله‌ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می‌کنند: (یا أَبَا عُمَارَةَ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أُمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ).^۲

ولی متأسفانه عثمان بنی امیه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست‌های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملاً در مسیر تقویت جبهه بنی امیه کوشید! کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش‌هایی از آن را بازگو می‌کنیم:

۱. مناصب کلیدی در اختیار امویان

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه‌های امارت خویش می‌کوشید. این سخن برای محققان غیر متعصب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج می‌دانست که نمی‌باید میان او و تمتع از لذات دنیا حایل شود!».^۳

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۱۶ (شماره ۳۰۱۷). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۶۸).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۳. تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خویش^۱ را والی کوفه ساخت. ولید کسی است که آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحص و بررسی کنید»^۲؛ درباره او نازل شده است. علامه امینی ادعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می‌کند.^۳

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر ﷺ وی را اهل دوزخ دانسته است.^۴ وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف‌کاریهای زیادی انجام می‌داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند.^۵

پس از عزل ولید - به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جو بدبینی میان مسلمین - عثمان «سعید بن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد.^۶

سعید بن عاص از سرِ غرور و استبداد و بهره‌گیری همه جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت.^۷ فرماندار دیگر عثمان «عبدالله بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط ۲۵ سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد.

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی

۱. مسعودی تصریح می‌کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷)

۲. حجات، آیه ۶.

۳. الغدير، ج ۸، ص ۲۷۶.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.

۵. ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث ۳۸) نیز آمده است. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد)

۶. الغدير، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۷.

۷. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۵.

مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد.^۱ یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیه، «عبدالله بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر شد.

درباره وی نوشته‌اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می‌داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدتی فراری بود، تا آن‌که پس از مدتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم ﷺ پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن‌که عثمان به اتفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزنند....

او پس از آن‌که به ظاهر اسلام آورد، مرتد شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می‌کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد.^۲

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم‌گیری‌های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.

عثمان در سال‌های نخستین حکومت خویش، عموی خود «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طریّد (تبعیدی) رسول خدا ﷺ بودند، به مدینه بازگرداند.

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹ و حیات الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵.
 ۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ و حیات الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنت هستند، می‌گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند!^۱ عثمان «حَکَم» را مقرّب خویش ساخت و جبّه خز (لباس گرانقیمت) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را - که سیصد هزار درهم بود - به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است.^۲ مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او را به عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محققان می‌گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه‌ای بود که چنین به نظر می‌رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است!^۳

علی علیه السلام نیز با اشاره به این واقعیت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیر پذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«أَمَّا رَضِيَتْ مِنْ مَرْوَانَ وَلَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ

عَقْلِكَ مِثْلُ جَمَلِ الظَّعِينَةِ يُقَادُ حَيْثُ يُسَارُّ بِهِ؛ تو از مروان راضی نمی‌شوی و او از

تو خشنود نمی‌شود؛ جز آن‌که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او)

همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می‌کشند!»^۴

۱. رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۴۱ به بعد.

۲. درباره خباثت و مذمت از مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۶۰ به بعد.

۳. حیاة الامام الحسين بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷. در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضَى الْعُمَرُ؛ در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند».

در ماجرای شکایت و تظلم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده‌های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان‌شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است. او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی‌داد مردم به حداقل خواسته‌های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می‌کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می‌خواهد به سخنان مروان توجهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی‌امیه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد!^۱

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می‌داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دلبستگی عثمان به بنی‌امیه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بَيْدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ؛ اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی‌امیه می‌بخشم تا همگی وارد بهشت شوند».^۲

۲. روان شدن سیل اموال به سوی بنی‌امیه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی‌امیه شد، بخشش‌های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلاً به بخشی از آن اشاره می‌شود:

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷.
۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۸۰ و الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَلَوْ كُنْتُ جَالِسًا بِبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخِلَ بَنِي أُمَيَّةَ جَمِيعًا الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ؛ اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی‌امیه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد» (امالی مفید، ص ۷۱، و بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱).

۱. به مروان بن حکم خمس غنائم آفریقا را بخشید که مبلغ آن ۵۰۰ هزار دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.
 ۲. مبلغ دو یست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.
 ۳. از غنائم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبدالله بن ابی سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.
 ۴. مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.
 ۵. به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.
 ۶. به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی: عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ ۶۰۰ هزار درهم به وی عنایت کرد!
 ۷. ابوموسی اشعری (والی بصره^۱) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیه تقسیم کرد.
- این بخشش‌ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون‌ها درهم و بیش از ۵۰۰ هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و یک‌هزار شتر و یک‌هزار برده و تعداد زیادی اسب و اموال دیگری نیز برای خود اندوخته بود!^۲
- آری؛ این بخشش‌های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در نهایت به شورش عمومی انجامید.

۱. طبری می‌نویسد: ابوموسی اشعری به مدت شش سال والی بصره بوده است، تا آن‌که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹).

۲. مرحوم علامه امینی فهرستی از این بخشش‌های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷ - ۲۸۶). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲ به بعد و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۶۳.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می‌فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْأَيْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ بستگان پدری‌اش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه‌ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را بلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند».^۱

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره‌آورد آن شورش‌های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامن اسلام را گرفت. به هر حال، بنی امیه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره‌مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی صلی الله علیه و آله گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان می‌بریم. وی درباره تقویت بنی امیه توسط عثمان می‌نویسد:

«وَجَعَلَ [عثمان] فِي أَيْدِيهِمْ مِفْتَاحَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ سَيْفَ السُّلْطَانِ؛ عثمان، هم کلید بیت‌المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیه قرار داده بود!».^۲

* * *

۱. نهج البلاغه، خطبة سوم.

۲. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۲۴.



توطئه‌ها در عصر امیر مؤمنان علیه السلام

از جمله عواملی که در تحقق حادثه کربلا تأثیر بسزایی داشت، توطئه‌هایی بود که توسط معاویه در زمان حکومت علی علیه السلام صورت پذیرفت. معاویه که از مدت‌ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله‌ای سود می‌جست. با بررسی شواهد تاریخی می‌توان به وضوح دستان آلوده‌ی وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد. حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از سوی دیگر انجامید. اینک تصویر فشرده‌ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

۱. ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده‌های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقی خلیفه نسبت به بیت المال که می‌تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل‌گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب وی از بیت‌المال اعتراض داشتند، می‌گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلاَحًا لِلْأُمَّةِ، وَإِلَّا فَلِمَ إِذَا كُنْتُ خَلِيفَةً؟ اختيار بیت المال در دست من است و هر چه را که برای امت صلاح بدانم انجام می‌دهم و گرنه من چه خلیفه‌ای هستم؟»^۱

روشن است که به عقیده وی صلاح امت عبارت است از:

اهدای فدک به مروان، بازگرداندن حکم بن ابی العاص و مروان - تبعیدی پیامبر ﷺ - به مدینه، و سپردن مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیه و بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش.^۲ (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیّت نمی‌توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت‌اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفته و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه - مرکز خلافت اسلامی - مدتها در تب و تاب این شورش می‌سوخت.

عثمان که تصوّر می‌کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه‌ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله‌ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفر و بیزاری مردم نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۳۳۹، ذیل خطبه ۲۵.

۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۱۹۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ذیل خطبه ۱۵.

خلافت نزدیک‌تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته‌ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می‌کرد که صحابه با عثمان مخالفت و من از مخالفت با صحابه پیامبر ﷺ اجتناب می‌کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری - موزّخ معروف قرن سوم - می‌نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذاخشب» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن‌که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند».^۱

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می‌خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدّعی خلافت گردد.^۲

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد می‌نویسد:

«[معاویه] آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می‌تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» نقل می‌کند که فردی از صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر؛ اما از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری‌اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن‌که سپاه شام در اختیار بود به کمکش نشتافتی؟! (تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳)

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب.

می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت! ^۱

حضرت علی علیه السلام خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه ۲۸ نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ در صدد یاری او برآمد... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن، موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه ۳۷ آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ حَدَّثْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ؛ تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قرائن تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

۲. جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام علیه السلام

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیر مؤمنان علیه السلام با شور و هیجان خاصی انجام شد.

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

آن حضرت پس از آن‌که ابتدائاً - بنا به مصالحی^۱ - از پذیرش این مسئولیت استنکاف ورزید، در مقابل اصرار بیش از حدّ مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

**لغو کلیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوم شروع شده بود
و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.**

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی علیه السلام به آن حضرت رو کرد و گفت:
«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبداللّه بن عامر - پسر دایی عثمان و فرماندار بصره - به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی علیه السلام لحظه‌ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حيله وارد نمی‌شوم و در کارم پستی راه نمی‌دهم».^۲

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی علیه السلام عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم شام از وی اطاعت می‌کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل داری و آن این‌که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود». علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

«وَاللّٰهُ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا؛ به خدا سوگند! حتی دو روز هم او را در این پست (به ناحق) باقی نمی‌گذارم».^۳

عدالت جویی شگفت‌انگیز علی علیه السلام ایجاب می‌کرد که ثروت‌های کلانی که عمال بنی امیه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت‌المال برگردانند.

۱. مراجعه شود به: پیام امام علیه السلام، ج ۴، ص ۲۰۸، ذیل خطبه ۹۲ نهج البلاغه.

۲. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۷۹. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۱.

این بود که آن حضرت در روز دوم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

«وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اموال بیت‌المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به بیت‌المال بر می‌گردانم».^۱

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دستت ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموال را از تو جدا می‌کند، همان‌گونه که پوست از عصا جدا می‌شود!».^۲

روح تساوی‌طلبی علی علیه السلام و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و نرمش در مقابل توقّع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی علیه السلام به این نتیجه رساند که به نقل طبری می‌گفتند:

«مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلَحْسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ؛ بهره‌ما از این کار (حکومت علوی) به اندازه بهره‌ای است که سگ از لیسیدن بینی‌اش می‌برد!».^۳

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی علیه السلام به کلی مأیوس می‌گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می‌شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه‌ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه‌ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دلهایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید.^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. «مَا كُنْتُ ضَائِعاً فَاضْتَع إِذْ قَشَرَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تَقْشَرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاَهَا». شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲ ذیل خطبه ۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳.

۴. معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بَايَعْتُ لَكَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا وَاسْتَوْثَقُوا الْحَلْفَ فَدُونَكَ

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حيله‌های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی علیه السلام آمدند. حضرت پس از اخذ مجدد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته‌اند و هدفی جز پیمان شکنی و بی وفایی ندارند».^۱

بالاخره آنان به مکه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی علیه السلام که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیه گردهم آیند.

بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیر مؤمنان علیه السلام نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند به سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی علیه السلام را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

→ الْكُوفَةُ وَالْبَصْرَةُ لَا يُسَبِّقَنَّكُ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَقَدْ بَايَعْتُ لَطَلْحَةَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهَرَا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ وَادْعُ النَّاسَ إِلَيَّ ذَلِكَ؛ مَنْ أَزْ شَامِيَانِ لِلَّهِ تَوْبِعْتُمْ، أَنَا نِيزِ يَذِيرْتُمْ وَبِإِمَامِ مُحْكَمِي فِي وَفَادَارِي بِه تَوْبِسْتُمْ. پَسِ كُوفَةُ وَبَصْرَةُ رَا دَرِيَابِ! تَا فَرْزَنْدِ ابُو طَالِبِ بَرِ تَوْبِيشِ دَسْتِي نَكُنْد. بَرَايِ طَلْحَةَ نِيزِ پَسِ أَزْ تَوْبِعْتُمْ گَرَفْتُمْ. پَسِ بَه خُونِ خَوَاهِي عُثْمَانَ بَر خِيزِيدِ وَ مَرْدَمِ رَا نِيزِ بَه اَيْنِ اَمْرِ دَعْوَتِ كُنِيد!...». هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حق خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی علیه السلام برخیزند. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱)

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن اعثم، ص ۱۶۶-۱۶۷.

در واقع او می‌اندیشید برای اغفال مردم سطحی‌نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیت خلیفه دوم، همردیف علی علیه السلام از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدّشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسلمین برای امثال معاویه بازگردد.

از سوی دیگر، بنی‌امیه که با علی علیه السلام عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضدّ حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسط امیرمؤمنان معزول می‌شدند با ثروت‌های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم - داماد و مشاور خاصّ عثمان - نیز در این جمع حضوری فعال داشت.

مورّخ معروف «طبری» از «زُهری» نقل می‌کند که «عبدالله بن عامر» - پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان - پس از آن که حضرت علی علیه السلام وی را عزل نمود با یک دنیا ثروت به مکه گریخت تا در زیر پرچم عایشه بر ضدّ حکومت علی علیه السلام وارد عمل شود.

«یعلی بن امیه» - فرماندار عثمان در یمن - نیز پس از عزل شدن از طرف علی علیه السلام با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت.^۱

بدین ترتیب، ساز و برگ نظامی و هزینه سنگین جنگ جمل از ثروت‌های بادآورده عمّال بنی‌امیه که در دوران عثمان از بیت المال غارت کرده بودند، تأمین شد. این است که اگر جنگ جمل را رویارویی غیر مستقیم معاویه با حکومت امیرمؤمنان علیه السلام بدانیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

۳. جنگ صفّین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام علیه السلام

تحقیق پیرامون اتفاقات و حوادث زنجیره‌ای آن دوران نشان می‌دهد که معاویه

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۹ به بعد.

پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می داشت. وی روزی با تعلل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت؛ روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمال بنی امیه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه‌ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد. او که از یک سو، عنوان مظلومیت عثمان^۱ و ادعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضد خلیفه مسلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام علیه السلام برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری و حشتناکی به سر می بردند بر ضد امام علیه السلام بسیج کرد.

دشت پهناور صفین میدان رویارویی سپاهیان امام علیه السلام و معاویه بود و نبرد ماه‌ها طول کشید، و چنان‌که می دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون‌های لشکر امام علیه السلام با دلاوری‌های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطنانی «عمرو بن عاص» قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

مردانی که ماه‌ها دلیرانه در کنار علی علیه السلام ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردند. در نتیجه، کار به داستان داوری و حکمیت کشیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار

۱. معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضد علی علیه السلام به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴.

کهنه کار، داور عراق ابو موسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند؛ ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراسی های ابلهانه، از سپاه امام کناره گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را به نام «جنگ نهروان» شعله ور ساخت.

۴. ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفین برای تضعیف موقعیت امام علی (ع) نقشه جدیدی طراحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام علی (ع)، ناامنی وسیعی را برای مسلمانان بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلح امام قرار می گرفتند، می گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام علی (ع) بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن اراطه»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبدالله بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امنیت و آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدت امیر مؤمنان علی (ع) هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع از کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.

هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام علیه السلام در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: أُغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَذَلْتُمْ حَتَّى شُنْتُ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ؛ آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند؛ با آنها بجنگید... اما شما هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین‌هایتان از دست رفت».^۱

«بُسر بن اراطة» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی‌کرد.

ابوالفرج اصفهانی - مورخ مشهور - در کتاب اغانی می‌نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیت به قلمرو حکومت امام علیه السلام فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتی به زنان و کودکانشان رحم نکند».^۲

وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام قساوت‌ها و بی رحمی‌های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و خواری طعم مرگ را چشید.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۷.

۲. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۵. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۴۰.

۳. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۸۷ به بعد. (ذیل خطبة ۲۵)

با دقت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می‌نالد و دردناک‌تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می‌کند؛ می‌یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است که با توطئه‌های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش‌های وسیعی از قلمرو حکومت امام علیه السلام را فراگرفته بود.

در واقع، لشکر امام علیه السلام به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام علیه السلام، طبق نظر آن حضرت، می‌بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می‌آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن‌که (به ظاهر) هیچ منفعت مادی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام علیه السلام که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می‌کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به چنگشان می‌آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می‌کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اشراف ناراضی را که می‌دیدند سفره آنان از همراهی با علی علیه السلام چرب و شیرین نمی‌شود، و با تیزی در یافته بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، برآن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با نامه‌های ذلت‌بار از حاتم بخشی‌های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه‌ها وانمود می‌کرد، مردم عراق از وی می‌خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر ﷺ فرا رسیده بود؛ همه عوامل برای حاکمیت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلیم هجری به دست یکی از دست پرورده‌شدگان سیاهکاری‌های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی‌امیه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر ﷺ داشت.





شکل‌گیری توطئه‌ها در عصر امام مجتبی‌علیه‌السلام

ششمین نکته‌ای که می‌تواند از ریشه‌های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه‌سازی چنان حادثه‌ای تأثیرگذار باشد، توطئه‌هایی است که در عصر امام حسن علی‌علیه‌السلام اتفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد. به عبارت دیگر: مجموعه‌ای از توطئه‌ها و حوادث که پی‌آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود. فشرده این توطئه‌ها و حوادث از این قرار است:

۱. فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن علی‌علیه‌السلام توسط معاویه

امام حسن علی‌علیه‌السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه‌ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبیدالله بن عباس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد. عبیدالله بن عباس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی علی‌علیه‌السلام توسط «بسر بن اوطاة» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند.^۱

معاویه که از ماجرا مطلع شد، نامه‌ای خطاب به عبیدالله بن عباس نوشت و از

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳ و پیام امام

امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۸۹

او خواست تا دست از امام علیه السلام بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد؛ عیدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده‌اند.^۱

۲. تضعیف موقعیت امام علیه السلام توسط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده می‌شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می‌ساخت، توسط گروهی از لشکریان خود مورد تعرض قرار گرفت؛ این حرکات موزیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه‌های او نبود، سبب تضعیف روحیه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورخان می‌نویسند: یک بار امام حسن علیه السلام توسط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت^۲ و بار دیگر برخی از سپاهیان سجداده از زیرپای حضرت کشیدند.^۳

و گاه برخی از بزرگان لشکر امام علیه السلام به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی علیه السلام را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند.^۴

۱. ارشاد مفید، ص ۳۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ و مقاتل الطالبیین، ص ۴۲.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۳. ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۴. ارشاد مفید، ص ۳۵۳.

۳. صلح تحمیلی

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضد امام حسن علیه السلام آماده می‌شد و نیروهای گسترده‌ای را فراهم می‌ساخت؛ جمعی از یاران بی وفای امام علیه السلام به صراحت از ترک جنگ سخن می‌گفتند.

مورخ معروف اهل سنت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابة» نقل می‌کند که امام مجتبی علیه السلام برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد؛ و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می‌خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام علیه السلام فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ؛ ما زندگی و ماندن را می‌خواهیم!»^۱ در همین خطبه امام علیه السلام تفاوت روحیه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفین و روحیه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می‌فرماید:

«وَكُنْتُمْ فِي مُتَدَبِكُمْ إِلَى صَفِينٍ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ؛ آن روز که به سوی صفین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما بود؛ ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت می‌کنید و انگیزه دینی ندارید)»^۲.

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می‌کرد و جز عده‌ای اندک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران خاص، حاضر به همراهی نبودند، آن حضرت با معاویه صلح کرد.^۳

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴. همین خطبه در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ - ۲۲ نیز با اندک تفاوتی آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «الْبَقِيَّةُ وَالْحَيَاةُ؛ یعنی ما بقا و زندگی را می‌خواهیم (نه جنگ و شهادت)».

۲. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳.

۳. در تاریخ آمده است: «فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصَّلْحِ؛ هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام علیه السلام چاره‌ای جز صلح نداشت، چرا که یاران او نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست‌های او را به فساد و تباهی می‌کشاندند و به وعده‌های خویش وفا نمی‌کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح می‌شمردند و آمادهٔ تسلیم امام علیه السلام به دشمنانش بودند و از سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی‌رغبت: (وَ مِثْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلَةِ، وَ زُهِدُهُمْ فِي الْآجِلَةِ).^۱

در واقع، امام علیه السلام یا باید به جنگی روی می‌آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاصّ خویش را در حالی به کشتن می‌داد، که نتیجه‌ای برای اسلام نداشت؛ زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیت جنگ را به عهدهٔ امام می‌انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبندهٔ معاویه قرار داشتند.

و یا آن‌که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده‌های فریب را از چهرهٔ معاویه کنار بزند؛ باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایداری آنها را به تعهدات دینی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رساند.

امام مجتبی علیه السلام پس از هفت ماه خلافت^۲، بر اثر توطئه‌های معاویه و بی‌وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح‌نامه‌ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوم محقق شود.

سرانجام توطئه‌های دشمنان و ضعف یاران امام علیه السلام و نفوذ منافقین در سپاه اسلام

→ پذیرفت. (اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴).

در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنَّ لِقَاؤَهُ بِهِ وَأَنَّ أَصْحَابَهُ قَدْ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، ضَالِحٌ مُعَاوِيَةَ؛ هُنَاكَ مَكَانٍ أَنَّ امَامَ حَسَنَ علیه السلام مُشَاهِدَةً كَرْدِ نَبْرَوِي بِرَايِ او نَمَانْدَه وَ يَارَانِش اَز او فَاصَلَه كَرَفْتَنْد وَ هَمْرَاهِي نَكْرَدَنْد، بَا مُعَاوِيَه صَلَح كَرْد». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵).

۱. ارشاد مفید، ص ۳۵۴.

۲. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه و خلافت رسمی وی، جبههٔ اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیت و برانداختن ارزش‌های الهی و سنت نبوی ﷺ به طور بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافاکاری‌های معاویه و مبارزهٔ او را با تعلیمات اسلام پی‌گیری خواهیم کرد.





دوران خلافت معاویه

دوران بیست ساله خلافت معاویه^۱ را می‌توان از مهمترین عوامل زمینه‌ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتفاق افتاد که مقدمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از یک سو، ستم‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها، بدعت‌ها و دین‌ستیزی‌های معاویه، شکل‌گیری ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می‌کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه‌سازی برای خلافت فرزندان فاسدش یزید، عکس‌العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا ﷺ به رهبری امام حسین علیه السلام به همراه داشت.

این عکس‌العمل‌ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمانین و رسمیت بخشیدن به همه خلاف‌کاری‌هایش شدیدتر شد؛ تا آن جاکه - در پی یک سلسله حوادث - به عاشورای سال ۶۱ منتهی گردید.

خلاف‌کاری‌ها، بدعت‌ها و حوادث سخت و دردناک دوران معاویه فراوان است که عمده آن‌ها به طور فشرده به شرح زیر است:

۱. معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس.

۱. نقض صلحنامه امام مجتبیٰ (علیه السلام)

همان‌گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن (علیه السلام) به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان (علیه السلام) را سبّ ننماید! و متعرض شیعیان نشود، امنیت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقی را به وی بدهد».

معاویه نیز همه این موارد را پذیرفت و بر انجام آن تعهد بست و سوگند یاد کرد؛ ولی پس از امضای صلح نامه وقتی روز جمعه وارد «نُحَیْلَه» (منزلگاهی نزدیک کوفه) شد، پس از نماز، خطبه‌ای برای مردم خواند و چنین گفت:

«إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِنُصُلُّوا وَلَا لِنُصُومُوا، وَلَا لِنَحْبُجُّوا وَلَا لِنُزَكُّوا، إِنَّا كُنَّا نَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَلَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ!... أَلَا وَإِنِّي كُنْتُ مَنِيَّتُ الْحَسَنَ أَشْيَاءَ، وَأَعْطَيْتُهُ أَشْيَاءَ، وَجَمِيعُهَا تَحْتَ قَدَمَيَّ لَا أَفِي بَشِيٍّ مِنْهَا لَهُ؛ به خدا سوگند! من برای این با شما ن جنگیدم که نماز بگذارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات دهید! این امور را خودتان انجام می‌دهید! هدف من از پیکار با شما این بود که بر شما فرمانروایی کنم (و به قدرت دست یابم). آگاه باشید! من در (صلح نامه) اموری را به حسن (علیه السلام) وعده دادم و تعهداتی کردم، اما (بدانید) همه آن پیمان‌ها و تعهدات را زیر پا انداخته و به هیچکدام از آنها وفا نخواهم کرد!».

پس از آن داخل کوفه شد و از مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه‌ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و همچنین امام حسن (علیه السلام) بدگویی کرد.^۱

بدین صورت، معاویه در قدم اول حاکمیت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش‌ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

۱. ارشاد مفید، ص ۳۵۵؛ همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۴۳ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۰۴ نیز آمده است.

برای خدا (فی سبیل الله) نجنگید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان‌شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه صلح سخن گفت؛ در حالی که وفای به عهد و پیمان حداقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می‌رود.

او با ناسزاگویی به امیرمؤمنان (علیه السلام) - پرچمدار توحید و عدالت - و به امام حسن (علیه السلام) که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اولیه پیمان‌های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

۲. نصب منافقان در پست‌های حساس

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می‌کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می‌شد تا هر چه سریع‌تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله گرفته و حکومت جبار وی نیز به اهداف خویش نزدیک‌تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یک پیش‌بینی شگفت‌آور از این واقعه خبر داد: «وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ خَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ من از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امت به دست این بی‌خردان و نابکاران (بنی امیه) افتد. بیت المال را به غارت ببرند، آزادی‌بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدستان خود قرار دهند».^۱

این عبارت کوتاه و پر معنای امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌رساند که حضور افراد فاسد و تب‌هکار در پایگاه‌های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد و انحراف آن نظام

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست‌کار در دستگاه حکومت، نشانه سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورّخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین‌های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان‌های طمّاع و هوس‌رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می‌کردند تا چه میزان می‌توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش‌های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عربی و طویل حکومتی معاویه توسط افرادی اداره می‌شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند. دنیاپرستان و هوس‌بازانی چون «عمر و بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حيله‌گران عرب محسوب می‌شدند^۱، به طمع ریاست و مقام در دام‌های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیت و حساسیت، از آن خود کردند. در واقع معاویه با توجّه به شناختی که از روحیات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطننت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه‌پرداز خویش را بر آن سامان می‌گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمر و عاص» یعنی عقل منفصل خود قرار داد؛ عراق

۱. از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهَاهَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعَاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعَاصِ وَالْمُعِيزَةُ وَ زِيَادٌ؛ زیرکان جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعة، ج ۱، ص ۳۵۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۰.

را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه و حجاز را به کینه توزی چون «مروان» سپرد،^۱ و جز این‌ها از چهره‌های سفاک و خونریزی چون ضحاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاة و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می‌کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می‌زد.

هنگامی که «عبدالله» - فرزند عمرو بن عاص - از طرف معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبدالله و مصر را به پدرش «عمرو عاص» داده‌ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده‌ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبدالله» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد.^۲

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه‌هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می‌کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ متولد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نكوهش او می‌فرماید: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»؛ دشمن تو بریده نسل و بی عقب است.^۳

مادرش - طبق نقل مورخان - بدنام‌ترین زن در «مکه» بود. به گونه‌ای که وقتی که «عمرو» متولد شد، پنج نفر مدعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می‌کرد.

۱. در ارتباط با معرفی مروان و فساد و گمراهی‌اش سابقاً بحث شد.

۲. تجارب الامم، ج ۲، ص ۷.

۳. کوثر، آیه ۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۱۸؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۲۰ به بعد.

ولی ابوسفیان، همواره می‌گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از نطفه من منعقد شده است.^۱

«عمر و بن عاص» در مکه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود. هنگامی که جمعی از مسلمانان مکه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عمار» مأموریت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضد آنها بشورانند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفته و به آنها هشدار داد. «عمرو» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی‌دانستم محمد ﷺ چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می‌شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد.^۲

مرحوم «علامه امینی» در شرح حال «عمر و بن عاص» می‌گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه‌ای از پیشرفت پیامبر ﷺ در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می‌زیست».^۳

سال‌ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمر بن خطاب» تمام شامات در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمر و عاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهار سال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس از آن بین «عمرو» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده‌اش به «فلسطین» منتقل گشت.

۱. ربیع الأبرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. همان مدرک.

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضدّ امیرمؤمنان (علیه السلام) شورش کرد، از «عمر و عاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت^۱ و گفت:

مُعَاوِي لَا أُعْطِيكَ دِينِي وَلَمْ أَتْلُ بِهِ مِنْكَ دُنْيَا فَاَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی‌دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه

باید بکنی؟!»^۲

حضرت علی (علیه السلام) طی سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَةً وَيُضَخَّ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ

رَضِيحَةً؛ او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این‌که عطیه و پاداشی از او بگیرد

(و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه

اندکی دریافت نماید!»^۳

و نیز در نامه‌ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا أَمْرِي ظَاهِرٌ غَيْبٌ... فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ

وَأَخْرَجْتَكَ؛ تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی آشکار

است ... هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را»^۴

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنیت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه‌های شیطانی او، داستان سرِ نیزه کردن قرآن‌هاست که در جنگ «صفین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات

۱. مراجعه شود به: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۸۲؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحديد، ج ۲، ص ۶۵؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۴۳ به نقل از عيون الاخبار ابن قتيبة، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳. نهج البلاغة، خطبة ۸۴. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۱ به بعد.

۴. نهج البلاغة، نامه ۳۹.

داد؛ دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام مؤثر افتاد که به طور کلی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی‌شمار و طراری‌های این وزیر حيله‌گرس، مصر را مادام‌العمر به وی بخشید.

ولی عجب! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی‌های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفته «یعقوبی» مورخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی‌دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن‌گاه نگاهی به اموال بی‌شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم! دنیا را مقدم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می‌بینم که معاویه اموال مرا می‌برد و با شما بدرفتاری خواهد کرد.

یعقوبی می‌افزاید: هنگامی که «عمر و عاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اولین مصادره اموالی بود که توسط معاویه نسبت به اطرافیانش انجام پذیرفت.^۱

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطر سازترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می‌آمد. مادرش - سمیه - از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه‌اش در

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۷۶.

جاهلیّت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش - عبید - در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولّد شد به درستی مشخص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید - غلامی رومی - بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان (علیه السلام) از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، اما زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتّی پس از صلح امام حسن (علیه السلام) با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت، تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت.

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیره بن شعبه» - دوست دیرین زیاد - را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید در این صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومی گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیر عرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت^۱، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

۱. چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴ حوادث سال ۴۴.

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه‌های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر - مورّخ مشهور - می‌نویسد:

«قَضِیَّةٌ ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اوّلین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدّس اسلام اعلام گردید. رسول خدا ﷺ فرموده بود:

«الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْغَايِرِ الْحَجَرُ؛ فرزند به همسر ملحق می‌شود و سهم زناکار سنگ‌سار شدن است».^۱

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می‌خرید. شیخ محمد عبده از «احمد عبّاس صالح» نقل می‌کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می‌گوید:

«شگفت‌آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیه»، که زنی شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی - میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی - برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره‌مند شود!».^۲

این اتفاق در دنیای اسلام به شدّت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست عرب باسردن اشعاری تندوهجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی امیه یادکردند.^۳

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۴، حوادث سال ۴۴ و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۰ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه ۴۴.

۳. برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۵ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۱ به بعد، (حوادث سال ۴۴ و ۴۵ هجری)؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۳ به بعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و الغدير، ج ۱۰، ص ۲۱۶-۲۲۷.

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می‌آورد.

ابن ابی الحدید - دانشمند مشهور معتزلی - در شرح نهج البلاغه‌اش می‌نویسد: «معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی (علیه السلام) را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می‌کشید و به قتل می‌رسانید».^۱

به جرأت می‌توان ادعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبدالله بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت‌آور از حمایت «مسلم بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر سنگ دل و بی رحمش - زیاد - در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه‌سازان حادثه دلخراش کربلا.

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورخان، یکی از مشهورترین حيله‌گران جهان عرب بود^۲ و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.^۳

ابن ابی الحدید از استادش - مدائنی - نقل می‌کند که «مغیره» در دوران جاهلیت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد.^۴

وی با این‌که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولد شده بود ولی تا اندکی پیش از

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ مراجعه شود به: الغدير، ج ۱۱، ص ۳۸.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۴.

۳. مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰، ذیل حکمت ۴۱۳.

۴. همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

صلح حدیبیه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه‌ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر ﷺ و مسلمانان قرار نگرفت.^۱ «ابن ابی الحدید» در این باره می‌نویسد:

«وَكَانَ إِسْلَامُ الْمُغِيرَةِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ صَحِيحٍ وَلَا إِنَائَةٍ وَنِيَّةٍ جَمِيلَةٍ؛ إِسْلَامُ

آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیت صادق نبوده است».^۲

بررسی زندگی سراسر نکبت‌بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر ﷺ ثبت نشده است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشان ﷺ به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در حضور معاویه و سران نابکار بنی‌امیه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَأَلَقْتَ مَا فِي بَطْنِهَا؛

تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد».^۳

وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدتی به جرم زنای محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولی خلیفه، اجرای حد الهی یا

۱. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۵۷-۱۵۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۳؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

حدّ اقل تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست،^۱ بلکه به عکس پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد؛ ولی این لکّه ننگ از دامنش پاک نشد.

«ابن ابی الحدید» در این باره می‌نویسد:

«وَكَانَ عَلِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمَغِيرَةِ لَأَتْبِعُهُ الْحِجَارَةَ؛ حَضَرْتُ

علی علیه السلام می‌فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ‌سار می‌کنم».^۲

امام حسن مجتبی علیه السلام در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر فرمود:

«أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ؛ تُوْهُمَانِ زَنَاقَارِي هَسْتِي كِه مَسْتَحَقَّ

سنگ‌سار شدن می‌باشی».^۳

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد و مدّت‌ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی علیه السلام در خطبه‌های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم‌پوشی نمی‌کرد.

یکی از مصیبت‌بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده‌ام که جولانگاهش بر اُمّت محمد صلی الله علیه و آله بسیار طولانی است و رشته کار این اُمّت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست».^۴

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی‌شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیر مؤمنان علیه السلام

۱. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶۵-۱۶۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ و ج ۲۰، ص ۸ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

۴. «لَقَدْ وَضَعْتُ رَجُلَ مُعَاوِيَةَ فِي غَرْزِ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَفَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَا يُزْتَقُّ أَبَدًا». کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۴، حوادث سال ۵۶.

لحظه‌ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی» - مجاهد نستوه‌ی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید - گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می‌کنی؟! اِتَّقِ السُّلْطَانَ،

اِتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَطْوَتَهُ؛ از سلطان بترس، از خشم و قدرت او پرهیز».^۱

ولی «حُجر» علی‌رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام - و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می‌ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامه و پذیرش مردم قرار گیرد؛ مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با خود یدک می‌کشیدند، تا بتواند با دامن زدن به این تفکر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف‌کاری‌های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتی کسانی مثل «سمرة بن جندب» که هیچ سابقه‌ی روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه‌ی درک زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جذب می‌کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می‌گیرد. روحیه‌ی اسلام ستیزی و حق‌ناپذیری «سمره» را می‌توان در داستان «حدیث لا ضرار» بدست آورد.

خلاصه‌ی داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می‌شد. مرد انصاری که با

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۰۸ به بعد.

خانواده‌اش آنجا زندگی می‌کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر ﷺ برد. پیامبر ﷺ «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر ﷺ درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیر بار نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام ﷺ به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه درآورد و پیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ».^۱

«ابن ابی الحدید» به نقل از استادش «ابو جعفر» می‌نویسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...» (بقره، ۲۰۷)، که در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است؛ در شأن ابن ملجم است.^۲ (مشروح این روایت به زودی خواهد آمد). کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی‌هایش را می‌گرفت و سرانجام به عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاریک دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دین داری و عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر ﷺ به قتل رساند. طبری - مورخ معروف - نقل می‌کند که «محمد بن سلیم» از «ابن سیرین» پرسید: آیا «سمره» کسی را به قتل رسانده است؟

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصَى مَنْ قَتَلَ سُمْرَةُ ابْنُ جُنْدَبٍ؟ اسْتَخْلَفَهُ زِيَادُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَتَى الْكُوفَةَ فَبَجَاءَ وَقَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ؛ آیا می‌شود تعداد کشته شدگان به

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۹۲، باب الضرار، ح ۲؛ تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶، باب بیع الماء، ح ۶۵۱.

برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده مراجعه شود به: القواعد الفقهية تأليف آية الله العظمى ناصر مكارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۹ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ذیل خطبة ۵۶؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۳۰.

دست سمره را به شماره درآورد؟! «زیاد» او را به جانشینی خویش در بصره قرار داد و وی هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبری می‌افزاید: «زیاد» از سمره پرسید: آیا نترسیدی در این میان، بی‌گناهی را کشته باشی؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر این تعداد را نیز می‌کشتم، باکی نداشتم.^۱ مردی به نام «ابوسوار عدوی» می‌گوید: «سمره» فقط از قوم من در یک سپیده‌دم چهل و هفت تن از جمع‌آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند.^۲

با این‌که «سمره» برای رسیدن به منافع مادی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی‌امیه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَاللَّهِ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَذَّبَنِي أَبَدًا؛

خدا لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن‌گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می‌نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی‌کرد».^۳

۳. بستر سازی‌های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدمات و ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می‌بایست فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تادر پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث سال ۵۳، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳، حوادث سال ۵۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. همان مدرک.

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آن جا که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی‌های او بود، از دانشمندان امت اسلامی می‌خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عباس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه در ایام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عباس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عباس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می‌کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عباس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می‌داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عباس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم! آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب‌تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟ معاویه: عمل به قرآن!

ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی‌دانیم خدا چه امری را قصد کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی‌شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی بپرسید که مطابق تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی‌کنند!

ابن عباس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش علیهم‌السلام) نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان بپرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عباس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما (اهل بیت

رسول خدا ﷺ) نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن را برای مردم نقل کنید...
آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می‌باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود.^۱

معاویه نمی‌خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت ﷺ بود، آگاه شوند؛ وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتی بیان آن را از مردی همانند ابن عباس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی‌تابد؛ چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی‌های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است؛ همان گونه که سال‌ها مردم شام را در بی‌خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حداکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می‌کرد. نقل شده است که معاویه می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است».^۲

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛ چنان که از او نقل شده است که می‌گفت:

«هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمان‌های

خداست و از قضا و قدر پروردگار می‌باشد!».^۳

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴.

۲. حیات الصحابة، ج ۳، ص ۵۲۹. (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۱۰)

۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۹. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهُمْ؛ ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰).

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می‌افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی‌فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی‌اثر بودن تلاش‌های معترضان را در جامعه منتشر می‌ساخت و آن‌ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می‌کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - و به ویژه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) - به مقابله با نشر فضایل آن حضرت (علیه السلام) پرداخت؛ از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت می‌گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا (علیه السلام) را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل بپردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت. ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می‌نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طی بخش نامه‌ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می‌کنند، از مقربان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش‌های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه - به ویژه آن دو خلیفه - به نقل حدیث بپردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی (علیه السلام) نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی (علیه السلام) بپردازند!».

ابن ابی الحدید می‌افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام می‌خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان‌های مؤکد می‌گرفت و او را سوگند می‌داد که این ماجرا را پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می‌گفت.

این سخت‌گیری‌ها و آن بذل و بخشش‌های معاویه جهت نشر فضایل خُلفا - به ویژه عثمان - سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».^۱

این دانشمند بزرگ اهل سنت در جای دیگر از کتابش می‌نویسد:

«بنی‌امیه از آشکار شدن فضایل علی علیه السلام جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را در این باره نقل می‌کرد، مجازات می‌کردند؛ تا آنجا که اگر کسی می‌خواست روایتی را از آن حضرت - حتی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود - نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می‌گفت: «عن ابی زینب» یعنی ابوزینب چنین گفته است».^۲

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتی برای خود معاویه و بیان آن در منبرها و مکتب‌خانه‌ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می‌کند.^۳

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می‌کند که: «بیشترین احادیث

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶ (با اختصار).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳. توجه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جو اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می‌ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی‌کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می‌گرفتند.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۴-۸۵. مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير احادیث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدير، ج ۷، ۸، ۹ و ۱۰).

جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیت بنی امیه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند).^۱

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمرة بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي

قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ

الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾؛^۲ و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان

در زندگی دنیا مایهٔ اعجاب تو می‌شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می‌گیرند،

در حالی که آنان سرسخت‌ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از

نزد تو خارج می‌شوند) در راه فساد در زمین می‌کوشند و زراعت‌ها و چهارپایان را

نابود می‌سازند؛ (با این که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.^۳

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده

است، که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به جنایاتی زد.^۴

وی همچنین اعلام کرد آیه ۲۰۷ سوره بقره که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾؛ «برخی از مردم جان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

۲. بقره، آیات ۲۰۴-۲۰۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۴. رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المثثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه. (ذیل تفسیر آیات فوق)

خویش را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد». در وصف ابن ملجم (قاتل امیر مؤمنان علیه السلام) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره علی علیه السلام در ماجرای لیلۃ المبیت نازل شده بود).^۱

تمام این تلاش‌ها برای آن بود که خطّ فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه‌جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خطّ سیاه اموی را که از سرچشمه جاهلی سیراب می‌شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانه خویش برسد.

(د) ترویج ناسزاگویی به علی علیه السلام

معاویه به پرده پوشی فضایل علی علیه السلام و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سبّ و ناسزاگویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سبّ و لعن امیر مؤمنان علیه السلام در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه‌های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنت می‌نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه‌های بغض و عداوت نسبت به

۱. آری؛ این آیه در عظمت فداکاری امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است. مطابق نقل مفسران و مفسران و مورخان شیعه و سنی این آیه مربوط به لیلۃ المبیت یعنی آن شب است که مشرکان مکه قصد داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزلش به قتل برسانند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی علیه السلام آن شب به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیر مؤمنان علیه السلام که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷، تفسیر آیه ۲۰۷ سوره بقره)

اهل بیت علیهم‌السلام در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سبّ مولا علی علیه‌السلام را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد.^۱

«جاحظ» نقل می‌کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت^۲، علی علیه‌السلام را مورد سبّ و لعن قرار می‌داد و آنگاه همین جملات را طی بخش نامه‌ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند.^۳

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین علیهم‌السلام را لعن می‌کرد.^۴

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی علیه‌السلام را لعن می‌کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می‌گفتند».^۵

طبری (مورّخ معروف) می‌نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:

«لَا تَتَحَمَّ عَنْ شَتْمِ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ؛ از ناسزاگویی و مذمت نسبت به علی پرهیز نکن!».^۶

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقّاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد؛ بنابراین،

۱. الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۴، ص ۵۶) به نقل از جاحظ آورده است که به علت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می‌کنیم.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۹.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸ (حوادث سال ۵۱ هجری)؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲.

خوب است پیش از آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد.^۱

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب‌های معروف و معتبر اهل سنت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را ناسزا نمی‌گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عظمت علی علیه السلام شنیده‌ام که اگر یکی از آنها در حق من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقاص آنها را نقل کرد.^۲

معاویه کینه‌توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه‌توزی به پای او می‌رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتی برخی از بنی امیه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت‌انگیز رد می‌کرد و همچنان به کار خویش ادامه می‌داد. علامه مجلسی نقل می‌کند: در ملاقاتی که ابن عباس با معاویه داشت، به وی گفت:

۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. آن سه فضیلت عبارتند از:

(الف) در جریان تبوک که علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛ آیا خشنود نیستی که جایگاه تو در نزد من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوتی نیست».

(ب) در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: «لَأُعْطِينَ الزَّيَّاتَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند». آنگاه پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فتح و پیروزی حاصل شد.

(ج) وقتی که (در ماجرای مباحله) آیه ۶۱ سوره آل عمران «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي؛ خداوند! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم، با تلخیص)

ای معاویه! تو علی را می‌شناسی و سابقه او را در اسلام می‌دانی و به فضل و مقام وی آگاهی؛ اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبر هایتان به وی ناسزا نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد.^۱

ابو عثمان جاحظ می‌گوید: گروهی از بنی‌امیه با توجه به آثار منفی این کار - به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید!^۲

به هر حال، با این برنامه، لعن علی علیه السلام و خاندان وی به صورت یک سنت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور اسلامی نصب شد و بر فراز آن‌ها، علی علیه السلام را لعن می‌کردند.^۳

این برنامه تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز آشکارتر می‌شد؛ تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال ۹۹ هجری) طی بخش‌نامه‌ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنت زشت را صادر کرد.^۴

آری؛ بنی‌امیه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی علیه السلام و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سب و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت‌بار خویش را بر پایه چنین سنتی استوار می‌دیدند. این نکته‌ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶ (مطابق نقل الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶).

۴. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنت معاویه و پیروانش در سب و لعن مولا علیه السلام رجوع کنید به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱ به بعد و ج ۱۰، ص ۲۵۷ به بعد؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶ به بعد؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵۲ و دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۱، ص ۵۹)

در تاریخ می خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سب و لعن می کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:

«لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت ما جز با این کار سامان نمی یابد».^۱

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

۴. به شهادت رساندن امام حسن مجتبی علیه السلام

معاویه می دانست که با وجود امام حسن علیه السلام نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز ملت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد؛ مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی علیه السلام آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای خلافت معرفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد.^۲

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموار ساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

۱. رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰ و الغدیر، ج ۷، ص ۱۴۷، ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۹، ص ۳۹۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. (البته مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» جلد ۱، صفحه ۱۸۴، معاویه تعهد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن علیه السلام منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علامه امینی در الغدیر، ج ۱۱، ص ۹، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبیین» نقل می کند؛ ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹ می نویسد: امام حسن علیه السلام با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد)

مطابق نقل جمعی از مورّخان شیعه و سنی، معاویه به همسر امام حسن علیه السلام که دختر اشعث بن قیس^۱ بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی علیه السلام را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعه دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که همسر خود حضرت امام مجتبی علیه السلام را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!).^۲

مورّخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می‌نویسد: معاویه می‌خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد؛ ولی وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را برای او مشکل می‌ساخت، از این رو، هر دو تن را مسموم ساخت.^۳

تأسّف‌بارتر آن‌که، وقتی خبر شهادت امام حسن علیه السلام به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند.^۴

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می‌کرد همه موانع را از سر راه خود بر دارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی علیه السلام با آن همه شایستگی‌ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست - به خیال خویش - به هدفش نائل شد.

۱. برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

۲. رجوع کنید به: کتاب‌های معتبر تاریخی از شیعه و سنی؛ مانند: ارشاد مفید، ص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۷-۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۹؛ تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰ در شرح حال امام حسن علیه السلام می‌نویسد: گروهی گفته‌اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْبِيرِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَمَا بَذَلَ لَهَا فِي ذَلِكَ).

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۴۸.

۴. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹۶؛ عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۶۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۹.

۵. کشتن شیعیان به بهانه‌های گوناگون

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی‌علیه‌السلام برخلاف مفاد صلح‌نامه^۱ و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع شیعیان امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام دست زد؛ تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می‌نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن‌علیه‌السلام به شهادت رسید؛ پس از آن، سختی‌ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت، به گونه‌ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود».^۲

امام باقر‌علیه‌السلام با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می‌فرماید:

«وَكَانَ عَظَمُ ذَلِكَ وَكِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَقَطَّعَتِ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ عَلَى الظَّنَّةِ وَكَانَ مَنْ يُذَكَّرُ بِحُبِّنَا وَالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سُجِنَ أَوْ نُهَبَ مَالُهُ أَوْ هُدِمَتْ دَارُهُ؛ بیشترین و بزرگترین فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن‌علیه‌السلام بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ماکشته می‌شدند و دست‌ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه‌ای قطع می‌شد. شدت سخت‌گیری به حدی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می‌کرد، زندانی می‌شد و اموالش مصادره می‌گردید و یا خانه‌اش ویران می‌گشت».^۳

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»^۴ سپرد؛ وی که شیعیان علی‌علیه‌السلام را به خوبی می‌شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و مؤثر از دوستان علی‌علیه‌السلام را به قتل رساند. شدت سخت‌گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می‌کند:

۱. در یکی از بندهای صلح‌نامه آمده بود: «وَأَنْ يُؤْمِنَ شِيعَتَهُ، وَلَا يَتَعَرَّضَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ؛ امنیت شیعیان علی‌علیه‌السلام را تضمین کند و متعرض احدی از آنان نشود». (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و ارشاد مفید، ص ۳۵۵)
۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.
۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۸.
۴. شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

«زیاد، شیعیان علی علیه السلام را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل رساند؛ آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم‌های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند».^۱

جنايات «زیاد» در نامه امام حسین علیه السلام به معاویه نیز آمده است؛ در بخشی از نامه آن حضرت می‌خوانیم:

«ثُمَّ سَلَّطْتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَيُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؛ أَنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی و او نیز آنان را به قتل می‌رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می‌کند و آنان را بر دار اعدام می‌آویزد».^۲

شهادت حجر بن عدی^۳

از جنایات عظیمی که در این مدّت توسط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از

۱. فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَعَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلَ، وَ سَمَلَ الْعُيُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص ۴۴). محقق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می‌نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را درهم بشکند؛ از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد، و البته همین جمعیت موجب نشر تشیع در آن منطقه و تشکیل گروه‌های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیة الامام الحسين بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۸).

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۳. حجر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده‌اند. درباره او نوشته‌اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از دیگر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچک‌تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسد الغابة و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حجر الخیر» یاد کرده‌اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند. ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در اسد الغابة وی را مستجاب الدعوة دانسته‌اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ الاصابة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۶ به بعد؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد و الغدير، ج ۱۱، ص ۵۳ به بعد.

مورخان شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، شهادت «حُجر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده‌اند و فقط به جرم پیروی از علی علیه السلام و ایستادگی در برابر ناسزاگویی‌های «زیاد» نسبت به آن حضرت به طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در خطبه‌ها و سخنرانی‌ها نسبت به علی علیه السلام دشنام و ناسزا می‌گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می‌کرد و از فضایل علی علیه السلام می‌گفت، و معاویه را رسوا می‌ساخت. «حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیت‌های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه‌های مغیره را خشی می‌ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می‌کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می‌پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمل می‌کرد؛ ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می‌ترساند و می‌گفت همه حاکمان مانند من تحمل نخواهند کرد و در برابر تو شدت عمل به خرج خواهند داد. مغیره در سال ۵۱ هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی‌ها به سب و بدگویی علی علیه السلام می‌پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می‌شد.

«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمل این ناسزاگویی‌ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی‌کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.

سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه‌ای در مذمت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه‌ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند؛ ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می‌کردند - به جرم دینداری و محبت به علی (علیه السلام) - به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.^۱

در کتاب کنز العمال (از کتاب‌های معروف اهل سنت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیت کرد:

«لَا تُطْلِقُوا عَنِّي حَدِيداً وَلَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي لَأَقِ

مُعَاوِيَةَ بِالْجَادَةِ وَإِنِّي مُخَاصِمٌ؛ غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را

نشوید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می‌خواهم به این صورت معاویه را در

قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم».^۲

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می‌باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکّه ننگی در زندگی معاویه یاد می‌شد.

امام حسین (علیه السلام) در نامه‌ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَأَصْحَابَهُ الْغَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْظِعُونَ

الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا،

مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَهُمُ الْمَوَاقِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَالْعُهُودَ الْمَوْكَدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ

وَأَسْتَحْفَافاً بِعَهْدِهِ؛ (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷-۲۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲-۴۸۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۴۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳-۴؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۳۷ به بعد؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۶۹-۵۸۶.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۳، ح ۳۱۷۲۴؛ همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۸۶؛ الاصابة، ج ۱، ص ۳۱۵.

که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت‌ها بیزار بودند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند؛ ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت - پس از پیمان‌های محکم (در عدم تعرض به آنان) - کشتی و این عمل را از روی نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی».^۱

عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که دربارهٔ آنان می‌فرمود:

«سَيُقْتَلُ بَعْدَ رَأْيِ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَأَهْلُ السَّمَاءِ؛ به زودی در منطقهٔ «عذراء»،

مردمانی کشته می‌شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می‌شوند».^۲

از «حسن بصری» نقل شده است که می‌گفت: معاویه چهار عمل زشت انجام داد که هریک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می‌شود و برای تبهکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:

«وَيْلًا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَأَصْحَابِ حُجْرٍ؛ وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و یاران حُجر!».^۳

ماجرای شهادت حُجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز - به ظاهر - از پی آمد آخری آن وحشت داشت!

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می‌گفت:

«يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرٌ طَوِيلٌ؛ ای حُجر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو خواهم داشت».^۴

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ همچنین رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۴۱؛ الاصابة، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

شهادت عمرو بن حَمِق

از دیگر شخصیت‌های بزرگ اسلامی که توسط معاویه به شهادت رسید، جناب «عمرو بن حَمِق خُزاعی» است.

وی از اصحاب رسول گرامی خدا ﷺ بود و مطابق نقل محدّثان و مورّخان روزی با مقداری شیر رسول خدا ﷺ را سیراب کرد، آن حضرت در حقّ وی چنین دعا کرد: «اللّهُمَّ مَتِّعْهُ بِشَبَابِهِ؛ خدایا او را از جوانی اش بهره‌مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد.^۱

وی از شیعیان خاصّ امیرمؤمنان ﷺ بود. امام کاظم ﷺ هنگامی که حواریون و یاران ویژه امیرمؤمنان ﷺ را بر می‌شمارد، از عمرو بن حمق نیز نام می‌برد.^۲ امیرمؤمنان ﷺ در جنگ صفّین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«أَيَّتَ أَنْ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلَكَ؛ کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو بودند».^۳

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی ﷺ مورد بغض معاویه قرار داشت، تا آن‌که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت؛ ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدّت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن‌که عمّال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند؛^۴

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۱؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. طبری می‌نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج ۶، ص ۲۵) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و اونیز برای معاویه فرستاد! مورخان نوشته‌اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سرِ «عمرو بن حمق خُزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می‌نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ».^۱

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آمنة انداختند و آمنة نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان کرد.^۲

امام حسین (علیه السلام) در نامه‌اش به معاویه به شهادت عمرو بن حمق اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می‌کند و می‌فرماید:

«أَوْ لَسْتُ بِقَاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتُ وَ أَبْلَثُ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؛ يَا

تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؛ همان مردی که کثرت عبادت چهره‌اش را فرسوده

کرده بود».^۳

آری؛ معاویه با کشتن شیعیان علی (علیه السلام) به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت میان آنان، در پی انتقام از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خطأ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خودکامگی‌هایش هموارتر سازد.

۱. طبقات، ج ۶، ص ۲۵. ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ أُهْدِيَ فِي الْإِسْلَامِ، رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِيَادٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ» (الاصابة، ج ۲، ص ۵۲۳)

۲. رجوع کنید به: الغدير، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۲۳؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۷؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۳۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۲ و اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۷۶.

۳. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳. (در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳ نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است)

۶. تنگنای اقتصادی مخالفان

یعقوبی - مورخ مشهور - از حضرت رسول گرامی اسلام ﷺ روایت کرده است، که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ دِينَهُ دَحْلًا؛ آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می‌دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می‌سازند».^۱

این سه اصل پایه‌های حکومت‌های استبدادی است که حکومت بنی‌امیه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال‌های اوّل حکومتش با سیاستی مزورانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش‌های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم‌پوشی از دشمنانش، سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می‌خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حداقل سکوت کنند؛ پس از استحکام پایه‌های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی‌نوا روا داشت.

وی با این که ثروت‌های عمومی و دارایی‌های کشورهای اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می‌کرد، با وضع مقررات سنگین اقتصادی نسبت به مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می‌کردند.

او این کار را برای این انجام می‌داد تا احدی به فکر قیام بر ضدّ او نیفتد.^۲ این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت تا جایی که نسبت به افرادی چون

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۶.

۲. رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

«عبدالله بن عباس» نیز اعمال می‌شد. عبدالله در نامه‌ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می‌نویسد:

«فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَإِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا مِنْهُ
الْعَرِيضَ الطَّوِيلَ؛ به جانم سوگند! تواز حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی
و تمام آن را خود برداشتی!»^۱

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می‌کرد.

یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین‌های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت. درآمد این زمین‌ها در هر سال تا ۵ میلیون درهم می‌رسید. روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین‌ها اضافه کنند. در مرحله سوم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می‌پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند.^۲ منطق معاویه بر این اساس بود که می‌گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می‌کند. او می‌گفت:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ فَمَا أَخْذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكْتُهُ كَانَ
جَائِزاً لِي؛ زمین از آن خداست و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرف کنم،
متعلق به من است و اگر تصرف نکنم باز مجاز به تصرف آنم».^۳

بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می‌شد. در

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۴. همچنین رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۷.

۳. الغدير، ج ۸، ص ۳۴۹. به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹.

حالی که مردم شام - بهترین مدافعان حکومت معاویه - در امنیّت و رفاه به سر برده و ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می‌گرفت و هرگاه و بی‌گاه از بذل و بخشش‌های بی‌دریغ معاویه بهره‌مند بودند؛ مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت‌ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست‌داران امیرمؤمنان علیه السلام بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه - والی کوفه - ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می‌داشت. این سیاست تبعیض‌آمیز معاویه تادها سال پس از وی نیز ادامه یافت؛ تا آن‌جا که عمر بن عبدالعزیز - به اصطلاح عادل‌ترین آنان! - در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود!^۱

غصب زمین‌های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین‌های یمن و شام و بین‌النهرین نیز دست انداخت و سرزمین‌هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرف خویش قرار داد.

وی حتّی از دو شهر مقدس مکه و مدینه نیز صرف نظر نکرد؛ هر سال مقدار زیادی خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می‌گرفت و «فدک» را که متعلّق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد!^۲

«ابن عبد ربّه» می‌نویسد:

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه‌ای از بیت المال برای شهر مقدّس مدینه اختصاص نمی‌یافت^۳، چه این‌که در این شهر بزرگانی زندگی می‌کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.

۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳. مراجعه شود به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین‌های اطراف مدینه را به اجبار به تصرف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می‌کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند.^۱

معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرار داده بود، در بخشنامه‌ای به همه عمال خویش اعلام کرد:

«أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَحْوَهُ مِنْ

الدِّيَّانِ وَ اسْقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ؛ مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان

علی (علیه السلام) و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای

او را قطع نمایید».^۲

این همه سخت‌گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می‌کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت‌بار دست می‌زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می‌کرد زندانی می‌شد و اموالش مصادره می‌گردید و یا خانه‌اش ویران می‌گشت.^۳

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می‌گوید:

«مَا نَذَرِي مَا نَصْنَعُ بَعْلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحَبَّنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَ إِنَّ أَبْغَضَنَاهُ

۱. مراجعه شود به: عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

كَفَرْنَا؛ نمی‌دانیم با علی علیه السلام چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می‌گیرند که) فقیر و نیازمند می‌شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می‌شویم.^۱

۷. بدعت‌ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه‌های مقام و موقعیت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست‌اندازی کرد و بدعت‌هایی را در دین پدید آورد که از مهم‌ترین آن‌ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثنی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت‌عهدی بود.

این خطر به قدری جدی و مهم بود که امام حسین علیه السلام در جمع عده زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در منی، با آن‌که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ؛ من بیم آن دارم که (در اثر اعمال

معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه‌کن گردد».^۲

معاویه خود تصریح می‌کرد که خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت آن‌ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.^۳

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته‌های ملت مسلمان را رعایت کند.

«جاحظ» می‌گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید، در حالی که آن سال «عام

الفرقة و القهر و الغلبة» بود، سالی که امامت به سلطنت و نظام کسرایبی تبدیل شد

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۷؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۸.

۳. عقد الفريد، ج ۴، ص ۸۱-۸۲.

و خلافت پیامبر ﷺ غصب شد و قیصری گردید.^۱

معاویه خود را اولین «ملک» (شاه) می خواند.^۲

«سعید بن مسیب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد.^۳

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی بر شمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

دوم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.
سوم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی.^۴

۱. رسالة الجاحظ فی بنی امیة، ص ۱۲۴، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۶. مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین ﷺ، ج ۳، ص ۲۵۰ و الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴. خلافت و ملوکیت، ص ۱۸۸-۲۰۷؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. (رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین ﷺ، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۱)

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف‌کاری‌ها و بدعت‌های معاویه، می‌گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع‌آوری غنائم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقررات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه‌اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این‌که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «أَلْوَدُّ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ فرزند به همسر ملحق می‌شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجْر بن عدی» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیر مؤمنان علی علیه السلام» و «امام حسن علیه السلام» و «ابن عباس» بر روی منابر، و لیعهد قرار دادن «یزید» شراب‌خوار و قمارباز و... همه و همه دلیل بر کفر و الحاد او است».^۱

معاویه در بدعت‌گذاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز وقعی نمی‌نهاد.

«ابودرداء» می‌گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم هر کسی از ظروف طلا و نقره بیاشامد آتش جهنّم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا؛ اما من برای آن ایرادی نمی‌بینم!!».

«ابودرداء» پاسخ داد: عجب! من از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنم تو رأی شخصی خود را اظهار می‌کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند!^۲

مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس «الغدير» با ذکر اسناد و مدارک روشن بدعت‌ها

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۱۳۰. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است؛ در این جا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می‌توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می‌نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر ﷺ را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لُبیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سرباز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی عَلَيْهِ السَّلَام را شرط می‌کرد،

معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ (عمرو بن حَمِق) را جدا

کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر ﷺ را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید،

معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر ﷺ را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی عَلَيْهِ السَّلَام را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر ﷺ) بر نماز عید مقدم

داشت، تا بتواند قبل از متفرّق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی علیه السلام را سب کند، معاویه بود.^۱

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه‌های بیشتری دست می‌یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می‌یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند و این سخن با مدارک گسترده‌ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می‌کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستانند؛ براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟!^۲

۸. تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد^۳ و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می‌دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه‌ای چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می‌آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حيله و تزویر مدعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبی علیه السلام، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت.^۴

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدير، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنت با ذکر جلد و صفحه آورده است.

۲. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۳. عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۶۸ و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۷.

وی حتّی از عبدالرحمان - فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش - نیز نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می‌دانند، وی را توسط طبیب مخصوص خویش به قتل رساند.^۱

جمعی از مورّخان چون یعقوبی و ابن اثیر^۲، بر این باورند که اوّلین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار پرداز!

پس از آن معاویه در نامه‌ای به «زیاد» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته‌تری که نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه‌ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن‌ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد: «یزید مردی است که با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگارنگ می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در میانشان هستند. یزید

۱. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ الاستیعاب، شرح حال عبدالرحمن و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳، حوادث سال ۵۶.

را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این بیعت راضی کرد».

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عبید! شنیده‌ام در گوشش خوانده‌اند که وی پس از من امیر است؛ به خدا سوگند! او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می‌گردانم.^۱
طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویت و شناسنامه جعلی‌اش! چاره‌ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می‌خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول‌های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می‌کرد.

سال‌ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی - جز مکه و مدینه - به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر - مخصوصاً مدینه - همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین (علیه السلام) مانع تحقق این مقصود بود.

معاویه در ابتدا به مروان بن حکم - والی وقت مدینه - دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد؛ ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان - فرزند خلیفه اول - در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می‌گویند، آن‌ها می‌خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد.^۲

سرانجام اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰. ابن اثیر در کامل (ج ۳، ص ۵۰۳-۵۰۵) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۶.

معاویه چاره‌ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السياسة» داستان این سفر و سخنان عتاب‌آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی علیه السلام و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است. وی می‌نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلّیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمّیت این شهر آن را به تأخیر انداخته‌ام و اگر در امت اسلامی کسی را بهتر از یزید می‌شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می‌گرفتم!».

در این لحظه امام حسین علیه السلام برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:

«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته‌تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».

معاویه گفت: «گویا خودت را می‌گویی؟»

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفت: امّا سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقّی است. چه این که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی در دین و سابقه به پای وی نخواهد بود، و امّا این که می‌گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برگزیده‌ای».

معاویه ادامه داد: امّا این که می‌گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند! یزید برای امت محمد صلی الله علیه و آله از تو بهتر و شایسته‌تر است!!

امام علیه السلام فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب‌خوار و عشرت‌پیشه از من بهتر است؟!^۱

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان - غیر از آن چهار تن - بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید.^۲

با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که - همچنان که گذشت - حتّی در باور فردی چون «زیاد» نمی‌گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب‌خوار و میمون باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل می‌کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن‌ها برای تباهی او کافی بود، و آن‌گاه یکی از آن‌ها را چنین می‌شمارد:

«وَاسْتَخْلَفَهُ بَعْدَهُ إِنَّهُ سَكِرًا خَمِيرًا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنْبِيرِ؛

جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب‌خوار خود را که لباس حریر می‌پوشید و به

ساز و آواز مشغول بود».^۳

به گفته یعقوبی - مورّخ مشهور - هنگامی که به عبدالله بن عمر پیشنهاد شد با یزید بیعت کند، گفت:

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۲. مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۱؛ عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵. معاویه خود بهتر از هر کس می‌دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست؛ ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حق بازداشت. از معاویه نقل شده که می‌گفت: «لَوْ لَا هَوَايَ فِي يَزِيدَ لَأَبْصُرْتُ رُشْدِي؛ اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می‌توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!». (تذكرة الخواص، ص ۲۵۷ و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۸)

«باکسی که میمون باز و سگ باز و شراب‌خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟»^۱

به هر حال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی ﷺ از این طریق وارد شد.

سید قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف‌ها و مقاصد آن بود».^۲

* * *

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۱.



حکومت جنایت بار یزید

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره‌ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب‌خوار و هوس‌باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می‌زد. به گفته «مسعودی» موزخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود؛ بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می‌کرد».^۱

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می‌کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت؛ معاویه

۱. وَ سِيرَةُ سِيرَةِ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِي رَعِيَّتِهِ. (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸)

«میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در زمانی که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد.^۱

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی‌های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و هنوز حال و هوای دوران مسیحیت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت؛ بنابراین، پرده‌ری وی نسبت به ارزش‌های اسلامی امر غریبی نبود.^۲ شاید از این روست که یزید در اشعار خویش - به هنگامی که می‌خواهد شراب بنوشد - چنین می‌سراید:

وَإِنْ حَرَمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينَ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است؛ آن را مطابق دین مسیح بنویس!».^۳

دولت روم در دربار بنی‌امیه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورخان تصریح می‌کنند که به هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه، یزید به توصیه «سرجون» رومی «عبیدالله زیاد» راکه والی بصره بود (با حفظ سِمَت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود.^۴

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم‌نشینان یزید می‌گوید: «در طلیعه ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخلط» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می‌نوشیدند و ساز و آواز می‌شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می‌برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانیان، اخلط در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۲. حیات الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰. این سخن از استاد عبدالله علائی نقل شده است.

۳. تمه المتتهی در تاریخ خلفا، ص ۶۶. البته ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح (علیه السلام) هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می‌شمارند.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸. سرجون هم پیاله یزید در باده‌نوشی نیز بود.

(انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰۱)

او قرار گرفت و هر زمان می‌خواست، نزد او می‌رفت، در حالی که گردنبند طلا در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می‌چکید.^۱

افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ضد دینی یزید

آنچه راکه تاریخ از افکار و اندیشه‌های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می‌کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد. قاضی نعمان مصری می‌نویسد:

روزی رسول خدا ﷺ به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرَوْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ، يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَ يَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛

امت من چه روز (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می‌شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می‌گیرد و آنچه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می‌شمارد».^۲

اشعار کفرآمیز یزید و سخن گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین (علیه السلام) در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد.^۳

وی در زمان خلافت پدرش به می‌گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه تصمیم گرفت برای ساختن سابقه‌ای دینی، وی را به جهاد بر ضد «رومیان» بفرستد؛ از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه خود «ام کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از

۱. الاغانی، ج ۷، ص ۱۷۰. (مطابق نقل حیات الامام الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۴)

۲. المناقب و المثالب، ص ۷۱. (مطابق نقل حیات الامام الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰)

۳. اشعار و سخنان وی را پیش از این در دومین ریشه از ریشه‌های قیام عاشورا آورده‌ایم.

لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند؛ ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مُرّان» (محلی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتفاق افتاد)، چنین سرود:

مَا إِنْ أَبَالِي بِمَا لَأَقَتْ جُمُوعُهُمْ بِالْعَذَقَذَوْنَةِ مِنْ حُمَىٰ وَمِنْ مُومٍ
إِذَا اتَّكَاتُ عَلَى الْأَمَاطِ فِي غَرْفٍ بِدِيرِ مُرَّانَ عِنْدِي أُمُّ كَلْثُومٍ!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیت در منطقه عذقذونه (ناحیه‌ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند؛ آنگاه که من در «دیر مُرّان» در میان غرفه‌ها بر بالش‌ها تکیه زده‌ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم».^۱

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه‌ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند.^۲

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند، عباراتی در معرّفی یزید گفته‌اند که از عمق فاجعه‌ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می‌کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می‌کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ‌ها بازی می‌کند، با جمعی از دزدان شب‌نشینی دارد».^۳

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۳. قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينٌ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ وَيُعَزِفُ عِنْدَهُ الْقِيَانُ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَيَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَابُ وَهُمْ اللَّصُوصُ. (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳)

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه‌ای مست می شود که نماز را نیز ترک می کند!»^۱

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنت از قول «عبدالله بن حنظله» نقل می کند، که گفت:

«وَاللّٰهُ مَا خَرَجْنَا عَلَىٰ يَزِيدَ حَتَّىٰ خِفْنَا أَنْ نُزَمِيَ بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ يُنْكِعُ الْأُمّهَاتِ، وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ؛ ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می کند؛ وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند»^۲.

می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریک زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذكرة الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین می سرود:
«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های خوانندگان گوش فرا دهید. پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث های علمی را کنار بگذارید. نغمه های ساز و آواز (به گونه ای مستم می کند که) مرا از شنیدن صدای اذان باز می دارد و من خمره های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و لذات مستی را بر وعده های الهی ترجیح می دهم!)»^۳.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲. المنتظم، ج ۴، ص ۱۷۹ (حوادث سال ۶۳). شبیه همین جملات را سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳ آورده است.

۳.

وَأَسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي
وَأَثَرُكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي
عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ
خُمُوراً فِي الدُّنَانِ

مَعْشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا
وَأَشْرَبُوا كَأْسَ مُدَامٍ
شَغَلْتَنِي نَغْمَةُ الْعِيدَانِ
وَتَعَوَّضْتُ عَنِ الْخُورِ

در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام یزید برای تشکر از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده‌نوشی را پهن کرد و در حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده‌ستان و ساقیان سرود:

إِسْقِنِي شَرْبَةً تَرَوِّي مُشَاهِي ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ
صَاحِبِ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَ لَتُسَدِّدَ مَغْنَمِي وَ جِهَادِي

«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند؛ سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت‌دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!»،

آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند.^۱

یزید به قدری دلبسته شراب بود که حتی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط شراب را گستراند!^۲

امام حسین علیه السلام در نامه معروف خود به معاویه، به شراب‌خواری یزید اشاره می‌کند؛ آن حضرت در شمردن خلاف کاری‌های وی فرمود:

«وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بَبَيْعَةِ ابْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْغُلَمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَعَابِ؛ (از خلاف کاری‌های دیگر) بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت می‌باشد، همان که شراب می‌نوشد و قمار بازی می‌کند».^۳

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسط - به اصطلاح - خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر - مورخ و دانشمند متعصب و معروف اهل سنت - چنین آمده است:

«وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشْتَهَرَ بِالْمَعَازِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا وَ الصَّيْدِ

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۲. رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۲. این جملات با اندکی تفاوت در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۴ نیز آمده است.

وَ اتَّخَذِ الْغُلَمَانُ وَالْقِيَانُ وَالْكَلابُ وَالنَّطَاحَ بَيْنَ الْكِبَاشِ وَالْذَّبَابِ
وَالْقُرُودِ؛ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا يُضْبِحُ فِيهِ مَحْمُوراً وَ كَانَ يَشُدُّ الْقِرْدُ عَلَى الْفَرَسِ
مُسْرِجَةً بِجِبَالٍ وَ يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبِسُ الْقِرْدُ قَلَانِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْغُلَمَانُ
وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَيْهِ؛ یزید به نوازندگی، شراب‌نوشی، خوانندگی، شکار،
به خدمت گرفتن غلامان و کنیزان خنیاگر، سگ‌بازی و به جان هم انداختن قوچ‌ها،
چهارپایان و بوزینه‌ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می‌خاست. او
بوزینه‌ای را بر پشت اسب زین شده‌ای سوار می‌کرد و می‌گرداند و بر بوزینه و غلامان،
کلاه‌های زرین می‌پوشانید و هنگامی که بوزینه‌اش مرد، بر او اندوهگین شد.^۱

او را میمون‌ی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون بر
اثر حادثه‌ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را
صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تغریب بگویند
و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود!^۲

جنایات یزید

یزید در مدت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید،
جنایات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آنها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی
و خاندانش کافی است. از میان آنها به سه جنایت مهم اشاره می‌شود:

۱. فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دستور یزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای
خونین کربلای سال ۶۱ هجری و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاک‌باخته و با ایمان او
و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی صلی الله علیه و آله به دست عمال وی می‌باشد.

۱. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲. حياة الامام الحسين بن علي عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۲.

یزید در ابتدای حکومت خویش نامه‌ای به «ولید بن عتبّه» - والی مدینه - نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین (علیه السلام)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای او بیعت بگیرد.^۱

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که یزید از خودداری امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع حسین (علیه السلام) از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود.^۲ با امتناع امام (علیه السلام) از بیعت و حرکت به سمت مکه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب‌های شیعه و سنی به طور مشروح آمده است و حتی میان غیر مسلمانان نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

۲. کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجه سال ۶۳ هجری واقع شد^۳ و به واقعه «حرّه» نیز معروف است.^۴

۱. ... أَمَّا بَعْدُ! فَخَذُ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا، لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ، حَتَّى يَبَايَعُوا. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴)
 ۲. ... وَلْيَكُنْ مَعَ جَوَابِكَ إِلَيَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتُ لَكَ أَعِنَّةَ الْخَيْلِ، وَلَكَ عُنْدِي الْجَائِزَةُ وَالْحِطُّ الْأَوْفَرُ. (فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۶)
 ۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۴.

۴. «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ‌های آتش‌فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده شد و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حرّه و اقم» به «واقعه حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حرّه»)

پس از حادثه خونین کربلا و آگاهی مردم از ماهیت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مدینه نخست با عبدالله بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سب و لعن وی پرداختند. یزید که از ماجرا مطلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت.^۱

این فرمانده سفاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

ابن اثیر می‌نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند.^۲

ابن قتیبه می‌نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد.^۳

۱. معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسط مردم مدینه، آن‌ها را با مسلم بن عقبه

درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳۱).

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲.

۳. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳۸.

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می‌گرفت که اختیار اموال و خانواده آن‌ها به دست یزید می‌باشد که هرگونه بخواهد در آن‌ها تصرف کند. هر کس امتناع می‌ورزید، کشته می‌شد.^۱

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند.^۲

ابن ابی الحدید می‌نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن‌گونه که قصاص، گوسفند را سر می‌برد. چنان خون‌ها ریخته شد، که قدم‌ها در میان آن‌ها فرو می‌رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساند و از آن‌ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت.^۳

مورخان نوشته‌اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی‌گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریز بی حد و حصر) معروف شد.^۴

در این فاجعه به زنان مسلمان نیز بی‌حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند.^۵

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت.^۶

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنت) نقل می‌کند که حسن بصری از این

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰.

لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرض امام علی بن الحسین (علیه السلام) و خاندانش نشوند و آن‌ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.

۵. الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۱۵.

۶. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹. (واژه حزة واقم)

فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسّف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ

أَجْمَعِينَ؛ هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود قرار

خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!». ^۱

۳. آتش زدن کعبه

لشکر یزید پس از غارت مدینه برای نبرد با عبدالله بن زبیر به سوی مکه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید. ^۲

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده‌ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳. این روایت از رسول خدا ﷺ در کتاب‌های معتبر اهل سنت با تعبیرات مختلفی آمده است؛ رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدينة، حدیث ۱۰ و ۱۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.

برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۲۱؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۵۵.

۲. پس از دفن مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه‌اش را به دار آویخت، مردم پس از اطلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه‌اش را سنگباران کردند. (الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۴۲)

مورخان نوشته‌اند که این آتش سوزی در سوم ربیع الاول سال ۶۴ هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبدالله بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا آن‌که خبر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن‌ها متفرق شدند و به شام بازگشتند.^۱

آری؛ یزید در مدت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرض دراز کرد و از همه عظیم‌تر، جنایت بزرگ عاشورای سال ۶۱ هجری را پدید آورد.

این بحث را با جمله‌ای از «ذهبی» - دانشمند معروف اهل سنت - به پایان می‌بریم؛ وی در معرفی یزید می‌نویسد:

«كَانَ نَاصِبِيًّا، فَظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَتَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ؛ يَزِيدُ نَاصِبِي (دشمن علی و خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می‌نوشتید و مرتکب منکرات می‌شد. دولت وی با کشتن شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان یافت».^۲

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ الامامة والسياسة،

ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۹، تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۳.

بخش سوم

انگیزه‌ها و قیام عاشورا

اشاره:

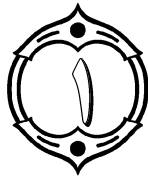
آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیت و انگیزه اوست. نیت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند. انگیزه های مادی و نیت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می دهند. کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدمات روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادی به هر قیمتی است. ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حق و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند؛ سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند. سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبت پروردگار، توجه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیانید شد و یا عمل کند، خود را ناکام و زیان دیده می داند.

با این مقدمه به سراغ انگیزه‌های قیام عاشورا می‌رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام تحلیل‌گران، تفسیر و تحلیل‌های مختلفی ارائه داده‌اند و برخی از این تحلیل‌ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیت می‌باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین علیه السلام ناسازگار است.

برخی از تحلیل‌ها نیز، یک جانبه و با نگاه به پاره‌ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.

اما بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه‌های خود آن حضرت - به طور جامع - برویم و با استفاده از کلمات سالار شهیدان، انگیزه‌های آن حضرت را جستجو کنیم.



احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت‌ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین علیه السلام از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکان، نمی تواند مسأله ساده‌ای باشد.

باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می‌کرد. هدفی که والاتر از سرمایه‌های زندگی مردانی همچون حماسه‌سازان کربلا بود.

پیش از هر چیز، گذری به آیات قرآن می‌افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه‌ای را به مسلمانان می‌دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم می‌شمرد.

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت‌ها داده و از آنان تجلیل شده است.^۱ یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته^۲ و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است.^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیات ۷۴، ۹۵-۹۶؛ توبه، آیات ۲۰-۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر.

۲. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳. آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱.

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلاّی کلمه حق باشد ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾.^۱

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پرازش. در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان‌ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین (علیه السلام) و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می‌کنند.

به تعبیر امام خمینی (ره): «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) با آن جوان‌ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند».^۲

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در روایتی می‌فرماید:

«فَإِذَا نَزَلَتْ نَارُكَ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛ هنگامی که حادثه‌ای پیش آمد

(که دین یا جان شما را تهدید می‌کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را».^۳

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی‌امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش‌های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) به میان آمد و تبعیض و بی‌عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.

خطّ انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدّت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق،

۱. توبه، آیه ۴۰.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱. (سخنرانی ۵۸/۳/۲۴)

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.

به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطهٔ او قوی‌تر می‌شد، جسارت و عقده گشایی‌های وی نیز، آشکارتر می‌گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می‌کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین (علیه السلام) و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر - به اصطلاح - مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوهٔ برداشت از قرآن و سنت بود!

از این رو، امام حسین (علیه السلام) در اواخر عمر معاویه، مبارزهٔ خود را به گونه‌ای علنی آغاز می‌کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می‌پردازد و زمینهٔ یک قیام را فراهم می‌کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه‌هایی که آن حضرت به معاویه می‌نویسد و با شجاعت تمام به نکوهش او می‌پردازد،^۱ همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام (علیه السلام) مبارزهٔ خود را آغاز کرده است؛ هر چند بر اساس پایبندی به صلح برادرش امام حسن (علیه السلام) دست به قیام مسلحانه نمی‌زند، ولی روشن است که امام (علیه السلام) قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامهٔ جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده‌اند، نوشت:

«... فَأَلْصِقُوا بِالْأَرْضِ، وَأَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى، وَ اخْتَرِسُوا مِنَ الْأَظْنَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هِنْدَ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَيٌّ يَأْتِكُمْ رَأْيِي؛

اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواستهٔ خویش پنهان

کنید و از حرکات شک برانگیز - تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است - پرهیز

نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد».^۲

۱. این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

معاویه با آن که از این ماجراها مطلع بود و گاه امام علیه السلام را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، اما روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد؛ چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت؛ جوانی خام، ناپخته و هوسران بود؛ به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سوم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام علیه السلام اعلام آمادگی کرده بودند.

امام علیه السلام می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نخواهد ماند.

امام حسین علیه السلام با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد؛ در مرحله نخست - اگر ممکن است - با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا صلی الله علیه و آله را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود. امام حسین علیه السلام نخست با این جمله:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ؛ زمانی که امت

اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند».^۱

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.

همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴.

اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضدّ حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با بدعت‌ها معرفی می‌کند. می‌فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ، وَ إِنِ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که (این گروه) سنت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم».^۱

آن‌گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می‌کند، به روشنی از بدعت‌ها و خلاف‌کاری‌های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می‌گوید:

«يَا فَرْزَدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوَّلِي مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ ای فرزدق! اینان گروهی‌اند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده‌ها نوشیدند و دارایی‌های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد».^۲

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه‌های امام حسین (علیه السلام) بسیار دیده می‌شود، که در بخش آینده قسمت مهمی از آنها خواهد آمد؛ این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می‌دهیم:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

۲. تذکرة الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸.

امام علیه السلام در خطبه‌ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛ آيا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش (شهادت) باشد».^۱

امام حسین علیه السلام با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می‌کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می‌دارد.

* * *

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهم قیام امام حسین علیه السلام احیای دین خدا، مبارزه با بدعت‌ها و مفسد دستگاه بنی‌امیه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موقّیّت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمانان دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می‌خوانیم:

«وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگان را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: پس از شهادت امام حسین علیه السلام وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

«يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام علی (ع) فرمود:

«إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ اقِمْ؛ اگر

می‌خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین (ع)) پیروز شده است، هنگامی که وقت

نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن‌گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)».^۱

امام چهارم (ع) می‌خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا (ص) بود،

ولی امام حسین (ع) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه

همچنان نام محمد (ص) که نشانه بقای مکتب اوست برده می‌شود (و هر قدر زمان

می‌گذرد این حقیقت آشکارتر می‌شود).

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان‌ها

هر جا ز فراق تو چاک است گریبان‌ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت

از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان‌ها

بسیار حکایت‌ها گردیده کهن اما

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران‌ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان‌ها

این‌سان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می‌نازد، ای اشرف انسان‌ها

قربانی اسلامی با همت مردانه

ای مفتخر از عزم همواره مسلمان‌ها



اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر

با آن‌که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام علیه السلام، به طور مکرر از اصلاح امت و دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه‌های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است. دو فریضه‌ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرفی کرده، می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ﴾؛ چرا در

قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند.^۱

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی علیه السلام قرار گرفتند، می‌فرماید:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛ (چون) آنان

از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند، چه بدکاری انجام می‌دادند.^۲

۱. هود، آیه ۱۱۶.

۲. مائده، آیه ۷۹.

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های امت اسلامی به عنوان «امت برتر» دانسته، می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾؛ شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه

این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.^۱

نکته جالب توجه در این آیه آن است که دلیل بهترین امت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» می شمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو فریضه استوار می گردد.^۲ همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ

وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمُظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ

مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيُسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی

است که بقیه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد

و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین

آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد».^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ح ۶؛ مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۷۹ سوره مائده.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ قِوَام

شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است».^۱

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می‌شود که اگر در جامعه‌ای این دو فریضه، یعنی مسئولیت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه‌های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می‌رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می‌شود.

این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرفی می‌کنند. (مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ).^۲

علی علیه السلام در تبیین جایگاه بسیار مهم این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرائض می‌فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ

عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ الْجُحْدِ؛ تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در

برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور».^۳

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمیت و ارزش بی‌ظیری برخوردار است.

حضرت علی علیه السلام در سخن دیگری به مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده، می‌فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ

۱. غرر الحکم، حکمت ۶۸۱۷.

۲. مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۷۹ سوره مائده.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴.

بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيءٌ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛ ای مؤمنان! هر کس ببیند ستمی صورت می‌گیرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می‌کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط آن‌که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اولی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!.^۱

* * *

به راستی امام حسین علیه السلام را باید قهرمان این میدان دانست، آن حضرت علاوه بر امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف‌ناپذیر به همگان اعلام کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ، فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها شکیبا است، با ما بماند و الا از ما جدا شود!!».^۲

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی‌ترین و پرفضیلت‌ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین علیه السلام به آن اقدام کرد. امیرمؤمنان پس از بیان مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۳.

۲. ینابیع المودة، ص ۴۰۶.

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ أَمَّا از همه مهم‌تر سخن به

حقّی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود».^۱

امام حسین (علیه السلام) نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیّه پرداخت که با شمشیر بر ضدّ آنان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایستادگی کرد و این حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور جامعه» نامید و در بیان و سخنان خویش، به طور مکرّر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با صراحت، یکی از انگیزه‌های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

* * *

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می‌سپاریم.

۱. آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طيّ یک خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل‌انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی‌گیرید؟ آنجا که فرمود:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ»؛ چرا

علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی‌کردند.^۲ (از فساد و

تباهی جامعه جلوگیری نمی‌کردند).

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴ به بعد.

۲. مائده، آیه ۶۳.

«وَأَمَّا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ
أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ خداوند تنها از این جهت بر آنها
عیب می‌گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ
عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و) آنان را نهی نمی‌کردند».

سپس در مورد اهمّیت و عظمت این دو فریضه فرمود:
«إِذَا أُدِيتْ وَ أُقِيمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْقَرَائِصُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَ صَعِبُهَا؛ هرگاه فریضه‌ امر
به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعمّ از آسان
و دشوار انجام خواهد شد».^۱

این خطابه بسیار مهمّ امام (علیه السلام) در آن شرایط خفقان‌بار و در آن جمع کثیر، نشان
می‌دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل
پوشاند.

همان‌گونه که در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:
«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی‌کنم، می‌ترسم در پیشگاه
الهی مقصّر باشم».^۲

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.
۲. بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام (علیه السلام) از سوی والی مدینه به بیعت با یزید
فراخوانده شد، امام (علیه السلام) به شدّت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی
روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی
چنین عرضه داشت:

۱. تحف العقول، ص ۱۶۸-۱۷۰؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹، ح ۳۷.
۲. در مختصر تاریخ دمشق (ج ۷، ص ۱۳۷) در شرح حال امام حسین (علیه السلام) می‌خوانیم که آن حضرت در پاسخ
به نامه معاویه نوشت: «...وَمَا أَظُنُّ أَنْ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ».
در احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۸۹، ح ۱۶۴) آمده است: «مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيكَ خِلَافًا، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي
لَخَائِفٌ لِّلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...» همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أُنْكِرُ الْمُنْكَرَ... ؛ خداوند! این قبر پیامبر تو محمد ﷺ و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوند! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!»^۱

در واقع امام علی (ع) انگیزه‌های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جد بزرگوارش ﷺ در مقدس‌ترین مکان‌ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

۳. شاید بتوان صریح‌ترین و رساترین تعبیر امام علی (ع) در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله‌ای دانست که در وصیت‌نامه آن حضرت به برادرش محمد حنفیه آمده است. آن حضرت پس از آن‌که انگیزه‌هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم بپاخاستم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) رفتار نمایم»^۲.

امام علی (ع) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می‌کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

۴. بعد از آن‌که مسلم بن عقیل (ع) - سفیر آن حضرت در کوفه - توسط نیروهای ابن زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متهم به فتنه‌انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می‌کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند.^۱

امام علیه السلام با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و ستمگران بنی امیه اعلام می‌دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی‌کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می‌گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من شهادت می‌دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی».^۲

نکته قابل توجه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲. زیارت وارث.



تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدس خویش، در صدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چراکه بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می‌توان مردم را به سوی ارزش‌های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه‌مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی‌توان آنها را اجرا کرد و یا - لا اقل - به طور مطلوب تحقق نمی‌یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می‌داد، در صدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خط حاکمیت صالحان - به فرمان الهی - در روز عید غدیر خم، علی علیه السلام را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«يُنْبِئُ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ

وَالْوِلَايَةُ؛ اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می‌فرماید:
 «أَوْلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مُفْتَاخُهَا، وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت از همه چیز برتر است؛ چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می‌باشد».^۱

آری؛ با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می‌توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقق عینی بخشید. متأسفانه پس از رسول خدا ﷺ رهبری امت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خلافت دور نگه داشتند؛ ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می‌داد، بر حق حاکمیت خویش پای می‌فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به خلافت اسلامی می‌شمرد.

سرانجام آن حضرت در سال ۳۵ هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش‌های دینی تلاش کرد، ولی زخم‌های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا علی علیه السلام، سبب شد که علی علیه السلام به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه‌های معاویه چه در عصر امیر مؤمنان علی علیه السلام و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن علیه السلام و تلاش‌های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و نیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام. (به این مضمون، روایات متعددی در همین باب وجود دارد)

امام حسین علیه السلام که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزش‌های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می‌کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا اتِّفَاسًا مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ خداوند! تو می‌دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم) صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرائض و سنت‌ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد».^۱

امام خمینی رحمته الله در سخنی در تبیین همین مطلب می‌گوید: «... آنهایی که خیال می‌کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر [این سخن صحیح نیست بلکه] اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد».^۲ هر چند امام علیه السلام می‌دانست سرانجام در این راه شهید می‌شود.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۰.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳.

در جای دیگر می‌گوید: «زندگی سید الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان علیه السلام، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند».^۱

با این مقدمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می‌رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام نگاه کنیم به خوبی در می‌یابیم که آن حضرت از نوجوانی فقط اهل بیت علیهم السلام را شایسته خلافت اسلامی می‌دانست.

در تاریخ می‌خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!

امام حسین علیه السلام که در گوشه مسجد نشسته بود - خطاب به عمر - فریاد زد:

از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته‌ای و این گونه ادعاهای می‌کنی!).

عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟! حسین علیه السلام فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده‌ام و خواهم بود. او بیعتی برگردن مردم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی‌کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی بازبان آن را انکار کردند؛ وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...

عمر گفت: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴.

من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می‌کردند، ما اطاعت می‌کردیم!

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: ای پسر خطاب! کدام مردم تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن‌که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجت و دلیلی از پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد علیهم السلام تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...

عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی علیه السلام رفت و از حسین علیه السلام شکایت کرد...^۱

امام حسین علیه السلام در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می‌کرد.

سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:
به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می‌گرفتم!!

امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود:

«وَاللّٰهُ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبًا وَ أُمًّا وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را

که از یزید از جهت پدر، مادر و شایستگی‌ها و ارزش‌های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!».

معاویه گفت: گویا خودت را می‌گویی؟

فرمود: آری!

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷۷-۷۸.

معاویه خاموش شد.^۱

مطابق روایت دیگری امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَجَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ به خدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم؛ چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او بهترم!»^۲

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین علیه السلام در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او - با آن عظمت خانوادگی و معنوی - باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی - بیش از زمان گذشته - فراهم شده بود و آن حضرت در این مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجه به این که امام حسین علیه السلام یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسط والی مدینه احضار شد، امام علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟ فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن علیه السلام تنها

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۶۵.

شایسته من است». (إِنِّي لَا أُبَايِعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ).^۱

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْحَرَمَةِ، مُعَلِّنُ الْفُسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ؛ ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... در حالی که یزید مردی است، فاسق، می‌گسار، قاتل بی‌گناهان؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد».^۲

همچنین امام علی (ع) در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید، با قاطعیت فرمود:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ؛ هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!».^۳

در واقع امام علی (ع) با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می‌کند و با استشهاد به کلام رسول خدا ﷺ تصدّی خلافت توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می‌شمارد. در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمد حنفیه می‌فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید - به هر قیمتی - تأکید می‌ورزد و می‌فرماید:

«يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛ ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».^۴

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین علیه السلام علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام علیه السلام با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حر» خواند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ أُولَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛ أَي مَرْدَم! مِن فَرْزَنْدِ دَخْتَرِ رَسُولِ خُدَايِم، مَا بَه وَلَايَتِ ائِنِ اْمُورِ بِرِ شَمَا (و اْمَامَتِ مُسْلِمِیْنِ) اَزِ ائِنِ مَدَّعِیَانِ دُرُوغِیْنِ سَزَاوَارَتِرِیْم»^۱

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین علیه السلام در حیات معاویه - آنگاه که مسئله ولایتعهدی یزید مطرح شد - به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت نامشروع یزید است.

همچنین فرستادن امام علیه السلام سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام علیه السلام جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، تصمیم

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳. (با اندکی تفاوت)

امام حسین علیه السلام بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامهٔ سران کوفه به محضر امام علیه السلام

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه‌ای به محضر امام علیه السلام نوشته و برای پذیرش رهبری آن حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می‌گوییم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه‌توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...»

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم؛ به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گرد آورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی‌شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به سوی ما می‌آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می‌سازیم.^۱

۱. ... فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ، الَّذِي انْتَرَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا أُمْرَهَا، وَغَصَبَهَا فَيَتَّهَى، وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا، وَاسْتَبَقَى شِرَارَهَا... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالتَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالشَّامِ. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۳)

پاسخ امام علی(ع) و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه‌های متعدّد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام علی(ع)، آن حضرت نامه‌ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسر عمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام علی(ع) چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ - وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَ قَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَضَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَةً جُلُكُمُ: «أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ». وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ تَفَقَّيْتُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ. فَإِنَّ كُتُبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكَتِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحُجَجِ مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی(ع) به بزرگان از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه‌هایتان به سوی من آمدند - و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه‌هایتان را آوردند - محتوای همه نامه‌هایتان (به طور فشرده) این بود که: «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می‌فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارتان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما؛ با آنچه که در نامه‌هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهم آمد. ان شاء الله

(در پایان نامه اضافه فرمود:) به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند.^۱

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام علیه السلام در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می‌داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده‌ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می‌کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد. جمله پایانی سخن امام علیه السلام نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام - که نه به کتاب خدا عمل می‌کند و نه عدل و داد را بر پا می‌دارد و نه خود را وقف راه خدا می‌کند - که این خود قرینه‌ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امام علیه السلام همچنین در نامه‌ای که همراه با اعزام مسلم علیه السلام خطاب به او مرقوم می‌دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید می‌ورزد. در این نامه می‌خوانیم:

«... وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَ اخْذُهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَجْعَلْ لِي بِالْخَيْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛ ... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز تا برابر آن عمل کنم».^۲

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام علیه السلام و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیة ساز و کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

۱. ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام علیه السلام و انعکاس آن به محضر امام علیه السلام توسط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین علیه السلام از مکه عازم کوفه می شود.^۱

امام علیه السلام در گفتگویی با ابن عباس می فرماید:

«وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ إِنِّهَا نَامَهِا وَفَرَسْتَادُكَانِ كُوفِيَانِ اسْت. بِر مِّنْ لَّازِمِ اسْت دَعْوَتِ اَنَّا نِ رَا پَاسِخِ دَهْم، چِرا كِه حِجَّتِ اَلِهي بِر مِّنْ تَمَامِ شَدِه اسْت.»^۲

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بَيْعَتِ چَهل هِزار تَن اَز مَرَدَمِ كُوفِه كِه دَر وَفاداری بِه طلاق و عتاق^۳ سوگند خورده اند، بِه دِستَم رِسیده اسْت.»^۴

امام علیه السلام در ملاقات با عبدالله بن مطیع - هنگامی که از علت خروج حضرت از مکه سؤال می کند - به صراحت می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَامَةِ الْبِدْعِ؛ مَرَدَمِ كُوفِه نَامِه نَوشتند و اَز مَن خَواستند كِه بِه سَوی اَنَّا بَروم، بَدان اَمید كِه (با تَشکیل حُكومت اِسلامی) نِشانه های حَق زنده و بَدعت ها نَابود شُود.»^۵

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۱۸.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.

۴. تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹.

۵. اخبار الطوال، ص ۲۴۵.

به هر حال، با توجه به شواهد تاریخی - که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد - یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و بدعت‌ها نابود گردد. پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجت را بر امام علیه السلام تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضد حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این روبه سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضد یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که علم و آگاهی امام علیه السلام به شهادت خویش را تأیید می‌کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می‌پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع شهادت امام حسین علیه السلام نقل شده است به اندازه‌ای مشهور بود که ابن عباس می‌گوید:

«مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَفِّرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يُقْتَلُ

بِالطَّفِّ؛ ما اهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین علیه السلام در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید».^۱

چنان‌که از مفاد این روایت استفاده می‌شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت حتی از محلّ شهادت آن حضرت با اطلاع بودند.

علامه مجلسی در بحار الانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است!^۲ نمونه‌هایی که به دنبال می‌آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.

۱. امام علیه السلام در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:
 «إِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهِدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُلْغِ الْفَتْحَ؛ هر کس از شما به من پیوندد به شهادت می‌رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید».^۳
 ۲. هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن علیه السلام نقل کرد، امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَطْنُ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؛ پدرم نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از کشته شدن پدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می‌کنی چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم؟».^۴
 ۳. شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمد حنفیه در مکه

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۶.

۳. موسوعة کلمات الحسین، ص ۲۹۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶. جالب آن‌که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر یک از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه باشد» (اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۳).

۴. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹-۱۰۰.

عنوان می‌شود. آنگاه که محمد حنفیه پیشنهاد کرد امام علیه السلام از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:

«أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ بعد از آن‌که از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند».^۱

۴. نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می‌پسندد کارت را سامان دهد. آنگاه امام افزود:

«أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم».^۲

این سخن گویای این حقیقت است که امام علیه السلام برای خود و یارانش راه شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می‌کند.

۵. عجیب آن‌که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه‌های مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرفی کرده، می‌فرماید:

«هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي؛ این نامه‌های مردم کوفه است ولی من آنان را جز قاتل خود نمی‌دانم».^۳

۶. صریح‌تر از همه این‌ها سخنانی است که امام علیه السلام در جمع مردم مکه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۳.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۳، ص ۲۱۱. (بخش امام حسین علیه السلام)

«... وَ خَيْرِي مِصْرَعُ أَنَا لَا قِيَه، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفَاً وَ أَجْرَبَةً سَغْباً، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ؛ برای من «شهادت گاهی» اختیار شده است که من به آن خواهم رسید. گویا می بینم که گرگ های بیابان های عراق میان نواویس (قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم ها و جیب های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می کنند. از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره ای نیست».^۱

با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکّی باقی نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطلاع بوده است.

* * *

اینک با توجه به این که امام علیه السلام از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام علیه السلام هم سرانجام کار را بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمیّت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادله تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۳۵.

دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و اما رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین علیهم‌السلام گویای این واقعیت است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدم بر «رسیدن به نتیجه» می‌باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر؛ و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمی است که می‌تواند افراد بهانه‌جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می‌شود که بهانه‌جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می‌مانند.

این است که امام علیه‌السلام در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می‌کند، در عین حال از انگیزه‌های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می‌آورد و حتی می‌فرماید: «بی‌وفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی‌دارد».

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «أَلَا قَدْ أَعَذَرْتُ وَ أُنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعِتَادِ وَ حَذَلَةُ الْأَصْحَابِ؛ آگاه باشید! که من حجت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفان حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بی‌وفایی یاران، جهاد خواهم کرد».^۱

آری، امام علیه‌السلام در صدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی‌کند. این است که امام با وجود این که کاملاً از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است. سیره امامان معصوم علیهم السلام همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هر حال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ؛ یکی از دو نیکی»^۱ - شهادت یا پیروزی - می رسیدند.

چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود. بر همین مبنا است که امام حسین علیه السلام می فرماید:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَتَحَمَدُ اللَّهُ عَلَى نِعَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ خَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتَدُ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ؛ اگر قضاى الهی بر آنچه می پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی که نیتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و به وظیفه خود عمل کرده است)».^۲

حرکت امام علیه السلام یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید:

«أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قَتَلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا؛ امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!».^۳

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

* * *

۱. توبه، آیه ۵۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۷.

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه‌ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیّت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیتی است که امام به دنبال آن بود. به علاوه انگیزه‌های حرکت امام علیه السلام منحصر به این یک هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

* * *

بخش چهارم

رویدادهای قیام عاشورا



از دینه تا کربلا

اشاره:

این بخش در دو قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قسمت نخست (از مدینه تا کربلا) به حوادث مربوط به امام حسین علیه السلام از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا اختصاص دارد. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت و یارانش حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته می‌شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال ۶۱ هجری و شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاک‌باخته آن حضرت منجر گردید.

در قسمت دوم، (از کربلا تا مدینه) به حوادث مربوط به خاندان اهل بیت علیهم السلام پس از حرکت از کربلا و حضور در کوفه، شام، بازگشت مجدد به کربلا و مراجعت به مدینه پرداخته خواهد شد.

لازم به یادآوری است که در ذیل نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

۱. خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوالم» چنین نقل می‌کند: معاویه به مروان - که استاندار

حجاز بود - نامه‌ای نوشت و از وی خواست «اُمّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «اُمّ کلثوم» به دست من نیست؛ بلکه به دست آقای ما حسین علیه السلام است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین علیه السلام رساندند؛ فرمود: «از خداوند طلب خیر می‌کنم؛ خدایا این دختر را به آنچه مایهٔ خشنودیت از آل محمد است موفق بدار!» (روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع کردند؛ مروان نیز آمد و کنار امام حسین علیه السلام نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «اُمّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریهٔ او را مطابق خواستهٔ پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیلهٔ بنی هاشم و بنی امیه و نیز ادای دیون پدرش.

[سپس خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:] بدان! کسانی که به خاطر وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می‌خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایهٔ شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می‌دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسل به روی او طلب باران می‌کنند. ای اباعبدالله! سخنم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَ انْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَ وَحْيَهُ، وَ اِيْمُ اللّٰهِ لَا يَنْقُصُنَا اَحَدٌ مِنْ حَقِّنا شَيْئاً اِلَّا اَنْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ اِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ نَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ. يَا مَرْوَانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا.

اَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمُ اَبِيهَا بِالْعَاقِبَةِ، فَلَعَمْرِي لَوْ اَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَوْنَا سُنَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ فِي بَنَاتِهِ وَ نِسَائِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ اَوْقِيَةً، يَكُونُ اَرْبَعَمَآةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِهَا، فَتَى كُنْ نِسَائُنَا يَفْضِينَ عَنَّا دُيُونَنَا؟ وَأَمَّا صَلُحَ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَيْنِ، فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَا كُمْ فِي اللَّهِ، وَلَمْ نَكُنْ نَصَالِحِكُمْ لِلدُّنْيَا، فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَى التَّسَبُّ فَكَيْفَ السَّبَبُ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمِهُرُ؟ فَقَدْ اسْتَمِهُرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَمِنْ أَبِ يَزِيدَ وَمِنْ جَدِّ يَزِيدَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كَفُوَ مَنْ لَا كُفُوَ لَهُ، فَمَنْ كَانَ كُفُوَهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كُفُوهُ الْيَوْمِ مَا زَادَتْهُ إِهَارَتُهُ فِي الْكَفَاءَةِ شَيْئاً.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: بَوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْعِطَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: مَنْ يَعْبِطُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْبِطُهُ بِنَا، فَإِنَّمَا، يَعْبِطُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَعْبِطُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأَشْهَدُوا جَمِيعاً إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمِّهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى أَرْبَعِائَةٍ وَتَمَانِينَ دِرْهَمًا، وَقَدْ تَحَلَّتْهَا ضَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ» أَوْ قَالَ «أَرْضِي بِالْعَقِيقِ، وَإِنْ غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَّةٌ آلَافٍ دِينَارٍ، فَفِيهَا لَهَا غَنَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقّی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقّش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما - برای مدّتی - سلطه یابد، باید بداند که عاقبت کار، از آن ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می‌گوییم و تو بشنو):

اما این‌که گفתי مهریه این دختر، مطابق خواسته پدرش - هر چند زیاد باشد - خواهد بود؛ به جانم سوگند! ما هرگز از سنت رسول خدا در مهریه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنّه است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با ۴۸۰ درهم است.

و اما این‌که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود؛ (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می‌کردند (که امروز چنین شود؟!).

و اما در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا و برای خدا دشمنی کرده‌ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!

به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیه) کاری ساخته نیست؛ تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و اما آن سخت که گفته‌ای: تعجب می‌کنم چگونه یزید مهریه قرار می‌دهد؛ پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدش بهتر است، مهریه قرار می‌داد (چه برسد به یزید!).

و اما پاسخ این سخت که گفتم: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفو او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.

و اما آن سخت که درباره یزید گفته‌ای با توسل به روی وی طلب باران می‌شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و اما این که گفته‌ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می‌خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه خواهند خورد؛ پاسخ آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می‌خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام علی علیه السلام پس از سخنانی فرمود: «همگی شاهد باشید که من «ام کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمد بن جعفر» درآوردم! و مهریه‌اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه نیز به این دختر بخشیدم». - یا این که فرمود: - «مزرعه‌ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه ۸ هزار دینار است و همین مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!»^۱).

* * *

۱. العوالم، ج ۱۷، ص ۸۷، ح ۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴-۴۵ (با مختصر تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۴.

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیه عموماً، نشست و نقشه‌ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد. بنی امیه افراد منفور و آلوده‌ای بودند که می‌خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند و پایه‌های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند؛ یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم - دختر عبدالله بن جعفر - بود. ولی امام حسین (علیه السلام) به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیه آلوده نشد.

۲. وحشت از نام علی (علیه السلام)

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیه‌ای از بیت المال قرار دهد؛ او نیز چنین کرد. امام سجّاد، علی بن الحسین (علیه السلام) می‌گوید: من به نزد او رفتم (تأحقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندان را علی می‌گذارد؟ سپس سهمیه مرا مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم بازگشتم و ماجرا را بازگو نمودم؛ پدرم فرمود:

«وَيْلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْفَاءِ دَبَاغَةَ الْأُدْمِ، لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُسَمِّيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا؛ وای بر پسر زن زاغ چشمی که پوست‌ها را دباغی می‌کرد، من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان انتخاب نکنم».^۱

* * *

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۹، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱، ح ۸.

آری دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام می خواستند نام «علی» از اذهان مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی علیه السلام سعی داشتند این نام هر چه پررنگ تر در سینه ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین علیه السلام نام «علی» را برای همه فرزنداناش برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

۳. افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت: اگر افتخارتان به فاطمه علیه السلام نبود، دیگر چه چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین علیه السلام که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن را به شدت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان سست شد و بر زمین افتاد؛ آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش رو کرد و فرمود:

«أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبَيْنِ كُنَّا أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَمِنْ أَخِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بَنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قَالَ: وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونُ ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَأَبِيهِ طَرِيدَى رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابَرْسٍ وَجَابَلِقٍ أَحَدُهُمَا بَابِ الْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ أَعْدَى لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَمِنْ أَيْبِكَ إِذْ كَانَ. وَعَلَامَةُ قَوْلِي فَيْكَ أَنْتَ: إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِذَاؤُكَ عَنْ مَكَبِكَ».

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می‌شناسید که از من و برادرم (امام حسن علیه السلام) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».

سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد (مروان) و پدرش

(حکم) نمی‌شناسم که رسول خدا ﷺ این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادعای اسلام می‌کنند، پر عداوت‌تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی‌شناسم و نشانه این سختم آن است که تو هر گاه خشمگین می‌شوی، ردایت از شانه‌هایت فرو می‌افتد!.

راوی می‌گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه‌اش فرو افتاد!^۱

* * *

بنی امیه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت ﷺ به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین ﷺ با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشاند و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا ﷺ از بزرگترین افتخارات اهل بیت ﷺ است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده‌تر از آن است.

۴. مصادره اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین ﷺ اموالی را که از یمن برای معاویه می‌بردند، مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ عِيرًا مَرَّتْ بِنَا مِنَ الْيَمَنِ تَحْمِلُ مَالًا وَ حُلَلًا وَ عَنَبَرًا وَ طِيبًا إِلَيْكَ، لِتُودِعَهَا خَزَائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعْلُلَ بِهَا بَعْدَ النَّهْلِ بَنِي أَبِيكَ، وَ إِنِّي احْتَجْتُ إِلَيْهَا فَأَخَذْتُهَا وَ السَّلَامُ؛ از حسین بن علی ﷺ، به معاویه بن ابی سفیان؛ اما بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریات، به

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۶-۹۷، ح ۱۶۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸ (با اختصار)؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶، ح ۲.

سوی تو می‌آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرف کردم. والسلام».^۱

* * *

معاویه با شنیدن این خبر سخت برآشفته؛ به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می‌دید ولی چاره‌ای جز سکوت نداشت.

۵. ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنت نقل می‌کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین علیه السلام شده بود. امام علیه السلام به ولید فرمود:

«يَا ظَالِمًا لِنَفْسِيهِ، غَاصِيًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ عَرَفُوا مِنْ حَقِّي مَا جَهِلْتَهُ أَنْتَ وَعَمُّكَ؟!؛ ای کسی که به خویشتن ستم نموده، و پروردگارت را نافرمانی کرده‌ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می‌شوی که قدر و منزلت مرا می‌شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانیه‌ای بزنند. تندی‌های زبانت را می‌بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نرزی؛ که در آن صورت کاری مخاطره‌آمیز انجام داده‌ای و اگر می‌دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند) همین گونه که امروز ما را دشمن می‌داری، دوست خواهی داشت!!^۲

* * *

آری؛ بنی امیه می‌دانستند که اهل بیت علیهم السلام عموماً و امام حسین علیه السلام خصوصاً، در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹؛ نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۵۷، ح ۱۵.

درون دل‌های مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه‌های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می‌سازد، لذا با هر وسیله‌ای این رابطه را قطع می‌کردند.

آری؛ آنها از ملاقات مردم با امام حسین (علیه السلام) وحشت داشتند، و انواع مزاحمت‌ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت (علیهم السلام) بودند، روا می‌داشتند؛ ولی امام حسین (علیه السلام) با شمشیر زبان بر آنها می‌تاخت و رابطه را برقرار می‌ساخت.

۶. برخورد شدید امام حسین (علیه السلام) با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می‌کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی (علیه السلام) را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی که امام حسین (علیه السلام) را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟! »

امام فرمود: «وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟؛ با آنها چگونه رفتار کردید؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام (علیه السلام) تبسم تلخی کرد و فرمود:

«خَصْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شَيْعَتَكَ مَا كَفَّناهُمْ وَلَا صَلَّينا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبَرْنَاهُمْ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي وَقِيعَتُكَ فِي عَلِيٍّ وَقِيَامُكَ بِبُعْثِنَا، وَاعْتِراضُكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ، ثُمَّ سَلِّهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَهَذَا... فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدِمَ إِسْلَامُهُ، وَلَا حَدَثَ نِفَاقُهُ، وَلَا نَظَرَ لَكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ؛ ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) اما اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می‌کنیم و نه بر آنان نماز می‌خوانیم و نه آنان را به خاک می‌سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی‌دانیم!).»

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی علیه السلام دشمنی می‌ورزی (و ناسزا می‌گویی) و به دشمنی با ما برخاسته‌ای و نسبت به بنی هاشم عیب جوئی می‌کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می‌دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه‌ای در اسلام ندارد، نفاق او تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره‌ای بیندیش و یا این کارها را رها کن!». ^۱

* * *

معاویه می‌خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی علیه السلام را تحقیر کند؛ ولی امام علیه السلام چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه‌های مهم بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

۷. نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه ^۲ نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ لَمْ تَكُنْ تَظُنُّنِي بِهَا... وَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رُقِيَ إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّمَا رَفَاهُ الْمَلَائِقُونَ الْمُسَاءُونَ بِالنِّيمَةِ، الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَكَذِبَ الْغَاوُونَ الْمَارِقُونَ، مَا أَرَدْتُ حَرْبًا وَلَا خِلَافًا، وَإِنِّي لَأَخْشَى اللَّهَ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مِنْكَ وَمِنْ حَزْبِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُحِلِّينَ، حِزْبِ الظَّالِمِ، وَأَعْوَانِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُخْتَبِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْظِعُونَ السِّدْعَ،

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۹، ۸۸، ح ۱۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹-۱۳۰، ح ۱۹.

۲. این نامه در پاسخ نامه‌ای است که معاویه به امام حسین علیه السلام نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدير ج ۱۰، ص ۲۴ آمده است.

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَتَقْتُلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ
المَوَاقِيقَ الْعَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَ اسْتِخْفَافًا بِعَهْدِهِ.

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؟ فَتَقْتُلْتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا
أَعْطَيْتَهُ مِنَ الْعُهُودِ مَا لَوْ فَهِمْتَهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعَفِ الْجِبَالِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَادًا فِي الْإِسْلَامِ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَ قَدْ قَضَى رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْغَايِرِ الْحَجَرِ». ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ
أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةُ! لَكَ أَنْتَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ
الْحَضْرَمِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِ زِيَادٌ أَنَّهُ عَلَى دِينِ عَلَى كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَ دِينٌ عَلَى هُوَ دِينُ
ابْنِ عَمِّهِ ﷺ الَّذِي أَجْلَسَكَ بِمَجْلِسِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ
وَ شَرَفِ آبَائِكَ تَجَسُّمَ الرَّحْلَتَيْنِ: رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَ الصَّيْفِ، فَوَضَعَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ بِنَا مِثَّةً عَلَيْكُمْ،
وَ قُلْتَ فَمَا قُلْتَ: لَا تَرُدَّنْ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي فِتْنَةٍ. وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ لَهَا فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ إِمَارَتِكَ عَلَيْهَا.
وَ قُلْتَ فَمَا قُلْتَ: أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ. وَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ أَفْضَلَ مِنْ
جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّي، وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدِينِي، وَ أَسْأَلُهُ التَّوْفِيقَ لِمَا
يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

وَ قُلْتَ فَمَا قُلْتَ: مَتَى تَكْذِبُنِي أَكْذُكَ، فَكِذْبِي يَا مُعَاوِيَةُ فَمَا بَدَاكَ، فَلَعَمْرِي لَقَدْ بَدَأَ
الصَّاحُونَ، وَ إِنِّي لَا زُجُوءَ أَنْ لَا تُضَرَّ، إِلَّا نَفْسَكَ وَ لَا تَمَحِّقُ إِلَّا عَمَلَكَ، فَكِذْبِي مَا بَدَاكَ،
وَ اتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ! وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَ اعْلَمْ أَنَّ
اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ قَتْلَكَ بِالظَّنَّةِ، وَ أَخَذَكَ بِالتَّهْمَةِ، وَ إِمَارَتَكَ صَبِيًّا يَشْرَبُ الشَّرَابَ،
وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، مَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أَوْبَقْتَ نَفْسَكَ، وَ أَهْلَكَ دِينَكَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ وَ السَّلَامَ».

اما بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یاد آور شده‌ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است
که گمان نمی‌کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البته فقط خداست که انسان‌ها را به سمت
خوبی‌ها هدایت کرده و موفق می‌گرداند، و اما این که گفته‌ای چنین اخباری از جانب من به تو

رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است؛ گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن علیه السلام امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت - که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطان رانده شده - از خدای خود بیمناکم! آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خداترس بودند؛ بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را - پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستی (که آزاری به آنها نرسانی) - از روی بیدادگری و دشمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرومانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرض به قتل رساندی، پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر می آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی^۱ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلط ساختی که آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر شاخه های نخل به دار بیاویزد! سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضر می» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو

۱. «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد بن سمیّه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!)؛ یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! و این بدعت و جنایت خطرناکی بود.

نوشت که وی بر دین علی علیه السلام است. (بدان که) دین علی علیه السلام، همان دین پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی‌آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و منزلت تو و پدرانت، همان تحمل رنج کوچ‌های زمستانه و تابستانه بود،^۱ خداوند بر شما ممت نهاد و آن زحمت‌ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته‌های خطاب به من چنین آمده بود که: «این امت را در فتنه و آشوب میانداز!» (پس بدان که) من برای امت اسلامی فتنه‌ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم! از جمله سخنان خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امت محمد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضد من بر حذر باش)!».

به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم؛ پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقرب و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به کاری زنم، از خداوند (برای ترک جهاد) استغفار می‌کنم و از او - در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است - طلب توفیق می‌نمایم.

همچنین به من گفته‌ای: «هر گاه تو نقشه‌ای بر ضد من طرح کنی، من نیز چنین می‌کنم». ای معاویه! هر چه می‌توانی بر ضد من توطئه کن؛ به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می‌گرفتند. من امیدوارم دسیسه‌هایت جز به خودت آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه به خاطرت می‌رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی‌کند و همه آنها را شماره خواهد کرد.

و بدان که خداوند فراموش نمی‌کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده‌ای و با اتهامات واهی دستگیر کرده‌ای؟

۱. اشاره است به سفرهای تجارتی قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می‌کردند.

همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده‌ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده‌ای! والسلام.^۱

* * *

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام علیه السلام آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جبّاری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه‌ای که گوشه‌هایی از تاریخ ننگین بنی امیه را افشا می‌کند و به نقد آن می‌پردازد، نشان می‌دهد که امام علیه السلام حتی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی‌داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرفی می‌کرد.

امام علیه السلام در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می‌کند که هر کدام از دیگری شرم‌آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حنق»، و دیگر زنده کردن یک سنت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ و دیگر، سپردن پست‌های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیت. امام علیه السلام در این نامه جهاد با دستگاه فرعون‌ی معاویه را از آرزوهای مهم خویش می‌شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی‌دهد.

۸. همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ، وَأَنَا بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ، فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا، وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۴؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۱.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَفَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَأُونِ الْمُشَاوِنَ بِالتَّحِيمِ، وَمَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...

أَلَسْتُ الْقَاتِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَالْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَغْظَمُونَ الْبِدْعَ، وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتُ أَعْطِيهِمُ الْإِيمَانَ الْمُغْلَظَةَ، وَالْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَلَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدِيثِ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَلَا بِأَحَدٍ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوَلَسْتُ قَاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَقِيقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَتَحَلَّ جِسْمُهُ، وَصَفَرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ مَا أَمَّنْتَهُ وَأَعْطَيْتَهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ وَمَوَاقِيقِهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَاسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ.

أَوَلَسْتُ الْمُدَّعِي زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةَ الْمُوَلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْفِرَاشِ الْحَجَرُ»، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَتَبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقِيِّينَ، يَفْطَعُ أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ، وَيَسْمُلُ أَعْيُنَهُمْ وَيُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَيْسُوا مِنْكَ.

أَوَلَسْتُ صَاحِبَ الْخَضَرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَنْ أَقْتُلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلَى، فَقَتَلْتَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَدِينِ عَلَى ﷺ وَاللَّهُ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَيَضْرِبُكَ، وَبِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرَفُكَ وَشَرَفُ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ.

وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ: «أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلِدِينِكَ وَلِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ، وَاتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ». وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا، وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَلِدِينِي وَلِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أَجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَإِنْ تَرَكْتُهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدُنْيِي، وَأَسْأَلُهُ تَوْفِيقَهُ لِإِرْشَادِ أَمْرِي.

وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ: «إِنِّي أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرُنِي، وَإِنْ أَكِدْكَ تَكِدُنِي». فَكِدُنِي مَا بَدَا لَكَ، فَإِنِّي

أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ، وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرٌّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ، لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ، وَتَحَرَّصْتَ عَلَى نَقْضِ عَهْدِكَ، وَتَعْمَرِي مَا وَقَيْتَ بِشَرِّهِ، وَلَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالْإِيمَانِ وَالْعَهْدِ وَالْمَوَاقِفِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَقَتْلُوا وَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَتَعْظِيمِهِمْ حَقًّا، فَقَتَلْتَهُمْ خِفَافَةً أَمْرٍ. لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَابْشُرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَاسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۱، وَلَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لَأَخْذِكَ بِالظَّنَّةِ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى الثَّهْمِ، وَنَفْيِكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرَبَةِ، وَأَخْذِكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ عَلَامٍ حَدَثٍ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ، وَيَلْعَبُ بِالْكِلاِبِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا وَقَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ، وَبَتَرْتَ دِينَكَ، وَغَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَأَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ، وَسَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، وَأَخَفْتَ الْوَرَعَ التَّقِيَّ لِأَجْلِهِمْ وَالسَّلَامُ).

نامه تو به دستم رسید؛ یادآور شده‌ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود).

البته تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می‌کند.

اما این که گفته‌ای: گزارش‌هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش‌ها کار چاپلوسان سخن چین است.

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم؛ ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم!...

آیا تو قاتل «خُجَر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان‌ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت‌ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده‌ای و پیمان‌های محکمی که بر عدم تعرّض به آنان بسته‌ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو و آنان وجود داشت، و کینه‌ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده‌ای!

مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را - آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود - به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می‌دادی، از بالای کوه‌ها نزد تو فرود می‌آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان‌ها، او را به قتل رسانده‌ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیه را - همان کس که در حبالة نکاح غلام ثقیف بود - فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده‌ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلّق به مردی است که زن در حبالة نکاح اوست؛ و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنت رسول خدا را عمداً ترک کرده‌ای و از هوای نفس خود - بدون توجّه به دستورات الهی - پیروی نموده‌ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلّط ساختی؛ و او نیز - برای خوش خدمتی به تو - دست و پای مسلمانان را بریده، چشم‌های آنان را کور می‌کند و آنان را به دار می‌کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی‌ها را - همان‌ها که پسر سمیه درباره‌ی آنان نوشت که از دوستان و پیروان علی علیه السلام هستند - به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می‌زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته‌ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقّت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.

همچنین به من گفته‌ای که: «مراقب خودت و دینت و اَمّت محمد باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان اَمّت اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این اَمّت فرمانروایی تو می‌دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و اَمّت محمد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم! پس اگر دست به جهاد بزنم مایهٔ تقرب به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد. از جمله به من نوشته‌ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از درِ دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود»!

(با صراحت می‌گویم) هر چه می‌توانی دربارهٔ من مکر و حيله بکار ببر؛ من امیدوارم که حيلهٔ تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه‌ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند؛ چرا که تو بر مرکب جهل خویش سوار شده‌ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می‌کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان‌های خود وفادار نبوده‌ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز - پس از آن همه سوگندها و پیمان‌های مؤکّد - بی اعتبار بودن پیمان‌هایت را روشن ساختی.

آنان را - بدون آن‌که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند - به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می‌کردند و حقّ ما را بزرگ می‌شمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته‌ای؛ ولی اگر آنان را نمی‌کشتی، شاید پیش از آن‌که کاری بکنند، عمرت به پایان می‌رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی‌شد) و یا آنان عمرشان به پایان می‌رسید (و ضرری به تو نمی‌رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص و انتقام (الهی) بشارت ده و به حساب‌رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همهٔ آنها را احصا می‌کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی‌کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده‌ای و با اتهامات واهی آنان را به قتل رسانده‌ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه‌هایشان به مکان‌های دور دست تبعید کرده‌ای و برای پسرک خود که خمر می‌نوشد و سگ باز است، از مردم بیعت گرفته‌ای.

من تو را جز این نمی‌بینم که به خودت زیان رسانده‌ای و دینت را نابود ساخته‌ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده‌ای، و امانت خود را تباه ساخته‌ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده‌ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان‌های پرهیزکار متقی را ترسانده‌ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین (علیه السلام) را خواند گفت: این نامه نشان می‌دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده‌ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه‌ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیرآمیزی نمی‌دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (باسیاست شیطنی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه می‌کنید؛ آیا می‌پندارید اگر از علی (علیه السلام) عیب‌گویی کنم، گفته‌های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی (علیه السلام) بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به چیزی که نمی‌دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمّیت نمی‌دهند و آن را نمی‌پذیرند. نمی‌توانم از حسین (علیه السلام) هم عیبی بگویم، چرا که من در وی عیبی نمی‌بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه‌ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم!^۱

* * *

۱. رجال کشی، ص ۴۹-۵۱؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۹-۹۳، ح ۱۶۴ (با مختصر تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲-۲۱۴.

همان گونه که گفتیم امام علیه السلام در این نامه معاویه را بر سکوی اتهام نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملاً به او اعلان جنگ داده و او را مستحق هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.

و این نشان می‌دهد مبارزه با بنی امیه از زمان یزید شروع نشد؛ بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

۹. حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه‌ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسط حسین آسوده نیستم و گمان می‌کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین علیه السلام نامه‌ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده‌اند. در حالی که تو عراقیان را آزموده‌ای و می‌دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش؛ چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین علیه السلام در پاسخ نوشت:

«أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بِغَيْرِ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ، وَ الْحَسَنَاتُ لَا يَهْدِي لَهَا إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا أَرَدْتُ لَكَ مُحَارَبَةً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافاً، وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْراً فِي تَرْكِ جِهَادِكَ!! وَ مَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ!!!؛ نامه‌ات به دستم رسید؛ من سزاوار نسبت‌هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی‌تواند انسان را به نیکی‌ها

هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را ندارم و البته گمان نمی‌کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه‌ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت نمی‌شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنْ أَثَرُنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِلَّا أَسَدًا؛ ما اباعه الله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی‌یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!)».^۱

* * *

آری شجاعت امام حسین علیه السلام از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می‌کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (أَسَدُ اللَّهِ و أَسَدُ رَسُولِهِ)، و جز این انتظاری از او نمی‌رفت.

این نامه‌های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیه روز به روز شعله‌ورتر می‌ساخت و در انتظار انتقام به سر می‌بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه‌ها در مهار کردن خود کامگی‌های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

۱۰. نکوهش معاویه بر انتخاب یزید

قاضی نعمان مصری^۲ نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می‌داد، سرزنش و محکوم کرد. از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّيْتَ إِبْنَكَ وَهُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَلْهُو بِالْكِلَابِ، فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَأَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَلَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُؤَلِّي عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ؟ وَشَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَشَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرَارِ. وَلَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ بِأَمِينٍ عَلَى دِرْهِمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟! فَعَن قَلِيلٍ تَرَدُّ عَلَى عَمَلِكَ حِينَ تُطَوِّى صَحَائِفُ الْإِسْتِغْفَارِ».

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷ (شرح حال امام حسین علیه السلام).

۲. قاضی نعمان بن محمد مصری از علمای امامیه (متوفای ۳۶۳ ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است.

«تو پسر جوانت را که خمر می‌نوشد و با سگ‌ها بازی می‌کند، بر تخت حکومت نشاندی. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده‌ای و حق فرمان پروردگارت را ادا نکرده‌ای. تو چگونه مردی باده‌نوش را بر امت محمد فرمانروایی داده‌ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می‌آید. باده نوش، حتی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امت؟!»

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!.^۱



امام علیه السلام آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

۱۱. پاسخ کوبنده امام علیه السلام به معاویه

معاویه که برای زمینه‌سازی خلافت یزید و گرفتن بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دوم ورودش، سراغ حسین بن علی علیه السلام و ابن عباس فرستاد. ابن عباس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول گفتگو شد، تا آن‌که حسین علیه السلام وارد شد. معاویه وقتی که حسین علیه السلام را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین علیه السلام وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشاند و از او جویای احوال فرزندان امام حسن علیه السلام شد. (و احترام نمود). پس از آن معاویه خطبه‌ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۶۸.

ابن عباس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را بدهد، ولی امام حسین علیه السلام به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده است». ابن عباس سکوت کرد و حسین علیه السلام ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةُ! فَلَنْ يُودِيَ الْقَائِلُ وَإِنْ أَطْنَبَ فِي صِفَةِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله مِنْ جَمِيعِ جُزْءٍ، وَقَدْ فَهِمْتُ مَا لَيْسَتْ بِهِ الْخَلْفَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ إِجْازِ الصِّفَةِ وَالتَّنَكُّبِ عَنِ اسْتِبْلَاحِ الْبَيْعَةِ، وَهِيَ هَاهُنَا يَا مُعَاوِيَةُ! فَصَحَّ الصُّبْحُ فَحَمَّةُ الدُّجَى، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوَارَ الشَّرْجِ، وَلَقَدْ فَضَلْتُ حَتَّى أَفْرَطْتُ، وَاسْتَأْثَرْتُ حَتَّى أَجَحُفْتُ، وَمَنْعَتْ حَتَّى بَخِلْتُ، وَجَزَتْ حَتَّى جَاوَزَتْ. مَا بَذَلْتُ لِذِي حَقٍّ مِنْ أَمٍّ حَقَّهُ بِنَصَبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطَانُ حَظَّهُ الْاَوْفَرَ، وَنَصَبِيهِ الْأَكْمَلَ، وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزِيدٍ مِنْ أَكْثَالِهِ وَسِيَاسَتِهِ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله تُرِيدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فِي يَزِيدٍ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مُحْجُوبًا، أَوْ تَنْتَعُ غَائِبًا، أَوْ تَخْبُرُ عَمَّا كَانَ مِمَّا اخْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خَاصٍّ، وَقَدْ دَلَّ يَزِيدٌ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مَوْفِعِ رَأْيِهِ، فَخَذَ لِيَزِيدَ فَمَا أَخَذَ بِهِ مِنْ اسْتِقْرَائِهِ الْكِلَابَ الْمَهَارِشَةَ عِنْدَ التَّحَارُشِ، وَالْحَمَامَ السَّبْقِ لِاتِّزَاهِنَ، وَالْقَهْنَاتِ ذَوَاتِ الْمُعَارِفِ، وَضُرُوبِ الْمَلَاهِي، تَحِدُّهُ نَاصِرًا، وَدَعَّ عَنْكَ مَا تُحَاوِلُ.

فَمَا أَغْنَاكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ جَوْرَ هَذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا بَرَحْتَ تُقَدِّرُ بِاطِلَاءٍ فِي جَوْرِ، وَحَقًّا فِي ظُلْمٍ، حَتَّى مَلَأْتَ الْأَسْقِيَةَ، وَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمَوْتِ إِلَّا عَفْصَةٌ، فَتَقْدِمَ عَلَى عَمَلٍ مُحْفُوظٍ فِي يَوْمٍ مَشْهُودٍ، وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ، وَرَأَيْتَكَ عَرَضْتَ بِنَا بَعْدَ هَذَا الْأَمْرِ، وَمَنْعَتَنَا عَنْ آبَائِنَا، وَلَقَدْ لَعَمْرُ اللَّهِ أَوْرَثَنَا الرَّسُولُ صلی الله علیه و آله وَلَادَةً، وَجِئْتَ لَنَا بِهَا مَا حَبَجْتُمْ بِهِ الْقَائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذَعَنَ لِلْحُجَّةِ بِذَلِكَ، وَرَدَّهَ الْإِيمَانُ إِلَى التَّصْفِ، فَوَكَّبْتُمُ الْأَعَالِيلَ، وَفَعَلْتُمُ الْأَفَاعِيلَ، وَقُلْتُمْ: كَانَ وَ يَكُونُ، حَتَّى أَتَاكَ الْأَمْرُ يَا مُعَاوِيَةُ مِنْ طَرِيقٍ كَانَ قَصْدُهَا لِعَيْرِكَ، فَهَنَّاكَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، وَذَكَرْتَ قِيَادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَتَأْمِيرَهُ لَهُ، وَقَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَعَمْرُؤُا بَنِ الْغَاصِ يَوْمَئِذٍ فَضِيلَةً بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَبِيعْتِهِ لَهُ، وَ مَا صَارَ لِعَمْرٍو يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَنْفَ الْقَوْمِ إِمْرَتَهُ، وَكَرِهُوا تَقْدِيمَهُ وَ عَدُّوا عَلَيْهِ أَفْعَالَهُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: «لَا جَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَا يَعْمَلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ الْيَوْمِ غَيْرِي» فَكَيْفَ يُحْتَجُّ

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزنی که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه‌جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون درصدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر و بال گناهان خلق (که بر عهده گرفته‌ای) خدا را ملاقات کنی؟! به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده‌ای، تا آنجا

که پیمانه آن را پر نمودی؛ در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه یک چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می‌شوی و چاره‌ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می‌بینم که به ما بدی کردی و حق پدران ما را از ما منع نموده‌ای، و حال آن‌که به خدا سوگند! پیامبر ﷺ از زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود، و همان استدلالی که پس از رحلت پیامبر ﷺ (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفه اول) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیهات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و چنین و چنان گفتید تا این که امر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البته از راهی که هدف آن غیر از تو بود؛ صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا ﷺ به عنوان امیر از طرف حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر ﷺ، دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه‌ای عمل کرد که مردم امارت وی را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را برشمردند، تا جایی که پیامبر ﷺ فرمود: «ای مهاجران! از امروز به بعد جز من کسی بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر ﷺ که در شرایط خاصی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می‌توان تمسک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی‌توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی‌اش مورد اطمینان نیست، تو می‌خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار است...^۱

* * *

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۹؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۳-۵۸۴.

است که اولاً: امام حسین علیه السلام سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی‌های معاویه را - مخصوصاً در نصب یزید به خلافت - بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضد او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضد تو و مخصوصاً بر ضد یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده‌اند و پرده‌پوشی بر آن ممکن نیست. اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را به او یادآور شد و او را به شدت انداز کرد.

همه اینها نشان می‌دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

۱۲. هن کسی را صالح‌تر از یزید نمی‌دانم!!

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین علیه السلام به مدّت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند. مردم در مسجد اجتماع کردند و آنها که از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد، آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست و اینان کسانی‌اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می‌یافتم که از یزید جهت تصدّی امر خلافت بهتر و شایسته‌تر بود، برای همان شخص بیعت می‌گرفتم!!

امام حسین علیه السلام برخاست و گفت: «وَاللّٰهُ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ أُمًّا وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش‌های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می‌گویی؟!!

فرمود: آری!

معاویه گفت: پاسخش آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن‌که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این‌که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن‌که دین و سابقه وی در اسلام، فضیلت دیگری است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و اُمّا پدرت؛ بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین علیه السلام فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! آثَرْتَ الْغَاجِلَ، عَلَى الْآجِلِ؛ چه قدر نادانی؛ تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و اُمّا این‌که خودت را برتر از یزید می‌دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی اُمّت محمّد از تو بهتر است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «هَذَا هُوَ الْإِفْكَ وَ الزُّورُ، يَزِيدُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِي اللَّهْوِ خَيْرٌ مِنِّي؛ این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزید شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو؛ چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین علیه السلام درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می‌دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد!

مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز به شیوه‌ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند؛ من هم تشخیص داده‌ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و بایک نظر منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم.^۱

* * *

معاویه از یک سو می‌دانست اگر مدینه - یعنی کانون هدایت‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرکز بزرگان اسلام امّ از مهاجران و انصار و فرزندان آنها - با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی‌گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده‌اند تدریجاً باز می‌گردند، لذا سعی داشت به هر حيله‌ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه‌های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین علیه السلام بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می‌یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی علیه السلام به ارث برده بود، دهان معاویه را می‌بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می‌ساخت.

۱۳. خطبه‌ای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز

سُلَیم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

به اتفاق عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام علیه السلام مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام علیه السلام و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا - آنها که به درستی و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند - فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در نتیجه جمعیتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. امام حسین علیه السلام برخاست و میان آنان خطبه‌ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي، وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قِرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَّيْتُمْ مَقَالَاتِي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قِبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنَ مِنَ النَّاسِ».

«اما بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می‌خواهم از شما اموری را بپرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیب نمایید! و شما را به حق خداوند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نسبتی که با پیامبرتان دارم، سوگند می‌دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئن از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«اسْمَعُوا مَقَالَاتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قِبَائِلِكُمْ فَمَنْ آمَنَ مِنَ النَّاسِ وَ وَثَّقَهُمْ بِهِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يَغْلِبَ، وَ اللَّهُ مَعُ نَوْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله‌هایتان بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید؛ چرا که من می‌ترسم امر دین کهنه و نابود شود

و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند که خداوند نورش را کامل می‌کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند دارند!».

آنگاه امام علیه السلام هر چه از آیات قرآن که درباره اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدرش (علی علیه السلام) و مادرش (حضرت زهرا علیه السلام) و برادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق کرده، می‌گفتند: همه ما این سخنان را شنیده‌ایم و تابعین نیز می‌گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثق و مورد اعتماد صحابه شنیده‌ایم. آنگاه امام فرمود:

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ وَ يَدِينُهُ...؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم! این سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل کنید».

سلیم بن قیس می‌گوید: از جمله اموری که امام حسین علیه السلام آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ، وَ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنْزِلِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَ جَعَلَ عَاشِرَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ. فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ، ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِهِ... قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: «أَفْتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَرِ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ بَنِيهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: «أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ، وَ قَالَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»، فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَ بِصَاحِبَتَيْهِ وَ ابْنَيْهِ». فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَلَاءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قَالَ: لَا دَفْعُهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ، كَرَارٍ غَيْرِ قَرَارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ بِرَاءَةً وَ قَالَ: لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ تُنَزَلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمَهُ هَا ثِقَةً بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ: يَا أَخِي وَ ادْعُوا لِي أَخِي؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ خُلُوءٌ، وَ كُلُّ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ، إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا سَكَتَ أَبْدَاهُ؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ حِينَ قَالَ لِفَاطِمَةَ ﷺ: رَوْجُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا، وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ بَنِي آدَمَ، وَ أَخِي عَلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جَبْرِئِيلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟» فَأَلَوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوت خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را و زمین منزل‌های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تائی آن را برای خود و دهمی آن را - در وسط آن مکان - برای پدرم علی علیه السلام قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به مسجد باز می‌شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود درهای خانه‌های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا - به جز پدرم - مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده‌ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می‌دانید که عمر بن خطاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو این مقدار را نیز گرفت؛ سپس خطبه‌ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی علیه السلام) و فرزندان کسی حق سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده‌ایم!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت؛ در پی سخنان کنایه آلود منافقان

و گلابه علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به وی) فرمود: موقعیت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد از من، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نصارای نجران را برای مباحله فرا خواند، جز علی علیه السلام و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی علیه السلام به منزله نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می‌کند و هرگز فرار نمی‌کند؛ خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقّق می‌بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جریان براءت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی علیه السلام را فرستاد، و (برای پیش‌گیری از اعتراض بعضی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «آیا می‌دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی نمی‌آورد مگر آن‌که علی علیه السلام را - به سبب اعتمادی که به وی داشت - برای رفع آن می‌فرستاد و دیگر آن‌که هرگز وی را به نام، فرا نمی‌خواند مگر آن‌که در پی آن می‌فرمود: ای برادر من! و می‌فرمود: برادر من را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین علی و جعفر و زید (بن حارثه) داوری کرد (و هر یک را به وصفی ستود) و درباره علی علیه السلام فرمود: ای علی تو از منی و من از تو؛ و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می‌دانید که علی علیه السلام هر روز با رسول خدا صلی الله علیه و آله خلوتی داشت و هر شب بر وی

وارد می‌شد (و در مجلس خصوصی از محضر رسول خدا ﷺ استفاده می‌کرد و) هرگاه از رسول خدا ﷺ سؤالی می‌کرد، به وی پاسخ می‌داد و هرگاه سکوت می‌کرد، رسول خدا ﷺ خود شروع به سخن گفتن با او می‌نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

امام علیؑ ادامه داد: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمهؑ فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم درآوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم‌تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم. امام علیؑ فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: من سرور فرزندان آدم می‌باشم و برادرم علیؑ، سرور عرب است و فاطمهؑ سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و حسینؑ سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ به علیؑ فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می‌کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم. فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ در آخرین خطبه‌اش فرمود: من می‌روم و میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم؛ پس به این دو تمسک جوئید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

خلاصه این‌که: امام علیؑ هر چه را که در قرآن و همچنین به زبان پیامبر ﷺ به طور ویژه دربارهٔ علیؑ و دربارهٔ اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از آنان اقرار گرفت) صحابه می‌گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می‌گفت: آری برای ما نیز افراد موثق فلانی و فلانی نقل کرده‌اند.

* * *

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده‌اید که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علیؑ را دشمن می‌دارد، دروغ گفته است، نمی‌شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن».

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی‌شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است

و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس مرا دوست می‌دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده‌ایم.

پس از آن همگی متفرق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید).^۱

* * *

امام علیه السلام با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می‌شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیت‌های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام چند هدف مهم را دنبال می‌فرمود:

۱. امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیه که دستور داده‌اند علی علیه السلام را بر فراز منابر سب و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می‌کنند؟ آن کس که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر و جانشین و وصی او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیت ضد اسلامی بنی امیه پی ببرند و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه برخیزند.

۲. هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیه دلیلی بر حقایق آنها شمرده نمی‌شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

۳. امام علیه السلام بذره‌های انقلابها و قیام‌های آینده را بر ضد این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

۴. اگر امام علیه السلام در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن شربت شهادت، بنی امیه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسفانه بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زده بودند، نشان داد.

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۸۱-۱۸۵.

۱۴. من فقط برای اقامه حق قیام کردم

از خطبه‌های امام حسین (علیه السلام) است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است): «إِعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ»^۱ وَ قَالَ: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» إِلَى قَوْلِهِ: «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲ وَإِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَكَبِّرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فَمَا كَانُوا يَسْأَلُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً فَمَا يَحْذَرُونَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا»^۳ وَ قَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۴ فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرَبِضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيتْ وَ أُقِيمَتِ اسْتِقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْهَاتَا وَ صَغُوبًا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظُّلَمِ، وَ قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ عَصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْخَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا، وَ تَمَشُّونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ، فَاسْتَخَفَّمْتُمْ بِحَقِّ الْأُمَّةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفَاءِ فَصَيْعَتُهُمْ، وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِذِي خَلْقِهَا،

۱. مائده، آیه ۶۳.

۲. مائده، آیات ۷۸-۷۹.

۳. مائده، آیه ۴۴.

۴. توبه، آیه ۷۱.

وَلَا عَشِيرَةً غَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانَهُ مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَازِلَهُ فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفِ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَقْضَاةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْفُورَةٌ، وَ الْعُمَى وَ الْبُكْمُ وَ الزَّيْمُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ، وَ لَا فِي مَازِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعْنُونَ، وَ بِالْأَذْهَانِ وَ الْمَصَانِعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْتُمُونَ، كُلُّ ذَلِكَ بِمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبَتْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّ بَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأُمْنَاءُ عَلَى حَالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمُسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَازِلَةَ، وَ مَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّتِ الْوَاضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَوْتَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ، وَ عَنْكُمْ تَصُدُّ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلَمَةَ مِنْ مَازِلَتِكُمْ، وَ أَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارَكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسَلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَبَيْنَ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنَ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعْشِيَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمَلِكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ، إِفْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنَبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ، فَلَا أَرْضَ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَبَيْنَ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِئَ وَ الْمُعِيدَ، فَيَا عَجَباً وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍّ غَشُومٍ وَ مُتَصَدِّقٍ ظُلُومٍ، وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، قَالَ اللَّهُ الْحَاكِمُ فِيهَا فِيهِ تَنَازَعْنَا، وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا ائْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ،

وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَضْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَاغِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنَّكُمْ إِلَّا تَنْصُرُونَا وَ تُنْصِفُونَا قَوَى الظَّالِمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنْتَبَأُ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند بگیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می‌گوید: «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ»؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه‌آمیز نهی نمی‌کردند» و نیز فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

«کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می‌نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند؛ چه بدکاری انجام می‌دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفسادی روشن می‌دیدند، ولی آنان را نهی نمی‌کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می‌ترسیدند؛ با آن‌که خداوند می‌فرماید: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا»؛ از مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». خداوند در اینجا از میان همه فریضه‌ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می‌دانست اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعم از آسان و دشوار، اقامه می‌گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می‌باشد.

شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف هستید و به خیر و نیکی یاد می‌شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا در دل مردم اَبَتهی دارید که شرافتمندان از شما حساب می‌برند و افراد ضعیف به شما احترام می‌گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و حقّ نعمتی بر آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می‌دهند. شما از کسانی که خواسته‌هایشان (نزد حاکمان) ردّ می‌شود، شفاعت می‌کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می‌دارید (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این جایگاه‌های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا قیام کنید، هر چند نمی‌توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده‌اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده‌اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده‌اید ولی حقّ خویش را - به زعم خود - گرفته‌اید. (آری! حقوق خود را گرفته‌اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده‌اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته‌اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده‌اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همجواری پیامبران و ایمنی از عذابش را دارید؟! *



ای امیدواران به خدا! من می‌ترسم که خداوند شما را به کيفری از کيفرهای خود گرفتار سازد؛ چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا ﷺ و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده‌اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرفتی می‌شوند گرامی نمی‌دارید با این‌که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.



شما می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته می‌شود، ولی نگران نمی‌شوید! با این‌که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می‌افتید، اکنون پیمان رسول خدا ﷺ کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده‌اند و مورد ترحم و حمایت قرار نمی‌گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است؛ ولی شما سکوت اختیار کرده‌اید).

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می‌کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل می‌کنند، مورد حمایت قرار می‌دهید و با سهل‌انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می‌دارید.

همه این موارد، از اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می‌کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است؛ همان‌ها که امین بر حلال و حرام خداوند می‌باشند؛ اما این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده‌اید و در سنت رسول خدا ﷺ - پس از برهان روشن - اختلاف نموده‌اید.

* * *

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می‌کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمل می‌نمودید، امور الهی به شما عرضه می‌شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می‌گشت؛ ولی شما برای ستمکاران امکان تعرّض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می‌نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا - که روزی از آن جدا خواهید شد - دل بسته‌اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه‌ای که برخی‌ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری‌های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم‌گران به دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می‌کنند. با هوس‌رانی، بدنامی و رسوایی به بار می‌آورند و همه این‌ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا نموده و بر خداوند جبار جرأت کردند. در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می‌گوید، کشور در قبضه آنان است

ودستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند. برخی از این‌ها جبار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می‌گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می‌شناسند و نه معاد را!

شگفتا! - و چگونه در شگفت نباشم - در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست. خداوند! تو می‌دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می‌گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه‌های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت‌ها و احکامات عمل شود.

(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما مسلط می‌شوند، و در خاموش کردن نور پیامبران می‌کوشند. خداوند ما را کفایت می‌کند و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم و بازگشت همه به سوی اوست.^۱

* * *

خطبهٔ بالا به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز نمی‌شمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می‌خرید!

او پیوسته در بیدار ساختن مردم - به خصوص نخبگان امت - تلاش می‌کرد و همه را برای قیام بر ضد آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت - یعنی فرزند ابوسفیان - بود فرا می‌خواند.

لحن امام علیه السلام در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایهٔ آن حضرت

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱ - ۱۷۲؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که این فرزند به حق علی بن ابی طالب علیه السلام با همان منطق کوبنده پدر در برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند و به حکومت های فرعونی تن در دهند.

۱۵. توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

(ولید فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام علیه السلام، و «عبدالله بن زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام علیه السلام کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله! این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشست عمومی برای مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر می کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما را خواسته باشد؟

امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَخْبَرَكَ أَبَاكَرُ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَ ذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي مَنَامِي كَأَنِّ مِنْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ، وَ رَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَاراً، فَأَوَّلْتُ ذَلِكَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ مَاتَ».

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می گویم: گمان می کنم معاویه از دنیا رفته است؛ چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه سرنگون شده و از خانه اش آتش زبانه می کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده است».^۱

مطابق روایت ابومخنف امام علیه السلام فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوا فِي النَّاسِ الْخَبْرُ؛ من گمان می کنم طغیانگرایان قوم هلاک

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.

شده است؛ از این رو ولید قصد دارد پیش از آن که مردم با خبر شوند، از ما بیعت بگیرد.^۱
عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می‌گویی، اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!».

امام علی (ع) فرمود: «أَصْنَعُ أَنِّي لَا أُبَايِعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ (ع)، فَصَنَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ وَحَلَفْتُ لِأَخِي الْحَسَنِ (ع) أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وَلَدِهِ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا، فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَفِ لِي وَلَا لِأَخِي الْحَسَنِ (ع) بِمَا كَانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللَّهِ أَتَانَا مَا لَا قِوَامَ لَنَا بِهِ، أَنْظُرُ أَبَا بَكْرٍ أَنِّي أُبَايِعُ لِيَزِيدَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ مُغْلِبٌ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْخُمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَالْفُهْدِ، وَيَنْعِصُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا».

«من هرگز با وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن علی (ع) شایسته من است. ولی معاویه آن‌گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادرم امام حسن علی (ع) پیمان مؤکد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندان نسپارد؛ بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادرم وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه‌ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می‌شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می‌نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می‌کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان پیامبر ﷺ دشمنی می‌ورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی (بیعت من با یزید) اتفاق نخواهد افتاد».^۲

* * *

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می‌خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام علی (ع) بیعت بگیرد و آن را وسیله‌ای برای گرفتن بیعت

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

از سایر مردم قرار دهد، اما چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام علیه السلام را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوت بیگانه بود. او نمی دانست امام حسین علیه السلام شهادت آمیخته با قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می دهد و محال است دست بیعت در دست مردی بیگانه از اسلام و فاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند!

۱۶. چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین علیه السلام به وی تندی کرد و فرمود:

«إِنِّطَلِقُ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أَمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ مِنَّا فَاتَّهِ صَائِرُ إِلَيْهِ، وَ أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أَصِيرُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».

سپس امام علیه السلام رو به حاضران کرد و فرمود:

«قُومُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَإَنْظَرُوا مَا عِنْدَهُ وَ مَا يُرِيدُ».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام علیه السلام عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».

امام پاسخ داد:

«إِنِّي لَسْتُ أَذْخُلُ عَلَيْهِ وَحْدِي، وَلَكِنْ أَجْمَعُ أَصْحَابِي إِلَيَّ وَ خَدَمِي وَ أَنْصَارِي وَ أَهْلَ

الْحَقُّ مِنْ شِبَعِي، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ سَيْفَهُ مَسْلُولاَ تَحْتَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ يَصِيرُوا بِإِزَائِي، فَإِذَا أَنَا أَوْمَأْتُ إِلَيْهِمْ وَقُلْتُ: يَا آلَ الرَّسُولِ ادْخُلُوا! دَخَلُوا وَفَعَلُوا مَا أَمَرْتُهُمْ بِهِ، فَأَكُونُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ، وَلَا أُعْطِي الْمَقَادَةَ وَ الْمَذَلَّةَ مِنْ نَفْسِي، فَقَدْ عَلِمْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا قِوَامَ بِهِ، وَلَكِنْ قَضَاءُ اللَّهِ مُاضٍ فِيَّ، وَهُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ مَا يَشَاءُ وَيَرْضَى».

«من به تنهایی نزد او نمی‌روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می‌برم و به آنان دستور می‌دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی‌سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می‌دانم حادثه‌ای رخ داده است که آینده‌اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره‌ی من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا ﷺ آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می‌دهد».^۱

* * *

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام علی (ع) بیعت بگیرد، غافل از این که امام علی (ع) پیش‌بینی‌های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می‌رود و او را ناکام می‌سازد.

ولی چرا امام علی (ع) ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می‌خواست برحسب ظاهر از جریان‌های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید - که امام علی (ع) پیش‌بینی فرموده بود - از موضع قدرت سخن بگوید.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

۱۷. همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین علیه السلام به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان و اهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«كُونُوا بِيَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَ سَمِعْتُمْ كَلَامِي وَ صَحْتُ بِكُمْ فَادْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحِمُوا مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَ لَا تَعْجَلُوا، فَإِنْ رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَضَعُوا سُيُوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي؛ بر در خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدای بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید؛ اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

* * *

مطابق نقل دیگری: امام حسین علیه السلام از منزل خارج شد، در حالی که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام علیه السلام آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«أَنْظَرُوا مَاذَا أَوْصَيْتُكُمْ، فَلَا تَعْتَدُوا، وَ أَنَا أَرْجُوا أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ سَلِمًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخلف نکنید؛ امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم،

إِنْ شَاءَ اللَّهُ».^۱

* * *

شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶-۱۷.

سرباز نزند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می‌کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانهٔ حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئهٔ دشمن را درهم بشکنند!

جالب این که امام علیه السلام همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می‌دهد که امام علیه السلام با چه صلابت و شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مأیوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

۱۸. پاسخ کوبندهٔ امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد؛ ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشاند. مروان بن حکم - با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود - در مجلس حضور داشت....

امام علیه السلام فرمود:

«هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَأَنَّتُمْ خَبَرَ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَقَدْ طَالَتْ عَلَيْهِ، فَكَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟»

آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عموی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامهٔ امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، اکنون برای چه منظوری مرا خواسته‌ای؟!».

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده‌اند!

امام علیه السلام (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:

«إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتُهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدِّ وَدَعَوَتِ النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعَوَتُنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ أَمْرُنَا وَاحِدًا؛

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی‌کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!»^۱

مطابق نقل شیخ مفید امام علیه السلام فرمود:

«إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقْنَعُ بِبَيْعَتِي لِيزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعُهُ جَهْرًا فَيَعْرِفَ النَّاسُ؛ من گمان نمی‌کنم تو به بیعت پنهانی من با یزید، قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود:

«فَتُصْبِحُ وَتَرَى رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ؛ پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخص گردد».^۲

مطابق نقل ابومخنف، امام علیه السلام پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سپس ادامه داد:

«أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنَ الْبَيْعَةِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتُهُ سِرًّا، وَلَا أَرَاكَ أَنْ تَخْتَزِي بِهَا مِنِّي سِرًّا دُونَ أَنْ تُظْهَرَهَا عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ عَلَانِيَةً؛ اما پاسخم به تقاضای بیعت تو آن است که،

کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی‌کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی‌دانی، جز آن که بیعت آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳. (با مختصر تفاوت)

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۴.

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعْوَتُنَا مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ أَمْرًا وَاحِدًا؛

بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم به گونه واحدی خواهد بود!». ^۱

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفתי و من این گونه پاسخت را پسندیدم و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی».

مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزن!

امام علیه السلام ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَآمَنْتَ؛ اِی پسر زرقاء (زن چشم کبود بد

سیرت)، تو مرا می‌کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفתי و گناه کرده‌ای!». ^۲

به روایت ابن اعثم امام علیه السلام به وی فرمود:

«وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنِّي؟! كَذِبْتَ وَاللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ رَأَى ذَلِكَ أَحَدٌ

مِنَ النَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَإِنْ شِئْتَ ذَلِكَ فَرُمُ ضَرْبِ عُنِّي إِنْ كُنْتَ

صَادِقًا؛ وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می‌دهی؟ به خدا سوگند دروغ می‌گویی! به

خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده‌ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونش

سیراب می‌کنم؛ اکنون اگر راست می‌گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزن!». ^۳

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۱۹. ادامه همان سخن

آنگاه امام علیه السلام با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:
 «أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَبِنَا
 فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعِينٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلِي
 لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نُصَبِّحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْتَظِرُ وَتَنْتَظِرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ.»
 «ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول
 رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی
 است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود.
 بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار
 صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!»^۱

مرحوم صدوق (قدس سره) می گوید: امام علیه السلام به ولید فرمود:
 «يَا عُتْبَةُ^۲ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ الْكَرَامَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَأَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ
 أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَنَا، وَأَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا، فَتَطَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ
 جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ» وَكَيْفَ أَبَايُ أَهْلَ
 بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا.»

«ای پسر عتبه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و مایم آن
 نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا
 است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان
 حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!»^۳

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸-۱۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ (با مختصر تفاوت)؛
 بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. با توجه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یابن عتبه» صحیح می باشد.

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می‌کرد، چرا که یک فرد آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و از سوی دیگر با دلیل نقل؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه‌اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی‌افتد.

۲۰. پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام علی (ع) برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد؛ در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می‌کنم؛ از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام علی (ع) فرمود:

«وَمَا ذَٰلِكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ؛ نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می‌کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!

امام علی (ع) کلمه استرجاع (اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را بر زبان جاری ساخت و فرمود: «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْاِسْلَامِ السَّلَامُ اِذْ قَدْ بُلِيتِ الْاُمَّةُ بِزَاحٍ مِثْلَ يَزِيدٍ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».

سپس امام علی (ع) رو به مروان کرد و فرمود:

«وَيْحُكَ! اَتَاْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِّنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الرُّؤْلِ! لَا اَلُوْمُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِاَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ وَ اَنْتَ فِي صُلْبِ اَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ اَبِي الْعَاصِ، فَاِنَّ مَن لَعَنَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ لَا يُمْكِنُ لَهُ وَ لَا مِنْهُ اِلَّا اَنْ يَدْعُوْا اِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البتّه من تو را برای این گفتار سرزنش نمی کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا ﷺ، تو را - هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی - لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».

سپس فرمود:

«إِنَّكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلَسِنَتُنَا، وَقَدْ سِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ، وَعَلَى الطُّلُقَاءِ أَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ...»؛ از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حق همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حق سخن نمی گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکه) و فرزندان آنها، حرام است».^۱

مروان با شنیدن سخن امام حسین (علیه السلام) به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!

شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان ابوسفیان را در دل دارید، و البتّه جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.

امام فرمود:

«وَيْلَكَ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجُسُ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳-۲۴؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶. (با تفاوت)

طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر ﷺ وحی کرده است و فرمود: «خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».^۱

پس از این سخن امام ﷺ، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام ﷺ ادامه داد:

«أَبَشِّرُ يَابْنَ الزَّرْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ يَوْمَ تَقْدُمُ عَلَى رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَنْ حَقِّي وَحَقِّ يَزِيدٍ؛ ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می‌دهم؛ در آن روز که در محضر پروردگارت و جدم رسول خدا درباره حق من و حق یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام ﷺ جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.^۲

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از امام حسین ﷺ) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد!^۳

۲۱. امام حسین ﷺ کنار قبر پیامبر ﷺ

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین ﷺ را دیدم در حالی که خرامان خرامان می‌رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می‌خواند:

لَا دُعْرَتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغِيرًا، وَلَا دُعَيْتُ يَزِيدًا
يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَيْمًا وَالْمَنَايَا يَرْصُدُنِي أَنْ أَحِيدًا

«من آن نیستم که گله‌های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴-۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام علیه السلام از خواندن این شعر مقصودی دارد (و می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود).^۱

امام حسین علیه السلام شبانگاه کنار قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ، وَسِبْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ، فَأَشْهَدُ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَضَيَّعُونِي وَأَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَلْفَاكَ؛ سلام بر تو ای رسول خدا! من حسین پسر فاطمه ام؛ منم فرزند دلبد تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امت به یادگار گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند؛ این شکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود.^۲

* * *

امام علیه السلام تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود - که هرگز با ظالمان و ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند - فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

۲۲. خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

چون شب دوم شد امام علیه السلام بار دیگر کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶.

«اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتُ، اللَّهُمَّ! وَإِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَأَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ مَا^۱ اخْتَرْتُ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضَى؛ بار الها! این قبر پیامبر تو محمد ﷺ است و من فرزند دخت محمدم. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می‌خواهم به حق این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقرر داری».^۲

* * *

امام علی (علیه السلام) انگیزه اصلی قیام خود - یعنی امر به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌ها و پلیدی‌ها - را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدس‌ترین مکان‌ها در کنار قبر جدش پیامبر ﷺ بیان می‌دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می‌سپارد.

۲۳. وداع امام حسین (علیه السلام) با قبر جدش پیامبر ﷺ

برای مدتی کوتاه خواب چشمان امام علی (علیه السلام) را فراگرفت؛ پس از بیداری برخاست با قبر جلش وداع کرد و عرضه داشت:

«يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكَ كُرْهًا، وَ فُرِّقَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ حَيْثُ أَنِّي لَمْ أَبَايَعْ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ زَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكَ عَلَى الْكَرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ؛ پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من به ناچار از جوار قبر تو خارج می‌شوم. میان من و تو جدایی افتاد؛ زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب‌خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می‌روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

۱. در مقتل الحسین خوارزمی تعبیر به «الْأَخْتَرْتُ» شده است.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

هنگامی که مردم از قصد امام حسین (علیه السلام) برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام (علیه السلام) را از این سفر برحذر داشتند.^۱

* * *

امام (علیه السلام) بعد از خودداری و استنکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیه، همان تفاله‌های دوران جاهلیت عرب، ناگزیر از سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و متنفذ مدینه زیاد بود، و مکه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه‌مندان اهل بیت (علیهم السلام) بود و اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می‌کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام (علیه السلام) بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

۲۴. اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!
امام (علیه السلام) هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمد حنفیه به نزد وی آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی، به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حق کسی دریغ نمی‌کنم، تو از همه به خیرخواهی من سزاوارتری، زیرا من و تو از یک ریشه‌ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است».

محمد حنفیه در ادامه افزود:

۱. منتخب طریحی، ص ۴۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۱. (به اختصار).

«به مکه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان؛ و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبت‌ترین و مهمان‌نوازترین مردم‌اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می‌مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا منتهی می‌شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛ اِی برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد حنفیه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام علیه السلام نیز مدّتی با وی گریست، سپس فرمود:

«يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتُ وَ أَشَرْتُ بِالصَّوَابِ وَ أَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ، وَ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَ إِخْوَتِي وَ بَنُو أَخِي وَ شِيعَتِي، وَ أَمْرُهُمْ أَمْرِي وَ رَأْيُهُمْ رَأْيِي، وَ أَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ، فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ وَ لَا تُخَفِّ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ؛ برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به راه درست اشاره کرده‌ای. من اکنون عازم مکه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده‌ام. برنامه و رأیشان همان برنامه و رأی من است. اما تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه ایرادی ندارد تا در میان آنان چشم (خبرسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!»^۱

* * *

تعبیرات امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که بنی امیه عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن به ذلت و ننگ، ذلت و ننگی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۰-۳۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

که مایهٔ سرافکندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام است ندهد. آری، هرگز با یزید بیعت نکند و حکومت او را به رسمیت نشناسد.

این عهدی بود که با خدا و جدش پیامبر ﷺ بسته بود و بر این عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشید.

۲۵. وصیت‌نامهٔ تاریخی امام حسین ﷺ

سپس امام ﷺ دوات و کاغذی خواست و این وصیت‌نامه را برای برادرش محمد حنفیه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ قَالَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».

«بسم الله الرحمن الرحيم: این وصیتی است از حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه: حسین شهادت می‌دهد که معبودی جز خدای یگانه‌ای که شریکی ندارد نیست، و محمد بنده و فرستادهٔ اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز - بدون شک - خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را بر می‌انگیزد. و من از سرِ مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امت جدّم به پا خواستم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب ﷺ رفتار نمایم. هر کس سخن حق مرا پذیرفت، پس خداوند به

پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می‌کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. این وصیت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر او توکل می‌کنم و بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمد سپرد و با وی خداحافظی کرد.^۱

* * *

این وصیت نامه تاریخی به خوبی اهداف امام علیه السلام را از قیام آینده‌اش نشان می‌دهد، و می‌گوید: قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به جنگ آوردن مال و مقام دنیا؛ بلکه هدف، اصلاح امت اسلام و برطرف ساختن کژی‌هایی بود که بر اثر حکومت ناهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنت و سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی‌توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت‌اندیشان نزدیک بین، آن را نمی‌پسندیدند.

۲۶. من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

محمد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام (یکی از برادران امام حسین علیه السلام) چنین نقل می‌کند: «هنگامی که برادرم امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای اباعبدالله! فدایت شوم. برادرت امام حسن علیه السلام از پدرش (امیرمؤمنان علیه السلام) برایم نقل فرمود: - در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه‌ام بلند شد - امام علیه السلام مرا به سینه چسباند و فرمود:

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ (با مختصر تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

«حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؛ به تو خبر داد که من کشته می‌شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟؛ تو را به حق پدرت سوگند! آیا تو را به کشته

شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت ننمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ تَرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبَتِهِ، فَتَطْنُ أَنْكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمِّهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ أَذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا؛ پدرم نقل کرد که پیامبر خدا ﷺ وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربت من نزدیک تربت او

خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم؟! (و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلت و خواری نخواهم داد، و این که فاطمه علیها السلام به دیدار

پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امتش بر فرزندانش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزندانش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد.^۱

۲۷. مادرم! می‌دانم که شهید می‌شوم!

هنگامی که امام حسین علیه السلام می‌خواست از مدینه بیرون رود، امّ سلمه (همسر باوفای رسول خدا صلی الله علیه و آله) نزد وی آمد و عرض کرد: پسر! با رفتن تو به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«يَا أُمُّاهُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ، وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ، وَ إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي، وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا،

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹-۱۰۰.

وَإِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَقَرَاتِي وَشِيعَتِي، وَإِنْ أَرَدْتُ يَا أُمَّاهُ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَمَضْجَعِي؛ ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را می‌دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد و راه‌گریزی برایم نیست.

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می‌شوم و کسی را که مرا می‌کشد و مکانی را که در آن دفن می‌شوم، می‌دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته می‌شوند. همه را می‌شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!.

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.

امام علیه السلام فرمود: «يَا أُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُشَرَّدِينَ، وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ، وَهُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا؛ ای مادر! خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستم‌دیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می‌طلبند، ولی یار و یابوری نمی‌یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدّت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) آن را در شیشه‌ای به من سپرده است».

امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضًا؛ به خدا سوگند! من به

یقین می‌دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه‌ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد

و فرمود: «اجْعَلْهَا مَعَ قَارُورَةِ جَدِّي فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَأَعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ؛ آن را نزد شیشه جدم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده‌ام!». ام سلمه می‌گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم ناگهان دیدم خون در آن می‌جوشد پس فریادی کشیدم.^۱

۲۸. پایان این راه شهادت است!

حمزه بن حمران یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: درباره رفتن امام حسین علیه السلام و ماندن محمد بن حنفیه (در مدینه) گفتگو می‌کردیم؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می‌دهم ولی پس از این درباره آن چیزی می‌پرس. هنگامی که امام حسین علیه السلام از (برادرش محمد بن حنفیه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به همه بنی هاشم: اما بعد، هر کس از شما به من پیوندد، شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام».^۲

* * *

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می‌دهد که امام علیه السلام از همان آغاز، پایان راه را می‌دید، و علی رغم پندارهای نادرست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان علیهم السلام اطلاعی ندارند، به ما می‌گوید امام علیه السلام با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲ و ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۷؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳.
 ۲. ملهوف (لهوف)، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۴-۸۵؛ کامل الزیارات، ص ۷۶. (با مختصر تفاوت)

آری ؛ او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید پردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفاف تر نشان می دهد.

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

۲۹. امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می شود

امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری، به اتفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود - جز محمد بن حنفیه - از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از این گروه ستمگر رهایی بخش».^۱

امام علیه السلام شاهراه (مدینه - مکه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند!».

امام علیه السلام به وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرُ إِلَى آيَاتِ مَكَّةَ أَوْ يَقْضَى اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى»؛ نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدانمی شوم تا خانه های مکه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد».^۲

* * *

۱. قصص، آیه ۲۱.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۴-۳۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹. (با اندکی تفاوت)

امام علیه السلام در همان گام‌های نخستین نشان می‌دهد که شجاعانه قدم بر می‌دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد. برای امام حسین علیه السلام زینده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می‌شود که دشمن غدار و سفاک، همچون سایه، پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

۳۰. ورود امام حسین علیه السلام به مکه

امام حسین علیه السلام در شب جمعه سوم شعبان (سال ۶۰ هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد وارد سرزمین مکه شد: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگار مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند).^۱ و با ورود به مکه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام علیه السلام در مکه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می‌دانست با وجود امام حسین علیه السلام در مکه کسی با وی بیعت نخواهد کرد.^۲

* * *

به یقین مکه مقصد نهایی امام حسین علیه السلام نبود زیرا می‌دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی‌خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

۱. قصص، آیه ۲۲.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲. (با مقداری تفاوت)

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتفاق افتاد، او مدتی بعد مکّیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ‌هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

۳۱. تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علی (ع)

امام حسین (ع) باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة را در مکه ماند. در آن ایام «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکه بودند. آن دو که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام علی (ع) آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته‌اند، من می‌ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری‌اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می‌کند!» و من مصلحت می‌بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده‌ای اکنون نیز صبر پیشه‌ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!

امام حسین (ع) در پاسخ او فرمود: «أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أُبَايِعُ يَزِيدَ وَ أَدْخُلُ فِي صَلَاحِهِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِ وَ فِي أَبِيهِ مَا قَالَ؟!؛ ای اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که پیامبر ﷺ درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).

ابن عباس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی. پیامبر ﷺ در حیات خود فرمود: «مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندم و دخترزاده‌ام حسین (ع) را خواهد کشت. سوگند به آن کس که

جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده‌اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبان‌شان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عباس گریست و امام حسین علیه السلام نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاسٍ! تَعْلَمُ أَنَّ ابْنَ بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ای ابن عباس! آیا می‌دانی که من فرزند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم!».

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می‌دانیم و مطمئنیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و یاری تو بر این امت همانند فریضه نماز و زکات - که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست - واجب است».

امام حسین علیه السلام فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ مَوْلَدِهِ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجَاوَرَةِ قَبْرِهِ وَ مَوْلَدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْغُوبًا لَا يَسْتَقَرُّ فِي قَرَارٍ، وَ لَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ لَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَ لَمْ يَتَغَيَّرْ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ای ابن عباس! چه می‌گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از مجاورت قبرش و مسجد و محل هجرتش بیرون کرده‌اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته‌اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه. می‌خواهند خونس را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولی خود برنگزیده و از سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را تغییر نداده است».

ابن عباس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی‌گویم که: ﴿أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾؛ آنان به خدا و رسولش کافر شده‌اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی‌آورند».^۱ «﴿يُرَءَوْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ

سَبِيلًا؛ در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت!». ۱

سپس ابن عباس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا ﷺ و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول ﷺ هستی. ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می‌دهند غافل است. من گواهی می‌دهم که هر کس از همراهی با تو دوری کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمد ﷺ باشد، بهره‌ای (از ایمان) ندارد!».

امام فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ؛ خدایا گواه باش!».

ابن عباس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ! گویا می‌خواهی من به تو پیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حق تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمت هستم فرمان ده!».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عباس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عباس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عباس کرد و گفت:

«ای ابن عباس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای ابا عبدالله! از تصمیمی که گرفته‌ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از درِ سازش درآی و از زادگاه و حرم جدّت رسول خدا دور شو! و به دست این گروهی که بهره‌ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - مدت زیادی عمر نکند و خداوند تو را از شرّ وی کفایت کند».

امام حسین علیه السلام فرمود: «أَفْ هَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلَى خَطَاٍ مِنْ أَمْرِي هَذَا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ عَلَى خَطَاٍ فَرُدَّنِي فَإِنِّي أَخْضَعُ وَ أَسْمَعُ وَ أَطِيعُ؛ برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین بر این سخن باد! ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا به نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می‌کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من می‌شنوم و می‌پذیرم».

عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا را در اشتباه نمی‌گذارد، و هرگز یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - با تویی که پاک و برگزیده خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی می‌ترسم که این چهره زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این امت برخوردی را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانهات بنشین (و پرچم مخالفت بلند نکن!)».

امام علیه السلام فرمود: «هِيَاهُ يَابْنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ أَصَابُونِي، وَإِنْ لَمْ يُصِيبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّى أَبَايَعَ وَأَنَا كَارِهِ، أَوْ يَقْتُلُونِي، أَمَا تَعْلَمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَنَّ مِنْ هَوَانِ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ أَتَى بِرَأْسِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام إِلَى بَغِيَّةٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالرَّأْسُ يَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ أَمَا تَعْلَمُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبْعُونَ وَيَشْتَرُونَ كُلُّهُمْ كَانَتْهُمْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ؛ إِتَّقِ اللَّهَ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي وَادْكُرْنِي فِي صَلَاتِكَ... يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَصْعَبُ عَلَيْكَ وَ يَثْقُلُ فَأَنْتَ فِي أَوْسَعِ الْعُذْرِ، وَلَكِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَلَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ حَتَّى تَعْلَمَ إِلَى مَا تَوُولُ الْأُمُورَ».

«هیها! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی‌دانی از نشانه‌های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن

بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این‌که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می‌گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی‌دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می‌پرداختند آن چنان‌که گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده‌اند؟! خداوند نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن‌که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بردار... .

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می‌انجامد!.

سپس امام علیه السلام رو به عبدالله بن عباس کرد و فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَلَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتُكَ، وَكُنْتَ مَعَ وَالِدِي تُشِيرُ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ الرَّشَادُ، وَقَدْ كَانَ يَسْتَنْصِحُكَ وَيَسْتَشِيرُكَ فَتُشِيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوَابِ، فَاْمُضْ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَكَلَالَتِهِ، وَلَا يَخْفَى عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَخْبَارِكَ، فَإِنِّي مُسْتَوْطِنٌ هَذَا الْحَرَمَ، وَمَقِيمٌ فِيهِ أَبَدًا مَا رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونِي، وَيَنْصُرُونِي فَإِذَا هُمْ خَذَلُونِي اسْتَبَدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَاسْتَعْصَمْتُ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام الْخَلِيلُ عليه السلام يَوْمَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ: (حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) فَكَانَتْ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا».

«ای ابن عباس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی فرمان می‌دادی؛ تو با پدرم (امیرمؤمنان علیه السلام) همراه بوده‌ای و از بیان گفتار درست، نزد او نیز - به هنگام مشورت - دریغ نمی‌ورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می‌کرد و تو نیز سخن صحیح و درست را بیان می‌کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو؛ و خبرها و گزارش‌ها را از من پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می‌مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امنیت حرم در خطر می‌افتد) به جای دیگر خواهم رفت، و به سخن ابراهیم علیه السلام - آنگاه که در آتش افکنده شد - پناه می‌برم که گفت: «حَسْبِيَ

اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلُ؛ خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و سالم گردید.

در این هنگام ابن عباس و ابن عمر هر دو به شدت گریستند و امام علیه السلام نیز برای مدتی با آنها گریست؛ سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عباس رهسپار مدینه شدند.^۱

* * *

این گفتگوها به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیه را که بر محو آثار اسلام می‌کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می‌دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عباس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیه باشد. او می‌خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

۳۲. نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام
امام حسین علیه السلام زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می‌کرد. مردم کوفه در نامه‌های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می‌کردند.
امام علیه السلام نامه‌ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله - که آخرین فرستادگان کوفیان بودند - ارسال کرد.
نامه چنین بود:

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۸-۴۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكِتَابِكُمْ - وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَةَ جُلُكُمُ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ.

وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ.

فَإِنَّ كِتَابَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكَتِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحُجَجِ مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشننده مهربان؛ از حسین بن علی (علیه السلام)، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان!

هانای و سعید همراه نامه‌هایتان به سوی من آمدند - و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه‌هایتان را آوردند - محتوای همه نامه‌هایتان (به طور فشرده) این بود که:

«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می‌فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه‌هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهم آمد! ان شاء الله».

- در پایان نامه نوشت - : «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».^۱

* * *

۱. ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴. (با مختصر تفاوت)

مردم کوفه با نامه‌های متعددی که برای امام علیه السلام نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.

و امام علیه السلام با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می‌دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده‌اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه‌های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می‌کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان - جز گروه محدودی - همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.

۳۳. برنامه‌ریزی برای بیعت و قیام

امام علیه السلام پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنِّي مُوجِّهَكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، وَ سَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ، فَأَمُضِ عَلَى بَرَكََةِ اللَّهِ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَانْزِلْ عِنْدَ أَهْلِهَا، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَ اخْذُهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنَّ رَأْيَتِ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبَرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«من تو را به سوی مردم کوفه می‌فرستم و این نامه‌هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می‌پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن‌ترین مردم آنجا منزل‌گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم

را در بیعت با من متحد دیدی، مرا به زودی با خبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إن شاء الله تعالی».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خدا حافظی کرد و هر دو گریستند.^۱

مسلم علیه السلام برای آن که کسی از بنی امیه از مأموریت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خدا حافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس - که آنان را برای این کار اجیر کرده بود - از مدینه خارج شد. در بین راه آن دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی باز ماندند و همگی به شدت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و ماجرا را خبر داد و امام علیه السلام تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد و ادامه داد و به کوفه رسید).^۲

۳۴. نامه امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه‌ریزی برای قیام

امام حسین علیه السلام نامه‌ای در یک نسخه به پنج تن از اشراف بصره - مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیشم و عمرو بن عبید الله بن معمر - به این مضمون نوشت و توسط فرستاده‌ای برای آنان فرستاد.

«أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِبُيُوتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ صلی الله علیه و آله وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسُ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ...»

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۸۱.

فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.

«اما بعد: خداوند محمد ﷺ را بر خلقش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او را به نزد خویش برد، در حالی که حق خیرخواهی بندگان را ادا کرده بود و رسالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

ما خاندان پیامبر ﷺ و اوصیا و وارثان او و شایسته‌ترین مردم به جانشینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشته و عافیت (سلامت دین و امت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می‌دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم... .

اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، چرا که (این گروه) سنت پیامبر ﷺ را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله.^۱

* * *

بصره از مراکز حساس عراق بعد از کوفه بود و امام علی علیه السلام دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودند، شاید امام علی علیه السلام می‌خواهد با این نامه آنها را بیازماید و روحیه سران آنان را کشف کند، یا لاقلاً از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام علی علیه السلام به این که هدف احیای اسلام و سنت پیامبر ﷺ و کنار زدن سنت شکنان ظالم و غاصب است، نشان می‌دهد که شعار حضرت علی علیه السلام در این حرکت از آغاز چه بوده و چه هدفی را دنبال می‌کرد.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۳۵. من مأموریت دارم!

در برخی از نوشته‌ها آمده است که: «ابن عباس» خدمت امام علی (ع) آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیه توصیه کرد! امام علی (ع) فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرَكُونِي وَإِنَّهُمْ يَطْلُبُونِي أَيْنَ كُنْتُ، حَتَّى أَبَايَعَهُمْ كُرْهًا وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَإِنِّي مَاضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ أَمَرَنِي، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«هیهای! هیهای! ای ابن عباس! اینان دست از من برندارند و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد.^۱ من به همان راهی که پیامبر ﷺ مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».

ابن عباس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می‌خوانند، شتاب مکن و در مکه بمان. امام حسین (ع) فرمود:

«لَأَنْ أَقْتُلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ اسْتَحَلَّ بِمَكَّةَ، وَ هَذِهِ كُنْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ وَقَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَى عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ به خدا سوگند! اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب‌تر است از این که در اینجا بمانم و حرمت مکه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه‌ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجت الهی بر آنان تمام شود».

عبدالله بن عباس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، وا اسفاه علی الحسین».

۱. ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عباس، برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام علیه السلام برای آرام کردن وی به قرآن تَفَّال زد و این آیه آمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ»؛ هر کسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را خواهید گرفت!.^۱

امام علیه السلام افزود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.^۲ «صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَلَا تُلَحَّ عَلَى بَعْدِ هَذَا فَإِنَّهُ لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ابن عباس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!». ^۳

* * *

این تعبیرات به وضوح نشان می‌دهد که امام علیه السلام یک مأموریت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می‌داشت.

ولی امثال ابن عباس که از مسائل پشت پرده غیب بی‌خبر بودند به گونه‌ای دیگر به مسأله نگاه می‌کردند، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را - از سر خیرخواهی - ترجیح می‌دادند!

در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می‌شود که امام علیه السلام می‌دانست - به فرض محال - هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می‌داد، آنها دست از حضرتش بر نمی‌داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می‌کردند زیرا حضرت را خطر مهمی برای خود می‌دانستند و راستی هم چنین بود!

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۳. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳۶. پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می‌خوانیم امام علیه السلام به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:
 «أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَنِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بَيْعَتِ چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده‌اند^۱ به دستم رسیده است».
 عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می‌خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟»^۲.

* * *

این روایت نشان می‌دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیت همه را به ماهیت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذازد.

لذا آنها به دنبال رهبری می‌گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین علیه السلام. سیل نامه‌های کوفیان و بیعت آنان با امام علیه السلام حجت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام علیه السلام را تنها گذاردند.

۳۷. فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام علیه السلام تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه‌ای به این مضمون ایراد فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ

۱. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگند خود را بشکنند همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثر است.

۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹. (شرح حال امام حسین علیه السلام)

أَدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جَبَدِ الْفِتْنَةِ، وَ مَا أَوْهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرِي مَصْرَعُ أَنَا لِأَقِيهِ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقْطَعُهَا عَسَلَانُ الْقُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفَاً وَ أَجْرَبَةً سَعْباً، لَا يَحْبِصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضَى اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوفِّقُنَا أَجَرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِحِمَّتِهِ، وَ هِيَ جَمْعُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدُهُ. مَنْ كَانَ بِإِذِلًّا فِينَا مُهْجَتُهُ، وَ مُوطَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده‌اش (حضرت محمد ﷺ). (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جد و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت‌گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می‌بینم گرگان درنده بیابان - بین نواویس و کربلا - بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم‌های تهی و مشک‌های خالی خود را پر می‌کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیباییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی‌شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا ﷺ به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من - به خواست خداوند - فردا صبح حرکت خواهم کرد».^۱

* * *

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام علیه السلام است که نشان می دهد:
اولاً - امام علیه السلام از آینده این سفر پر خطر - سفر به عراق - به خوبی آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدت و دراز مدت آثار مهمی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً - هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

۳۸. احترام حرم الهی

سید بن طاووس با سند خویش از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «محمد بن حنفیه (برادر امام حسین علیه السلام) در شبی که فردایش امام علیه السلام از مکه رهسپار عراق بود، به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.

امام فرمود: «یا اخی قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ؛ برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».

محمد بن حنفیه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو دست نخواهد یافت».

امام علیه السلام پاسخ داد: «أَنْظِرْ فَمَا قُلْتُ؛ در این باره می اندیشم».

ولی دیدند که امام علیه السلام سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است؛ چون خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزدیک آمد و مهار نافه امام علیه السلام را به دست گرفت و عرض کرد: ای برادر! آیا فرمودی که در این باره می اندیشم؟
امام علیه السلام فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟
فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ علیه السلام أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ، قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را (در خواب) دیدم، به من فرمود: ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».
محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می بری؟!
امام علیه السلام فرمود: «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا؛ رسول خدا به من فرمود: خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام علیه السلام پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت!*

* * *

دستوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم در عالم رؤیا به فرزند دلبدش امام حسین علیه السلام داد، پرده از روی حقیقت مهمی برداشت و آن این که گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدس می شود و گاه شهادت و اسارت، و این بار نوبت شهادت و اسارت بود!

بی شک، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می کرد که با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از یک سو، پرده از چهره ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیه برداشته شود و جهان اسلام بر ضد آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام و یارانش جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه

و قدوة ملت‌های مظلوم گردند و درس آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوم، امام علیه السلام به مقامی رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

۳۹. امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می‌دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام علیه السلام قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب علیها السلام) نامه‌ای بدین مضمون برای امام علیه السلام نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی علیه السلام از عبدالله بن جعفر، اما بعد! تو را به خدا سوگند می‌دهم از مکه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیه، برای جان و مال و فرزندان و خاندانت امان می‌گیرم. والسلام».

امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ، وَأَعْلَمُكَ أَنِّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي فَخَبَّرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا مَاضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ يَابْنَ عَمِّي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَا سَتَحْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي؛ وَاللَّهُ يَابْنَ عَمِّي لَيُعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَى السَّبْتِ وَالسَّلَامُ؛ أَمَّا بَعْدُ! نَامَاتُ بِهِ دَسْتَم رَسِيد، آن را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می‌دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می‌روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می‌رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده‌اند، بر من ستم روا خواهند داشت».^۱

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۱۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸. (با مختصر تفاوت)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام خود را بر سر دو راهی می‌دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی‌های آل امیه صحه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام علیه السلام دومی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اول را توصیه می‌کردند.

امام علیه السلام با نامه‌های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که در زمان حکومت معاویه می‌داد - و شرح آن گذشت - سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی‌دانستند در پشت این شهادت چه تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری - در کوتاه مدّت و دراز مدّت - در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

۴۰. امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی‌پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام علیه السلام هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام علیه السلام کرد و از وی خواست به امام علیه السلام اطمینان دهد و از او بخواهد به مکه بازگردد. عمرو بن سعید نامه‌ای برای امام علیه السلام نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی. چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام علیه السلام رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِّي وَ صَلَّيْ فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا فَتَسْأَلُ اللَّهَ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانُ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ؛ اگر مقصودت از این نامه نیکی و پیوند با من است در دنیا و آخرت پاداش نیک ببینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می‌خواند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید من از مسلمانانم، هرگز با خدا مخالفت نمی‌کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که

در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می‌کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!»^۱

* * *

این گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که اولاً: امام علیه السلام به گفته‌ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب‌های پوسیده هرگز نمی‌شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام علیه السلام به فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هدفی را دنبال می‌کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه‌ترین فرض، آنها می‌خواستند امام علیه السلام سالم بماند و امام علیه السلام می‌خواست دین و آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیه - تفاله‌های عصر جاهلیت و بت پرستی - ممکن نبود.

۴۱. قیام برای اعلای کلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکه با کاروان امام حسین علیه السلام برخورد کرد. امام علیه السلام از وضعیّت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان بر ضدّ توست!».

امام علیه السلام فرمود: «يَا فَرْزَدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوَّلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ؛ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ اَي فَرْزَدَقُ! اَيْنان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی

۱. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۲۰۳.

را از بین بردند و باده‌ها نوشیدند و دارایی‌های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هرکس به یاری دین خداوند و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد».^۱

فرزدق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

* * *

این سخن به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام روی حمایت و وفاداری مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی‌کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه‌های قدرت ظالمان فرومایه را متزلزل کند وظیفه خود می‌دانست، و الا سزاوار بود با شنیدن سخن فرزدق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به مکه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

و به تعبیر دیگر، امام علیه السلام مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، وظیفه اصلی خود می‌دانست؛ به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن پردازد!

۴۲. نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه

چون امام علیه السلام به وادی «حاجز بطن الرمه»^۲ رسید، نامه‌ای توسط «قیس بن مسهر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنِّي أَهْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ

۱. تذكرة الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۹۴.

۲. بطن الرمه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می‌رسند.

أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَأَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ عَلَى ذَلِكَ أَغْظَمَ الْأَجْرِ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی علیه السلام به برادران مؤمن و مسلمان! سلام عليكم؛ سپاس می‌گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیت و اتحاد بزرگانتان بر یاری ما و گرفتن حق ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجه - روز ترویة - از مکه به سوی شما رهسپار شده‌ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتان شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها - اگر خدا بخواهد - بر شما وارد می‌شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».

قیس بن مسهر صیداوی با نامه امام علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه که به «قادیسیه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبدالله بن زیاد» فرستاد. عبدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی علیه السلام ناسزا بگو. قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب علیه السلام طلب رحمت نمود.

عبدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند؛ پیکر شریفش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.^۱

* * *

این نامه به خوبی نشان می‌دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام علیه السلام

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹-۳۷۰. (بامختصر تفاوت)

مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام علیه السلام چون از روحیه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام علیه السلام به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند و اگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت. گرچه فرستاده امام علیه السلام دستگیر و شهید شد؛ ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلت تغییر دادند.

۴۳. قیام برای احیای حق

محدث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که از «بطن الرمه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع^۱ که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام علیه السلام سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟

امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِخْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود».^۲

* * *

۱. «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حرّه - هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر - از مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکه پیوست. در زمان محاصره اول خانه خدا توسط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوم توسط سپاه حجاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵)

۲. اخبار الطوال، ص ۲۴۵.

هنگامی که امثال «محمّد بن حنفیه» و «ابن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام علیه السلام به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه‌ای نداشت به شگفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام علیه السلام در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از طریق شهادت و اسارت!

۴۴. گفتگوی پر معنی امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام

خوارزمی مورّخ معروف نقل می‌کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام به منزل «ثعلبیه»^۱ رسید. موقع ظهر بود امام علیه السلام در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین علیه السلام عرض کرد: پدر جان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام علیه السلام پاسخ داد: «یا بُنّی! إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذَّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ أَنِّي حَقَّقْتُ بِرَأْسِي حَقَّقَةً فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! إِنَّكُمْ تَسْرِعُونَ الْمَسِيرَ وَالْمَنَایَا بِكُمْ تَسْرِعُ إِلَى الْجَنَّةِ، فَعِلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا نُعِیْتُ إِلَيْنَا؛ فرزندم! این زمان، ساعتی است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می‌روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می‌برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می‌دهد».

علی اکبر عرض کرد: «یا أَبَتِ! أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؛ پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!»، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى! يَا بُنّی! وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!؛ آری، فرزندم! سوگند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حقیق».

علی اکبر علیه السلام عرض کرد: «إِذَا لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ؛ پس، از مردن باکی نداریم».

۱. ثعلبیه، در یک منزلی شقوق در مسیر کوفه بمکه واقع شده‌است. در این مکان مردی به نام ثعلبه از بنی اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸)

امام حسین علیه السلام فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَى بِهِ وَلَدًا عَنْ وَالِدٍ؛ خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می‌شود، عطا فرماید».^۱

به یقین امام علیه السلام برای خود گریه نمی‌کرد، زیرا در سخنان پیشین آن حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این زمینه نداشت، گریه امام علیه السلام یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین.

و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر علیه السلام بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی‌روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند.

۴۵. بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام

در منزلگاه «ثعلبیه» مردی به نام «اباهره آزدی» به محضر امام علیه السلام شرفیاب شده سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شد که از حرم خدا و حرم جدّت محمّد صلی الله علیه و آله بیرون آمدی؟

امام علیه السلام فرمود:

«يَا أَبَا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَ أَيْمُ اللَّهِ يَا أَبَا هِرَّةَ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ! وَ لَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا، وَ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذِئَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ».

«ای اباهره! بنی امیه دارایی‌ام را تصرف کردند و من شکیبایی کردم، حرمت‌م را شکستند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم؛ و سوگند به خدا! ای اباهره! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت؛ ولی به یقین، خداوند لباس ذلت فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

برنده‌ای را بر آنان خواهد کشید و خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می‌راند.^۱

۴۶. امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می‌گذارد

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به منزلگاه «زباله»^۲ رسید، خبر شهادت برادر رضاعی‌اش - عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) - را شنید، نوشته‌ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَطِيعٌ! قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنُ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ يَظْطَرَّ، وَ قَدْ خَذَلْتَنَا شَيْعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصَرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، شیعیان ما از یاری‌مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می‌تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان عده از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عده‌ای فکر می‌کردند امام حسین (علیه السلام) به شهری وارد می‌شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره‌مادی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.^۳

* * *

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۲. زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکه، نزدیک منزل ثعلبیه.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴. (با مختصر تفاوت)

این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می‌دید، و گرنه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می‌بایست به مکه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان برمی‌دارد و با صراحت می‌گوید ما به سوی خطر پیش می‌رویم آنها که غیر از این گمان می‌کردند آزادند، بازگردند.

۴۷. امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می‌کند!

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می‌کند که امام علیه السلام در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی‌وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسْتِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيُصْرِفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها بردبار است، با ما بماند و الا از ما جدا شود».^۱

۴۸. اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا

در نقل دیگری، ملاقات فرزددق با امام علیه السلام این گونه گزارش شده است:

امام علیه السلام همچنان به سوی کوفه پیش می‌رفت تا فرزددق، شاعر معروف را دید، فرزددق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن‌که آنان پسر عمویت - مسلم بن عقیل - و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

۱. منابع المودة، ص ۴۰۶.

«رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رَوْح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است».

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءً فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعُهَا فَمَا بِالْ مَتْرُوكِ بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ

اگر (لذات) دنیوی با ارزش به شمار آید، سرای پاداش الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی‌ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشتن جمع‌آوری می‌شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟^۱

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می‌بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.^۲

و «اربلی» مؤلف «کشف الغمّة» بر آن اشعار افزوده است:

وَ إِنْ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا كَمَالًا فَحَسُنُ الْخُلُقِ أَبْهَى وَ أَكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است.^۳

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

۱. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸.

«يَا اَيَّتِي، اَنَا اَبُوكَ وَ بَنَاتِي اَخَوَاتُكَ؛ دخترم! من به جای پدرت و دخترانم به جای خواهران تو هستند!»^۱

* * *

اوج عظمت امام علیه السلام و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام علیه السلام از این طریق یاران خود را نیز برای این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

۴۹. خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن

امام علیه السلام در منطقه «ذو حسم»^۲ با سپاه حرّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام علیه السلام به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجاج بن مسروق» فرمود: «أَذِّنْ رَحِمَكَ اللَّهُ!... حَتَّى تُصَلِّيَ؛ اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند... تا نماز بگزاریم». حجاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام علیه السلام به حرّ بن یزید خطاب کرد: «يَا بَنَ يَزِيدُ! أَتُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ وَأُصَلِّيَ بِأَصْحَابِي؟؛ آیا تو قصد داری با یاران خویش نماز بگذاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

حر پاسخ داد: شما با یارانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم! امام علیه السلام به «حجاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام علیه السلام جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

۱. مشیرالاحزان، ص ۴۵.

۲. ذو حسم (یا ذو حُسم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. إِنِّي لَمْ أَقْدِمُ عَلَى هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتَنِّي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِلَيْنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا يَثِقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عُهْدِكُمْ وَ مِنْ مَوَاقِفِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مِصْرِكُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ كُنْتُمْ كَارِهِينَ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ انْصَرَفْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن‌که نامه‌های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق‌های محکم می‌بندید به گونه‌ای که مایه اطمینان خاطر من گردد، با شما وارد شهرتان می‌شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده‌ام باز می‌گردم».

حر و سپاهیان‌ش در برابر سخنان امام (علیه السلام) ساکت مانده و جوابی ندادند.^۱

و طبق روایت دیگری فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا، وَ اسْتَمَرَّتْ جِدًّا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ خَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«همه شما می‌بینید که چه پیش آمده است، می‌بینید اوضاع زمانه دگرگون و نامشخص شده، خوبی آن روی گردانیده و با شتاب درگذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف‌ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و خطرناک، باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ارشاد مفید، ص ۴۲۷. (با مختصر تفاوت)

پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگِ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی‌بینم».^۱

عَلَّامَةُ مَجْلِسِی افزوده است که امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود:
 «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحْطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم بندگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طمع و لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی‌شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را نگه می‌دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین‌داران اندک گردند».^۲

* * *

با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام علیه السلام گذارد و خود و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام علیه السلام به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام علیه السلام را در یک منطقه دور از آبادی‌ها فرود آورد تا لشکرها فرا رسند و امام علیه السلام را در محاصره کامل قرار دهند. اگر می‌بینیم امام علیه السلام می‌فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی‌ام باز می‌گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام علیه السلام می‌خواست بازگردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز می‌گشت. او به خوبی می‌داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود.

۵. خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام علیه السلام به مؤذن خود فرمان داد اذان و اقامه

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵. (بامختصر تفاوت)

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. (قابل توجه آن که: خوارزمی معتقد است که امام علیه السلام این سخن را در روز دوم محرم، در کربلا ایراد فرموده است)

بگوید، سپس امام علیه السلام جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَإِنْ تَنَقَّوْا بِاللَّهِ وَ تَعَرَّفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى، وَإِنْ كَرِهْتُمُونَا وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنَا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ عَلَىٰ خِلَافٍ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ انْصَرَفْتُ عَنْكُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار می‌کنند سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حق ما را نشناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه‌هایتان نوشته‌اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می‌گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله علیه السلام! ما از این نامه‌ها و فرستادگان بی‌خبریم».

امام علیه السلام به یکی از خدمت‌گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «يَا عَقِبَةُ! هَاتِ الْخُرَجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا الْكُتُبُ؛ ای عقبه! آن دو خورجین نامه‌ها را بیاور».

عقبه نیز نامه‌های کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان پیش آمده، به نامه‌ها نگاه کرده و می‌گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه‌ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام علیه السلام تبسمی کرد و فرمود:

«الْمَوْتُ أَذْنِي إِيَّاكَ مِنْ ذَلِكَ؛ مرگ از انجام این کار به تو نزدیک‌تر است!»^۱

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با مختصر تفاوت)؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲. (با مختصر تفاوت)

این دومین اتمام حجت امام علیه السلام به کوفیان و سپاه «حرّ» است که در میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام علیه السلام فراوان بودند، زیرا کسی جز «حرّ» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمندۀ شدند ولی ارادۀ آنها از آن ضعیف تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام علیه السلام مانند پتکی بر سر «حرّ» وارد شد و چیزی نگفت.

۵۱. گفتگوی پرمعنای امام علیه السلام با حرّ

امام علیه السلام پس از گفتگو با حرّ، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکبها سوار کنید تا ببینیم حرّ و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضۀ شمشیر برد و بر سر حرّ فریاد کشید و فرمود: «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟»؛ مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!.

حرّ پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب - جز تو - چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! اما به خدا سوگند که من نمی توانم نام مادرت را (به علّت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«إِذَا وَاللَّهِ لَا أَتَّبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي؛ به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».
حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!».

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَصْحَابِي وَأَصْحَابُكَ وَابْرَزُوا إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَإِنْ قَتَلْتِكَ

أَرَحْتُ الْخُلُقَ مِنْكَ؛ یارانم با یاران تو می‌جنگند و من با تو نبرد خواهیم کرد. اگر غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم، مردم را از تو آسوده کردم!». (حرّ که تصوّر می‌کرد با تهدید می‌تواند امام را منصرف کند که در نتیجه هم به مقصود خویش برسد و هم با امام درگیر نشود؛ پس از ملاحظه سرسختی امام، از خود انعطاف نشان داد و) گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریت من آن است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می‌دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته‌اند، و اگر با تو بستیزم می‌ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم؛ ولی من در این شرایط نمی‌توانم از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا به عبیدالله بن زیاد نامه‌ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می‌دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا حُرُّ! كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنِّي مَقْتُولٌ؛ ای حرّ: گویا از کشته شدن مرا می‌ترسانی؟».

حرّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکّی ندارم (که اینها چنین تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده‌ای برگردی».

امام علیه السلام فرمود:

مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ وَلَكِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ حَيْثُ يَقُولُ:

سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَقِي	إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا، وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ	وَ فَارَقَ مَذْمُومًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
أَقْدَمَ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا	لِتَلْقَى خَمِيسًا فِي الْوِغَاءِ عَرْمَرَمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَذَم	كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرَغَّمًا

تنها پاسخی که می‌توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس (به پسر عموی

خویش هنگامی که می‌خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود):
 «من این راه را می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.
 آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.
 و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.
 و از بدی‌ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.
 من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه
 دشمن بستم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی‌شوم.
 تو را ذلت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!»^۱

* * *

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام علیه السلام از آن استفاده شده نشان می‌دهد که
 شجاعت پدرش علی علیه السلام در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه
 که پدرش فرمود: «وَاللَّهِ لَا بُنَّ أَبِيطَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند
 عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر
 است».^۲ او هم می‌فرماید: «سَأَمْضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَقِي؛ من از این طریق می‌روم
 و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حق و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!».
 شجاعتی که سبب می‌شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد
 مقصود مقدس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام علیه السلام است زمزمه کنید و به محتوای آن
 بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ
 و خواری و بدبختی است، سخن می‌گوید.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳ (با مختصر تفاوت)؛
 بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷-۳۷۸. (با مقداری تفاوت)

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۵۲. تعبیر دیگری از امام علی (ع) دربارهٔ ذلت‌ناپذیری

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ، أَقْبَلُ الْمَوْتَ تَخَوُّفِي، هَيْهَاتَ طَاشَ سَهْمُكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لَأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هَمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضِّيمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟! مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي فَإِذَا لَا أُبَالِي بِالْقَتْلِ».

«در شأنِ چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزّت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزّت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلت‌بار جز مرگ تهی از زندگی نمی‌باشد.

آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است! من آن نیستم که از مرگ بترسم، روح بزرگ‌تر و هم‌م برتر از آن است که از ترس مرگ زیر بار ستم بروم!

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا! ولی شما بر نابودی عظمت و عزّت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن باکی ندارم!». ^۱

* * *

راستی آفرین بر این همّت، و درود خدا بر این عظمت روح و اوج شهامت؛

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

۱. احقاق الحق، ج ۱، ص ۶۰۱؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۱.

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیتین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

۵۳. خطبه دیگری از امام علی (ع) در جمع یاران حرّ

سرانجام امام علی (ع) و حرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه»^۱ رسیدند. امام علی (ع) در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرِّمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَالَ اللَّهِ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ.

قَدْ أَتَيْتَنِي كُفُوبُكُمْ، وَقَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْتُمْ لَا تَسْلُمُونِي وَلَا تَحْذَرُونِي، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعْتَكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِي أَسْوَةِ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ! وَالْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصَبِيكُمْ ضَيَعْتُمْ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» وَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

«ای مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می‌کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».

۱. بیضه (به کسر باء) آبگهی است میان واقع و عذیب.

هان ای مردم! این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده‌اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده‌اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه‌های شما به دستم رسید و فرستادگانتان - با خبر بیعت شما - به نزد آمدند (و گفتند): شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی علیه السلام و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است.

اسوه و الگوی شما من هستم.

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته‌اید و از بیعت خویش با من دست کشیده‌اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شماست که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته‌اید. (قرآن می‌فرماید): «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»؛ هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است.^۱

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام علیه السلام به نزدش آمده و همگی برای یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام علیه السلام از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود.^۲



این گفتار تاریخی امام علیه السلام با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می‌دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام علیه السلام قیام خود را تبلوری از

۱. فتح، آیه ۱۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵.

وظیفهٔ عمومی همهٔ مسلمین می‌داند که در برابر حکام جائز و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته‌اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده‌اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می‌شود و امضای اعمال آنان سبب اتحاد سرنوشت سکوت‌کننده، با ظالمان و طاغیان می‌گردد.

آری؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ پیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام ﷺ و امام معصوم ﷺ است. چه منطقی از این گویاتر و زنده‌تر!

۵۴. عبیدالله بن حرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی که امام ﷺ با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل»^۱ رسید در آنجا خیمه‌ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام ﷺ «حجّاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجّاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایستهٔ آن باشی که بپذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجّاج پاسخ داد: این حسین بن علی ﷺ است، که تو را به یاری خویش فرا می‌خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

۱. این قصر که موضعی است میان عین التمر و قُطْقُطَانِیّه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی علیه السلام به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یآوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام علیه السلام رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام علیه السلام استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ الْحَرِّ! فَإِنَّ مِصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ وَ خَبَرُونِي أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نُصْرَتِي، وَ أَنْ يَقُومُوا دُونِي وَ يَقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَ أَنَّهُمْ سَأَلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ كَسْتُ أَدْرِي الْقَوْمَ عَلَى مَا رَعَمُوا، لِأَنَّهُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَى قَتْلِ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رضي الله عنه وَ شِيعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُبَايِعُنِي لِيزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَ أَنْتَ يَا بَنَ الْحَرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُوَاخِذُكَ بِمَا كَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ فِي وَفِّي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ تَغْسِلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ أَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينَا حَقَّنَا مَحْدَنَا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبْلُنَا، وَ إِنْ مُعِنَا حَقَّنَا وَ رَكِبْنَا بِالظُّلْمِ كُنْتَ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ».

«اما بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه‌ها را برایم نوشتند و خبر دادند که همگی بر یاری من متفق‌اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی‌کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم - مسلم بن عقیل رضي الله عنه - و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه - عبیدالله بن زیاد - که از من می‌خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده‌اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده‌ای و گناہانی که در ایام گذشته مرتکب شده‌ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می‌خواهم که با آب توبه گناہانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خوانم.

اگر حَقَّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می‌پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زبانی نخواهی دید).»

عبیدالله بن حَرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله ﷺ اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می‌نمودند، من مقاوم‌ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدعیان پیروی تو از ترس بنی امیه و شمشیرهایشان به خانه‌های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم - از کمک‌های مالی - از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه‌ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می‌کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

امام علی (ع) فرمود:

«يَا بَنَ الْحَرْ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ بَخِلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يَقُولُ: «مَنْ سَمِعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ»؛ ای فرزند حر! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدمیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ می‌ورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم... من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس فریاد استغاثة اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین (ع) برخاست و به نزد یاران خود برگشت.^۱

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حَرّ چنین فرمود:

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۲.

«فَالَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتَنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرْنَا إِلَّا هَلَكَ؛ اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما می‌جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباه خواهد شد».

عبیدالله بن حر عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد).^۱

* * *

امام علیه السلام بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می‌دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می‌داند آنها بی‌وفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه‌های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می‌دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه‌ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجت می‌کند، و صاحبان نفوس مطمئن و سعادتمندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می‌سازد، تا در آن کارزار تاریخی عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون‌های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

۵۵. در پستی دنیا همین بس...

از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: «امام حسین علیه السلام (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریّا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:

«وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

إِسْرَائِيلَ؛ از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریّا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!.^۱

در روایت دیگری امام علیه السلام در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَارَادَتْ أَنْ تَزُوجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَرَيْتَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَلَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟

قَالَتْ: رَأْسُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَيْتَهُ حَاجَةً غَيْرَ هَذِهِ.

قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طُشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتِ الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَ نَصْرٍ.

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریّا دراین مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش کرد و به نزد پادشاه فرستاد؛ دختر به نزد پادشاه رفت و به طنازی و عشوه‌گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

پادشاه گفت: (برای آن که به وصال برسم) چه می‌خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریّا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی‌خواهم!

امام علیه السلام ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی علیه السلام گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصر» بر آنان مسلط شد).^۲

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصّر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.

لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین علیه السلام به فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمود: «يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمُهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلَى دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكَفَرَةَ الْفَسَقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا؛ فرزندم! مهدی (عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند».^۱

* * *

گفته‌های کوتاه و پرمعنی امام علیه السلام در مسیر کربلا یکی از دیگری پربارتر و عجیب‌تر است.

هدف امام علیه السلام از طرح ماجرای حضرت یحیی علیه السلام اشاره به این نکته است که حکام ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی‌ها و هوسبازی‌ها شهید می‌کنند و سر بریده‌اش را برای ناپاک زاده‌ای هدیه می‌برند و این نشان می‌دهد که امام علیه السلام از جزئیات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزندان‌ش شرح می‌داده و آن مردان شجاع را آماده‌ی جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون می‌کرده است. جمله «خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا «مهدی علیه السلام» قیام کند» اشاره‌ی پر معنایی به استمرار عاشوراهای حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می‌بینیم. صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ علیهم السلام.

۵۶. ورود به سر منزل مقصود

امام در دوم محرم سال ۶۱ هجری به اتفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

«الْأَنَاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی‌شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه می‌دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین‌داران اندک می‌شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ مَحَطُّ رِجَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا؛ این دیار، جایگاه اندوه و بلا (و سرزمین گرفتاری و آزمون) است، اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما و جاری شدن خون ماست».^۱

سپس اصحاب امام علیه السلام پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیه دیگری در مقابل امام علیه السلام اردو زد و نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا باخبر ساخت.

در روایت دیگری چنین می‌خوانیم:

امام حسین علیه السلام فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.

فرمود:

«ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَيْ هَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صِفِّينَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأَخْبَرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَاهُنَا مَحَطُّ رِكَابِهِمْ، وَ هَاهُنَا مِهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثِقَلُ لَالِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا»؛ سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین علیه السلام) در مسیر جنگ صفین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون‌های پاکشان است».

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

پرسیدند: از چه خبر می‌دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می‌آیند».

سپس امام حسین علیه السلام مثنی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «هَذِهِ وَاللَّهِ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أُقْتَلُ فِيهَا، أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ: بِهِ خُذَا سَوَكُنْدَا! اَيْنَ هَمَانِ سِرْزَمِينِي اسْتِ كِه جَبْرَائِيلُ بِهِ پيامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد كه من در آن شهيد می‌شوم. امّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد».

آنگاه امام علیه السلام سخن امّ سلمه را این‌گونه نقل کرد: «روزی جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تو هم (ای حسین علیه السلام) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله تو را در آغوش گرفت و بر دامنش نشاند. جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا حسین علیه السلام را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل گفت:

فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتُقْتَلُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أُرِيْتُكَ تُرْبَةَ أَرْضِهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا؛ اَمّت تو وی را خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می‌شود به تو نشان دهم؟. پیامبر فرمود: آری! آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد.^۱ ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می‌کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می‌پیمودند تا آن‌که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین علیه السلام از حرکت ایستاد. امام علیه السلام از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد؛ ولی آن اسب نیز قدم از قدم برداشت، اسب‌های متعدّدی عوض کرد، ولی هیچ‌یک حرکت نکردند. امام علیه السلام چون این امر شگفت‌آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می‌نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ؛ دشت اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قَفُّوا وَلَا تَرَحَّلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ سَفْكُ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ هَتْكَ حَرِيمِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ ذَبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ تَزَاوُ قُبُورُنَا، وَ بِهَذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلفی نیست».^۱

* * *

سرزمین کربلا از خاطره انگیزترین سرزمین های کشور اسلام است، سرزمین دلاوری ها و رشادت ها، سرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایمردی ها در مسیر هدف. نام کربلا برای امام حسین (علیه السلام) کاملاً آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندان حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فرا خواهد گرفت).

حتی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بکشایند و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸ و رجوع کنید به: اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۲.

۵۷. برخورد عزّتمندانۀ امام (علیه السلام) با فرستادهٔ عیدالله

ابن زیاد نامه‌ای به این مضمون برای امام حسین (علیه السلام) نوشت: «اَما بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین - یزید! - به من نوشته است که سر بر بالین نهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین (علیه السلام) رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود: «لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرَضَةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرَضَةِ الْخَالِقِ؛ گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستادهٔ «عیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟».

امام (علیه السلام) فرمود:

«مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ؛ این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا عیدالله مستحقّ عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدّت برآشفّت (ولی پاسخی نداشت).^۱

* * *

امام (علیه السلام) با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاغی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدّم می‌شمرند، هیچ سر سازش ندارد و نامهٔ امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایستهٔ پاسخ نمی‌داند، آن را می‌خواند و به دور می‌افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

۵۸. خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام (علیه السلام) در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیهٔ دیگر

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳. (با مختصر تفاوت)

اردو زدند. آنگاه امام علیه السلام قلم و کاغذی طلب کرد و نامه‌ای برای بزرگان کوفه که می‌دانست بر رأی خود استوار مانده‌اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَ رُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَثَارُوا بِالْفِئَةِ، وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَ إِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَ قَدْ أَتَيْتُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ، وَ قَدْ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ أَنْتُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَخَذُلُونِي، فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِبَيْعَتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَ رُشْدَكُمْ، وَ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي وَ وَلَدِي مَعَ أَهْلَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ بِي أُسْوَةٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَقْضُوا عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتَكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي! وَ الْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصَبِكُمْ ضَيْعَتُمْ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» وَ سَيُعْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان: از حسین بن علی علیه السلام به سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، اما بعد: شما می‌دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند».

شما می‌دانید که این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پای‌بند شده و از پیروی خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده‌اند و من به جهت قربت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می‌دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه‌های شما به من رسید. فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزد آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده‌اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهایم نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید به رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادرم و پسر عمویم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، پس [در این صورت] شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام»^۱

امام (علیه السلام) نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَزَلًا كَرِيمًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوند! برای ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی»^۲.

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

امام علیه السلام در این نامه که برای عموم مردم کوفه - مخصوصاً بزرگان آنها - نوشته است بار دیگر اتمام حجت می‌کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضدّ جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن می‌سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت مؤکّد آنان را در حمایت از آرمان‌های خود یادآور می‌شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی‌کند و عزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکل بر خداوند آشکار می‌سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدّس امام علیه السلام را از قیام عاشورا روشن می‌سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام؛ بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش‌های الهی را پایمال کرده‌اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

۵۹. خوشا چنین هرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام علیه السلام ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام علیه السلام آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده‌ای؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ؛ اهالی شهر

شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده‌اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!»^۱

خوارزمی روایت کرده است: امام علیه السلام به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«يَا هَذَا بَلَغَ صَاحِبُكَ عَنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا الْبَلَدَ، وَلَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ

آتَيْهِمْ قَبِيلًا يُعُونِي وَيَمْنَعُونِي وَيَصْرُونِي وَلَا يَخَذُلُونِي فَإِنْ كَرِهُونِي إِنصَرَفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَيْثُ

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

جُئْتُ؛ از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده‌ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده‌ام باز می‌گردم».^۱

وقتی فرستادهٔ عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین علیه السلام برهاند. آنگاه این خواستهٔ امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی علیه السلام بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامهٔ ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبيدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

عمر بن سعد، متن نامهٔ عبيدالله بن زیاد را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد.

امام علیه السلام فرمود:

«لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ، فَرَحَبًا بِهِ؛ من هرگز به این نامهٔ ابن زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟! خوشا چنین مرگی!».^۲

۶۰. می‌خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین علیه السلام قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می‌خواهم شب هنگام در فاصلهٔ دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین علیه السلام نیز با بیست تن از یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام علیه السلام به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها عبّاس برادرش و علی اکبر

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۵۳.

فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش، به بقیه دستور داد، دور شوند.

ابتدا امام علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود:

«وَيْلَكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ ذُرْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ كُنْ مَعِيَ، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می‌جنگی در حالی که می‌دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست».

ابن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می‌ترسم خانه‌ام را ویران کنند. امام علیه السلام فرمود: «أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ؛ من آن را برای تو می‌سازم». ابن سعد گفت: من بیمناکم که اموالم مصادره گردد. امام فرمود:

«أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛ من از مال خودم در حجاز، بهتر از آن را به تو می‌دهم».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده‌ام بیمناکم (می‌ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذرانند).

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی روبرو گرداند و در حالی که از جابر می‌خواست، فرمود: «مَالَكَ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَلَّا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسْپَرًا؛ تو را چه می‌شود! خداوند به زودی در بسترت جانت را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كَفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ؛ جو عراق مرا کافی است!».^۱

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹.

امام علیه السلام در هر گام به اتمام حجت می‌پردازد تا هیچ کس فردا، ادعای بی اطلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقایق امام علیه السلام و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می‌کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام علیه السلام خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می‌کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیه را در کام خود فرو می‌برد.

۶۱. هن راز و نیاز با محبوب را دوست داریم

(پس از بی نتیجه ماندن راه‌های مسالمت‌آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین علیه السلام، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله علیه السلام روانه شدند، صدای همه‌مه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام علیه السلام رسید).

حضرت عباس بن علی علیه السلام محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می‌آید».

امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود:

«یا عَبَّاسُ! اِزْكَبْ بِنَفْسِي اَنْتَ - يَا اَخِي - حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ وَ مَا بَدَا لَكُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟» ای عباس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو از آنها بپرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و بپرس: چه دستور تازه‌ای به آنان داده شده؟.

«قمر بنی هاشم» عباس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شمارا چه شده است؟ و چه می‌خواهید؟». گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عبّاس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله علیه السلام بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله علیه السلام برسان و پاسخش را به ما ابلاغ کن».

عبّاس علیه السلام به تنهایی نزد امام علیه السلام برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عبّاس علیه السلام پیام ابن سعد را به عرض امام علیه السلام رساند، امام علیه السلام به برادر خطاب کرد و فرمود:

«إِزْجَعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ عُذْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعِشْيَةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ؛ نزد آنان برگرد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که جنگ را تا سپیده دم فردا به تأخیر بیاورند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز و نیاز و استغفار بپردازیم. خدا می‌داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیاز فراوان و استغفار را دوست دارم».

عبّاس علیه السلام سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله علیه السلام یک امشب را از شما مهلت می‌خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی ردّ و بدل شد تا آن که عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفار) بودند و از تو چنین تقاضایی می‌کردند، سزاوار بود که پذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی‌دهم!

در روایتی از علی بن حسین علیه السلام آمده است که فرمود: «فرستادهٔ عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».^۱

* * *

آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و خالص ترین سلالهٔ آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و با راز و نیاز او خود را آمادهٔ لقاء الله در بهترین حالات سازد، و دیگری می رفت تا آخرین نمونه های انحطاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد. صحنهٔ کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صدای زمزمهٔ مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی بود یا صدای تسبیح خازنان بهشت؛ در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

۶۲. خطبهٔ تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند. علی بن الحسین علیه السلام می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْمَدُكَ عَلَى أَنْ

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲. (با مختصر تفاوت)

أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبِيِّ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً، وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْراً، أَلَا وَ إِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدّاً، أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً.

«خدای را ستایش می‌کنم بهترین ستایش‌ها و او را سپاس می‌گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می‌گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد ﷺ) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشه شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای‌بندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم؛ خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید! من می‌دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمه‌ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در برگرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محل خطر دور شوید).»^۱

ابن اعثم می‌گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَصَحَّ مِنْكُمْ وَ لَا أَعْدَلَ وَ لَا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتٍ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً، فَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ أَقْبَلَ فَقُومُوا وَ اتَّخِذُوهُ جَمَلاً، وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ صَاحِبِهِ أَوْ رَجُلٍ مِنْ إِخْوَتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذَرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَ لَوْ أَصَابُونِي وَ قَدَرُوا عَلَى قَتْلِي لَمَا طَلَبُوكُمُ».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲-۳۹۳.

«من هیچ اصحابی را از شما سالم‌تر و عادل‌تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست دوستش یا دست یک تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می‌طلبند و اگر بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!.^۱

* * *

ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده‌اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».

ولی یاران امام (علیه السلام) یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می‌مانیم و در رکابت شربت شهادت می‌نوشیم) امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفِلْتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ؛ فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛ خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

امام (علیه السلام) در حق همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«ارْقِعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا؛ سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام (علیه السلام) جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می‌داد و می‌فرمود:

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۹-۱۷۰.

«هَذَا مِزْلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ؛ ای فلان کس! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه‌های گشاده و چهره‌های باز (با شادی و افتخار) به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند.^۱

* * *

این خطبه تاریخی امام علیه السلام در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امت‌های دربند درآمد.

آری، امام علیه السلام با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

اما آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شهد آن را همچون آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهد شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

۶۳. هرگز دست از دامنست بر نمی‌داریم!

در کتاب «الدمعة الساکبة» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین علیه السلام می‌گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله‌ای توجهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجهم

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:

«إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِأَلْسِنَتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَقَدْ اِنْعَكَسَ الْأَمْرُ، لِأَنَّهُمْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. وَالْآنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَ قَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَسَبَى حَرَمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَأَخْشَى أَنَّكُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخُدْعُ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَكُنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيُنْصِرْفِ، فَاللَّيْلُ سَتِيرٌ وَ السَّبِيلُ غَيْرُ حَظِيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجِيرٍ، وَ مَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا عَدَاً فِي الْجَنَانِ نَحِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ، وَ قَدْ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَلَدِي حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفٍّ كَرِبَاءٍ غَرِيْبًا وَحِيداً عَطْشَاناً قَرِيداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ، وَ لَوْ نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حَرْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا غافل نموده است، و آنها هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت آنان ندارند، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا ترک کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر ﷺ، خدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس ماندن در کنار ما را نمی پسندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار؛ ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا ﷺ فرموده است: فرزندم حسین (علیه السلام) در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم (عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه امانم نداد، ترسیدم متوجه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند؛ دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان [ظالمان را] مسلط کن و از شفاعت جدم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگامی که باز می‌گشتم و اشک از دیدگانم بر گونه‌هایم جاری بود، عمه‌ام امّ کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمه‌ام فریاد زد، واجداه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه، ای وای بر بی‌یاوری....

عمه‌ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود: «يَا أُخْتَاهُ! لَيْسَ لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ؛ هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست.» امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَكَّرْتُهُمْ فَلَمْ يَذْكُرُوا، وَ عَظَّمْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي، فَمَا لَهُمْ غَيْرُ قَتْلِي سَبِيلًا، وَ لَا بُدَّ أَنْ تَرَوْنِي عَلَى الثَّرَى جَدِيدًا، لَكِنْ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّ الْبَرِيَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَ كَظْمِ نَزْوِلِ الرِّزْيَةِ، وَ بِهَذَا وَعَدَ جَدُّكُمْ، وَ لَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَ، وَ دَعَاكُمْ إِلَهِيَ الْفَرْدَ الصَّمَدَ؛ یادآوری کردم ولی توجهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند، آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری‌ها و خویشتن‌داری در برابر مصائب سفارش می‌کنم. جدّ شما، پیامبر اکرم ﷺ مرا به این روز نوید داده است و وعده‌ای که تخلفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی‌نیاز می‌سپارم.»

سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می‌نمودند.^۱

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله علیه السلام، ابتدا عبّاس بن علی (برادر

رشیدش) به امام علیه السلام عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عباس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام علیه السلام از این همه وفاداری و پایمردی و شهادت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد.

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ مُسْلِمٌ، اِذْهَبُوا قَدْ اَذْنُتُ لَكُمْ؛ افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می‌دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

آنها عرض کردند: «مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند ما بزرگ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن رها کردیم، بی آن‌که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه‌های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خدا سوگند! چنین نمی‌کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می‌نماییم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتان آن هستی می‌پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سینه آنها فرو برم و تا قبضه این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می‌کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» بپاخاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غیاب او در حقّ تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و دگر بار زنده شده و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام علیه السلام زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند.^۱



تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزارجان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه علاقه و عشق آتشینی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.

بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

۱. الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۷۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۸۰؛ بخشی از این ماجرا در ارشاد مفید، ص ۴۴۲-۴۴۳ آمده است.

۶۴. شیرین تر از عسل

ابو حمزه ثمالی در روایتی از امام سجّاد علیه السلام ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می‌کند، تا آنجا که امام علیه السلام خبر شهادت همه یارانش را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام علیه السلام عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام علیه السلام با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «يَا عَمَّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ؛ عموجان! از عسل شیرین‌تر!». امام فرمود:

«إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لَأَحَدُ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبَلَّوْا بِلَاءٍ عَظِيمٍ وَابْنِي عَبْدُ اللَّهِ؛ آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسرم عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می‌کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می‌شود؟!». امام علیه السلام فرمود:

«فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خِيَمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَلَبَنًا فَلَا أَجِدُ قَطُّ؛ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدَي فَأَحْمِلُهُ لِأَذْنِيهِ مِنْ فِي فَيْرَمِيهِ فَاسْقُ بِسَهْمٍ فَيَنْحِرَهُ وَ هُوَ يُنَاغِي فَيَنْفِضُ دَمَهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبْرًا وَ احْتِسَابًا فَبِكَ، فَتُعْجِلُنِي الْأَسِنَّةُ فِيهِمْ وَالنَّارُ تَسْتَعِرُّ فِي الْحُنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْحَيْمِ، فَأَكُرُّ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه‌ها دنبال آب یا شیر می‌گردم ولی چیزی نمی‌یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم تا از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن‌که لبه‌ایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی‌گلوئی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می‌زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال

او را به آسمان بلند کنم و می‌گویم: خدایا! از تو صبر می‌طلبم و این را برای تو و به حساب تو می‌گذارم.
 آنگاه نیزه‌های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه‌ها زبانه کشد و من
 بر آنان در آن تلخ‌ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و آنچه خدا خواهد، رخ خواهد داد». ^۱
 امام سجاد علیه السلام فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان
 پیامبر در خیمه‌ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام علیه السلام عرضه داشتند:
 «سرنوشت سرور ما علی (امام سجاد علیه السلام) چه خواهد شد؟». امام علیه السلام در حالی که
 اشک می‌ریخت، فرمود:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصْلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةِ أُمَّةٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام؛
 (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجاد) چگونه دست می‌یابند
 در حالی که او پدر هشت امام است؟».^۱

* * *

طبق این روایت پر معنی که از امام سجاد علیه السلام نقل شده امام حسین علیه السلام همه چیز را در
 آن شب تاریخی پیش‌بینی فرمود، همه گفتنی‌ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود
 پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.
 یاران و فرزندان حتی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی
 به استقبال شهادت رفتند.

خداوند! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ اولیاء
 الله را با شکوه و عظمت بی‌سابقه‌ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت‌طلبی را
 به گونه‌ای فراموش‌نشدنی بر سینه تاریخ بشریت ثبت نموده است.

۱. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۶، ح ۲۹۵. همچنین رجوع کنید به: نفس
 المهموم، ص ۱۱۶.

درسی که می‌تواند برای همه افراد و همه ملت‌های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حق و فضیلت و پاسداران مکتب‌های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می‌برد.

۶۵. آماده‌سازی برای حادثه‌ای بزر

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری می‌کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حُوّی»^۱ غلام سابق ابوذر غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می‌کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می‌کرد:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ	كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ	وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكِ السَّبِيلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقانت را به کشتن می‌دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی‌پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می‌گردد و هر موجود زنده‌ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد).»

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرده ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. امّا عمه‌ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقت قلب و بی‌تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد، بپاخواست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می‌رسید (و امشب را نمی‌دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیر مؤمنان، و برادر

۱. نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعة «جون» نقل شده است.

ارجمندم، حسن نشسته‌ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می‌دهی!).

پس امام حسین علیه السلام به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «يَا أُحْيَةَ لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ؛ خواهر عزیزم! مبدا شیطان شکیبایی‌ات را برباید!».

عمّه‌ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابا عبدالله! آیا به ستم کشته خواهی شد؟
جانم به قربان تو!

بغض گلوی امام علیه السلام را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:
«لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ؛ اگر مرغ قطا (پرنده‌ای زیبا و خوشخوان) را (صیادان) به حال خود رها می‌کردند، در آسایش و آرامش به خواب می‌رفت».

عمّه‌ام گفت: «يَا وَيْلَتَا! أَفْتَغْصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَذَاكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشْدُّ عَلَى نَفْسِي؛ ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می‌بینی؟ و این دل مرا بیشتر جریحه دار کرده و جانم را می‌سوزاند!»؛ پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.

امام حسین علیه السلام برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:
«يَا أُحْيَةُ إِنِّي اللَّهُ وَتَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ، وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يُمُوتُونَ، وَأَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَيَبْعَثُ الْخُلُقَ فَيَعُودُونَ، وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ لِي وَهُمْ وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ رَسُولُ اللَّهِ أُسْوَةٌ».

«خواهرجان! تقوای خدا را پیشه‌ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلی بده و بدان که همه زمینیان می‌میرند، و اهل آسمان نمی‌مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با قدرت خود، زمین را آفرید و خلایق را بر می‌انگیزد و همه به سوی او باز می‌گردند و او یگانه بی همتاست.

پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم - فاطمه علیه السلام - از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی علیه السلام از

من بهتر بود. [و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویم]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من و آنان و هر مسلمانی (در تحمل بلاها و مصیبت‌ها) الگو و سرمشق است».

امام علیه السلام، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلی داد و به او فرمود:

«يَا أُخَيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقِي عَلَى جَبِيَّاءَ، وَلَا تَحْمِشِي عَلَى وَجْهَاءَ، وَلَا تَدْعِي عَلَى بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ أَنَا إِذَا هَلَكْتُ؛ اِی خواهرم! تو را به خدا سوگند می‌دهم و بر آن تأکید می‌کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: پس از این که عمه‌ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید.^۱



به این ترتیب، امام علیه السلام در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران و سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیه‌ی عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام علیه السلام با آن وسعت دید و سعه صدری که داشت، تمام خاصان و بستگان خود را در مدتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه‌ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که شب عاشورا طاقت تحمل شنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۴-۴۴۵ (با مختصر تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱-۳.

۶۶. جالب‌ترین صحنه‌های ایثار

از حضرت زینب علیها السلام نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین علیه السلام و یارانش با خبر شوم. دیدم امام علیه السلام در خیمه خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و قرآن تلاوت می‌کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شبی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می‌روم و برادران و عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می‌کنم. پس به خیمه عبّاس علیه السلام آمدم ناگاه همه‌همه و صدای غزایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گرد عبّاس - که چون شیر بر زانویش تکیه زده بود - حلقه زده‌اند، و او خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین علیه السلام نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می‌کنید؟ عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم. عبّاس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر نمی‌دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اولین کسی که به میدان نبرد می‌شتابد، شماید. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادرم عبّاس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب علیها السلام افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادرم حسین علیه السلام رفته و جریان را به اطلاعش برسانم که ناگاه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز همه‌همه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر

افکندم، دیدم اصحاب نیز برگرد حبیب بن مظاهر حلقه زده‌اند و او می‌گوید:
ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده‌اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان را
روشن و بی‌پرده بیان کنید.

گفتند: آمده‌ایم تا (حسین علیه السلام) غریب فاطمه علیه السلام را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده‌اید؟

گفتند: برای یاری حسین علیه السلام.

گفت: اگر صبح شد چه می‌کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اول کسی که به میدان مبارزه گام می‌نهد، شما هستید. ما
پیش از بنی هاشم به میدان می‌رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم
حتی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته
و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند؛ پس یاران شمشیرهایشان را به اهتزاز
درآوردند و یک صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.

زینب علیه السلام در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و اشک بر
چشمانم حلقه زد و در حالی که می‌گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم امام حسین علیه السلام
روبرو شدم، برخورد مسلط شده و در چهره او تبسم کردم».

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، أَخْبِرْنِي مَا سَبَبُ تَبَسُّمِكَ؛ خواهرم!

از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم
نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم»

و «اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ اعْلَمِي، أَنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالَمِ الذَّرِّ، وَبِهِمْ وَعَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
هَلْ تُحِبِّينَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى ثَبَاتِ أَفْئَامِهِمْ؛ خواهرم! بدان، اینان از عالم ذرّ یاران من بودند و جَدَم
رسول خدا ﷺ مؤدّه آنان را به من داده بود. آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».

گفتم: آری!

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب علیها السلام در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«أَيْنَ إِخْوَانِي وَ بَنُو أَعْمَامِي؛ برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عباس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«أُرِيدُ أَنْ أُجِدَّ لَكُمْ عَهْدًا؛ می خواهم تجدید پیمان کنم».

همه بنی هاشم حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود بنشینید! همگی نشستند آنگاه امام

ندا داد:

«أَيْنَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرِ أَيْنَ زُهَيْرُ أَيْنَ هِلَالُ، أَيْنَ الْأَصْحَابُ؟؛ حبیب بن مظاهر، زهیر،

هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبیب بن مظاهر عرض کرد: بله یا ابا عبد الله علیه السلام.

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه

حضرت خطبهٔ رسایی خواند و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوَى قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي وَ أَنَا

أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ فِي

سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ؛ یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی

ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هرکس از شما قصد

بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا إِلَىٰ مَنْ أَرْزَلَكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ اکنون که چنین است پس سر بردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخن امام علیه السلام پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا ابا عبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش ببریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حق ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام علیه السلام فرمود:

«اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصَرِفْ بِهَا إِلَىٰ بَنِي أَسَدٍ؛ بنشینید! - رحمت خدا بر شما باد و خدا به شما جزای خیر دهد - هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام علیه السلام) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟ امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّحُ بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَىٰ نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبْيِ؛ بعد از شهادت من، زنانم اسیر می شوند و من از اسیری زنانتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسم کنان به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الان چه وقت تبسم است؟ گفت: ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه علیه السلام را شنیدم ولی در پایان آن صدای مهممه نگذاشت که بفهمم امام علیه السلام چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام علیه السلام به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می شوم و زنانم اسیر می گردند».

زن گفت: می‌خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می‌پسندی که دختران رسول خدا ﷺ اسیر شوند و من در امان باشم، چادر از سر زینب علیها السلام بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می‌پسندی گوشواره‌های دختران زهرا علیها السلام را بر بایند و گوشواره‌های من زینت گوشم باشند؟ آیا می‌پسندی که تو نزد رسول خدا ﷺ رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا علیها السلام رو سیاه؟!

به خدا سوگند شما مردان را یاری می‌کنید و ما زنان را. پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام علی علیه السلام برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی‌کند. امام علی علیه السلام گریست و فرمود:

«جَزَيْتُمْ مِنَّا خَيْرًا؛ خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد».^۱

* * *

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟

آیا این گونه اخلاص و از خودگذشتگی و شهادت آمیخته با معنویت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟! نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و هم‌زمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده‌اند؟

۱. معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۲.

و! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می‌گوید:
 «آیا می‌پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش
 زهرا علیها السلام رو سیاه».

آری این است جالب‌ترین صحنه‌های ایثار!

۶۷. خون‌های شهیدان را به آسمان هدیه می‌برند!

به هنگام سحر، امام حسین علیه السلام به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود:
 «می‌دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟»
 اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟
 فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَى لَتْنَهَيْسِي، وَ فِيهَا كُلُّ أَبْقَعٍ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَى، وَ أَظُنُّ
 أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي: «يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ
 اسْتُبْشِرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجِّلْ
 وَلَا تُؤَخِّرْ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ
 وَ قَدْ أَرَفَ الْأُمْرَ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ».

«سگانی را دیدم که به من حمله می‌کنند تا مرا پاره پاره کنند، و در میان آنها سگی دو رنگ دیدم
 که نسبت به من از دیگر سگ‌ها بیشتر حمله می‌کرد! گمان می‌کنم که قاتل من مردی دو رنگ
 و ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدّم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او
 بودند و به من می‌فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مؤدّه
 آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز!
 این فرشته‌ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار
 دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).»

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکی نیست».^۱

* * *

این گرانبهاترین هدیه‌ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می‌شود، هدیه خون شهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام).
و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان‌هایی درنده خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی‌کنند حتی اگر او یکی از شریف‌ترین فرزندان آدم باشد.

۶۸. آخرین توشه!

امام (علیه السلام) در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:
«قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَ اغْتَسِلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ؛ برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس‌های خود را بشویید تا کفن‌های شما باشد!».

امام (علیه السلام) نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندق را که در پشت خیمه‌ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند؛ آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد.^۲

* * *

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام (علیه السلام) و پیروانش گفته می‌شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می‌کشاند که خارهای مگیلان در نظرشان همچون حریر می‌آید!

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸۱. (با مختصر تفاوت)

۲. امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶-۳۱۷.

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می‌آورد، و می‌گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

۶۹. مناجات صبح عاشورا

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حمله‌ور شد، امام علیه السلام دست‌های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيُشْمِتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ؛ خداوند! تو تکیه‌گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندک و دوست در آن خوار می‌شد و دشمن شامت می‌کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شکوه نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها نجات بخشیدی، تو ولی هر نعمت، و صاحب هر کار نیک و خیر و منتهای هر مقصودی».^۱

* * *

جالب این که امام علیه السلام در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصی از خداوند نمی‌کند؛ چرا که می‌داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنۀ قیامت از خود به یادگار می‌گذارد. او فقط اعتماد کامل و توکل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می‌دارد.

۱. ارشاد مفید، ص ۴۴۷-۴۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ (با مختصر تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴.

۷۰. خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام علیه السلام برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل آسای آنان و عمر بن سعد - که میان اشراف کوفه ایستاده بود - می نگریست، فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا خَالًا بَعْدَ خَالٍ، فَلَمَّعُورُ مَنْ عَرَّتُهُ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فِتْنَتْهُ، فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا، وَ أَرَاكُم قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَشْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بَوَجهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَبَبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَ بَشَسَ الْعَبْدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ عِزَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ، فَانْسَاكُم ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، قَتَبًا لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلس را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می کند و طمع آزمندان به خود را می خشکاند، شما را می بینم که تصمیم بر کاری گرفته اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه اش از شما بر تافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او کرده و به پیامبرش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذریه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و بر خواسته هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش

ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویند. در این هنگام، شمر جلو آمد و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم! امام علیه السلام فرمود:

«اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَلَا انْتِهَاكَ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَجَدَّتِي خَدِيجَةَ زَوْجَةَ نَبِيِّكُمْ، وَلَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، و شاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».^۱

۷۱. توجّه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام علیه السلام (در روز عاشورا) به من فرمود: «نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا فِي الْمَوَالِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَخَذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (میان همه یارانم) اعلام کن هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود؛ زیرا که من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دینی بر دمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود». در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام علیه السلام به من فرمود:

«نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ؛ میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام علیه السلام پاسخ داد:

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵-۶.

«وَمَا كِفَالَةُ امْرَأَةٍ، وَهَلْ تَقْضِي امْرَأَةً؛ كِفَالَتِ آن زن چه فایده‌ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!»^۱

* * *

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی‌ترین شرایط، حتی به بدهکاری‌های اصحاب و یاران خود به مردم توجه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند؛ مبدا حقوق مردم از دست برود. این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و کمترین اهمیتی برای آن قائل نبودند، اصلاً چیزی را به نام «حَقِّ النَّاسِ» باور نداشتند!!

۷۲. سازندگی در صبح عاشورا

امام علی (ع) در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ، كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ، وَأَوْلَى بِالرِّضَى، وَأَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِلْقَنَاءِ، فَجَدِّدْهَا بَالٍ، وَنَعِيمُهَا مُضْمَحِلٌّ، وَسُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ، وَالْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَالدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

«ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا دوری نمایید، اگر دنیا برای کسی می‌ماند و یا کسی در آن می‌ماند، پیامبران به بقا شایسته‌تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریده است. تازه‌های آن کهنه می‌شود و نعمت‌هایش نابود می‌گردد و شادمانی آن آمیخته با غم است. [چرا که] دنیا منزلی است ناپایدار و خانه‌ای است که به ناچار باید از

۱. احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۲۹.

آن رخت بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید».^۱

* * *

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حب دنیا، حب جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام علیه السلام برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می‌کند با هشدارهای مکرر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، به یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان‌ساز آنها را بیدار نکرد!

۷۳. خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین علیه السلام مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می‌شنیدند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّى أَعْظِيَكُمْ بِمَا لَحِقَ لَكُمْ عَلَيَّ، وَ حَتَّى أَعْتَدِرُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَ أُعْطِيتُمُونِي النِّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَشْعَدُّ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَى سَبِيلٍ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْنَا غَمَةً ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيْنَا وَلَا تُنْظِرُونِي»؛ هان ای مردم! سخن مرا بشنوید، و برای کشتن من شتاب مکنید، تا شما را به چیزی که حق شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادت‌مند خواهید شد و اگر عذر مرا نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، پس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

کارتان را بنگرید) سپس مهلت ندهید (و هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید).^۱

«إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»؛ ولی و سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد.^۲

خواهران و دختران امام باشنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أُسْكِنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ؛ آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام علیه السلام در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَانْظُرُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟ ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَاعْتَبُوا، فَانْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله، وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمْرَةً سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟ أَوْ لَيْسَ جَفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارِ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟ أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِضٍ فِيكُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِي وَلِإِخِي: «هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَإِنَّ اللَّهَ مَا تَعَمَّدَتْ كِذْبًا مَذْعَلْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ يَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَقَهُ.

وَ إِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ

۱. یونس، آیه ۷۱.

۲. اعراف، آیه ۱۹۶.

الْأَنْصَارِي، أَوْ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِي، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِي، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي وَلِإِخِي، أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي؟!».

«[ای مردم] نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آیید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟! آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حق مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می‌گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده‌ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید. آنان به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده‌اند که آن را در حق من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی‌ها سبب نمی‌شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می‌پرستد اگر بداند که چه می‌گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می‌بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شک و تردیدها و ضد و نقیض‌ها) پرستش می‌کنی! و من گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی؛ نمی‌فهمی که امام چه می‌گوید!! خداوند بر دل تو مهر زده است.

سپیس امام علیه السلام چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ أَثَرًا مَا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتْلِي مِنْكُمْ قَتْلُهُ؟ أَوْ مَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جَرَّاحَةٍ؟».

«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری - در میان شما و غیر شما - جز من نیست.

به من بگویید: آیا کسی را از شما کشته‌ام که از من خونهای او را می‌طلبید؟ آیا مالی را از شما برده‌ام و یا کسی را مجروح ساخته‌ام که قصاص آن را از من مطالبه می‌کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی‌گفت.

آنگاه امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود:

«يَا شَبَثَ بْنَ رَبْعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجْرٍ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أَتَيْتَ الثَّمَارَ وَاحْضَرَ الْجَنَابَ، وَطَمَتِ الْجِهَامُ وَإِنَّمَا تُقَدِّمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجْتَدِّ، فَاقْبَلْ؟!»؛ يَا شَبَثَ بْنَ رَبْعِي! يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجْرٍ! يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ! يَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ! آيا شما برای من نامه نوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاهها پرآب گشته و تو در سرزمینی پا می‌گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه‌ای ننوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».

سپیس افزود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفَ عَنْكُمْ إِلَى مَا مَنِي مِنَ الْأَرْضِ!؛ ای مردم! اگر

از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی‌خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) درآیی! چرا که به آنچه که دوست داری می‌رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ] أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بَنٍ عَقِيلٍ؟ لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَقْرَأُ أَقْرَارَ الْعَبِيدِ!؛ تو برادر همان برادری (تو همانند برادرت محمد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می‌خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان نخواهم گذاشت و مانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد)».

آنگاه ادامه داد:

«عِبَادَ اللَّهِ!؛ ای بندگان خدا!» «وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»؛ من به پروردگار خود و پروردگا شما پناه می‌برم از این که مرا متهم کنید.^۱ و نیز افزود: «أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»؛ من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.^۲

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبة بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند.^۳

* * *

این رساترین و گویاترین اتمام حجت امام علیه السلام در روز عاشورا بود که همه گفتنی‌ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

۱. دخان، آیه ۲۰.

۲. با استفاده از سوره غافر، آیه ۲۷. در سوره غافر به جای أَعُوذُ، «أَنْتِي غُدْتُ» آمده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۸-۴۵۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶-۷. (با مقداری تفاوت)

امام علیه السلام با این خطبه غرّاً نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.

امام علیه السلام با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می‌کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توخّش و بی‌ایمانی خود را ثابت کردند.

امام علیه السلام با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خودکامگان بی‌ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملت‌های دربند.

۷۴. خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین علیه السلام آراست و پرچم‌ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره و قلب، نظام بخشید. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین علیه السلام احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَنُ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ غَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ أَخْزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمِلْتُمْ بَطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيْلَكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی‌شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت

می‌کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می‌شود، و هر کس از من نافرمانی کند هلاک خواهد شد.

شما از دستور من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم‌هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دلهای شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرا دهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ، أَفَحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَاهِينٍ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوُّنَا فَأَصْبَحْتُمْ إِبِلًا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْسَوْهُ فِيكُمْ، وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَا لَوْكُمْ، وَ حَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا، وَ لَا رَأْيٍ تَقِيلَ لَنَا.

فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرْ، وَ الْجَأَشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ، وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدُّبَا، وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ، فَقَبِّحَا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ، وَ شِذَازِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبْذَةِ الْكِتَابِ، وَ نَفْثَةِ الشَّيْطَانِ، وَ عَصَبَةِ الْإِنَامِ، وَ مُحَرِّفِي الْكِتَابِ، وَ مُطْفِئِ السُّنَنِ، وَ قَتْلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مُبِيرِي عِثْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحِقِي الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ صُرَاحِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.

وَ أَنْتُمْ إِبْنُ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَّانَا تَخْذِلُونَ، أَجَلُ! وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوَارَتْهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحَبَّ شَيْءٍ سَخَا لِلنَّاصِبِ وَ أَكَلَةً لِلْغَاصِبِ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى

التَّائِبِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَلَأَنْتُمْ وَاللَّهُ هُمْ.
 أَلَا إِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعْيِ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَالذِّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مَا آخِذُ
 الدَّيْنَةَ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ، وَجُدُودُ طَابَتْ، وَحُجُورُ طَهَّرَتْ، وَأُنُوفُ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسُ
 أَيْبَةٌ، لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا قَدْ أَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ
 بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعِتَادِ، وَحَذَلَةِ الْأَصْحَابِ».

«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری
 خویش طلبیدید، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاریتان برخاستیم، روا بود
 شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه‌ای که دشمن
 شما و ما فراهم ساخته بود بر ضدّ ما شعله‌ور سازید؟! یک پارچه بر ضدّ دوستانتان و به یاری
 دشمنانتان برخاستید. بی آن‌که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشند و آرزویی از شما
 برآورده سازند به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی
 سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام
 و دلها آرام، و فکرها بی تشویش بود، شما آتش فتنه را آماده ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به
 جانب ما روی آوردید و بسان پروانه‌ها از هر سو هجوم آوردید. پس رویتان زشت باد! شما باید
 همان طاغوت‌های این امت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان شیطان و گروه
 گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنت پیامبر ﷺ و کشتندگان فرزندان
 انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبانِ نسبه‌های پاک و آزار
 دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می‌کنید و دست از یاری ما بر می‌دارید؟! آری به
 خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماس و ریشه‌های وجود شما بر آن استوار گشته
 و شاخه‌های شما از آن رشد یافته و دل‌های شما بر آن روییده و سینه‌های شما با آن پوشیده است.
 شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه‌ای گوارا و لذیذید!

لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق‌های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود قرارداده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستید!».

* * *

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلت و چقدر دور است که ما تن به ذلت دهیم،^۱ خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلت و زبونی نمی‌پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن‌های پاکی که ما را پرورانده‌اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان‌های با شرافت این را از ما نمی‌پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندانم و آمادگی کم و یاران اندک، با شما پیکار می‌کنم (و آماده شهادتم!).

آنگاه این اشعار را خواند:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَذَا أَمُونٌ قَدْماً وَإِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مُهَزِّمِنَا
وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبًّا وَلَكِنْ مَنَايَانَا وَدَوْلَةُ آخِرِنَا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده‌اند). ترس زبیده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است».

(آنگاه ادامه داد که:

«أَمَّا إِنَّهُ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسَ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدُ عَهْدَهُ إِلَى أَبِي عَدِيٍّ، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ،» إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ

۱. در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۹۹) به این تعبیر آمده است: «قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَهِ وَالذَّلَةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي! هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَةُ».

مُسْتَقِيمٌ^۱ اَللّٰهُمَّ اَحْسِ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُّصِرَّةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا، قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، يَنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرَّوْنَا وَ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا، وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردار تان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدّم پیامبر خدا ﷺ به من خبر داده است.

پس فکر خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلت ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده‌ام «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوندا! باران را از آنان دریغ دار، و سال‌های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجاج) را بر آنها مسلط ساز تا جام زهر ذلت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم و امگذازد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده‌اند به قتلی و در برابر هر ضربه‌ای که زده‌اند، به ضربه‌ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بیت را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده و بی‌یاور گذاردند. خدا یا! تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشت می‌نماییم که بازگشت همه به سوی توست».

* * *

سپس امام علیؑ فرمود:

«أَيُّنَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؟ اُدْعُوا لِي عُمَرَ!؛ عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید!». عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام علیه السلام به او فرمود:

«يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزْعُمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيَّ ابْنُ الدَّعِيِّ بِلَادَ الرِّئَى وَ جُرْجَانَ، وَاللَّهِ لَا تَهْتَبُ بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدًا مَعْهُودًا، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَ لَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتَرَامَاهُ الصَّيَّيَانُ وَ يَسْتَخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ؛ يَا عُمَرُ تُو مِي خَوَاهِي مَرَا بِي قَتْلَ بَرَسَانِي؟ گمان می‌کنی که آن مرد ناپاک فرزند ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌بخشد؟ به خدا سوگند که هرگز طعم خوش آن روز را نخواهی چشید. این پیمانی است (الهی) غیر قابل تغییر، هر چه از دست برآید انجام ده، که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می‌بینم سر تو را در کوفه بر «نی» افراشته و کودکان آن را هدف قرار می‌دهند و به آن سنگ می‌زنند!»^۱

* * *

آنها که به نهج البلاغه علیه السلام آشنا هستند می‌دانند، کار امام علیه السلام و برنامه او مانند پدرش علی علیه السلام روشنگری و بیدارسازی بود، و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال می‌کرد، تا نسبت به آنها که اندک امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجت شود. گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب‌های الهی، این هدف را پی‌گیری می‌کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطه‌ور بودند، که به گمان آب، در پی سراب می‌دویدند! تمام قرائن و شواهد نشان می‌دهد که امام علیه السلام و یارانش کاملاً از شهادت خود خبر داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی‌دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلت در سایه کاخ‌های پر شکوه ترجیح داده بودند، و در هیچ یک از این کلمات کمترین

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶-۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸-۱۰.

تردیدى دیده نمى شود ؛ چون مى دانستند اين مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات جامعه اسلامى و بیدارى آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلى و منافقان است، گوارا باد بر آنها، گوارا باد، هَنِئاً لَهُمْ ثُمَّ هَنِئاً لَهُمْ.

۷۵. اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام علیه السلام

امام علیه السلام در مقابل لشکر در حالى که بر شمشیر خود تکیه داده بود با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا مى شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدايى.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا مى دانید

جدّم رسول خداست؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؟؛ شما را به خدا! آیا مى دانید

پدرم على بن ابیطالب است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ علیه السلام بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ﷺ؟؛ شما را

به خدا! آیا مى دانید مادرم فاطمه دختر پیامبر است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟؛

شما را به خدا سوگند! آیا مى دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اولین زن مسلمان این امت است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِي؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا

مى دانید حمزه سید الشهداء، عموى پدر من است؟».

- آری.

«أُنْشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟؛ شما را به خدا! آیا می‌دانید جعفر طیار عموی من است؟».

- آری.

سپس امام بعد از گرفتن این اقرارها و اقرارهای دیگر فرمود: «فَإِمَّ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟ پس چرا و به چه دلیل ریختن خونم را مباح می‌شمیرید؟!...». آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!...^۱

* * *

امام علیه السلام با شواهد زیادی که در بحث‌های گذشته آمد به خوبی می‌دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبهٔ مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجت و تبیین موقعیت شود؛ مبدا فردا بعضی ادعا کنند لشکریان یزید امام علیه السلام را به خوبی شناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند. امام علیه السلام تمام این بهانه‌ها را با خطبه‌های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد!

۷۶. سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر علیه السلام، امام علیه السلام قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتُنَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضُ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ

۱. امالی صدوق، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸. (با مختصر تفاوت)

وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّنَ وَهِيَ أَرْضُ تُدْعَى «عَمُورَاءَ» وَإِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَى: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ؛ پیامبر گرامی ﷺ به من فرمود: «فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده‌اند و به آن «عمورا» گفته می‌شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از یاران است که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی‌کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش^۱، آن جنگ نیز بر تو و یاران سرد و سلام خواهد بود^۲.



مقام والای یاران و اصحاب سید الشهداء ﷺ در این چند جمله به خوبی نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتی درد ضربات شمشیر و نیزه را بر بدن‌های خود احساس نمی‌کردند.

جای تعجب نیست، هنگامی که در یک عشق مجازی زودگذر زنان مصر دست‌های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و شهادت، نباید زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیم‌وار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد و سلام شد و لذت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

۷۷. بشتابید ای دلیرمردان!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت

۱. انبیاء، آیه ۶۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

ورها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اول کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند. امام علیه السلام به یارانش فرمود:

«قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛ خدا رحمتتان کند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره‌ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!».

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام علیه السلام شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام علیه السلام دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْجُوسِ إِذْ عَبْدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَا مُحْضَبٌ بِدَمِي».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و بر امت مسیح آن هنگام غضب خداوند شدت گرفت که او را یکی از سه خدا دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدت گرفت که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود، هماهنگ شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلت) از من می‌خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را ملاقات کنم!».^۱

* * *

لحظات حسّاسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار؛ تا این صحنه‌های پر غوغا و فراموش نشدنی را بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.

نمی‌اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین!

۷۸. شهدای پرافتخار حملهٔ اوّل

مورّخین تعداد شهدای حملهٔ اوّل را تا چهل نفر ثبت کرده‌اند. در مناقب ابن شهر آشوب نام ۲۸ تن از این شهدا آمده است. اسامی تعدادی از آنها نیز در منابع دیگر ذکر شده است که حسب ترتیب حروف به قرار ذیل اند:^۱

۱. ادهم بن امیّة، از شیعیان مخلص بصره که به اتفاق یزید بن ثُبیط از بصره به مکه آمد و در آنجا به جمع یاران امام پیوست.
۲. امیّة بن سعد طائی، از اصحاب امیر مؤمنان و ساکن کوفه که در کربلا به سپاه امام ملحق شد.

۳. بشر بن عمرو، از تابعین که در کربلا به امام پیوست.

۴. جابر بن حجّاج، از مردان شجاع که قبل از ظهر عاشورا شربت شهادت نوشید.
۵. حباب بن عامر، از شیعیان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت کرد و در بین راه به امام ملحق شد.

۶. جَبَلَة بن علی شیبانی، از دلاور مردان کوفه که از ابتدا با مسلم بن عقیل بود و سپس نزد امام حسین علیه السلام آمد.

۷. جُنَادَة بن کعب انصاری، از مکه به امام پیوست و به اتفاق خانواده‌اش به همراه امام به کربلا آمد.

۸. جُنْدَب بن حجر کندی،^۲ از اصحاب امیر مؤمنان و از سرشناسان شیعه که در بین راه قبل از برخورد سپاه امام با حر به جمع یاران امام پیوست.

۱. نام‌های شهدای کربلا در کتابهای ارشاد مفید، تاریخ طبری، مناقب ابن شهر آشوب، اعیان الشیعة، إِبصار العین و نفس المهموم و کتابهای دیگر آمده است.

۲. در اعیان الشیعة، جندب بن حجر ثبت شده است. (ج ۱، ص ۶۱۱)

۹. جُویَن بن مالک تمیمی، وی ابتدا به اتفاق مردان قبیله‌اش برای جنگ با امام بیرون آمد ولی در شب عاشورا به همراه گروهی دیگر، از سپاه ابن سعد کناره گرفت و به سوی اردوگاه امام علیه السلام آمد.

۱۰. حارث بن امرء القیس کندی، وی نیز ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون آنان کلام امام علیه السلام را نپذیرفتند، به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۱۱. حارث بن نبهان، از یاران امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیه السلام.

۱۲. حجاج بن بدر سعدی، از مردان دلاور بصره که پاسخ نامه امام علیه السلام را از بصره به کربلا آورد و تقدیم امام علیه السلام کرد و در آنجا ماند تا به شهادت رسید، بعضی شهادت او را بعد از ظهر ضمن مبارزه ذکر کرده‌اند.^۱

۱۳. حُلاس بن عمرو راسبی، از اصحاب امیرمؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی چون ابن سعد شرائط امام را نپذیرفت وی شبانه به امام پیوست.

۱۴. زاهر بن عمرو، از محبان و فدائیان اهل بیت و از یاران نزدیک عمرو بن الحَمِق - صحابی معروف - که پس از شهادت عمرو بن الحَمِق به دست معاویه، به صورت پنهانی می‌زیست تا آنکه در سال شصت پس از مناسک حج به خدمت امام رسید و همراه امام به کربلا آمد.

۱۵. زهیر بن بشر خثعمی، ابن شهر آشوب او را از جمله شهدای اوّل به شمار آورده است. ولی نامش در منابع دیگر نیامده است.^۲

۱۶. زُهِیر بن سُلَیم اَزْدی، وی در شب عاشورا پس از تصمیم ابن سعد به جنگ با امام علیه السلام به جمع یاران آن حضرت پیوست.

۱. ابصارالعین، ص ۱۲۴.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

۱۷. سالم (غلام عامر بن مسلم)، از ساکنان بصره که به اتفاق یزید بن ثبیط در مکه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست و به کربلا آمد.

۱۸. سالم بن عمرو، از اهالی کوفه که قبل از عاشورا در کربلا خود را به امام علیه السلام رساند.

۱۹. سَوَّار بن ابی حَمَیْر، وی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام ملحق شد و در حملهٔ اوّل مجروح گشت، سپاه ابن سعد او را اسیر کردند ولی با وساطت خویشانش آزاد شد و پس از شش ماه به شهادت رسید.^۱

۲۰. شیبب بن عبدالله، از جمله دلاوران شجاعی که به اتفاق سیف و مالک - فرزندان سریع - به امام علیه السلام پیوست.

۲۱. عائذ بن مُجمّع، به اتفاق پدرش مجمّع بن عبدالله در بین راه به امام علیه السلام ملحق شد، حر بن یزید می خواست مانع شود که امام علیه السلام فرمود: «اینها یاران من هستند و نباید آنها را از این کار باز داری» صاحب حدائق، او را در شمار شهدای حملهٔ اول آورده است.

۲۲. عامر بن مسلم عبدی، از شیعیان بصره که به همراه غلامش - سالم - به اتفاق یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمده و در آنجا به اردوی امام علیه السلام پیوست.

۲۳. عبدالرحمان بن عبدالله یزنی^۲، وی از اصحاب رسول خدا و از یاران با اخلاص امیر مؤمنان علی علیه السلام است. او همان کسی است که در رحبهٔ کوفه هنگامی که حضرت علی علیه السلام از مردم خواست هر کس در غدیر خم حاضر بود، و حدیث غدیر را شنیده بپا خیزد و شهادت دهد، برخاست و شهادت داد. او از مکه به امام علیه السلام ملحق شد و به کربلا آمد.

۲۴. عبدالرحمان بن مسعود، وی ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به خدمت امام آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

۱. رجوع شود به: مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴.

۲. در اعیان الشیعه، عبدالرحمان بن عبد ربّه، وارد شده است. (ج ۱، ص ۶۱۱)

۲۵. عبدالله بن بشیر خثعمی، از دلاوران مشهور که ابتدا در سپاه ابن سعد بود و قبل از شروع جنگ به امام علیه السلام پیوست.

۲۶. عبدالله بن یزید عبدی، از شیعیان بصره که به اتفاق پدرش از بصره به مکه آمد و به جمع یاران امام در آمد.

۲۷. عبیدالله بن یزید عبدی، او نیز به همراه پدرش یزید بن ثبیط و گروهی دیگر از بصره به مکه آمد و در آنجا به خیل سپاه امام علیه السلام ملحق شد.

۲۸. عمرو بن ضبیعة (مشیعة)، وی از مردان شجاع و نام آوران جبهه‌های جنگ بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است. او با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد ولی سرانجام از خواب غفلت بیدار شد و به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۲۹. عمار بن حسان طائی، پدرش حسان از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در جنگ‌های جمل و صفین شرکت داشت و در رکاب آن حضرت در صفین به شهادت رسید. عمار از مکه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۰. عمار بن سلامة، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سربازان امیر مؤمنان علیه السلام در جنگها بوده است. وی در کربلا به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نائل آمد.

۳۱. قاسم بن حبیب ازدی، از شیعیان کوفه که ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۲. قاسم بن زهیر، از فرماندهان حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود و در جنگ‌های جمل و نهروان نیز شرکت داشت. پس از آن حضرت از یاوران و مدافعان امام حسن مجتبی علیه السلام بود. در داستان کربلا خود را شبانه از کوفه به آن حضرت رساند.

۳۳. گردوس بن زهیر، از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام که به اتفاق دو برادرش شبانه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۴. کنانه بن عتیق، از مردان زاهد و قاری قرآن بود. و در کربلا به محضر امام شرفیاب شد.

۳۵. مسلم بن کثیر آزادی، از ساکنان کوفه و از یاران امیرمؤمنان علیه السلام که در یکی از جنگها یک پای وی معلول شد، و در کربلا به امام علیه السلام پیوست.

۳۶. مسعود بن حجاج، از شیعیان و شجاعان معروف که به اتفاق فرزندش قبل از عاشورا در کربلا به امام علیه السلام ملحق شدند و هر دو در حمله اول به فیض شهادت نایل آمدند.

۳۷. مقسط بن زهیر، او و دو برادرش از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند و در جنگهای جمل و نهروان و صفین در رکاب آن حضرت حضور داشتند، وی شبانه به خیل سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۸. نصر بن ابی نضر، پدرش از فرزندان ملوک عجم یا از اولاد نجاشی است، وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است که از مدینه همراه امام علیه السلام به مکه آمد و از آنجا به کربلا قدم نهاد. ابتدا سواره بود ولی پس از پی شدن اسبش پیاده می جنگید تا به شهادت رسید.

۳۹. نعمان بن عمرو الراسبی، او و برادرش از اهل کوفه و از اصحاب امیرمؤمنان بودند، وی ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمد، ولی چون ابن سعد شرایط امام علیه السلام را نپذیرفت وی شبانه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۴۰. نعیم بن عجلان انصاری، او و دو برادرش - نضر و نعمان - هر سه از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگیدند. دو برادرش از دار دنیا رفتند ولی نعیم در کوفه باقی مانده بود تا آنکه امام حسین علیه السلام به سوی عراق آمد، وی به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و در حمله اول به فیض عظیم شهادت در رکاب آن حضرت نائل آمد.^۱

* * *

۱. ابصارالعین، ص ۹۴.

اینان یاران فداکار و از جان گذشته‌ای بودند که دفاع از امام علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را وظیفه خود می‌دانستند و با آگاهی و شناخت کامل از خطراتی که در این مسیر بود جان بر کف در این راه قدم نهاده بودند. و با آنکه جمع کوچک آنها هرگز از لحاظ جمعیت و تعداد قابل قیاس با خیل عظیم سپاه دشمن نبود، مشتاقانه و بی‌باکانه با تمام توان به استقبال شهادت شتافتند و تا آخرین نفس در مقابل هجوم دشمن از خود، پایمردی نشان دادند و تا رمق داشتند از امامشان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند.

آنها اسوه‌های تاریخ و رهروان راه حق، و پیشتازان عزت و افتخار و قرب الهی بودند.

۷۹. به سوی خیمه‌ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)

«عبدالله بن عمیر کلبی» از جوانان شجاع و دلاور کوفه بود. روزی در نُخَیله - لشکرگاه کوفه - سپاه عظیمی را که عازم کربلا بود مشاهده کرد، با خود گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با مشرکان هستم و امیدوارم که جنگ با این سپاه که با پسر پیامبرشان عزم جنگ دارند، کمتر از جهاد با مشرکان نباشد، تصمیمش را با همسرش «امّ وهب» در میان گذاشت. وی نیز نظرش را تأیید کرد و به اتفاق همسرش شبانه به سوی کربلا شتافت.

در روز عاشورا چون یسار (غلام زیاد بن ابیه) و سالم (غلام عبیدالله بن زیاد) به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، ابتدا حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر عزم میدان کردند ولی امام حسین علیه السلام مانع شد، آنگاه عبدالله بن عمیر برخاست و از امام اذن طلبید، امام علیه السلام اجازه داد و فرمود:

«گمان دارم که حریفان خود را از پای درآوری، اگر می‌خواهی به جانب آنها برو».

وی به میدان شتافت و با آن دو جنگید و آنها را از پای درآورد و در حالی که انگشتان دست چپش قطع شده بود به سوی امام برگشت و این رجز را خواند:

إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا بِنُ كَلْبٍ حَسْبِي بَيْتِي فِي عُلَمِ حَسْبِي

إِنِّي أُمْرٌ دُو مِرَّةٍ وَعَصَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ الْحَرْبِ
إِنِّي زَعِيمٌ لِّكَ أُمٌّ وَهَبٍ بِالطَّغْنِ فِيهِمْ مَقْدَمًا وَالضَّرْبِ^۱

ام و هب (همسر عبدالله بن عمیر) که شاهد ماجرا بود، عمود خیمه را گرفت و به سوی همسرش رفت و گفت: پدر و مادرم به فدایت، در برابر این ذریه رسول خدا مبارزه کن.

امام حسین علیه السلام جلو آمد و فرمود: «جُزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنْكَ الْجِهَادُ؛ خدا به شما در برابر دفاع از اهل بیتم خیر دهد، به سوی زنان برگرد، خدا تو را رحمت کند، جهاد از تو برداشته شد».^۲

سپاه دشمن به راست و چپ حمله برد و جنگ سختی در گرفت و عبدالله بن عمیر همانند شیر می جنگید تا آنکه به شرف شهادت نایل آمد، همسرش در کنار پیکر قطعه قطعه اش حاضر شد و گفت: «هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ الْجَنَّةَ أَنْ يَصْحَبَنِي مَعَكَ؛ بهشت بر تو گوارا باد، از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشت می خواهم که مرا نیز در کنار تو قرار دهد».

چیزی نگذشت که غلام شمر با فرود آوردن عمود خویش بر فرق ام و هب او را در کنار همسرش به شهادت رساند و بدین ترتیب دعای او به هدف اجابت رسید. این تنها زنی بود که در کربلا به افتخار شهادت نایل آمد.^۳

* * *

فداکاری این زن تنها در آن نبود که با عمود خیمه به مبارزه با دشمن برخاست و تنها

۱. اگر مرا نمی شناسید پس من فرزند قبیله کلب هستم، این افتخار مرا کافی است که من از قبیله بنی غلیم هستم، من مردی نیرومند و قوی پنجهام و در میدان جنگ ناتوان نیستم، ای ام و هب (همسر) من تعهد می کنم که با نیزه و شمشیر زدن رو به سوی دشمن کنم.

۲. رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۳. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۳-۶۰۴.

به این نبود که در این راه شربت شهادت نوشید، بلکه از آن مهمتر این بود که وقتی پیکر پاره پاره همسرش را دید، گفت: «گوارا باد بر تو بهشتی که خدا نصیب تو کرد، از او می‌خواهم مرا به تو ملحق کند». این سخن حکایت از بالاترین درجهٔ ایمان آمیخته با شجاعت بی‌نظیر او می‌کرد، چیزی که می‌تواند الگو برای همهٔ نسل‌ها باشد.

۸۰. شما با جانتان یاریم کردید

سیف بن حارث و مالک بن عبدالله دو برادر مادری هستند که روز عاشورا هنگامی که تنهایی و غربت امام را دیدند گریه کنان به خدمت امام آمدند. امام فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا می‌گریید؟! به خدا سوگند بعد از گذشت ساعتی چشمانتان روشن خواهد شد.

گفتند: خدا ما را فدای تو گرداند. بر خود نمی‌گیریم بلکه گریه می‌کنیم برای اینکه شما را در محاصرهٔ این گروه می‌بینیم ولی کاری از دست ما بر نمی‌آید. امام فرمود: «فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا ابْنَي أَخِي بِوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمَوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ؛ ای فرزندان برادرم خدا شما را به خاطر این همراهی و این یاری با جانتان، بهترین پاداشی که به متقین می‌دهد، عطا نماید».

این دو برادر با هم از امام علیه السلام اذن گرفتند و به سوی میدان رهسپار شدند و در حالی که در کنار یکدیگر مبارزه می‌کردند هر دو به فیض شهادت نائل آمدند.^۱

۸۱. من به نزد خدای بخشنده و کریم می‌روم

به نقل بلاذری و ابن اثیر چون صبح عاشورا سپاه ابن سعد به سوی خیمه‌های امام علیه السلام نزدیک شد. عبدالله بن حوزة تمیمی جلو آمد و با صدای بلند خطاب به یاران

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱.

امام گفت: «آیا حسین در میان شما است؟» کسی پاسخ نداد و چون تکرار کرد یکی از یاران امام علیه السلام با اشاره به آن حضرت گفت: حسین این آقا است، مقصودت چیست؟ عبدالله بن حوزہ رو به امام علیه السلام کرد و گفت: بر تو باد مژده آتش. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «كَذَبْتَ بَلْ أَقْدِمُ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ شَفِيعٍ، فَمَنْ أَنْتَ؟» دروغ می‌گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم که فرمانش مطاع و شفاعت‌پذیر است می‌روم، تو کیستی؟».

عبدالله گفت: من ابن حوزہ هستم.

امام دستانش را به سوی آسمان گرفت و به تناسب نامش وی را چنین نفرین کرد: «اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ؛ خدایا او را در آتش افکن».

آن مرد به خشم آمد و بر اسبش تازیانه‌ای زد که ناگاه اسب او رم کرد و بر زمین سقوط کرد و در حالی که پایش به رکاب گیر کرده بود بدنش به این طرف و آن طرف برخورد می‌کرد تا سرانجام بدن نیمه‌جانش در خندق آتش افتاد.^۱

۸۲. ابوشعثاء کندی

نام وی یزید بن زیاد است؛ او ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون کار به جنگ انجامید به جانب امام علیه السلام آمد.

وی قبل از حربه سپاه امام ملحق شد و ابتدا سواره به میدان رفت ولی چون اسبش را پی کردند به خیمه‌ها برگشت و در جلو خیمه‌ها زانو زد و از آنجا که تیرانداز ماهر بود صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ؛ خدایا، تیرش را به هدف نشان و بهشت را پاداشش قرار ده».

ابوشعثاء پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: از آن همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطا رفت.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۵.

سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت و چنین رجز می خواند:

أَنَا يَزِيدُ وَ أَيْ مُهَاجِرُ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ نَسِيلِ خَادِرُ
يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرُ وَلَا بَيْنَ سَعْدٍ تَارِكٍ وَ هَاجِرُ

«منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر بیشه، خدا یا من یاری کننده حسینم و ابن سعد را ترک گفته

و از وی دوری جستم».

او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نائل آمد.^۱

۸۳. حرّ بن یزید ریاحی

«حرّ» از مردان شریف کوفه و بزرگ قبیله خود بود. ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر مأمور جلوگیری از امام حسین (علیه السلام) نمود. ولی در روز عاشورا چون تصمیم «ابن سعد» را بر جنگیدن جدی یافت، لرزه بر پیکرش افتاد و آرام آرام از سپاه یزید کناره گرفت.

مهاجر بن اوس چون اضطراب شدید حر را دید، گفت: به خدا سوگند تاکنون چنین حالتی در تو ندیده‌ام، اگر پیش از این از من می پرسیدند که دلاورترین مردم کوفه چه کسی است، تنها تو را نشان می دادم. حرّ گفت: خود را در میان بهشت و جهنم می بینم اما من چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم هر چند پیکرم پاره پاره شود و مرا در آتش بسوزانند (إِنِّي وَاللَّهِ أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَلَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً).

سرانجام حرّ تصمیمش را گرفت و به سوی اردوگاه امام حسین (علیه السلام) شتافت.

بنا به نقل «ابن اثیر» در تاریخ خود هنگامی که «حرّ» خدمت امام (علیه السلام) رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این جماعت کار را به اینجا برسانند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم. اینک برای توبه به نزدت آمده‌ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟!

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ إنبصارالعین، ص ۱۰۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳.

امام علیه السلام با مهربانی پاسخ داد: «نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ؛ آری خداوند توبهات را می‌پذیرد و گناهانت را می‌بخشد».^۱

در تاریخ می‌خوانیم که حر چون به نزدیک امام حسین علیه السلام رسید با خدای خود چنین مناجات کرد:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ؛ خدایا به سوی تو بازگشت و توبه می‌کنم که دلهای دوستان تو و فرزندان پیامبرت را ترساندم».^۲

به نقل «خوارزمی» در کتاب مقتل خود، حرّ پس از اعلام توبه به امام عرض کرد: یابن رسول الله! من اوّل کسی بودم که راه را بر تو بستم، اجازه بده تا اوّل کشته برابر تو باشم به امید آنکه فردای قیامت دست در دست جدّت نهم. امام علیه السلام فرمود: «تو از کسانی هستی که خداوند توبه آنها را پذیرفته است».

آری او اوّل کسی بود که به میدان رفت و شهید شد.^۳

ولی مطابق نقل طبری و ابن کثیر، حرّ پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به اتفاق زهیر بن قین به دشمن حمله کرد، به گونه‌ای که هر یک در محاصره دشمن قرار می‌گرفت، دیگری به کمک او می‌شتافت و او را از محاصره دشمن بیرون می‌آورد تا آنکه اسب حرّ را پی کردند، ولی وی همچنان می‌جنگید.^۴

مطابق نقل دیگری، حرّ دلیرانه می‌جنگید و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمُؤْوَى الضَّيْفِ أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ
عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِبِلَادِ الْخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَيْفٍ

«من حر هستم که میزبان میهمانانم، شمشیرم را بر شما وارد می‌سازم و از بهترین کسی که در بلاد خیف (سرزمین مکه) ساکن شده حمایت می‌کنم، با شما می‌جنگم و از (مرگ) باکی ندارم».

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴.

۲. امالی صدوق، ص ۲۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

۳. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۶۱۴.

حر همچنان می خروشید و می جنگید تا آنکه سرانجام لشکر پیاده نظام ابن سعد بر او حمله ور شدند و او را به شهادت رساندند.

اصحاب امام علیه السلام پیکر نیمه جان حر را به خیمه آوردند. امام بر بالین وی نشست و خون از چهره او پاک کرد و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تویی حُر و آزاده، همان گونه که مادرت تو را چنین نامید، تویی آزاد مرد در دنیا و آخرت».^۱

بستگان حر که در سپاه ابن سعد بودند از ابن سعد تقاضا کردند تا بدن حر را جهت دفن به آنان تحویل دهد. عمر سعد هم پذیرفت. لذا بدن حر در محلی که فعلاً دارای بقعه و بارگاه مستقل است دفن شد و سر او نیز از بدن جدا نگشت.^۲

* * *

حَرّ بن یزید ریاحی درس بی نظیری به تمام گم‌کردگان راه حق داد و آن اینکه انسان اگر صاحب اراده و تصمیم باشد، ممکن است تا لب پرتگاه هلاکت پیش برود ولی با یک اراده به موقع همه چیز عوض شود و به سوی عالترین درجات بهشت برین بازگردد، او یک مرد استثنایی بود و خداوند نیز امتیازات استثنایی به او داد، یاران امام حسین علیه السلام همه در مقبره‌ای در کنار مرقد مبارک او جمع‌اند ولی حَرّ بن یزید، قبه و بارگاهی مخصوص به خود در چند کیلومتری بارگاه سیدالشهدا علیه السلام دارد و گروه گروه زوّار به کنار قبرش می‌روند و زیارتش می‌کنند و بر او درود می‌فرستند.

۱. حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱.

بنا به نقلی، امام حسین علیه السلام در رثای او چنین گفت:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حَرُّ بَنِي رِيَّاحٍ	وَحَرٌّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ
وَيَعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا	فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

حَرّ بن ریاحی، چه نیکو حَرّی بود! او هنگام فرود آمدن نیزه‌های دشمن، آزاده (وشکیبا) بود. چه نیکو حَرّی بود که برای یاری امام حسین علیه السلام اعلام آمادگی کرد، و صبح‌گاهان جانش را فدای حسین علیه السلام کرد. (روضه الواعظین، ص ۱۸۶؛ رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴). بعضی گفته‌اند این اشعار از یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام بوده‌است و برخی نیز آن را به علی بن الحسین علیه السلام نسبت داده‌اند. (بحارالانوار، همان مدرک)

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴؛ ابصارالعین، ص ۱۲۰.

۸۴. بریر بن خضیر

«بریر بن خضیر»، مردی عابد و زاهد و باوقار و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بود. وی بزرگ قراء کوفه بود که در مسجد کوفه می نشست و به دیگران قرآن می آموخت! هنگامی که شنید امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید سرباز زده و به مکه هجرت نمود، از کوفه به قصد مکه خارج شد و در مکه به امام علیه السلام پیوست.^۱

وی همان کسی است که شوق شهادت چنان وی را به وجد آورده بود که در صبح عاشورا با دوستانش مزاح می کرد و آنگاه که «عبدالرحمان عبد ربّه» خطاب به وی گفت: «ای بریر! این چه ساعت مزاح کردن است؟!» با افتخار گفت: «قوم من همه می دانند که من نه در پیری و نه در جوانی اهل بذله و شوخی نبوده ام ولی امروز روز نشاط و مزاح است چه اینکه به خدا قسم می دهم بیش از این نیست که با شمشیرهای خود با این گروه روبرو شویم؛ ساعتی می جنگیم و آنگاه حورالعین را در بهشت در آغوش می کشیم».^۲

چون جنگ شدت پیدا کرد مردی از سپاه کوفه، «بریر» را صدا زد و گفت: کار خدا را درباره خود چگونه می بینی؟!

بریر گفت: به خدا سوگند که او در حق من نیکی کرد ولی کار تو را در مسیر شرّ قرار داد (من به سوی بهشت می روم و تو به سوی جهنم!) (وَاللّٰهُ لَقَدْ صَنَعَ بِيْ خَيْرًا وَصَنَعَ لَكَ شَرًّا).

آن مرد برگشت و گفت: دروغ می گویی، پیش از این دروغگو نبودی! بریر پاسخ داد: آیا می خواهی با تو مباحله کنم تا خدا دروغگو را لعنت کند و به قتل برساند؟

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۰.

۲. همان مدرک، ج ۴۵، ص ۱.

او پذیرفت و آن دو با هم به ستیز برخاستند و چیززی نگذشت که بریر پیکر بی جاناش را بر زمین افکند.^۱

آنگاه بریر به نبرد ادامه داد و چنین رجز می خواند:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَيْسَ يَرُوعُ الْأُسْدَ عِنْدَ الزَّارِ
يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَرٍّ
وَذَاكَ فِعْلُ الْحُرِّ مِنْ بُرَيْرٍ

«من بریرم و پدرم خضیر است که از نعره شیر هراسی ندارد. اهل خیر به خوبی ما را به خیر و نیکی می شناسند، شما را با شمشیر می زنم و از آن دریغ ندارم، آری! این کار بریر آزاد مرد است».

بریر همچنان شمشیر می زد و سپاه دشمن از مقابل وی می گریخت.

بریر فریاد کشید: «إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ، اقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ ابْنِ بَنْتِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ای کشدگان مؤمنین! (اگر جرأت دارید) نزدیک من بیایید، ای قاتلان پسر دختر رسول پروردگار جهانیان! به من نزدیک شوید».

بریر به آنان حمله ور شد و بر سینه یکی از دشمنان نشست و می خواست او را بکشد که مردی از پشت نیزه اش را بر پشت وی فرو کرد و بریر در اثر ضربات پی در پی، به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

پس از آن قاتل بریر، چنان مورد بغض و نفرت مردم کوفه قرار گرفت که حتی زوجه اش قسم یاد کرد که به خاطر این جنایت همسرش که سید قراء کوفه را به قتل رسانده است تا عمر دارد با وی سخن نگوید.^۲

۸۵. مسلم بن عوسجه

وی مردی شجاع و مقیم کوفه بود و از جمله کسانی بود که برای امام حسین (علیه السلام)

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ ابصارالعین، ص ۷۲.

۲. رجوع کنید به: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۲؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۲؛ ج ۱، ص ۶۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ ابصارالعین، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹.

نامه نوشته و آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بود.

مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه و شهادت مسلم بن عقیل به همراه اهل و عیالش از کوفه خارج شد و به آن حضرت پیوست و تا آخرین قطره خون خود وفادار ماند.

عمرو بن حجاج که در میسرۀ لشکر ابن سعد قرار داشت، بر میمنه سپاه امام - که زهیر بن قین فرماندهی آن را به عهده داشت - حمله ور شد. در این درگیری سخت مسلم بن عوسجه حضور داشت و با تمام وجود می جنگید و در گرما گرم مبارزه تحسین برانگیزش این رجز را می خواند:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَبِيدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ
فَنَ بَغَانِي حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ

«اگر از من می پرسید من دلاوری از برگزیدگان بنی اسد، کسی که بر من ستم نماید از راه سعادت جدا گشته و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر شده است».^۱

چون تب جنگ فروکش کرد حاضران دیدند که مسلم بن عوسجه با تن خون آلود بر روی خاک افتاده است، و حسین بن علی علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به بالین وی حاضر شده است.

امام علیه السلام خطاب به وی که هنوز رمقی داشت، فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ!» مِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا: خدا

ترا رحمت کند ای مسلم! بعضی از آنان (مؤمنین) به پیمان خود (شهادت در راه خدا) عمل کردند و بعضی از آنان در حال انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خود را تغییر نداده اند».^۲

حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: ای مسلم، کشته شدن تو برای من سخت است، ولی به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

۱. أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲. احزاب، آیه ۲۳.

مسلم در پاسخ گفت: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا.

حبیب گفت: اگر بنا نبود که لحظات دیگر به تو ملحق شوم، دوست داشتم اگر وصیتی داری انجام دهم.

مسلم با صدای ضعیف در حالی که به امام حسین (علیه السلام) اشاره می کرد به حبیب گفت: «أَوْصِيكَ بِهَذَا أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ؛ وصیت من این است که تا آخرین قطره خون از پیشوای خود دفاع کنی».

حبیب پاسخ داد: به خدا سوگند، چنین خواهم کرد. در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه چشم بر هم نهاد و به افتخار شهادت نائل آمد و در سرزمین کربلا آرام گرفت.^۱

* * *

راستی انسان در کربلا صحنه‌هایی می بیند که نظیر آن را در هیچ تاریخی نخوانده است: پیر و جوان به میدان آمدن و همه چیز را جز رضای خدا و رضای پیشوای خود که رضای او نیز رضای خداست فراموش کردن، و حتی در واپسین لحظه‌های زندگی به خود نیندیشیدن و به او فکر کردن. اینهاست که تاریخ کربلا را از تواریخ دیگر ممتاز کرده و به آن رنگ جاودانگی بخشیده و این همه جان بر کف تربیت کرده است.

۸۶. زهیر بن قین

«زهیر بن قین» را باید به جدّ از چهره‌های شگفتی ساز واقعه عاشورا دانست. مردی که عمری از هواداران عثمان به شمار می رفت و حتی حاضر نبود در منزلی که امام (علیه السلام) و خانواده اش فرود آمدند، لحظه‌ای درنگ کند؛ یک اتفاق ناخواسته دست او را به دامن امام (علیه السلام) رساند و اکسیر وجود امام چنان مس تیره و جودش را پرارزش کرد که یکباره همه آنچه را که سپاه کوفه از دست داده بودند وی بدست آورد. و تنها ظرف

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۲.

چند روز از حَضِیض ذَلَّت و خواری به اوج عظمت و افتخار رسید و از چهره‌های ماندگار عاشورا شد.

جماعتی از قبیلهٔ بنی فزاره و بَجِیله نقل کرده‌اند: ما با زهیر بن قین از مکه باز می‌گشتیم، و در راه همزمان با حسین علیه السلام و همراهانش طّی طریق می‌کردیم، هرگاه امام در منزلی فرود می‌آمد، مادر جای دیگر منزل می‌کردیم! ولی در منزل «زرود» (یکی از منازل بین راه) به ناچار در یکجا فرود آمدیم. مشغول خوردن غذا بودیم که ناگهان فرستادهٔ امام وارد شد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر! مرا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به سوی تو فرستاده که او را ملاقات کنی!».

ما همه دست از غذا کشیدیم و سکوت کردیم (كَانَتْنا عَلَى رُؤْسِنَا الطَّيْرُ: انگار پرنده بر سرمان نشسته بود)، همسر زهیر گفت: سبحان الله! فرزند پیامبر تو را خوانده، اما تو از رفتن خودداری می‌کنی؟!

«زهیر» از جا برخاست و با چهره‌ای گرفته و درهم به سوی امام رفت، ولی طولی نکشید که با چهره‌ای باز و خندان بازگشت، فرمان داد تا خیمه را برچینند، و در جوار اردوی امام علیه السلام خیمه بزنند.

سپس رو به همسرش کرد و گفت: تو را طلاق دادم، زیرا دوست ندارم از من جز خوبی به تو برسد، من بنا دارم با امام حسین علیه السلام باشم و جانم را فدای او کنم. آنگاه همسرش را با مقداری آذوقه و مال تحویل عموزاده‌هایش داد تا او را به مقصد برسانند. همسر زهیر برخاست و گریست و با او وداع کرد و گفت: خداوند یار و یاورت باشد و برای تو این سفر را به خیر کند و روز قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام به یاد من هم باش.^۱ آنگاه زهیر به همراهان خود رو کرد و گفت: هر کسی از شما دوست دارد با من بیاید و گر نه این آخرین ملاقات ماست! و بعد افزود: ما در «بلنجر»^۲ می‌جنگیدیم

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۳۳؛ و رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱.

۲. شهری در نواحی دریای خزر.

و خداوند ما را پیروز کرد: «سلمان باهلی»^۱ به ما گفت: آیا به این پیروزی و به چنگ آوردن غنائم خوشحال و مسرورید؟ گفتیم: آری. گفت: هنگامی که محضر سید شهاب آل محمد علیه السلام را درک کردید، آن روز به جنگیدن در رکاب او و یاری نمودن او و چیزهایی که در آن راه بدست خواهید آورد، بیشتر شادمان خواهید شد!^۲

«ابراهیم بن سعید» - یکی از همراهان زهیر در سفر حج - نقل می‌کند: «هنگامی که زهیر نزد امام حسین علیه السلام رفت: امام علیه السلام به او فرمود: «من در کربلا کشته خواهم شد و سرم را «زحر بن قیس» به امید گرفتن جایزه نزد یزید خواهد برد ولی یزید چیزی به او نخواهد داد».^۳

«زهیر» در حدّ فاصل آن روز تا روز عاشورا مدارج ترقی و تکامل را به سرعت پیمود. صحنه‌هایی که در ظرف آن چند روز، زهیر در آن حضور داشته و یا کلمات و مطالبی که از ایشان به یادگار مانده است همه حکایت از تحول عظیم روحی این شخصیت بی‌نظیر دارد. درست، معجزه بزرگ نهضت عاشورا همین است، نهضتی که در ساختن و پروردن جان انسانهایی چون زهیر، درگذر سالها، بی‌همتا است.

از همراهان زهیر کسی با زهیر نماند، همه رفتند، ولی زهیر به امام ملحق شد، و از آنجا کاروان عمرش به سوی کربلا حرکت نمود.

روز نهم محرم وقتی که شمر برای قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام امان نامه آورد و عباس به شدت آن را رد کرد، زهیر بن قین نگاهی از سر مهر و ارادت به عباس افکند و گفت:

«داستانی برایت بگویم: وقتی پدرت می‌خواست ازدواج کند، به برادرش عقیل که قبیله‌های عرب را می‌شناخت فرمود: برای او از طایفه‌ای زنی انتخاب کند که به

۱. یکی از صحابه پیامبر.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۲.

۳. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸۸؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲.

رشادت و جنگاوری شهره باشند، می‌خواست فرزندی پیدا کند که یار حسین او در کربلا باشد.

عباس گفت: تو می‌خواهی مرا بر یاری برادرم تشجیع کنی (من بیش از این آماده فداکاری هستم).^۱

غروب تاسوعا هنگامی که دشمن به یکباره هجوم آورد و عباس با بیست نفر از یاران در برابرشان می‌ایستد، از جمله چهره‌های ماندگار در آن صحنه، زهیر بن قین است.

در آن فرصت، زهیر به عذرة بن قیس - یکی از کسانی که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود ولی اینک در سپاه ابن سعد به سوی خیمه‌های امام حمله کرده است - رو کرد و گفت: «ای عذرة مراقب باش از آنانی نباشی که گمراهان را بر کشتن پاکدامنان یاری می‌کنند».

عذرة گفت: ای زهیر! تو تاکنون از شیعیان این خانواده نبودی، بلکه هواخواه عثمان بودی!

زهیر گفت: «از این موقعیت که الان دارم با تو صحبت می‌کنم، نمی‌بینی که شیعه حسین علیه السلام هستم، به خدا سوگند که من نه نامه‌ای برای حسین نوشتم و نه پیکری برایش روانه کردم و نه به او وعده یاری داده‌ام، در راه با او مواجه شدم، موقعیت او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ملاحظه نمودم و در پیشگاه خداوند احساس کردم که باید با او همراه گردم و یاریش کنم».^۲

بدون شک صحنه اعلان وفاداری اصحاب در شب عاشورا از زیباترین و باشکوه‌ترین صحنه‌های تاریخ بشری است.

۱. مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۰۹.

۲. رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶.

زهیر در آن لحظات حساس تاریخی که امام علیه السلام بیعت خود را از یارانش برداشت در جمع یاران برخاست و خطاب به امام حسین علیه السلام چنین عرضه داشت: «به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دوست دارم هزار بار کشته شوم و زنده گردم تا تو و اهل بیتت زنده بمانید».^۱

«زهیر» به قدری در این چند روز متحوّل شد و رشد نمود و مورد اعتماد قرار گرفت که از میان اصحاب و یاران در روز عاشورا از ناحیه امام به فرماندهی جناح راست سپاه منصوب شد.

او در روز عاشورا خطبه‌ای غرّاء خواند و در حالی که سوار بر اسب بود و لباس جنگ پوشیده بود به سپاه دشمن خطاب کرد و گفت:

«ای مردم کوفه، از عذاب خدا بترسید، حق مسلمان بر مسلمان این است که برادرش را نصیحت کند، ما هم اکنون برادریم و تا مادامی که جنگی بین ما رخ نداده است بر یک دین هستیم، (لذا شایسته نصیحت مائید) ولی اگر جنگی بین ما اتفاق بیافتد آن وقت ارتباط ایمانی ما و شما قطع می‌شود. شما یک امت و ما امتی دیگر خواهیم بود، خداوند ما را به وسیله خاندان پیامبرش در مقام آزمونی بزرگ قرار داده است تا بنگرد درباره ذریّه رسول خدا چگونه عمل می‌کنیم.

من شما را به یاری این خاندان و رها کردن یزید و عبیدالله زیاد دعوت می‌کنم، زیرا شما در حکومت آنها جز سوء رفتار، قتل و کشتار و به دار آویخته شدن و کشته شدن شخصیت‌ها و بزرگانی چون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظایر آنها نخواهید دید».

سپاه ابن سعد شروع کردند به ناسزاگویی به زهیر و جنجال کردن.

ولی زهیر همچنان ادامه داد:

«ای بندگان خدا! فرزندان فاطمه علیه السلام به دوستی و یاری سزاوارترند از فرزند سمیه

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۱.

(عبداللہ بن زیاد). اگر نمی‌خواهید فرزندان فاطمه را یاری کنید لااقل از خداوند پروا کنید و در قتل آنها سهیم نشوید».

«زهیر» همچنان سخن می‌گفت که شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت باش! خدا صدای تو را خاموش کند.

زهیر در پاسخ گفت: ای اعرابی زاده، من با تو سخنی نمی‌گویم تو شایسته هدایت نیستی! من گمان نمی‌کنم حتی دو آیه از کتاب خدا را بدانی، مژده باد بر تو رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک!

شمر گفت: دیگر چیزی به کشتن شدن تو و امام تو نمانده است. زهیر گفت: «أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ فَوَاللَّهِ لِلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ؛ مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند! در نظر من شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام بهتر است از زندگانی همیشگی با شما».

سپس زهیر رو به سپاه کوفه کرد و با صدایی بلند گفت: «ای بندگان خدا! این مرد درشت‌خوی شما را نفریبد، به خدا سوگند! شفاعت رسول خدا هرگز شامل گروهی که خون ذریه او را بریزند نخواهد شد».^۱

آنگاه مردی از سپاه امام زهیر را صدا زد و گفت که امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «برگرد که همانند مؤمن آل فرعون مردم را نصیحت کردی ولی در آنها اثری ندارد».^۲ «زهیر» با دلاوری تمام جنگید و از امام دفاع می‌کرد. هنگامی که امام نماز ظهر عاشورا را بجا آورد زهیر دستش را روی شانه امام نهاد و به عنوان وداع این رجز را خواند:^۳

فَدَتْكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا الْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَا

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۳.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۳؛ نفس المهموم، ص ۱۲۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَىٰ عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الشَّهِيدَ الْحَيًّا

«جانم به قربان تو ای هدایت‌گر هدایت شده (به هدایت الهی)، امروز به دیدار جدّت نبیّ اکرم ﷺ خواهم شتافت و با حسن مجتبیٰ ﷺ و علی مرتضیٰ ﷺ و جعفر طیار آن شهید زنده ملاقات خواهم کرد».^۱

امام فرمود: «وَأَنَا أَلْقَاهُمْ عَلَىٰ أَثَرِكَ؛ من نیز به دنبال تو با آنان ملاقات خواهم نمود».

آنگاه به میدان شتافت و جنگ نمایانی کرد و این رجز را می‌خواند:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ، أَذْبُكُمُ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ

«من زهیر فرزند قین هستم و شما را با شمشیرم از امام حسین ﷺ دور می‌کنم».^۲
او به جنگ ادامه داد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین افتاد و به شهادت رسید.

* * *

زهیر نیز از چهره‌های شگفتی‌آفرین تاریخ کربلاست که در پرتو قدرت اراده و ایمان توانست اشتباهات یک عمر خود را در چند لحظه اصلاح کرده، و با عزمی راسخ در مسیر صحیح گام بگذارد و تا سرحد جان در این تحول عجیب پیش برود و الگویی باشد برای آنها که بخشی از عمر خود را در راه نادرست طی کرده‌اند و آنگاه که به اشتباه خود پی بردند، با شجاعت پیش آیند و تصمیم بگیرند و راه پرافتخار جدید را بدون تأمل و تردید طی کنند.

۸۷. حبیب بن مظاهر

او از صحابهٔ پیامبر ﷺ بود و پس از آن در جمع یاران باوفای امیر مؤمنان ﷺ از خواص اصحاب آن حضرت شد و در تمام جنگها در رکاب امام شمشیر زد. وی از معدود افرادی بود که از آن حضرت اسرار فراوانی را فرا گرفته بود.

۱. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۷۲.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹ و ج ۴۵، ص ۲۵.

عالم بزرگوار «کشی» از «فضیل بن زبیر» خبری نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: روزی در کوفه حبیب بن مظاهر و میثم تمار، از دو جهت مقابل، سوار بر اسب، به یکدیگر رسیدند.

«حبیب» گفت: «پیرمردی را می‌بینم که موی سرش ریخته و شکمش به جلو آمده و شغلش خربزه‌فروشی در دارالرزق است. می‌بینم که در آینده‌نه چندان دور به خاطر دوستی علی علیه السلام به دار آویخته می‌شود».

«میثم» در پاسخ گفت: «من نیز مردی را می‌بینم که دارای صورت سرخ و موهای پرپشت است. می‌بینم که به خاطر یاری فرزند پیامبر خدا کشته شده و سرش را در کوفه می‌گردانند!».

مردمی که در نزدیکی آنان بودند و سخنان آن دو را شنیده بودند (و از اسرار و معارف اهل بیت دور بودند)، از حیرت مانده بودند که کدامیک دروغگوتر است. پس از اندکی «رُشید هَجَری» رسید و از آن مردم سراغ حبیب و میثم را گرفت، گفتند: چند لحظه پیش اینجا بودند و چنین و چنان می‌گفتند.

«رُشید» گفت: خدا میثم را رحمت کند که درباره حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: «کسی که سر بریده او را به کوفه می‌آورد یک صد درهم بیش از دیگران جایزه می‌گیرد».

«رُشید» پس از گفتن این سخن از آنجا دور شد، ولی آن چند نفر به یکدیگر نگریستند و گفتند: «این سومی از آن دو دروغگوتر است!».

«فضیل» می‌گوید: ولی چیزی نگذشت که با چشم خود دیدیم که «میثم» در کنار خانه «عمرو بن حریث» به دار آویخته شد و سر بریده حبیب نیز پس از اندکی، وارد کوفه شد.^۱

«حبیب» در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام به کوفه کوچ کرد و در آنجا مقیم شد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۲.

زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، او و دوست صمیمی اش - مسلم بن عوسجه - به یاری مسلم بن عقیل شتافتند، ولی پس از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و شهادت مسلم بن عقیل، آنها توسط مردان قبیله خودشان مدتی پنهان گشتند، و در یک فرصت به دست آمده به اتفاق هم شبانه به سوی کربلا حرکت کردند.

آنان روزها مخفی می شدند و شبها طی طریق می کردند تا آنکه در کربلا به محضر امام خویش شرفیاب شدند. و چون غربت و تنهایی امام را به چشم خود دیدند بسیار متأثر گشتند.

«حبیب» به امام عرض کرد: «در این منطقه تیره‌ای از بنی اسد زندگی می کنند، اگر اجازه می دهی با آنان صحبت کنم که برای یاری تو به کربلا بیایند».

امام موافقت فرمود؛ حبیب نیمه شب خود را به آنان رساند، آنان به گرمی از حبیب استقبال کردند. حبیب گفت:

«شما را به شرافت و بزرگی که در روز قیامت خواهید داشت می خوانم، پسر دختر پیامبران در بیابان کربلا، تنها و مظلوم، محاصره شده است. مردم کوفه او را دعوت کردند تا یاری اش کنند، حال که به سوی آنان آمده است او را رها کرده و آماده پیکار با او شده اند. به خدا سوگند، هر یک از شما در کنار حسین علیه السلام کشته شود در برترین جایگاهها در بهشت، دوست و هم نشین محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود».

«عبدالله بن بشر» از میان جمع برخاست و گفت: من این پیشنهاد را می پذیرم و خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا وَأَحْجَمَ الْفُرْسَانُ إِذْ تَنَاصَلُوا
إِنِّي شَجَاعٌ بَطْلٌ مُقَاتِلٌ كَأَنِّي لَيْثٌ عَرِينٌ بَاسِلٌ

«آنان که کناره گرفتند خواهند دانست که هیبت آن جنگاوران در نبرد خواهد شکست، من دلاوری هستم، قهرمان میدان جنگ همانند شیری غرنده و تیز چنگ».

کلمات حماسی این مرد باعث شد تا دیگران نیز اعلام آمادگی کنند. هفتاد نفر آماده

شدند ولی در آن میان، یکی از جاسوسان عبیدالله بن زیاد، خبر را به ابن سعد رساند و او «ازرق بن حرث» را در رأس یک گروه چهارصد نفره فرستاد تا از ورود قوم بنی اسد به کربلا ممانعت به عمل آورد.

در نزدیکی فرات، در آن شب دو گروه به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی در گرفت، تعدادی از قوم بنی اسد کشته شدند و بقیه متواری گشتند و حبیب به سوی کربلا آمد و گزارش آن واقعه را به عرض امام رساند و امام علیه السلام فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱.

حبیب چهره شناخته شده و مورد اعتماد و احترام اصحاب و امام بود. می توان جایگاه او را از لحظه ورود به کربلا تا زمان شهادت از دل تاریخ بیرون کشید.

غروب تاسوعا آنگاه که دشمن به یکباره از صحرا کنده شد و به سوی اردوگاه امام حرکت کرد، امام برای مواجهه و گفتگو با آنان، برادرش قمر بنی هاشم، عباس علیه السلام را با بیست سوار فرستاد که چهره حبیب در آن جمع از سرآمدترین چهره ها بود.

در شب عاشورا هنگامی که امام یارانش را برای تجدید بیعت فرا می خواند اولین شخصی را که امام نامش را به زبان جاری ساخت «حبیب» است.

کلمات حماسی و شورانگیز حبیب در آن شب فراموش نشدنی در حمایت از امام و دفاع از حریم خاندان عصمت و طهارت، هیچ گاه از ذهن تاریخ پاک نخواهد شد.^۲ آری حبیب بزرگ اصحاب امام علیه السلام بود، آن گونه که قمر بنی هاشم بزرگ جوانان بنی هاشم محسوب می شد.

و بالاخره در روز عاشورا برگ زرین دیگری بر دفتر افتخارات این مهمان پیر امام حسین علیه السلام افزوده شد و آن اینکه افتخار فرماندهی جناح چپ سپاه توسط امام علیه السلام به

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۹۱-۹۲؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲. رجوع شود به: بخش رویدادها، شماره ۶۶.

ایشان اعطا گردید. وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ! (و مشتاقان باید برای رسیدن به این جایگاه، بر یکدیگر پیشی گیرند).

روز عاشورا هنگامی که امام برای اقامه نماز ظهر درخواست آتش بس موقت داد «حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ»^۱ با صدای بلند گفت: نماز شما قبول نیست!!

حبیب در پاسخ گفت: «رَعَمْتُ أَنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ؟ گمان می‌کنی که نماز از آل رسول قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای حیوان!».

حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ به او حمله کرد، حبیب نیز به طرف او حمله نمود. از دو طرف سپاه، تعدادی به این درگیری کشیده شدند.

حبیب با اینکه پیرمرد بود همانند شیر بر آنان حمله می‌کرد و رجز می‌خواند:

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ	فَارِسُ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تَسْعَرُ
أَنْتُمْ أَعَدُّ عُدَّةً وَأَكْثَرُ	وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ

«من حبیب و پدرم مظهر [مظاهر] است، در روز افروخته شدن جنگ من سواره صحنه پیکارم، شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، ولی ما در انجام وظایف از شما باوفا تر و شکیاتریم». حبیب مردانه جنگید تا به شهادت رسید. به نقل تاریخ برای بردن سر حبیب نزد عبیدالله و گرفتن جایزه بین برخی از سپاه ابن سعد، اختلاف بالا گرفت.

محمد بن قیس نقل می‌کند که شهادت حبیب برای امام علیه السلام بسیار گران آمد و دل مبارکش شکست و فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَهَمَاءَ أَصْحَابِي؛ شهادت خود و حامیان از اصحابم را به حساب خدا می‌گذارم».^۲

* * *

این پیرمرد شجاع که به افتخار فرماندهی بخشی از سپاه عاشورا رسید و از زمان

۱. در بحار الانوار به نام «حُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ» ثبت شده است. (ج ۴۵، ص ۲۱)

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰.

پیغمبر اکرم ﷺ افتخار خدمت آن حضرت و اهل بیت گرامش را داشت نیز از چهره‌های بسیار درخشان و به یادماندنی شهدای کربلاست، مخصوصاً کلماتش در حمایت از امام علی علیه السلام در شب عاشورا که از حمایت بی دریغ و بی پایان او خبر می‌داد، فراموش نشدنی است. خداوند هم به او امتیاز فوق العاده‌ای داد، گویی دربان حرم حسینی است.

۸۸. عمرو بن قرظۀ بن کعب انصاری

پدر وی از صحابه رسول خدا ﷺ و از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. و در تمام جنگهای علی علیه السلام شرکت داشت. عمرو در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید و از طرف امام علی علیه السلام مأمور ارشاد عمر بن سعد شد. او در روز عاشورا از امام علی علیه السلام اذن گرفت و در حالی که این رجز را می‌خواند به سوی میدان شتافت:

قَدْ عَلِمْتُ كَتِيبَةَ الْأَنْصَارِ أَنِّي سَأَمِي حَوْزَةَ الذَّمَارِ
ضَرَبَ غُلَامٌ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي

«سپاه انصار دانسته‌اند که من از کسی که حفظ جاننش وظیفه من است حمایت می‌کنم. ضربه‌های من مانند ضربه‌های مرد جوانی است که از صحنه نبرد نمی‌گریزد، جان و مال من فدای حسین باد!». هنگام نماز ظهر چون امام بدون توجه به تیرهای دشمن به نماز ایستاد، عمرو بن قرظۀ به اتفاق چند تن از اصحاب امام در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر ساختند تا نماز امام به پایان برسد. چندین چوبه تیر به سر و سینه عمرو اصابت کرد و همزمان با سعید بن عبدالله به خاک افتاد. در آن هنگام به امام علی علیه السلام عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا، آیا به عهد خود وفا کردم؟».

امام فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَاقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامُ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ؛ آری تو وظیفه ات را انجام دادی، و جلوتر از من در بهشت خواهی بود، سلام مرا به رسول خدا ﷺ برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم آمد».

عمر و پس از شنیدن این سخنان بشارت آمیز بسیار شاد شد و چشم بر هم نهاد و به فیض شهادت نائل آمد.^۱

۸۹. انس بن حرفه کاهلی

وی از اصحاب بزرگ رسول الله ﷺ بود و احادیث زیادی را از آن حضرت آموخت و نقل نمود،^۲ و افتخار شرکت در جنگ بدر و حنین را در رکاب پیامبر داشت. او احادیثی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کرد از جمله می‌گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ - وَالْحُسَيْنُ فِي حِجْرِهِ - : إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ، أَلَا فَنُ شَهِدَهُ فَلْيُنْصُرْهُ؛ از پیامبر در حالی که حسین علیه السلام در دامن رسول خدا نشسته بود، شنیدم که فرمود: این فرزندم در سرزمین عراق به شهادت خواهد رسید، آگاه باشید هر که او را دید باید او را یاری کند».^۳ به همین جهت وقتی که شنید امام حسین علیه السلام به کربلا آمده است از کوفه حرکت کرد و شبانه خود را خدمت امام علیه السلام رساند.

او در روز عاشورا از امام اذن گرفت و عمامه خود را به کمر بست و با دستمالی ابروهای بلند خویش را بر پیشانی اش بست، امام چون وی را با این حال دید، گریست و فرمود: «شَكَرَ اللَّهُ لَكَ يَا شَيْخُ».^۴

او با همان کهنسالی به سوی میدان شتافت و شجاعانه اشعار زیر را در برابر دشمن خواند:

وَالْحَنْدَقِيُّونَ، وَقَيْسُ عَيْلَانَ	قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلَهَا وَدُودَانُ
لَدَى الْوُغَا وَسَادَةُ الْفُرْسَانِ	بَأَنَّ قَوْمِي أَنَّهُ الْأَقْرَانِ

۱. رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۰؛ ابصار العین، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۲. ابصار العین، ص ۵۵.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۶۸؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴. مقتل الحسين مقرر، ص ۲۵۲.

مُبَاشِرُ الْمَوْتِ بِطَعْنِ آنِ لَسْنَا نَرَى الْعَجْزَ عَنِ الطَّعَانِ
آلٌ عَلَيَّ شِيعَةُ الرَّحْمَانِ وَآلٌ زِيَادٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ

«قبائل کاهل، دودان، خندف و بنوقیس همگی می‌دانند که قبیله من در روز جنگ و رویارویی، نزدیک‌ترین افراد به حریفان و هم‌زمانند. با ضربه‌ای کاری، دشمن را از پای در آوریم و هیچ اظهار عجز و ناتوانی نکنیم. آل علی، پیروان خداوند رحمانند ولی آل زیاد پیروان شیطانند».^۱
او با آن سن زیاد مردانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

۹۰. آسلم بن عمرو، غلام ترکی^۲

وی از نژاد ترک و خادم و کاتب امام حسین علیه السلام بود.^۳ و با زبان عربی آشنایی داشت.^۴ از امام اذن گرفت و به میدان رهسپار شد و در حالی که این گونه رجز می‌خواند:

الْبَحْرُ مِنْ ضَرْبِي وَطَعْنِي يَصْطَلِي وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلِي يَمْتَلِي
إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِي

«از ضربت شمشیر و نیزه‌ام دریا شعله‌ور می‌شود و فضا از نیزه‌ها و تیرهایم پر می‌گردد. هنگامی که شمشیرم در دست راستم به گردش درآید، قلب حسود پاره می‌شود».^۵

وی پس از آنکه به زمین افتاد امام علیه السلام بر بالینش حاضر شد و چون مشاهده کرد غلام نسبت به آن حضرت اظهار علاقه می‌کند، امام گریان شد و در کنارش نشست و صورت بر جبینش نهاد. غلام که از این همه محبت به وجد آمده بود، شادمان شد

۱. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۶؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۰۰.

۲. برخی از اهل مقاتل غلام ترکی دیگری را به نام «واضح ترکی» ثبت کردند که برخی از مطالب به صورت مشترک یا مختلط نقل شده است.

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.

و فریاد زد: «مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعُ حَدِّهِ عَلَى حَدِّي؛ کیست همانند من که پسر پیامبر صورتش را بر صورتم قرار داده است» این را گفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.^۱

* * *

در اینجا می‌بینیم امام علیه السلام در لحظه شهادت صورت بر صورت غلامش می‌گذارد یعنی همان ابراز محبتی را که درباره فرزند شجاع و دل‌بندش علی اکبر علیه السلام می‌کند، درباره غلامش نیز روا داشت. یعنی اینها همه مجاهدان و شهیدان راه خدا هستند و همه آنها عزیز و گرامی‌اند، و همه در یک مسیر و برای یک هدف جهاد کردند و شربت شهادت نوشیدند.

۹۱. عمرو بن جُنَادَة

پدرش «جُنَادَة بن کعب» از مکه با خانواده‌اش به خدمت امام شرفیاب شد و در روز عاشورا در حمله اول به فیض شهادت نایل آمد.

وی در حالی که یازده سال بیشتر نداشت از امام علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «پدر این جوان در جنگ به شهادت رسیده، شاید مادرش راضی نباشد». او عرض کرد: «إِنَّ أُمِّي هِيَ الَّتِي أَمَرْتَنِي؛ مادرم به من فرمان داده است گام در این میدان بگذارم».^۲ به دنبال این سخن امام علیه السلام اجازه داد، وی به میدان رفت و این رجز به یادماندنی را خواند:

أُمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرُ	سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَالِدَاهُ	فَهْلُ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ
لَهُ طَلَعَةُ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى	لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ

«امیر من، حسین است و چه نیکو امیری؛ که شادی دل پیامبر بشیر و نذیر است.

۱. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۴؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۹. در برخی از مقاتل آمده است که پس از آنکه امام به بالینش آمد و صورت به صورتش نهاد، اسلم چشمش را باز نمود و همین که امام را دید تبسمی کرد و به فیض شهادت نایل آمد. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. ابصار العین، ص ۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸.

علی و فاطمه پدر و مادر اویند، آیا شما برای او همانندی می‌شناسید؟!

طلعتش مانند خورشید نیم روز است و چهره‌اش چون ماه شب چهارده درخشان است.^۱ این نوجوان چون به شهادت رسید دشمن سرش را جدا کرده و آن را به سوی امام علیه السلام پرتاب کرد. مادر شجاعش «بحریه» دختر «مسعود خزرچی» سر فرزندش را برداشت و بوسید و با همان سر به طرف دشمن حمله کرد و آن را بر سر مردی از سپاه ابن سعد کوبید. آنگاه برگشت و ستون خیمه را گرفت و در حالی که این رجز را می‌خواند بر دشمن حمله کرد:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النَّسَاءِ ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ
أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

«با اینکه در میان زنان، پیره‌زنی ضعیف، سست استخوان، فرو ریخته و لاغر اندام، ولی در حمایت از فرزندان فاطمه گرامی، ضربات مهلکم را بر شما وارد می‌سازم».

پس از آن عمود خیمه را به سوی دشمن پرتاب کرد که به دو نفر از آنها برخورد کرد. امام حسین علیه السلام وی را به خیمه بازگرداند.^۲

* * *

به هنگام دفاع از حق و جهاد برای کسب عزت و شرف و جلب رضای خدا، زن و مرد یکسانند، همه به میدان می‌آیند و هر کدام به نوبه خود، وظیفه خود را ایفا می‌کند و چه جالب است صحنه کربلا که همه درسها را در خود نهفته دارد.

۹۲. یزید بن ثبیط

وی از شیعیان شریف بصره و مورد احترام آنان بود. هنگامی که هنوز ابن زیاد در

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ و رجوع شود به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۴ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. بخش‌هایی از این اشعار به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده شد. (رجوع شود به: اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۳۰۳).

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸؛ ابصار العین، ص ۹۴.

بصره بود و همه راهها را کنترل می‌کرد، یزید بن ثبیط تصمیم گرفت تا به سوی امام حسین (علیه السلام) که در مکه حضور داشت رهسپار شود.

او صاحب ده پسر بود. تصمیمش را با آنان در میان نهاد و گفت: کدامتان حاضرید با من به مکه بیایید و جانتان را در راه امام (علیه السلام) نثار کنید؟ دو تن از فرزندانش عبدالله و عبیدالله اعلام آمادگی کردند.

آنگاه ابن ثبیط به خانه «ماریه» دختر «مُنْقِذِ عَبْدِی» یکی از شیعیان با کمال بصره رفت. آنجا محل اجتماع و انس شیعیان بود، او در جمع شیعیان تصمیمش را اعلان نمود و از همه دعوت کرد تا به همراه او عازم مکه شوند. از آن جمع «عامر» و غلامش، «سیف بن مالک» و «ادهم بن امیه» با او همراه شدند و جمعاً هفت نفر راهی مکه شدند.^۱

ابن ثبیط زمانی به مکه رسید که امام (علیه السلام) در آبطح - یکی از محلات مکه - منزل داشت. او پس از مختصری استراحت، به منزل امام (علیه السلام) رفت. از آن طرف چون امام (علیه السلام) خبر ورود ابن ثبیط را شنید خود، به سوی خیمه گاه ابن ثبیط راه افتاد. چون به خیمه‌اش رسید عرض کردند: ابن ثبیط به قصد شما بیرون رفت. امام (علیه السلام) به انتظار ابن ثبیط همانجا ماند، ابن ثبیط وقتی که فهمید امام به خیمه گاه او رفت شتابان خود را رساند و چون امام (علیه السلام) را دید با صدای بلند این آیه را خواند: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»؛ بگو به فضل خدا و رحمتش، پس به آن خوشحال باشید.^۲

سپس عرض کرد: أَلَسَّامَ عَلَیْكَ یَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ. امام (علیه السلام) جوابش را داد و او نزد امام (علیه السلام) نشست و هدفش را از آمدن به حضور امام (علیه السلام) بیان داشت. امام در حقیقت دعا کرد و وی را به خیام خویش ملحق نمود. او از آنجا تا کربلا در محضر امام (علیه السلام) بود. در

۱. ابصار العین، ص ۱۱۰؛ اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۲. یونس، آیه ۵۷.

روز عاشورا عبدالله و عبیدالله فرزندان‌اش در حملهٔ اول به شهادت رسیدند و خودش در حملات بعدی در حال مبارزه به شهادت رسید.^۱

۹۳. عابس بن ابی‌شبيب شاکری

وی از بزرگان شیعه و رئیس قبیلهٔ بنی‌شاکر بود. مردی شجاع و سخنور و عابدی شب زنده‌دار و از دوستان مخلص امیرمؤمنان علیه السلام بود.

هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام وارد کوفه شد با تمام توان از مسلم حمایت کرد. تا آنکه مسلم او را با نامه‌ای به‌سوی امام علیه السلام فرستاد. وی به اتفاق جمعی از جمله شوذب - آزاد شدهٔ عابس که در کربلا به شهادت رسید - در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند و در خدمت آن حضرت بودند تا به اتفاق به سوی کربلا حرکت نمودند.

روز عاشورا «عباس» به «شوذب» گفت: تصمیمت چیست؟ «شوذب» پاسخ داد: «من همراه تو در راه پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگم تا کشته شوم». «عباس» گفت: «من جز این دربارهٔ تو گمان نمی‌کردم، اینک به نزد ابی‌عبدالله علیه السلام برو تا تو را به حساب آورد و من نیز در ثواب شهادت تو شریک باشم، و اگر هر کس دیگری از عزیزانم نزد من بود، دوست داشتم که قبل از من به شهادت برسد تا در اجر شهادتشان شریک باشم، امروز روز تحصیل ثواب است و بعد از این عملی نخواهیم داشت».^۲

«شوذب» به خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و پس از گرفتن اذن جهاد به میدان رفت و به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.^۳

«عباس» پس از شهادت شوذب به حضور امام علیه السلام رسید و عرض سلام نمود و گفت: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَيَّ

۱. ابصارالعین، ص ۱۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۳.

۲. ابصارالعین، ص ۷۵.

۳. مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۲-۲۳.

وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّيْمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي، لَفَعَلْتُهُ؛ ای اباعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند بر روی زمین چه نزدیک چه دور، کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست. اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، کشته شدن و ظلم را از شما دور کنم چنین می کردم». سپس گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَشْهَدُ أَنِّي عَلَى هَذَا وَهَدَى أَبِيكَ؛ سلام بر تو ای اباعبدالله! گواه باش که من بر طریقه تو و پدرت می باشم».

آگاه به سوی میدان شتافت. «ربیع بن تمیم» می گوید: وقتی که او را دیدم به سوی میدان می آید، وی را شناختم چرا که در جنگ ها شجاعت او را دیده بودم، او شجاع ترین مردم بود، از این رو به لشکریانم گفتم: «أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا أَسَدُ الْأَسُودِ، هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ لَا يُخْرَجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ؛ ای سپاهیان! این مرد، شیر شیران است، او فرزند ابی شیب است، هیچ کس از شما به نبردش نروید». ولی او در میدان فریاد «أَلَا رَجُلٌ، أَلَا رَجُلٌ» سر داد؛ اما کسی جرأت نکرد به مصاف وی برود. عمر سعد چون چنین دید فریاد زد: «وَيْلَكُمْ! إِرْضُخُوهُ بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ وای بر شما، او را از هر سو سنگ باران کنید».

«عابس» وقتی هجوم ناجوانمردانه آنها را دید، زره از تن بیرون آورد و پشت سر پرتاب کرد و به هر طرف حمله ور شد و سخن دلش این بود:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم
آزمودم، مرگ من در زندگی است چون رَهَم زین زندگی پابندی است
دشمن از هر سو به او حمله کرد تا بدن مجروح وی بر زمین افتاد و به شهادت رسید.
«ربیع بن تمیم» می گوید: من شاهد بودم که سر عابس در دست مردانی بود که با هم منازعه می کردند و هر یک مدعی بود و افتخار می کرد که من عابس را کشته ام. عمر سعد به این نزاع پایان داد و گفت: «او را یک نفر نکشته است».^۱

۱. رجوع شود به: مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸-۲۹.

بعد از سر «عبدالله بن عمیر کلبی» و «عمر و بن جناده»، سر عابس سومین سری بود که پس از جدا شدن به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب شد.^۱

* * *

تاریخ کمتر مردانی همچون «عباس» سراغ دارد که در میدان نبرد به هنگام حمله ناجوانمردانه و نابرابر دشمن این گونه به میدان بیاید، وسائل دفاعی را دور بریزد و با اسلحه خود بر دشمن بتازد، و به استقبال شهادتی پرافتخار بشتابد که نظیرش کمتر دیده شده است.

۹۴. حنظلة بن اسعد شباهی

از چهره‌های برجسته شیعه و مردی سخنور و شجاع و از قاریان و حافظان قرآن بود، و چون مردی فصیح بود امام علیه السلام او را به عنوان نماینده خویش نزد عمر بن سعد می‌فرستاد. او در روز عاشورا پس از گرفتن اذن جهاد از امام علیه السلام سپاه دشمن را با این بیان موعظه کرد:

«يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُونُ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۲، يَا قَوْمُ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى^۳؛ ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! و از سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می‌ترسم، و خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی‌خواهد. ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند (و از هم یاری می‌طلبند ولی

۱. ابصارالعین، ص ۷۶.

۲. غافر، آیه ۲۸-۳۲.

۳. اقتباس از آیه ۶۱ سوره طه.

صدایشان به جایی نمی‌رسد) بیمناکم، همان روز رستاخیز که روی برمی‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر (عذاب) خداوند برای شما نیست، و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت‌کننده‌ای برای او نیست. ای مردم! حسین علیه السلام را نکشید که عذاب خداوند شما را ریشه‌کن خواهد کرد، و البته هر کس (بر خدا) دروغ ببندد، ناامید می‌شود».

امام علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَهَضُّوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ. رحمت خدا بر تو باد! در آن زمان که آنان را به حق فرا خواندی ولی آنها نپذیرفتند و قصد جان تو و یارانت را نمودند، سزاوار عذاب خداوند شدند. (حال دیگر دیر شده است) چه اینکه آنها (دستشان را به خون آنها) رنگین کرده‌اند) و برادران صالح تو را کشته‌اند!!».

«حفظه» در پاسخ امام علیه السلام عرض کرد: راست گفتی، فدایت شوم، شما از من داناتر و به درک حق سزاوارتری.^۱

پس از آن حفظه از امام پرسید: «آیا من به سوی آخرت نشتابم و به برادرانم ملحق نشوم؟».

امام علیه السلام فرمود: «رُحْ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلُ؛ بشتاب به عالمی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی سلطنتی که کهنه نگردد».

حفظه به عنوان خداحافظی عرض کرد: «الَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَّفَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَنَا فِي الْجَنَّةِ».

آنگاه به سوی دشمن شتافت و پس از کارزاری خونین به فیض شهادت نایل آمد.^۲

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ مقتل الحسین مرقم، ص ۲۵۱؛ موسوعة الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۵.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

۹۵. حجاج بن مسروق

وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ساکن کوفه بود، هنگامی که شنید امام علیه السلام به سوی کربلا در حرکت است، او خود به استقبال امام از کوفه خارج شد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد.^۱

روزی که لشکر حرّ در مقابل امام علیه السلام درآمد، هنگام ظهر به امر امام اذان گفت.^۲ در «قصر بنی مقاتل» - یکی از منازل بین راه کربلا - وی به امر امام علیه السلام «عبیدالله بن حرّ جعفی» را به اردوی امام دعوت کرد ولی عبیدالله نپذیرفت.^۳ روز عاشورا چون تنور جنگ داغ شد وی با اجازه امام علیه السلام به میدان رفت و پس از مدتی مبارزه در حالی که چهره‌اش غرق خون شده بود به سوی آن حضرت برگشت و این رجز را خواند:

فَدَتَكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا الْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا ذَاكَ الَّذِي نَعَرَفُهُ الْوَصِيَّ

«جانم به قربان تو ای هدایت‌گر، هدایت شده: امروز جدّ پیامبر را ملاقات خواهم کرد. سپس پدرت علی، آن صاحب فضل و احسان را، همان کسی که او را وصیّ پیامبر می‌شناسیم».^۴ آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: «نَعَمْ وَأَنَا أَلْقَاهُمَا عَلَى أَثَرِكَ: آری، من هم آن دو بزرگوار را پس از تو ملاقات خواهم کرد».^۵

او به میدان بازگشت و پس از نبردی سنگین به افتخار شهادت نایل آمد.

۱. ابصارالعین، ص ۸۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۲۷.

۳. رجوع شود به: مقتل الحسین مقرّم، ص ۱۸۸.

۴. مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ ابصارالعین، ص ۹۱؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۶۸.

۵. مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴.

۹۶. سعید بن عبدالله حنفی

او مردی شجاع و دلاور و از بزرگان شیعه در کوفه بود، و نامه کوفیان را به عنوان آخرین قصد در مکه تحویل امام علیه السلام داد. امام نیز در جواب مردم کوفه، قبل از اعزام مسلم بن عقیل، وی را به عنوان پیک و نامه‌رسان خویش به سوی مردم کوفه روانه ساخت.

او در کوفه ماند تا آنکه مسلم وارد کوفه شد و با مسلم بیعت کرد. مسلم بن عقیل نیز او را مجدداً با نامه‌ای به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد.

او برای مرتبه دوم در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و چون امام علیه السلام به او اجازه بازگشت به وطن را داد عرض کرد: نه بخدا قسم تو را رها نخواهم کرد تا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره ات مراعات کرده باشم.

آنگاه افزود: «وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُدْرَى وَيَفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً، مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدُ الْكِرَامَةِ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا؛ به خدا سوگند! اگر بدانم که کشته می‌شوم سپس زنده می‌گردم، آنگاه مرا می‌سوزانند و خاکستر مرا به باد می‌دهند و این کار را با من هفتاد بار انجام دهند هرگز از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه در راه تو جان دهم، چرا چنین نکنم در حالی که مرگ یا کشته شدن تنها یک بار است و پس از آن کرامتی است که انتهای ندارد!»^۱

روز عاشورا هنگامی که امام علیه السلام در زیر باران تیرها به نماز ایستاد «سعید بن عبدالله» و تنی چند از یاران فداکار آن حضرت در پیش روی امام ایستادند و بدن خویش را سپر تیرها کردند و درد تیرها را با تمام توان در صورت و سینه و پهلوی خود به جان خریدند، سعید با اصابت سیزده تیر در بدنش بر زمین افتاد و گفت:

«اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنٌ عَادٍ وَمُؤَدٍّ، اللَّهُمَّ أَبْلُغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمٍ

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۰؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۸۸.

الْجِرَاحِ فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ؛ خدایا این جماعت را از رحمت خود دور ساز! چنانکه با قوم عاد و ثمود کردی، خداوندا سلام را به پیامبرت ابلاغ کن و از دردی که به من رسیده او را با خبر ساز، که هدفم از تحمل این همه درد و رنج در راه یاری ذریهٔ پیامبرت، برای رسیدن به پاداش تو است».

آنگاه چشمانش را گشود و به چهرهٔ نورانی امام نگریست و عرض کرد:
 «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا به وظیفه‌ام عمل کردم و وفا نمودم؟»
 امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری، تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت».

«سعید بن عبدالله» با شنیدن این کلام غرق سرور و شادی شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

* * *

مسألهٔ شهادت یاران امام حسین علیه السلام تنها مسألهٔ نهادن جان بر سر اهداف آن حضرت نیست، مهم‌تر از آن سطح بالای معرفت آنها نسبت به مقام امام علیه السلام و آمادگی بی‌قید و شرطشان برای انجام فرمان آن حضرت، و درک صحیح معنای ولایت است که در لابه‌لای کلمات آنان موج می‌زند.

۹۷. جَوْنٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ

«جَوْنٌ» غلام سیاهی که امیر مؤمنان علی علیه السلام او را خریداری کرد و به ابوذر غفاری بخشیده بود. او در ربذه - تبعیدگاه ابوذر - همراه ابوذر بود و پس از شهادت ابوذر در سال ۳۲ هجری به مدینه بازگشت و در خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و سپس امام حسن

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ ابصارالعین، ص ۱۲۶.

۲. بعضی نامش را جَوْنِین ثبت کرده‌اند و برخی نام وی را «حَوَّی» دانسته‌اند. (رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳)

٤. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٢-٢٣.

از آل پیامبر ﷺ با دست و زبانم دفاع می‌کنم و با آن امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد». سپس جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. امام بر بالین وی حاضر شد و این‌گونه در حقش دعا کرد:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا چهره او را سفید گردان، و بوی او را خوش گردان، و او را با ابرار محشور کن و بین او و محمد و آل محمد (در بهشت) آشنایی برقرار ساز».^۱

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: آنگاه که جمعی برای دفن شهیدان کربلا حاضر شدند، پیکر جون را در حالی یافتند که با گذشت چند روز بوی بسیار خوشی از آن به مشام می‌رسید.^۲

* * *

آری هنگامی که معرفت غلامی چنین باشد، اصحاب و یاران خاص در چه پایه‌ای از معرفت خواهند بود!

۹۸. نافع بن هلال

وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در تمام جنگهای آن حضرت شرکت داشت. مردی بزرگوار، شجاع و قاری قرآن بود. او قبل از شهادت مسلم بن عقیل در بین راه به امام حسین علیه السلام پیوست.

هنگامی که «عمر بن قَرْظَة» - یکی از شهدای کربلا - به شهادت رسید، برادرش «علی بن قَرْظَة» که در سپاه ابن سعد بود به خونخواهی او به سوی اردوگاه امام حمله برد تا انتقام برادرش را از امام حسین علیه السلام بگیرد.

ولی «نافع بن هلال» در مقابلش ایستاد و او را مجروح ساخت. تعدادی از سپاهیان ابن سعد به نافع حمله کردند نافع به شدت می‌جنگید و این رجز را می‌خواند:

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهموم، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

«من جوانی یمنی، و از قبیلهٔ بجلی (جملی) هستم، دین و آئینم همان دین حسین بن علی علیه السلام است».^۱

ابومخنف نقل می‌کند: نافع، نامش را روی تیرهای خود نوشت و آنها را مسموم کرد و پرتاب می‌نمود. هنگامی که تیرهای او تمام شد، شمشیر خود را از غلاف کشید و حمله کرد و می‌گفت:

أَنَا الْهُزْبُ الْجَمَلِيُّ أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

«من شیر مردی از قبیلهٔ جملی هستم. من بر دین علی علیه السلام هستم».

سپاه ابن سعد به صورت دسته‌جمعی بر نافع یورش برد و در حالی که بازوان وی شکسته شده بود، او را اسیر نمودند و نزد ابن سعد بردند، در آنجا شمر او را به شهادت رساند.^۲

۹۹. ابوثمامه صائدی

او از شخصیت‌های برجسته شیعه و از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در جنگ‌ها با آن حضرت شرکت می‌کرد، پس از آن حضرت از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام گردید، وی پس از مرگ معاویه، از جمله دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه بود. و چون مسلم بن عقیل وارد کوفه شد او به دلیل آنکه در شناخت سلاح خبره بود، مسئول خرید و جمع‌آوری اسلحه شد؛ هنگامی که ابن زیاد، هانی بن عروه را دستگیر نمود، او با سپاه تحت فرمانش، دارالاماره را محاصره کرد.

پس از تسلط ابن زیاد بر اوضاع و شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام وی مدتی مخفی شد و سرانجام در اثنای راه به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۲.

ایشان در ظهر روز عاشورا به محضر امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را - که وقتش رسیده است - با تو خوانده باشم.

امام علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:
 «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا؛ نَمَاز را به یاد آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، اکنون وقت فضیلت نماز است».

سپس فرمود:
 «سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُؤُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ؛ از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا نماز گزاریم».
حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته نیست!!». «حبیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است».^۱

در روایتی دیگر از **ابومخنف** می خوانیم: امام حسین علیه السلام (به جای حجاج بن مسروق، مؤذن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:
 «يَا وَيْلَكَ يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ، أَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نُصَلِّيَ وَتُصَلُّوْنَ وَ نَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ؛ وای بر تو! ای ابن سعد؛ آیا احکام و دستورات اسلامی را فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».

ابن سعد پاسخی نداد و امام علیه السلام ندا داد: «اسْتَحْذَرِ الشَّيْطَانَ؛ شیطان بر او چیره شده است!!».^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱. (با مختصر تفاوت)

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱.

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند!^۱

ابو ثمامه صائدی آخرین نمازش را پشت سر امام شهیدان بجا آورد، به آن حضرت عرض کرد: «یا ابا عبدالله! من تصمیم گرفته‌ام که به یارانم ملحق شوم و خوش ندارم که زنده باشم و شما را تنها و کشته ببینم».

امام اجازه داد و فرمود: «ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد».

او پس از این به میدان شتافت و سخت به کارزار مشغول شد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین در غلطید و پسر عمویش «قیس بن عبدالله صائدی» که با وی عداوتی دیرینه داشت و در سپاه ابن سعد بود، او را به شهادت رساند.^۲



این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت‌های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و اگر امروز از مأذنه‌های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال‌ها، دسته‌جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقف می‌کنند و نماز بجا می‌آورند.

۱۰۰. درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا، وَ أَيْنَعَتْ ثِمَارُهَا، وَ زَيَّنَّتْ قُصُورُهَا، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدَانُهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الشَّهَدَاءُ الَّذِينَ

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶.

۲. ابصارالعین، ص ۶۹-۷۰ و رجوع شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰.

قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ ذَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه‌هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده‌اند، و این رسول خدا و شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می‌کشند و بشارت آمدن شما را می‌دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید».

سپس امام علی (ع) خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام علی (ع) ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان مادر جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می‌باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به شما برکت عنایت فرماید.

آنگاه امام حسین (ع) فرمود:

«يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ فَاهْرُبُوا مِنْهَا؛ ای امّت قرآن! این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنّم است، از آن بگریزید».

یاران امام علی (ع) به ندای آن حضرت لبیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند کردند.^۱

* * *

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده‌اند شگفت‌انگیز است. کلمات و واژه‌ها از شرح و بیان آن عاجز است.

۱. معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۶۰.

امام علیه السلام با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگمردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزت و عظمت را ترسیم می کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا رب العالمین.

۱۰۱. دو برادر از خوارج

«سعد بن حارث» و «ابوالحتوف بن حارث» هر دو از خوارج بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد». سپس افزودند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با او بجنگیم». آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله بردند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند.^۱

۱۰۲. سوید بن عمرو

او مردی بزرگ بود که بسیار نماز می خواند.^۲

۱. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رجوع شود به: مقتل الحسین مرقم، ص ۲۴۰؛ ابصارالعین، ص ۹۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴.

بنا به نقل مورخین او پس از کسب اجازه از امام علیه السلام پا به میدان گذاشت و این رجز را خواند:

أَقْدِمُ حُسَيْنُ الْيَوْمَ نَلْقَى أَحْمَدًا وَشَيْخَكَ الْحَبْرَ عَلِيًّا ذَا النَّدَى
وَحَسَنًا كَالْبُدْرِ وَافِي الْأَسْعَدَا وَعَمَّكَ الْقَرْمُ الْهُمَامُ الْأَرْشَدَا
حَمْزَةَ لَيْثِ اللَّهِ يُدْعَى أَسَدَا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ تَبَوَّأَ مَقْعَدَا

فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَغْلُوبُوا صَعْدَا

«ای حسین، قدم پیش نهادم تا جدت احمد صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارت علی و برادرت آن ماه شب چهارده به کمال رسیده و عمویت حمزه آن آقا و سید ارشد که شیر خدا نامیده می شد و (جعفر) آن صاحب دو بال را که در بهشت برین (پرواز می کند و) دارای مقام والایی هستند، دیدار نمایم».^۱

او در میدان جنگ چون شیر شجاع مبارزه می کرد، و پس از کارزاری دلاورانه با چهره خونین بر زمین افتاد و بیهوش شد. سپاه دشمن به گمان اینکه او کشته شد او را رها کردند. ولی وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به هوش آمد و شنید که می گویند حسین علیه السلام کشته شده است، او حرکتی به خود داد و از جای برخاست، و چون شمشیرش را دشمنان گرفته بودند کاردی که در ساق پا زیر چکمه اش جای داده بود گرفت و به سوی دشمن حمله برد. سپاه ابن سعد او را محاصره کردند و با ضربات شمشیر او را به شهادت رساندند و او آخرین شهید کربلا پس از شهادت امام حسین علیه السلام بود.^۲

* * *

با توجه به آنچه که درباره یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام گذشت، این نکته قابل توجه است که بسیاری از این یاران با وفای امام حسین علیه السلام که آخرین قطره خون خود را در راه

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۵۴؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.

اهداف امام علیه السلام و عظمت اسلام دادند از یاران خاص علی علیه السلام بودند و در تمام عمر به او عشق می ورزیدند حتی بعضی از دشمنان آن حضرت نیز هنگامی که صحنه کربلا و مقابله حق و باطل را نگریستند منقلب شدند و تغییر مسیر دادند و به لشکر امام علیه السلام پیوستند در حالی که سرکردگان لشکر دشمن را تفاله های عصر جاهلیت عرب تشکیل می دادند.

۱۰۳. خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین علیه السلام (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سن شریف آن حضرت را در هنگام شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته اند. او اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام علیه السلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَبَّهُ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْنَهُم بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَّقْنَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزَقْنَهُمْ مَزَقًا، وَ اجْعَلْنَهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبر می شدیم، به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مَالَكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ خدا نسل تو را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!». آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست.^۱

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می خواند:

أَنَا عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّىٰ يَنْثَنِي
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَمْحِي عَنْ أَبِي ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!»،

پس از آن بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه ای که دشمن از کثرت کشته شدگان به فغان آمد.

با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:

۱. آل عمران، آیه ۳۳-۳۴.

«یا اَبه! اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَى بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟ پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم ساخت. آیا جرعه‌ای هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

امام علیه السلام فرمود:

«یا بُنَى یَعِزُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ عَلَى أَبِیْكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا یُجِیْبُونَكَ، وَ تَسْتَغِیْثَ بِهِمْ فَلَا یُعِیْثُونَكَ، یا بُنَى هَاتِ لِسَانَكَ؛ پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام علیه السلام زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:

«خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِی فِیْكَ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمِیْ حَتَّى یَسْقِیَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!».^۱

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش علی مرتضی علیه السلام در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله می نمود و به هر سو رو می کرد جمعیت انبوهی از او می گریختند یا به خاک می افتادند.

«مُرَّةُ بْنُ مُنْقِدٍ» ناجوانمردانه با نیزه اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مرّة با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند.^۲

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲-۴۳.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

در آخرین دقائق عمر علی اکبر علیه السلام صدا زد: «یا اَبْتَاهُ السَّلَامُ عَلَیْكَ: هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَاسِهِ الْأَوْفَى وَيَقْرِيكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: عَجَلُ الْقُدُومِ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً؛ سلام بر تو یا اَبْتاه، این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که برای تو جامی از شراب بهشتی ذخیره نموده‌ام».^۱

آنگاه فریادی زد و به شهادت رسید.

امام علیه السلام با شنیدن صدای علی اکبر علیه السلام چون بازشکاری خود را کنار پیکر غرقه به خون فرزندش رساند.

بنا به نقل سید بن طاووس: «فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ؛ امام علیه السلام بر بالین علی اکبر حاضر شد و صورت به صورت فرزندش نهاد».^۲

وضعیت دلخراشی بود، چنان آن صحنه امام علیه السلام را متأثر ساخت که آن قوم را نفرین کرد: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ؛ خداوند بکشد قومی که تو را شهید کرد».^۳

در آن حال امام علیه السلام سخت منقلب شد به گونه‌ای که صدای گریه آن حضرت بلند گردید در حالی که کسی تا آن زمان صدای گریه او را نشنیده بود.^۴

آنگاه فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا؛ پس از تو، اَف بر این دنیا باد».^۵

در زیارتی که با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است درباره شدت این مصیبت می‌خوانیم: «وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زَفَرَةٌ؛ سوز و گداز پدرت بر داغ تو هرگز تسلی نیافت».^۶

۱. رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۷.

۳. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

۴. نفس المهموم، ص ۱۶۲.

۵. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

۶. کامل الزیارات، باب ۷۹ (الزیارات). این زیارت را امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی تعلیم داد؛ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۸۵.

طبری می نویسد: «حمید بن مسلم» می گوید: در همین حال دیدم زنی سراسیمه از خیمه ها خارج شد و فریاد می کشید: «وَأَحْيِيَاهُ، يَا بْنَ أَخِيَاهُ» او به سرعت به طرف قتلگاه علی اکبر می آمد، پرسیدم، او کیست: گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت، امام علیه السلام دستش را گرفت و به سوی خیمه ها برگرداند.

آنگاه به جوانان بنی هاشم خطاب کرد و فرمود: «يَا قُتَيَانَ بَنِي هَاشِمٍ إِجْمَلُوا أَخَاكُمْ إِلَى النَّفْسَاطِ: ای جوانان بنی هاشم، برادران را به خیمه ها ببرید».^۱

* * *

سخنان پرمعنی امام علیه السلام که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درس هایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد. اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیا است، بلکه برای قدرت و قوت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می دهد که با جامی لبریز از شراب ظهور بهشتی از دست جدش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟!

۱۰۴. به خدا سوگند بر عمومیت دشوار است!

پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسن است آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقَا صَوْبَ الْمُزْنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سنّ

کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود.

عمرو بن سعد از دی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای

درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر

من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را

احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد

و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم علیه السلام با صورت به زمین افتاد

و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام علیه السلام چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با

شمشیر بر عمرو - قاتل قاسم - ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می‌کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام علیه السلام نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می‌سایید. امام علیه السلام فرمود:

«عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ؛ به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود:

«بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَذُّكَ. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعَكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ؛ دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو خواهد بود.

به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمویت فراوان و یاورش اندک است».

سپس امام علیه السلام پیکر خونین قاسم علیه السلام را برداشت و به سوی خیمه‌ها روانه شد. راوی می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم سینه‌اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می‌شد، با خود گفتم: امام چه می‌کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت علیهم السلام قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛ خدایا! از تعدادشان

بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نبینید!». ^۱

۱.۵. شهدای خاندان عقیل

در ماجرای نهضت عاشورا فرزندان و نوادگان عقیل در یاری امام حسین (علیه السلام) از خودگذشتگی فوق العاده‌ای به خرج دادند به گونه‌ای که مورد تمجید و تحسین امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتند. حضرت در برابر ایستادگی و نثار آنها فرمود: «صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ قَاتِلَ آلِ عَقِيلٍ؛ خاندان عقیل! شکیبایی پیشه کنید که جایگاه شما بهشت است، خدایا کشتندگان آل عقیل را نابود کن». ^۲

امام سجاد (علیه السلام) به خاندان عقیل علاقه خاصی ابراز می‌کرد و آنان را حتی بر خاندان جعفر طیار مقدم می‌داشت، وقتی علتش را جویا شدند، فرمود: «إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَارِقُ لَهُمْ؛ هر گاه به یاد ایثار آنان در راه ابی عبدالله (علیه السلام) می‌افتم دلم بر آنان می‌سوزد». ^۳ از خاندان عقیل در نهضت عاشورا نه تن به فیض شهادت نایل آمدند:

۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل

وی خواهرزاده امام حسین (علیه السلام) و مادرش «رقیه» دختر امیر مؤمنان (علیه السلام) است.

او سه بار شجاعانه به سپاه دشمن حمله کرد و رجز می‌خواند:

الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي وَفِئْتُهُ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ
لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذِبِ لَكِنْ خِيَارٌ وَكِرَامُ النَّسَبِ
مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلِ الْحَسَبِ

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷-۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴-۳۶.

۲. رجوع شود به: عقیل بن ابی طالب، ص ۷۱؛ منابع المودّة، ج ۳، ص ۷۳.

۳. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۳۶.

«امروز پدرم مسلم را ملاقات خواهم کرد و آن جوان مردانی که بر دین پیامبر ﷺ بودند، آنانی که مانند قومی که به دروغ شناخته شده‌اند نیستند، بلکه مردمی بزرگوار و دارای نسب کریمی که از بزرگان هاشم و انسان‌های با شخصیتی هستند».

او شجاعانه می‌جنگید تا آنکه «عمرو بن صبیح» تیری به جانبش رها کرد در حالی که دست عبدالله بر پیشانی‌اش بود دست او را به پیشانی دوخت، هر چه تلاش کرد نتوانست دست را جدا کند، عمرو بن صبیح جلو آمد و نیزه خویش را بر قلبش فرو کرد و او را به شهادت رساند.^۱

بنا به نقل ابومخنف و شیخ مفید، شهادت عبدالله پس از شهادت علی اکبر علیه السلام بوده است.^۲

۲. جعفر بن عقیل

وی برادر مسلم بن عقیل و مادرش «حوصاء» است، پس از شهادت عبدالله بن مسلم، او و تعدادی از بنی هاشم و فرزندان ابوطالب به صورت دسته‌جمعی بر سپاه کوفه حمله کردند.^۳

در این حال امام علیه السلام چون آنها را مشاهده کرد که عقاب‌وار به سوی دشمن یورش می‌برند، فرمود: «صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمُومَيَّ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛ ای عموزادگان من! صبر و استقامت پیشه کنید و ای اهل بیت من! بردبار باشید که پس از امروز دیگر هرگز ذلت و خواری نخواهید دید».^۴

در این کارزار، جعفر بن عقیل می‌گفت:

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ابصارالعین، ص ۵۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶.

۳. ابصارالعین، ص ۵۰.

۴. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۰۱؛ ابصارالعین، ص ۵۰.

أَنَا الْعُلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِيَّ مِنْ مَعَشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ
وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ أَطْيَبُ الْأَطَائِبِ

«من جوانی از سرزمین اَبطح - محلی در مکه - و از نسل ابوطالب و از قبیله هاشم و غالب هستیم. به راستی ما از بزرگان و ساداتیم. این حسین است که سرور پاکان است».

سرانجام وی توسط مردی به نام «بشر بن خوط همدانی» به شهادت رسید.^۱

۳. عبدالرحمان بن عقیل

او برادر مسلم بن عقیل است که با «خدیجه»^۲ دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرده است. وی در حال نبرد این رجز را شجاعانه می خواند:

أَيُّ عَقِيلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ إِخْوَانِي
كُهُولٌ صِدْقِي سَادَةُ الْأَقْرَانِ هَذَا حُسَيْنٌ شَاحُجُ الْبُئْيَانِ
وَسَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشَّبَّانِ

«مرا بشناسید، پدرم عقیل است از نسل هاشم و بنی هاشم برادران من اند. آنان پیران راست کردار و هم طراز بزرگانند، و این حسین است که از مقام بسیار شامخی برخوردار است، او سرور کهنسالان و جوانان بهشت است».^۳

او دلاورانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.
دیگر شهدای خاندان عقیل در نهضت عاشورا عبارتند از:

۴. محمد بن مسلم بن عقیل.

۵. محمد بن عقیل.

۶. عبدالله بن عقیل.

۷. علی بن عقیل.

۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

۲. قبر «خدیجه» دختر امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه مقابل باب الفیل در کنار مسجد جامع کوفه قرار دارد.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

۸. محمد بن ابی سعید بن عقیل.

۹. مسلم بن عقیل که در کوفه به شهادت رسید.

۱۰۶. شهدای خاندان جعفر طیار

۱. عون بن عبدالله بن جعفر

وی فرزند زینب کبری عقیله بنی هاشم است. عبدالله بن جعفر، همسر حضرت زینب علیها السلام که خود در مدینه ماند، دو فرزندش عون و محمد را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و آنها در وادی عقیق به امام علیه السلام ملحق شدند. عون در روز عاشورا به میدان آمد و این رجز را خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرٍ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

«اگر مرا نمی‌شناسید من پسر جعفر طیار آن شهید راستینم که در بهشت می‌درخشد و با بالهای سبز در آن پرواز می‌کند و این افتخار در محشر برای ما کافی است».

وی جنگ نمایانی کرد و سرانجام بدست «عبدالله بن قُطَبه» به شهادت رسید.^۱

۲. محمد بن عبدالله بن جعفر

او فرزند دیگر عبدالله بن جعفر است و مادرش حضرت زینب علیها السلام است^۲، او در حال مبارزه چنین رجز می‌خواند:

نَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ فِعَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمَيَّانِ
قَدْ بَدَلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَالتَّيْبَانِ
وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶۰؛ ابصار العین، ص ۳۹.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸. برخی مادرش را «خوصاء» دختر «حفصه بن ثقیف» شمرده‌اند، رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۶۰.

«از کردار گروهی که در پستی همانند کوراند به خدا شکایت می‌بریم، همانها که معارف قرآن و محکمت‌اتنزل را تغییر دادند و کفر و طغیان را آشکار ساختند».

محمد همانند دیگر جوانان بنی‌هاشم می‌جنگید تا به دست «عامر بن نهشل» به شهادت رسید.^۱

طبری نقل می‌کند: هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، مردم مدینه به خانه عبدالله بن جعفر به قصد تسلیت تردد می‌کردند، «ابوالکسلاس»^۲ غلام عبدالله بن جعفر گفت: «این گرفتاری‌ها از ناحیه حسین علیه السلام بر ما وارد شد» عبدالله به غلام حمله کرد و گفت:

ای پسر کنیز! درباره حسین چه می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر من هم بودم از او جدا نمی‌شدم تا جانم را نثارش کنم. اینجا جایی است که باید از جان گذشت، بر من آسان است که فرزندانم در یاری برادر و پسر عمویم (و در طریق هدف مقدسش) به شهادت رسیدند و یاری‌اش کردند.

آنگاه خطاب به حاضرین گفت: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ علیه السلام، إِنْ لَا أَكُنْ أَسَيْتُ حُسَيْنًا بِيَدِي؛ فَقَدْ آسَاهُ وَلَدَاي؛ خدا را سپاس می‌گویم؛ شهادت امام حسین علیه السلام بر من سخت و ناگوار است؛ گرچه خودم حضور نداشتم تا جانم را نثارش کنم، فرزندانم چنین کردند و او را یاری نمودند».^۳

به جز عون و محمد، دو تن دیگر از خاندان جعفر طیار به نامهای «عبیدالله بن عبدالله بن جعفر»^۴ و «قاسم بن محمد بن جعفر» در رکاب امام علیه السلام در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمدند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۳۴ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۶۷.

۲. در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۲۲) نام وی ابوالسلاسل وارد شده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۳.

۴. او نیز فرزند «خوصاء» دختر حفصة است. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۶)

۱۰۷. فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام)

۱. عبدالله بن علی

مادرش «ام البنین» است. او از برادرش حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هشت سال کوچکتر است و در وقت شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) ۶ ساله بوده است و در روز عاشورا بیست و پنج سال داشت.

پس از شهادت عده‌ای از بنی هاشم، حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برادران خویش - عبدالله، عثمان و جعفر - را احضار کرد و فرمود: بروید جان خود را فدای برادر و امام خویش نمایید تا شما را در پیشگاه خدا به حساب آورم و انتقام شما را از دشمنان بگیرم.^۱

عبدالله که از دیگران بزرگتر بود به میدان رفت و این رجز را خواند:

أَنَا بَنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْأَفْضَالِ ذَاكَ عَلِيُّ الْحَمِيرِ فِي الْأَفْغَالِ
سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النُّكَالِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ

«من فرزند صاحب افتخار و فضیلت‌ها، علی بن ابی طالبم که در رفتار از همه بهتر است. او شمشیر

رسول خدا در سختی‌ها بود و در هر روز برای دشمنان مایه ترس و رعب بود».^۲

او دلاورانه می‌جنگید تا آنکه «هانی بن ثبیت» بر او حمله کرد و شمشیرش را بر سرش فروود آورد. عبدالله در خاک افتاد و با چهره‌ای خونین به شهادت رسید.^۳

۱. طبری و ابن اثیر در اینجا اشتباه بزرگی کرده‌اند و عبارت را این گونه نقل کرده‌اند: «تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرْتَكُمُ؛ بروید شهید شوید تا از شما ارت ببرم». (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۶) این جمله گذشته از آنکه از شخصیتی چون قمر بنی هاشم با آن همه معرفت و ایثار قابل قبول نیست، اصولاً موردی ندارد، زیرا مادر آنها ام البنین زنده بود و تا وقتی که مادر زنده باشد برادر وارث نیست. بلکه عبارت صحیح این است: تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرَاكُمْ قَدْ نَصَحْتُمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ یعنی جلو بیفتید تا شما را ببینم (با فداکاری خود) برای خدا و رسولش خیرخواهی نمودید. (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸). احتمال دارد که در نسخه اصلی «حَتَّى أَثَارَكُمْ» بوده است که به معنی انتقام گرفتن است ولی طبری و ابن اثیر آن را به اشتباه «حَتَّى أَرْتَكُمُ» نقل کرده‌اند.

۲. ابصارالعین، ص ۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۴؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۳.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸.

۲. عثمان بن علی

وی نیز از فرزندان «ام البنین» است که دو سال از برادرش «عبدالله» کوچکتر است. او در زمان شهادت امیرالمؤمنین چهار ساله بود و در روز عاشورا بیست و سه سال داشت.

اما اینکه چرا امام علی علیه السلام اسمش را عثمان نامید می‌گویند به سبب علاقه آن حضرت به عثمان بن مظعون، صحابی بزرگوار رسول الله بوده است. از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِإِسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ»^۱ هنگامی که عبدالله بن علی به شهادت رسید، عباس به عثمان رو کرد و فرمود: «تَقَدَّمْ يَا أَخِي؛ ای برادر! قدم پیش نه».

عثمان به سوی میدان حرکت کرد و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ	شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الطَّاهِرِ
وَابْنُ عَمِّ لِنَبِيِّ الطَّاهِرِ	أَخِي حُسَيْنٌ خَيْرَةُ الْأَخَائِرِ
وَسَيِّدُ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ	بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

«منم عثمان، صاحب افتخارات و پدرم علی، صاحب رفتار (نیک) روشن است. او پسر عم پیامبر پاک و برادرم حسین بهترین بهترین هاست. او سرور کهنسالان و جوانان است و پس از پیامبر و وصی (علی)، یاری دهنده دین است».

عثمان همچنان رجز می‌خواند و بی‌باکانه می‌جنگید، تا آنکه هدف تیر «خولی بن یزید» قرار گرفت و به پهلو بر زمین افتاد.

سپس شخصی به پیش آمد و سر مبارک او را از بدن جدا ساخت.^۲

۳. جعفر بن علی

او کوچکترین فرزند ام البنین است که دو سال پس از برادرش عثمان به دنیا آمد. او

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸.

۲. رجوع شود به: مقاتل الطالبین، ص ۵۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷.

در عاشورا حدود بیست و یک سال داشت.^۱

وقتی که آن دو برادرش به شهادت رسیدند، عباس، برادر کوچکش را نیز فرا خواند و به او فرمود: «تَقَدَّمْ إِلَى الْحَرْبِ حَتَّى أَرَاكَ قَتِيلًا كَأَخَوَيْكَ، فَأَحْتَسِبُكَ كَمَا أَحْتَسِبُهُمَا؛ به سوی نبرد بشتاب، تا تو را مثل دو برادرت شهید بینم، پس آن را به حساب خدا بگذارم آنگونه که آن دو را به حساب خداوند گذاشتم».^۲

جعفر به سوی میدان گام نهاد در حالی که این رجز را می خواند:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي إِبْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذُو النَّوَالِ
ذَاكَ الْوَصِيِّ ذُو السَّنَا وَالْوَالِي حَسْبِي بِعَمِّي جَعْفَرُ وَالْخَالِ
أَحْمِي حُسَيْنًا ذِي النَّدَى الْمُفْضَالِ

«منم جعفر، صاحب مراتب والا، پسر علی نیکوکار و بخشنده. آن که وصی پیامبر و دارای مراتب بلند و ولایت است. مرا کافی است که به عمویم جعفر و داییام افتخار کنم و برتر از آن، اینکه حسین علیه السلام آن صاحب فضائل و کرم را حمایت نمایم».^۳

او جنگید و مجروح شد سرانجام «خولی بن یزید» قاتل برادرش، بر او حمله ور گردید و او را به شهادت رساند.^۴

۴. ابوبکر بن علی

نام او «عبیدالله» و مادرش «لیلی» دختر «مسعود بن خالد» بوده است. او اوّل کس از برادران امام حسین علیه السلام است که برای جانبازی به میدان رفت در حالی که این رجز را می خواند:

۱. رجوع شود به: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲. ابصار العین، ص ۳۵.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷.

۴. ابصار العین، ص ۳۵.

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطْوَلِ مِنْ هَاشِمِ الصَّدَقِ الْكَرِيمِ الْمُفْضِلِ
هَذَا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ عَنْهُ مُحَامِي بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ
تُقَدِّيه نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبِجَّلٍ

«بزرگم علی است آن صاحب افتخارات بزرگ، از نسل هاشم، آن راست کردار، بزرگوار بخشنده، این حسین فرزند پیامبر فرستاده خداست که با شمشیر صیقل داده از او حمایت می‌کنیم و جانم را فدای برادر بزرگوارم می‌نمایم».

او جنگید تا آنکه به دست «زحر بن بدر نخعی» به شهادت رسید.^۱
مورخین، تعداد فرزندان بلافضل علی علیه السلام را که در کربلا به شهادت رسیدند شش نفر دانسته‌اند: ۱. اباعبدالله الحسین علیه السلام. ۲. ابوالفضل العباس علیه السلام. ۳. عبدالله. ۴. عثمان. ۵. جعفر. ۶. ابوبکر.

۱۰۸. برادر! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن

عبّاس بن علی علیه السلام پرچمدار لشکر برادرش امام حسین علیه السلام بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش امام حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«يَا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَجُمُعَ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ غَدَوْتَ يَوْلُ جَمْعُنَا إِلَى الشُّتَاتِ، وَ عِمَارَتُنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْخَرَابِ؛ برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می‌گردد».

عبّاس علیه السلام عرض کرد:

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶.

«فِدَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَخَذَ الثَّارِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؛ جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه‌ام از زندگانی دنیا به تنگ آمده است، می‌خواهم از این منافقان انتقام (آن خون‌های پاک را) بگیرم!».

امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا عَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ؛ اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن».

عبّاس علیه السلام رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترسانند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ سوار بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران فرات، آن حضرت را محاصره کردند و هدف نیزه‌ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ غُرَفَةً مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَرَضَ الْمَاءَ وَمَلَأَ الْقُرْبَةَ؛ هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد».^۱

آنگاه مشک را بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد و چنین گفت:

وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي	يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي
وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ ^۲	هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمَنُونِ
وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ ^۳	هَیْهَاتُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي

«ای نفس (عبّاس)! زندگی پس از حسین علیه السلام خواری و ذلت است، مبادا پس از او زنده بمانی. این

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲. مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۹.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۷.

حسین است که شربت مرگ می نوشد و تو می خواهی آب سرد و گوارا بنوشی؟! هیها! چنین کرداری، از آیین من نیست و نه کردار شخص راست باور».

سپاه خون آشام ابن سعد اطرافش را گرفتند. عباس دلیرانه در آن میان حمله می کرد و این رجز را می خواند:

لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَفَا حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمِصْطَابِ لَقَا
نَفْسِي لِسَبْطِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالسَّفَا
وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى

«هنگامی که مرگ فرارسید، مرا از آن باکی نیست، تا آن هنگام که شمشیرها مرا در خاک افکنند. من جانم را سپر فرزند زاده پیامبر پاکیزه خوی قرار داده ام، من همان عباسم که سمت سقائی دارم، و از سختی نبرد، واهمه ای ندارم».^۱

دشمن خود را باخته بود، توانِ مقابله رویارو با آن حضرت را نداشت، لذا پشت درختها کمین کرده بودند. «نوفل ازرق» دست راست قمر بنی هاشم را قطع نمود و آن جناب مشک را به دوش چپ نهاد و پرچم را به دست چپ گرفت و این رجز را خواند:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ تَجَلَّ النَّبِيُّ الطَّاهِرُ الْأَمِينِ

«به خدا سوگند! اگر چه دست راستم را قطع نمودید، ولی من پیوسته از دینم حمایت می کنم و از امامی صادق الایمان که فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می کنم».

آنگاه «نوفل ازرق» و «حکیم بن طفیل» از کمینگاه بر آن حضرت حمله کردند و دست چپ او را از بدن جدا کردند. آن حضرت پرچم را به سینه خود چسبانید و این رجز را خواند:

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۸ و رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَأُبَشِّرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي
فَأَصْلِبُهُمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

«ای نفس! از کفار هراسی نداشته باش، تو را بشارت باد بر رحمت خداوند جبران کننده و هم نشینی با پیامبر بزرگ و برگزیده. اینان دست چپم را به ستم قطع کردند، خدایا حرارت آتش را به آنان بچشان».^۱

آنگاه بنا به قولی، مشک را به دندان گرفت، چیزی نگذشت که تیری بر مشک اصابت کرد و آبهای آن فرو ریخت. تیر دیگری بر سینه مبارکش اصابت کرد و بعضی نوشته اند تیری بر چشم حضرت نشست و مردی از قبیله تمیم با عمود آهنین بر فرق مبارکش زد که از اسب به زمین افتاد «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرِكْنِي يَا أَخِي؛ با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب».^۲

هنگامی که امام حسین علیه السلام بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست. همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس علیه السلام شهید شد امام حسین علیه السلام فرمود: «الآنْ إِن كَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي؛ اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد». آنگاه گریست و این اشعار را خواند:

تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْضَاكُمْ بِنَا أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ
أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ
لُعْنَتُمْ وَأُحْزِيتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله

مخالفت ورزیدید.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

۲. ابصار العین، ص ۳۰.

آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟
 آیا جز این است که حضرت زهراء (علیها السلام) مادر من است نه شما؟ آیا اواز نسل بهترین انسان ها نبود؟
 به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله ور الهی
 خواهید شد!.^۱

* * *

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از
 خودگذشتگی.

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عباس را به منبع آب
 و نوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین (علیه السلام) یا فرزندانش از دور تماشا
 می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار
 بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه
 حق به یادگار ماند.

۱۰۹. او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام (علیه السلام) شهادت خاندان و فرزندانش را دید و از آنان کسی جز امام
 و زنان و کودکان و فرزندان بیمارانش - امام سجّاد (علیه السلام) - نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعْنِيٍّ
 يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟؛ آیا کسی هست که از حرم
 رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا
 ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به
 عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۲.

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام علیه السلام، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام علیه السلام به خیمه‌ها نزدیک شد و فرمود:

«نَاوِلُونِي عَلَيَّ ابْنِي الطُّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ؛ فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم». فرزندش را نزد وی آوردند. امام علیه السلام در حالی که طفلش را می‌بوسید، خطاب به او فرمود:

«وَيْلٌ لِّهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصْمُهُمْ جَدَّكَ؛ بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان به خصامه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرمله بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد، امام علیه السلام دست‌ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خون‌ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَّنَا؛ بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام علیه السلام از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود).^۱

علامه مجلسی می‌افزاید: امام فرمود:

«هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست». امام باقر علیه السلام فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛ از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین برنگشت!».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَّنَا؛ خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته‌ای بهتر از آن را روزی ما فرما!».^۲

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷.

معالی السبطين از قول ابو مخنف شهادت طفل شیرخوار را به گونه دیگری آورده است، می گوید:

امام علیه السلام پس از شهادت علی اکبر به خواهرش امّ کلثوم فرمود:
 «يَا أُخْتَاهُ أَوْصِيكِ بِوَلَدِي الصَّغِيرِ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ وَلَهُ مِنَ الْعُمَرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ؛
 خواهرم! به فرزند خردسال نیکي کن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».
 امّ کلثوم عرض کرد: «برادر جان! این طفل به مدّت سه روز است که جرعه آبی ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».

امام علیه السلام با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه شد و فرمود:
 «يَا قَوْمِ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي وَ مَا بَقِيَ غَيْرُ هَذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَتَلَطَّى عَطَشًا
 مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْقُوهُ شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ؛ ای مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را
 کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ گناهی از تشنگی می سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبی
 سیراب کنید».^۱

و به تعبیر «نفس المهموم» امام علیه السلام فرمود:
 «يَا قَوْمِ، إِنَّ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ؛ ای مردم اگر به من رحم نمی کنید به این طفل
 خردسال رحم کنید».^۲

امام علیه السلام در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل
 - حرمله بن کامل اسدی - حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش رادرید. امام حسین علیه السلام
 کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان
 پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:
 «يَا نَفْسُ اصْبِرِي فَمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَخِيرَةً لَنَا فِي

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲. نفس المهموم، ص ۳۴۹.

الْأَجَلِ؛ ای نفس! در برابر این همه مصیبت شکبیا باش! خدایا! تو می بینی که در این دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز رستاخیزمان ذخیره ساز!». ^۱

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنُصْرُوهُمْ فَحَذُّوْنَا وَأَعَانُوا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطْرَ السَّمَاءِ، وَاحْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ لَا تَرْضَ عَنْهُمْ أَبَدًا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُ لَنَا ذُخْرًا فِي الْآخِرَةِ وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ خدایا! تو می دانی که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری مان بشتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما بپاخواستند، خدایا! باران آسمان را از آنان دریغدار و آنان را از برکات محروم کن. خدایا هرگز از آنان خشنود مشو. خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان». ^۲

* * *

پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی تر و عبرت خیزتر!

نخستین پیامش این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر؛ و دیگری هم گلولی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.

دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حد خود رساندند که حتی بر کودک شیرخوار زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

۱. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۷.

آخرین پیام این که تحمل همه درد و رنج‌ها و مصیبت‌ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می‌گیرد.
با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است با محبت بکشم درد که درمانم از اوست

۱۱۰. ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی‌دهید؟!

امام حسین علیه السلام به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می‌نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی‌رسید، پس ندا داد:

«يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَيَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَيَا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَيَا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَيَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصِينِ، وَيَا عَمِيرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَيَا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَيَا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَيَا دَاوُدَ بْنَ طَرْمَاحٍ، وَيَا حُرَّ الرَّيَّاحِيِّ، وَيَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَيَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أُنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَأَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَهَبُونَ؟ أَمْ خَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَفَقَدَكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ التَّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ، وَلَكِنْ صَرَعَكُمْ وَاللَّهِ رَبِّ الْمُنُونِ وَغَدَرَكُمْ الدَّهْرُ الْخَوُونُ، وَإِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تُقْصِرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَخْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَبِكُمْ لَاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حصین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرماح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم ولی دیگر سختم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقداًتات ناتوان گشته‌اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، و گرنه هرگز از اجابت دعوت کوتاهی نمی‌کردید، و از یاریم دست نمی‌کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می‌شویم، **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^۱

* * *

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه‌های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که امام **علیه السلام** بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنۀ قیامت می‌درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می‌شد، به این جهان باز می‌گشتند و بار دیگر جانفشانی می‌کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می‌نوشیدند.

آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره‌ها پوشانده بودند و برترین سرمایه‌ها را برای ایثار آماده کرده بودند.^۲

آری، آنها لایق پوشیدن لباس‌های بهشتی و پرواز به سوی ابدیت بودند!

گوارایشان باد!

۱۱۱. پسرهم! عجوییت را نیز گشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین **علیه السلام** تنها شد به خیمه‌های برادرانش

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷-۱۸.

۲. شاعری یاران آن حضرت را این‌گونه ستوده است:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَمَةٍ
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرْعِ وَأَقْبَلُوا
وَ الْخَيْلَ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَ مُكَرِّدِسٍ
يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری - در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند - خوانده شدند؛ دل‌هایشان را بر زره‌ها می‌پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می‌شدند. (ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۶)

سرکشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه‌های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه‌های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می‌ساخت.

آنگاه به خیمه‌های زنان روانه شد و به خیمهٔ فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمه‌اش زینب علیها السلام از او پرستاری می‌کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمه‌اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیها السلام وی را به سینه‌اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«يَا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟» پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده‌ای؟».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَقَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالْدَمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ؛ فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله‌ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد:

«يَا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟» پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می‌دهد - چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عباس را به وی نداده بود زیرا که می‌ترسید بیماری وی شدت پیدا کند! -

امام علیه السلام پاسخ داد:

«يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَقَطَّعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ؛ پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».

علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند». آنگاه پرسید:

«وَ أَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ؟؛ برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟».

امام علیه السلام پاسخ داد:

«يَا بُنَيَّ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى؛ فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند».

پس علی بن الحسین علیه السلام سخت گریست. آنگاه به عمه اش زینب علیه السلام گفت:

«يَا عَمَّتَاهُ عَلَى السَّيْفِ وَ الْعَصَا؛ عمه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمَا؛ می خواهی چه کنی؟».

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصَا فَاتَّوَكَّأُ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَادَّبْتُ بِهِ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ؛ بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد».

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «يَا وَلَدِي أَنْتَ أَطِيبُ ذُرِّيَّتِي، وَ أَفْضَلُ عِزَّتِي، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَ الْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءُ مَخْدُولُونَ، قَدْ شَمَلَتْهُمْ الذَّلَّةُ وَ الْيَتَمُ وَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَ نَوَائِبُ الزَّمَانِ سَكَّتَهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَ أَنْسَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بَلَيْنَ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رِجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَيْرَكَ، وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ سِوَاكَ، دَعَهُمْ يَشْمُوكَ وَ تَشْمُهُمْ، وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ؛ فرزندم! تو پاک ترین ذریه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند

مونستان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونستان باشد و غم‌هایشان را به وی بازگویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان!».

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:
 «يَا زَيْنَبُ وَيَا أُمَّ كَلْثُومٍ وَيَا سَكِينَةَ وَيَا رُقَيْيَةَ وَيَا فَاطِمَةَ، إِسْمَعْنَ كَلَامِي وَاعْلَمْنَ أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلَقْتِي عَلَيْكُمْ، وَهُوَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ أَي زَيْنَب! أَي امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیه! و ای فاطمه! سختم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:
 «يَا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي مَاتَ غَرِيبًا فَانْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِيدًا فَابْكُوهُ؛ فرزندم! سلام را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید!».^۱



آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می‌دهد که از چنان نفس مطمئنّه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی‌گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران - جز در جنبه‌های عاطفی - تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی‌کرد، بلکه بر استقامتش می‌افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته‌تر می‌شد!

او در این لحظات حسّاس، تنها فرزندش امام سجّاد علیه السلام را آماده پذیرش مسئولیت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می‌ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می‌گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می‌کرد.

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۰-۲۱.

امام علیه السلام شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی‌کند، و پیام مظلومیت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می‌رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه‌ای استفاده کنند.

۱۱۲. یادی از مادر در آخرین دیدار

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم در روز عاشورا نزد من آمد و در حالی که خون از رگ‌های بدنش جاری بود مرا در آغوش گرفت و فرمود: فرزندم دعایی را که مادرم فاطمه علیها السلام به من آموخت حفظ کن که مادرم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رسول خدا از جبرئیل نقل کرده است: هنگامی که حاجت بسیار مهم و غمی بزرگ و امری سخت و دشوار بر تو رو کرد، بگو: «(اَللّٰهُمَّ) بِحَقِّ يٰسَيْنِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طِهْ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يٰ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، يٰ مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ، يٰ مُنْقَسًا عَنِ الْمَكْرُوْبِينَ، يٰ مُفَرِّجًا عَنِ الْمُعْصَمِينَ، يٰ رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ، يٰ رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ، يٰ مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّنْفِيْهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا» سپس خواسته‌ات را بخواه.^۱

و این جالب است که حتی در آخرین ساعات عمر سخن از حل مشکلات از طریق روی آوردن به درگاه خدا است.

۱۱۳. لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود: «إِنِّي نِيْتُ بَثْوَبٍ لَا يُرْعَبُ فِيْهِ، أَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا أُجْرَدُ، فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ؛ بَرَامِ جَامَةِ كَهْنَةٍ أَيْ بِيَاوَرِدَ كَيْسِي بِهَآ رَغْبَتٌ نَكُنْدُ تَا أَن رَا زِيْر لِبَاسِهَآيْم بِيَوْشَم وَ بَعْدَ اَز شِهَادَتَم مَرَا بِرَهْنَه نَكُنْدُ، زِيْرَا مِي دَانَم پَس اَز شِهَادَت لِبَاسِهَآيْم رِبُوْدَه خَوَاهَد شَد.»

۱. نفس المهموم، ص ۱۸۵.

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ الذِّمَّةِ؛ این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است».

لباس بلندتری آوردند. امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خدا حافظی کرد. در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثَّتَانِي
وَ إِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أُولَى بِالَّذِي تَأْتِيهِ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه‌های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرت دلم را آتش مزین.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری».^۱

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند.^۲

* * *

امام علیه السلام با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام علیه السلام در صحنه‌هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده‌ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد دشمنانش از پست‌ترین و فرومایه‌ترین انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴. (با مختصر تفاوت)

مبارک امام علیه السلام بعد از شهادت بدر آوردند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

۱۱۴. گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که به هفتاد و دو تن از یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«يَا سَكِينَةُ! يَا فَاطِمَةُ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كُلثُومٍ! عَلَيْكُنَّ مِنَ السَّلَامِ! يَا سَكِينَةُ! يَا فَاطِمَةُ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كُلثُومٍ! خداحافظ من هم رفتم».

سکینه فریاد برآورد: پدر جان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:
«كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ؟ چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یابوری
برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدمان برگردان!
«هَيَّاهُ، لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ؛ هَيَّاهُ! اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش آرام
می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواست).

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله ور شد.^۱

۱۱۵. سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن

امام حسین علیه السلام به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:
«يَا وَيْلَكُمْ! أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتِهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرِهَا، أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتَهُ، أَمْ عَلَى

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

حَقِّ تَرَكَتُهُ؟؛ وای بر شما! چرا با من می‌جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته‌ام؟ یا جرمی مرتکب شده‌ام؟ و یا حقّی را ترک کرده‌ام؟».

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضًا لِّأَبِيكَ؛ بلکه به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم، با تو می‌جنگیم و تو را می‌کشیم».^۱

امام علی (علیه السلام) چون این اشعار را می‌خواند، بر آنان حمله ور شد:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قَدْ مَاءً رَغَبُوا	عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَ ابْنَهُ	حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْنِ
حَنَقًا مِنْهُمْ وَ قَالُوا أَجْمَعُوا	أَحْشَرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ
يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُدِّلِ	جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
ثُمَّ سَارُوا وَ تَوَاصَوْا كُلُّهُمْ	بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدَيْنِ
لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي	لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرَيْنِ
وَ ابْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوءٌ	بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْنِ
لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا	غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرَقْدَيْنِ
بِعَلِي الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ	وَ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي	ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ
فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ	فَأَنَا الْفِضَّةُ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ
مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟	أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
فَاطِمُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي	قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرِ وَ حُنَيْنِ
عَبَدَ اللَّهَ غُلَامًا يُافِعًا	وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوُثْنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى مَعًا	وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ
فَأَبِي شَمْسٌ وَ أُمِّي قَمَرٌ	وَ أَنَا الْكُوكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ

۱. منابع المودة، ج ۳، ص ۷۹-۸۰.

وَلَهُ فِي يَوْمٍ أُخِذٍ وَفَعَةٌ
ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ
عِزَّةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي
طَحَنَ الْأَبْطَالُ لَهَا بَرَزُوا
وَ أَخْوَا حَايِبَرٍ إِذْ بَارَزَهُمْ
وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا
مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَفَعَرُ
جَدِّي الْمُرْسَلُ مُصْبِحُ الْهُدَى
بَطَلٌ قَرُمٌ هَزَبَرٌ ضَيْعَمُ
عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ ذَاكُمُ
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا
تَرَكَ الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا
وَ أَبِي كَانَ هَزَبَرًا ضَيْعَمًا
كَتَمَسَى الْأُسْدَ بَغِيًّا فَسُقُوا
ذَهَبٌ مِمَّنْ ذَهَبَ فِي ذَهَبِ
فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبُ
خَصَّةُ اللَّهِ بِفَضْلِ وَ تُقَى
تَرَكَ الْأَصْنَامُ مُنْذُ خَصَّةُ
وَ أَبَادَ الشُّرَكَ فِي مَمْلَكَتِهِ
وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأُذُنِ الَّتِي
نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَا حَمَسْتُنَا

شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
كَانَ فِيهَا حَتَفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
أُمَّةُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِزَّتَيْنِ؟
وَ عَلَيَّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ
وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى الشَّقَلَيْنِ
يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأُحُدٍ وَ حُنَيْنِ
مِحْسَامِ صَارِمِ ذِي شَفَرَتَيْنِ
يَطْلُبُونَ الْوِثَرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنِ
وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنِحَتَيْنِ
وَ أَبِي الْمُوفِي لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ
مُاجِدُ سَمْعٍ قَوِيٍّ السَّاعِدَيْنِ
صَاحِبُ الْخَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ
مَعَ قُرَيْشٍ مُذْ نَشَأَ طَرْفَةَ عَيْنِ
يَأْخُذُ الرَّحْمَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ
كَأَسْ حَتَفٍ مِنْ نَجِيعِ الْخَنْظَلَيْنِ
وَ الْجَيْنِ فِي الْجَيْنِ فِي الْجَيْنِ
مَا جَرَى بِالْفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرَيْنِ
فَأَنَا الزَّاهِرُ وَ ابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ
وَ رَفَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ
بِرِّجَالٍ أَتَرَفُوا فِي الْعَسْكَرَيْنِ
أَدْعَنَ الْخَلْقُ لَهَا فِي الْخَافِقَيْنِ
قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ الْمَغْرِبَيْنِ

ثُمَّ جَبَلْ لَنَا سَادِسُنَا وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ الْمَشْعَرَيْنِ
وَكَذَا الْمُجْدُ بِنَا مُفْتَحِرُ شَايِحًا يَغْلُوا بِهِ فِي الْحَسَيْنِ
فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَا صَالِحًا خَالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ
عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى صَاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ
يَفْرِقُ الصَّفَّانِ مِنْ هَيْبَتِهِ وَ كَذَا أَفْعَالُهُ فِي الْخَافِقَيْنِ
وَالَّذِي صَدَّقَ بِالْخَاتَمِ مِنْهُ حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرُّكْعَتَيْنِ
شَيْعَةَ الْمُخْتَارِ! طَبِّبُوا أَنْفُسًا فَعَدَا تُشْفُونَ مِنْ حَوْضِ اللَّجَيْنِ
فَعَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى رَبُّنَا وَ حَبَاهُ تُخَفِّئُ بِالْحَسَنِينِ

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جن و انس است روی گردان بودند.

آنان با علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام - که نیک بود و از پدر و مادری کریم - از روی حسادت جنگیدند.

و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین علیه السلام گرد آید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکه و مدینه) گرد آوردند. سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند. برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد - با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا - قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره: حضرت علی علیه السلام - بهترین انسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - و پیامبر که پدر و مادرش از قریش اند. بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.

نقره‌ای برگرفته از طلا، پس من نقره‌ای هستم که فرزند دو طلایم.

چه کس در میان مردم، جدی همانند جد من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست. در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند. آنان لات و عزی (دو بت بزرگ دوران جاهلیت) را عبادت می کردند در حالی که پدرم علی علیه السلام به دو قبله نماز می گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو. برای پدرم در جنگ «أحد» ماجرای است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا بخشید. و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگها انبوه دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگوئید) این امت بدکردار، با عترت رسول الله صلی الله علیه و آله در راه خدا چه کردند؟ عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی علیه السلام آن جنگ آور روز پیکار. مادرم فاطمه زهرا علیها السلام است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جن و انس است. همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید. او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر بران دو لب، بر آنان تاخت. آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر علیه السلام دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد. جدم، پیامبر، چراغ هدایت است و پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر صلی الله علیه و آله وفا کرد. اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان. دستگیره دین علی علیه السلام است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد. هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر روی زمین نبود. از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد. و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشاند.

او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره‌ایی است از ریشه نقره در کانون نقره‌ای. تازمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است. چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی و یزگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان. وی از آن زمان که مورد توجه خاص خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله‌های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت. و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند. ماییم اصحاب خمسۀ عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم. جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است. مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد. خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب ما پاداش نیک عنایت کند.

دستگیرۀ دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزّت بخش حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صف‌های حق و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می‌شود. او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید. ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد. بر او خداوند - پروردگار ما - درود فرستاد و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را به وی هدیه کرد.^۱

۱۱۶. شوق دیدار

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین علیه السلام

۱. این اشعار به صورت متفرّق در این کتاب‌ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶-۸۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱-۱۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷-۴۸؛ ینایع المودّة، ج ۳، ص ۸۰-۸۱.

سخت شد، همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس رنگ از چهره‌اش می‌پريد و لرزه بر اندامش می‌افتاد، امام و یاران خاصش، چهره‌هاشان درخشان و اندامشان آرام و دل‌هایشان هر لحظه مطمئن‌تر می‌شد و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام علیه السلام فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْيُؤُسِ وَ الصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَنَّتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛

ای بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی‌ها و دشواری‌ها به بهشت پهن‌اور و نعمت‌های جاودان برساند! کدام یک از شما نمی‌خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!

سپس امام علیه السلام افزود:

«مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛ (لَحْظَةُ مَوْعُودٍ فَرَا رَسِيدَهُ)» (نه دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته شده است!)^۱.

* * *

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره‌ها در آستانه شهادت و آرامش دل‌ها در آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پر کرده، و دنیا را زندان و قفسی می‌دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می‌گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می‌کنند.

۱. معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۳. (باب معنی الموت)

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی‌گنجد و با آرامش آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می‌گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جنان قرار می‌گیرد، و نغمه شادی سر می‌دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاص خدا!

۱۱۷. پیمان شکنان رسوا!

آنگاه امام علیه السلام بر مرکب خود سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحًا لَكُمْ وَ تَرْحًا، وَ بُسًا لَكُمْ وَ تَعْسًا، اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ اِهْلِينَ فَأَتَيْنَاكُمْ مُوجِبِينَ، فَسَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْمَانِنَا، وَ جِئْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا نَحْنُ أَضْرَمْنَاهَا عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ عَدُونَا، فَأَصْبَحْتُمْ وَ قَدْ أَثْرُتُمْ الْعَدَاوَةَ عَلَى الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ، وَ قَدْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْنَا بِالْعِنَادِ، وَ تَرَكْتُمْ بَيْعَتَنَا رَغْبَةً فِي الْفُسَادِ، ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَفَهًا وَ ضَلَّةً لَطَوَاعِيَتِ الْأُمَّةِ، وَ بَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبَذَ الْكِتَابَ، ثُمَّ أَنْتُمْ هَوْلَاءِ تَتَخَادَلُونَ عَنَّا وَ تَقْتُلُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ ای کوفیان! رویتان زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قرینتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم، شمشیری که در دستان ما بود، بر ضد ما به کار بستید. و آتشی که ما بر ضد دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعله‌ور ساختید! بدون آن‌که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطه‌ور شدن در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و - از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امت و بازماندگان احزاب جاهلیت و دورافکنان کتاب الهی - آن را شکستید. آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!»،^۱

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۲-۲۱۳.

همه می‌دانیم کوفیان با نماینده امام علیه السلام بیعت کرده بودند و در نامه‌های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، اما این گروه سست و ناتوان و نادان و بی‌اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند؛ نه تنها پیمان‌ها را شکستند و دست از یاری امام علیه السلام برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی‌اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان بی‌وفا.

۱۱۸. هرا بشناسید

امام علیه السلام در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می‌داشت شمشیر از نیام کشیده به معرفتی خویش پرداخت و اتمام حجّت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می‌کرد، بهره گرفت و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	كَفَّانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى	وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ
وَفَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ	وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا	وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيَ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ	نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنْامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وَلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي وَلَا تَنَا	بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَشَيْعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ	وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ
بِنَا بَيْنَ اللَّهِ الْهُدَى مِنْ ضَلَالَةٍ	وَيَغْمُرُ بِنَا أَلَاءُهُ وَ يَطْهَرُ
إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَامِمًا	إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفِّهِ حَيْدَرُ

إِمَامُ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يَنْظُرُ
فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارُنَا بَعْدَ مَوْتِنَا بِجَنَّةٍ عَذْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكَدَّرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است! جدم رسول خدا است که گرامی‌ترین انسان‌ها است و ماییم چراغ فروزان الهی در زمین. و مادرم فاطمه علیها السلام از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می‌شود.

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می‌شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم. و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله - که قابل انکار نیست - سیراب می‌کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت زیان خواهند دید. خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت‌های خویش را فراوان و پاکیزه کرد. هنگامی که روز قیامت تشنه‌ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می‌کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده‌ای که پس از مرگ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان - که زلال آن هرگز تیره نشود - مژده باد! ^۱.

* * *

امام علیه السلام در روز عاشورا تمام برنامه‌های خود را با دقت به پیش می‌برد، و چون

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۸-۴۹.

می‌دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه را بر تمام عذر و بهانه‌هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می‌بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی - بار دیگر - به معرفی خود پرداخت. از خودش، از پدرش، از جدش رسول خدا ﷺ از مادرش حضرت زهرا علیها السلام، و از عمویش جعفر علیه السلام سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می‌کنید، در خانه ما نازل شده؛ و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجباً که این سخنان که هر خفته‌ای را بیدار و هر مستی را هشیار می‌کرد، در آن کوردلان مؤثر نیفتاد!

۱۱۹. اشعاری دیگر

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین علیه السلام و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً	فَإِنْ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ يَكُنِ الْأَبْدَانُ لِمَوْتِ أَنْشَأَتْ	فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُقَدَّراً	فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا	فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، مطمئناً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدر و معین شده، پس اجتناب از حرص در کسب مال

زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است چرا آدمی نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟!^۱

فُندوزی دانشمند معروف اهل سنت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته امام علیه السلام ذکر می‌کند:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ	فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ
أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلُومٍ مُنَافِقٍ	يَرُومُ فَنَانَا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ
لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ	وَرَبَّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ
لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ	حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می‌بینم که امروز از میان شما کوچ خواهم کرد! هر ملعون ستمگر منافقی را می‌بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می‌کند! ای وای بر آنان! که به محمد صلی الله علیه و آله و پروردگارشان - که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می‌دهد - کفر ورزیده‌اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی‌کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می‌گیرد).^۲

* * *

این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می‌کنند.

به آنها می‌گوید: تن به ذلت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳. (با مختصر تفاوت)

۲. منابع المودة، ج ۳، ص ۸۱.

و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که امام علیه السلام با افتخار به استقبال شهادت می‌رود، و از هیچ چیز نمی‌هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خداست، مرگی که الهام بخش بندگان در بند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می‌زند، و از میدان کربلا به همه جباران پیغام می‌فرستد که از قدرت و روزۀ خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

۱۲۰. مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْغَارِ؛ مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسر (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْتُ أَنْ لَا أَنْثِي
أُمِّي عِيَالَتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِپَنِ النَّبِيِّ

«منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می‌کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!»^۱

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ؛ مرگ با عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است!»^۲

* * *

این شعار که «مرگ با عزّت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام‌های عاشورا است، پیامی که می‌تواند سراسر تاریخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵-۷۶.

مردم غالباً از ترس ذلت ذلیل می‌شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم می‌دهند و جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می‌کنند.

درست است که امام حسین علیه السلام با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و در یک نبرد نابرابر شهید شد، اما شهادت او سرآغازی برای قیام‌های مکرر بر ضدّ مزدوران بنی امیه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکباد» شد، که می‌رفت آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله را محو و نابود کنند و سنت‌های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می‌خواست نهال اسلام با این خون‌های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می‌خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

۱۲۱. اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیه السلام به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند. عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می‌دانید با چه کس می‌جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان‌ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید». بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیه السلام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه‌ها حمله ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند. امام علیه السلام فریاد برآورد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمُعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ؛ وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی‌ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می‌دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَتُقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحُ، فَأَمْنَعُوا عَثَاتِكُمْ وَطُعَاتِكُمْ وَجُهَالَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید». شمر گفت: راست می‌گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هم‌اوردی است بزرگوار!». سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام علیه السلام حمله‌ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.^۱

* * *

امام علیه السلام با این شعار خود، دشمن را شرم‌نده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی‌ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادگی را فراموش نکنید». در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله‌کننده است. ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می‌سازد و به آنها می‌گوید حتی اگر تابع دین و مذهبی نیستید، اصول انسانیت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می‌گویند و کمتر عمل می‌کنند.

۱۲۲. هتاجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآیی! شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی‌بینی که مثل شکم ماهی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰-۵۱.

می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواستی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم پوشی!

امام علیه السلام گفت: «اللَّهُمَّ أَمِّتْهُ عَطْشاً؛ خدایا! او را تشنه بمیران!».

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةِ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَلَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ خدایا! تو شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرز!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام علیه السلام می نشست و می فرمود:

«يَا أُمَّةَ السُّوءِ! بِسْمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِزَّتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يَهَوُّنَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَإِنَّمِ اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ يَهَوِّانِكُمْ، ثُمَّ يَسْتَقِمُّ لِي مِنْكُمْ مَنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ؛ ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا

سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی‌برید انتقام مرا از شما بگیرد!».

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام علیه السلام فرمود:

«يُلْقِي بِأُسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ نزاع و اختلاف در میانتان می‌افکند و خونتان را می‌ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می‌سازد».

امام علیه السلام همچنان می‌جنگید تا آن که زخم‌های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد.^۱ در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ؛ به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!».^۲

* * *

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر عزّت و افتخار.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌کنید در این لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر مبارکش، هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به خود راه نمی‌دهد. همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتّی با زبان نفرین! پند و اندرز می‌دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند برحذر می‌دارد، و به سوی خدا فرا می‌خواند.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱-۵۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۰.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می زند، و مقدم شهادت را گرامی می دارد و با یاد خدا به استقبال آن می شتابد!

۱۲۳. می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدّم بروم

امام علی (علیه السلام) خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام (علیه السلام) فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا». آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِبْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ؛ خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محلّ زخم گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت! بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود: «هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقِيَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَحْضُوبٌ بِدَمِي، وَ أَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ؛ آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».^۱

* * *

آری امام علی (علیه السلام) کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای يوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارک می کشد تا در زمین برای جسم مقدّسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون امام (علیه السلام) با همان هیئت وارد عرصه محشر می شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می کند.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

این خون پاک و مقدّس در جوی تاریخ بشر، و در رگ‌های انسان‌های آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادگی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می‌گردد. این خون بر بساط ظالمان نیز می‌جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!

ظلم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز!

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز!

۱۲۴. آنجا که دشمن هم گریست!

امام علیه السلام بر اثر زخم‌های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب علیها السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و با ناله‌ای جانسوز می‌گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو می‌افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فرمود: «أَيُّ قَتْلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟؛ ای عمر بن سعد! اباعبدالله علیه السلام را شهید می‌کنند و تو نظاره می‌کنی؟!». ^۱

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را بر گرداند و چیزی نگفت. ^۱ حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: «وَيْلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!». ^۲

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. ^۲

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می‌جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می‌گفت:

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۲. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۹.

«أَعْلَى قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَّا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَشْخَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَإِنَّمُ اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَأَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَفَكَ دِمَائَكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ أَيَا بَر كُشْتَن مِنْ بَا هَمْ مَتَّحِد شَدِيد؟ هَان! بَه خُدا سَوَگَند!

پس از من بنده‌ای از بندگان خدا رانمی‌کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی‌برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می‌سازد و خونتان را می‌ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند.^۱

* * *

آری صحنه آنچنان غم‌انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام علیه السلام آگاه بود و از عمق مظلومیت او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی‌هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی‌های آن است!

۱۲۵. عبدالله بن حسن، یادگار برادر

وی کوچکترین فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است که حدود یازده سال داشت و در خیمه گاه با زنان به سر می‌برد. هنگامی که مشاهده کرد عموی بزرگوارش در گودال قتلگاه در محاصره دشمن قرار گرفته، شتابان رو به جانب امام کرد، امام حسین علیه السلام که

۱. کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۷۸؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۹.

لحظه‌ای از خیمه گاه و اتفاقات آن غافل نبود، چون چنین دید به خواهرش فرمود: «إِحْسِبِيهٖ يَا أُخْتِي؛ خواهرم! او را نگهدار». زینب علیها السلام هر چه تلاش کرد نتوانست عبدالله را از عمویش جدا کند.

عبدالله خود را سخت به عمو چسبانید و می‌گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ به خدا سوگند! من از عمویم جدا نمی‌گردم».^۱

ناگاه «ابجر بن کعب» با شمشیر به امام علیه السلام حمله کرد. عبدالله در حالی که دستان خود را بالای سر عمو سپر کرده بود، فریاد زد: «يَا بَنَ الْحَبِيبَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؛ ای فرزند زن ناپاک، آیا می‌خواهی عموی مرا بکشی؟!». شمشیر فرود آمد و دست او را قطع کرد و آن را به پوست آویزان نمود. او فریاد زد: «يَا أُمَّاه! ای مادرم!».

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «يَا بَنَ أَخِي، إِصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ؛ ای فرزند برادرم، بر آنچه به تو رسیده شکیا باش و از آن، چشم (به پاداش خدا) داشته باش چرا که تو را به پدران صالحت ملحق سازد».^۲

در این حال حرمه تیری به سوی عبدالله رها کرد و او را در دامن عمویش به شهادت رساند. امام دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قِطْرَ السَّمَاءِ وَامْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَلَا تُرْضِ عَنْهُمْ الْوَلَاةَ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَتَصَرُّوْنَا فَعَدَوْا عَلَيْنَا فَفَقَتَلُونَا؛ خدایا، قطرات باران را از آنان دریغ دار و برکات زمین را از آنان باز دار، خدایا! اگر تا زمان مرگشان مهلتشان داده‌ای، پس بین آنها تفرقه بینداز، و گروه گرویشان قرار ده، و حاکمان را هرگز از آنها راضی مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاری کنند ولی بر ما دشمنی ورزیدند و ما را کشتند».^۳

۱. ارشاد مفید، ص ۴۶۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴-۵۵.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷.

۱۲۶. آخرین مناجات

امام علی (علیه السلام) در آخرین لحظات عمر گرانبایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدَ الْحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيتَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكُمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ عَرَّوْنَا وَ خَدَعُونَا وَ خَذَلُونَا وَ عَدَرُوا بَنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِترَةُ نَبِيِّكَ، وَ وَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ اتَّخَذْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرَجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

«خداایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندان به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندان از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله ﷺ هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحیات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!»،

و آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أُحْكُمُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه‌ای که پایان‌ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!». ^۱

* * *

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسین ساعات عمر امام علیه السلام با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می‌زند؛ نه شکوه‌ای، نه بی‌تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی‌شود. همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند لایزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!

۱۲۷. لحظات شهادت

«هلال بن نافع» می‌گوید: «کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می‌کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته‌ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره‌اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

۱. مقتل الحسین مفرّم، ص ۲۸۲-۲۸۳.

حسین علیه السلام در آن حال شربتِ آب می خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی ایمان پاسخ داد: آب نیاشامی تا بر آتش در آئی (نعوذ بالله) و از حمیم آن بنوشی. (والله لا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّمَا أَرُدُّ عَلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي؛ بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می شوم و در خانه اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می برم».

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود.^۱

هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام علیه السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می شد، لرزه بر اندامش می افتاد و به عقب بر می گشت. «مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد و دستانش از کار افتاد.^۲

«زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ» ضربه ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت.

«سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می کرد!

زمان به کندی می گذشت و جهان در انتظار حادثه ای عظیم بود. عمر سعد می خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در

۱. مقتل الحسين مقرّم، ص ۲۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۹۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸.

کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس» - بنا به نقلی - جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می کشم و سر از بدنت جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!!» پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد.^۱ جهل و نادانی و حماقت و بی ایمانی تا چه حد بود که با این همه اعتراف به گناه عظیم باز هم افتخار می کند؟!

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می کشی در حالی که می دانی من کیستم؟ شمر گفت: آری، تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و پدرت علی مرتضی علیه السلام و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، تو را می کشم و باکی ندارم!! پس با دوازه ضربه سر مبارک امام علیه السلام را از بدن جدا ساخت.^۲

* * *

هر قدر قاتلان شهدای راه خدا کثیف تر و جنایتکارتر و بی ایمان تر باشند، مقام والای شهدا آشکارتر می گردد. راستی حیرت آور است که حکومت جنایتکار بنی امیه چه کسانی را برای مقابله با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام و یاران بزرگوار و جانباز و فداکارش فرستاده بود و دم از حکومت اسلامی و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می زد و اینجاست که باید گفت: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو».

چرخ گردون همان جامعه رمق رفته و بزدل و ضعیف الایمانی است که دست از مبارزه با ظالمان کشید و نشست و به چنین حکومتی تن در داد.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۶.

انسان نگاه به این دو صف لشکر می‌کند در یک طرف گروهی از عابدان شب و شیران روز و پای‌بند به تمام ارزشهای اخلاقی و انسانی، و در نهایت فداکاری و از خودگذشتگی و در طرف مقابل، گروهی کافر و بی‌ایمان و بی‌اعتنا به همه ارزشها. آری همین نگاه گذرا ما را به اهمیت این قیام و اهدافش آشنا می‌کند و نشان می‌دهد اسلام عزیز در دست چه گروهی گرفتار شده بود و اگر این قیام افشاگر روی نمی‌داد چه خطراتی اسلام را در آینده تهدید می‌کرد.

درو و رحمت بیکران خداوند بر او و یارانش باد که همه چیز خود را دادند و نقاب از صورت دشمنان اسلام برداشتند و خون تازه در رگ‌های مسلمین جاری کردند و به دنبال آن قیام‌ها بر ضد بنی‌امیه همان تفاله‌های عصر جاهلیت شروع شد و سرانجام ریشه این شجره خبیثه از سرزمین اسلام کنده شد.

رویدادهای پس از شهادت امام علیه السلام

۱۲۸. دگرگونی عالم طبیعت

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی‌هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می‌داد. روایت مربوط به دگرگونی‌های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده‌اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فراگرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است.^۱

«ذهبی» دانشمند معروف اهل سنت نقل می‌کند که: چون حسین علیه السلام به شهادت

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷. ابوفراس همدانی سروده است:

يَوْمَ عَلَيْهِ تَغَيَّرَتْ شَمْسُ الضُّحَى
وَبَكَتْ دَمًا مِمَّا رَأَتْهُ سَمَائُهُ

(اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۴۳)

رسید تا هفت روز نور خورشید بر دیوارها به صورت زرد می تابید و بعضی از ستارگان با بعضی دیگر برخورد کردند... و آفاق آسمان تاشش ماه سرخ گونه بود.^۱

«ابن عساکر» دانشمند دیگر در تاریخش می نویسد: «ابوقبیل می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد خورشید چنان گرفت که ستارگان نیمه روز ظاهر شدند به گونه ای که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است!»^۲

* * *

ظهور این گونه حوادث خارق العاده در چنان حادثه مهمی تعجب آور نیست، زیرا ممکن است خداوند برای نشان دادن عظمت این حوادث، چنین دستوراتی را به جهان هستی بدهد، همان گونه که در تاریخ پیامبران الهی نمونه هایی از آن دیده می شود.

۱۲۹. عزاداری فرشتگان

مطابق روایت ثقة الاسلام کلینی، پس از شهادت امام علیه السلام ملائکه آسمان به شیون درآمدند و گفتند: خداوند! این حسین برگزیده تو و فرزند پیامبر توست! خداوند تمثال مبارک حضرت قائم علیه السلام را به آنها نشان داد و فرمود: با این قائم، از خون حسین انتقام خواهم گرفت.^۳

۱۳۰. آمدن ذوالجناح به خیام

«ابن اعثم کوفی» می نویسد: پس از شهادت امام، اسب آن حضرت شیهه زنان و ناله کنان در حالی که پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته کرده بود، به جانب خیمه ها شتافت.^۴

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۴.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۴. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۲۰.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که اسب آن حضرت در شیهه‌اش می‌گفت: «الظِّلْمَةُ الظِّلْمَةُ مِنْ أُمِّ قَتْلَتِ ابْنِ بِنْتِ نَيْيِّهَا؛ امان از ظلم و ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند».^۱

زنان و خواهران و دختران امام علیه السلام با دیدن مرکب بی‌سوار ناله‌ها سر دادند و زار زار گریستند. «فَوَضَعَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ يَدَهَا عَلَى أُمِّ رَأْسِهَا وَنَادَتْ: وَاحْمَدَاهُ! وَاجْدَاهُ! وَانْبِيَاهُ! وَابَا الْقَاسِمَاهُ! وَاعْلِيَاهُ! وَاجْعَفَرَاهُ! وَاحْمَزَتَاهُ! وَاحْسَنَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ، مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَتَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهَا؛ ام‌کَلْثُوم، دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: وامحمداه! واجداه، وانبياه، وابعفراه، واحمزه، واحسنه، واحسنه، این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده، سرش را از پشت سر جدا کردند، عبا و عمامه‌اش را به غارت بردند، این بگفت و بیهوش بر زمین افتاد».^۲

۱۳۱. غارت سلاح و لباسهای امام علیه السلام

سپاه غارتگر ابن سعد، پس از شهادت امام علیه السلام برای غارت لباسها و سلاح امام علیه السلام هجوم آوردند. حتی برخی آنقدر رذالت و پستی به خرج دادند که پیش از شهادت امام علیه السلام به این کار اقدام نمودند. در این بخش از تاریخ کربلا شگفتی‌هایی در کتب مقاتل نقل شده است که هر یک از دیگری عبرت‌انگیزتر است و ما بخشی از آن را در اینجا می‌آوریم از جمله: «مالک بن بشیر کندی» کلاه آن حضرت را که با ارزش بود به یغما برد و چون آن را به خانه‌اش برد، همسرش به وی گفت: «اموال پسر پیغمبر را غارت می‌کنی و آن را به خانه می‌آوری؟! از نزد من خارج شو که خدا قبرت را از آتش پر کند» این مرد تا زنده بود با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم کرد و دستهایش خشک شد و در زمستان خون و چرک از آن جاری بود.

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۳.

۲. رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

«بحر بن کعب» جامه آن حضرت را گرفت و پوشید و به نقل سید بن طاووس پاهای او خشک شد و زمین گیر گشت.^۱

«اسحاق بن حویّه» پیراهن حضرت را که یکصد و هفده سوراخ از آثار نیزه و شمشیر و تیر در آن بود، گرفت و پوشید و به برص گرفتار شد.

عمامه آن بزرگوار را «اخنس بن مرثد» گرفت و به سر نهاد و دیوانه شد! زره مخصوص آن حضرت را که فقط جلو را می پوشاند و پشت نداشت «عمر بن سعد» گرفت و زره دیگر آن امام شهید را «مالک بن نمیر» گرفت و پوشید و بنا به روایتی مجنون شد.

«قیس بن اشعث»^۲ حوله مخصوص حضرت را گرفت و پس از آن به «قیس قطیفه» مشهور شد و بنا به نقل خوارزمی، به مرض جذام گرفتار شد و افراد خانواده اش از او کناره گرفتند.

«اسود بن خالد» کفش های حضرت را برداشت. «بجدل بن سلیم کلبی» انگشتر امام علیه السلام را با قطع انگشت آن حضرت به چنگ آورد. بنا به نقل سید بن طاووس این انگشتر غیر از آن انگشتری است که از ذخائر نبوت است و امام آن را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام داده است.

شمشیر حضرت را «جمیع بن خلق» یا «اسود بن حنظله» گرفت و این شمشیر غیر از ذوالفقار است که از ذخائر امامت شمرده می شود.^۳ و در واقع هر کدام به غارت چیزی از مختصات حضرت افتخار می کردند ولی افتخاری که سرانجام سبب شرمندگی همه آنها شد.

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۸.

۲. مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۰.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۲ و ۵۷-۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۸؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۸۴-۲۸۵؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷-۱۷۹.

غارت لباسها و سلاح‌ها نسبت به سایر شهدا نیز اتفاق افتاد. به گونه‌ای که سپاه کوفه بدنهای آن عزیزان خدا را برهنه و عریان روی خاکها رها کردند.^۱

۱۳۲. غارت خیمه‌ها

سپاه روسپاه کوفه به فرماندهی «شمر» خیمه‌گاه را محاصره کرد. شمر دستور داد وارد خیمه‌ها شوند، و هر چه به دستشان می‌رسد غارت کنند. اراذل و اوباش کوفه با شنیدن این فرمان بر یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا (علیها السلام) از سر پرده بیرون آمدند و همگی می‌گریستند.

دشمن هر چه را می‌یافت، می‌گرفت، حتی گوشواره حضرت ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از گوشش کشیدند و گوش‌های آن بانوی بزرگ را پاره کردند.^۲ مردی پست از سپاه ابن سعد چشمش به خلخال پای فاطمه بنت الحسین (علیها السلام) افتاد، و در حالی که می‌گریست خلخال را از پایش کشید. دختر امام حسین (علیه السلام) با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. فاطمه بنت الحسین (علیها السلام) گفت: خوب، اگر کار بدی است چرا چنین می‌کنی؟! گفت: می‌ترسم اگر من نکنم دیگری آن را انجام دهد!^۳

در روایتی می‌خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه‌ها یورش بردند، زینب (علیها السلام) فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می‌دهیم، به سپاهت بگوشتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) دراز شود. زینب خود لباس مندرس پوشیده بود به زنان فرمان داد هر چه وسایل و زیورآلات داشتند در گوشه‌ای جمع کنند، گوشواره‌ها را از گوشهایشان

۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ مقتل الحسین مرقم، ص ۳۰۰.

۳. امالی صدوق، مجلس ۳۱، ج ۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۲.

درآوردند، حتی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که نوعروس بود و دوست داشت گوشواره‌هایش را که یادگار پدر مظلومش بود نگه دارد، عمه‌اش زینب از ترس آنکه مبادا دست نامحرمی به سویش دراز شود، اجازه نداد. زنان و کودکان در گوشه‌ای جمع شدند، آنگاه زینب فریاد زد: هر کس می‌خواهد اسباب و وسایل دختران علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام را به یغما ببرد بیاید. عده‌ای از سپاه آمدند و هر چه بود را به غارت بردند.^۱

در این میان، تنها یک زن از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه ابن سعد بود این جسارت و بی‌حرمتی را تحمل نکرد و فریاد حمایت از دختران و زنان رسول خدا را سر داد، شمشیر گرفت و قبیله‌اش را مخاطب ساخت و گفت: «يَا آلَ بَكْرٍ أَتَسْلُبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا نَفَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! ای قبیله بکر، دختران رسول خدا غارت می‌شوند و شما نظاره می‌کنید؟! هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست (کنایه از اینکه دیگر نباید از آل امیه اطاعت کرد) به خونخواهی رسول خدا بپاییزید».

شوهرش آمد و او را به جایگاهش برگرداند.^۲

این اولین فریاد خونخواهی از خون‌های به ناحق ریخته مظلومان کربلا بود که از حلقوم زنی خارج می‌شد. از فاطمه بنت الحسین علیها السلام روایت شده است که گفت: در جلو خیمه ایستاده بودم و به کشته‌ها نظاره می‌کردم و در این اندیشه بودم که حال بر سر ما چه خواهد آمد؟ ناگاه متوجه شدم که مردی سوار بر اسب، زنان را با نیزه‌اش تعقیب می‌کند و زنان در حالی که لباس‌ها و زینت‌هایشان به غارت رفته به یکدیگر پناه می‌برند و فریاد بر می‌آورند: «وَاجِدَاهُ وَابْتَاهُ، وَاعْلِيَاهُ، وَاقِلَّةُ ناصِرَاهُ وَاحْسَنَاهُ، أَمَّا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا، أَمَّا مِنْ زَائِدٍ يَذُودُ عَنَّا».

تا آنکه آن مرد متوجه من شد و با نیزه به سویم حمله کرد، من به صورت بر زمین

۱. رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ نفس المهموم، ص ۲۰۱-۲۰۲.

افتادم، گوشه‌ایم را درید و گوشواره از گوشم خارج کرد و مقنعه از سرم ربود. خون از گوشه‌ها بر گونه‌هایم جاری بود. با سر برهنه بیهوش بر زمین افتادم، چون به هوش آمدم دیدم عمه‌ام در کنارم نشسته گریه می‌کند.

گفتم: «یا عَمَّتَاهُ! هَلْ مِنْ خِرْزَقَةٍ أُسْتُرَ بِهَا رَأْسِي؛ عمه جانم! آیا پارچه‌ای هست که سرم را با آن بپوشانم؟!».

عمه‌ام فرمود: «يَا بِنْتَاهُ! وَ عَمَّتُكَ مِثْلُكَ؛ دخترم! عمه‌ات نیز مانند تو است» نگاه کردم دیدم عمه‌ام نیز سر برهنه است و تمام بدنش بر اثر ضربات دشمن سیاه شده است.^۱

۱۳۳. یورش به خیمه امام سجاد (ع)

شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه امام علی بن الحسین (ع) آمد، امام از شدت بیماری در بستری آرمیده بود، همراهان شمر گفتند: آیا این بیمار را نمی‌کشی؟ حمید بن مسلم - واقعه‌نگار روز عاشورا - گفت: سبحان الله! آیا نوجوان بیمار هم کشته می‌شود؟! او را همین بیماری بس است. پس اصرار کرد تا آنان را از کشتن امام بازداشت.^۲

بنا به نقلی دیگر، زینب دختر امیرالمؤمنین (ع) چون از قصد شمر و یارانش مطلع شد فرمود: «او هرگز کشته نمی‌شود مگر آنکه من کشته شوم» آنان به ناچار دست از او کشیدند.^۳

در این هنگام عمر سعد نیز آمد. زنان حرم باگریه و خشم بر او اعتراض کردند و از رفتار بی‌شرمانه سپاهش شکایت نمودند. عمر سعد گفت: کسی حق ندارد وارد خیمه‌های زنان شود و متعرض این جوان بیمار (امام سجاد (ع)) گردد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰-۶۱؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۱.

۳. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۱.

زنان از عمر سعد خواستند تا لباس‌های آنان را برگردانند تا خود را بپوشانند. ابن سعد خطاب به سربازانش گفت: هر کس چیزی از این خیمه‌ها گرفته است آنها را برگرداند. حمید بن مسلم می‌گوید: ولی به خدا سوگند، حتی یک نفر هم چیزی را برگرداند.^۱

۱۳۴. آتش زدن خیمه‌ها

از حوادث بسیار تکان دهنده در غروب عاشورا، سوزاندن خیمه‌های آل رسول الله ﷺ بود. این صحنه جانسوز در شرایطی اتفاق می‌افتاد که بدنهای پاره پاره امام مظلومان و یاران ایثارگر و شهیدش در بیابان رها شده و قبل از آن خیمه‌ها غارت شده بود و جامه‌ها و زیورها از زنان پاک دامن هاشمی ربوده شده بود و آفتاب آن روز که شاهد شگفت‌آورترین حادثه تاریخ بود به سرعت رو به غروب می‌شتافت و شب سیاه از راه می‌رسید. در چنین وضعیت اسفباری که غم و اندوه از هر طرف بر ذریه رسول خدا احاطه کرده بود، دشمن به قصد آتش زدن آشیانه‌های آن زنان مصیبت دیده، با شعله‌هایی از آتش به خیمه‌ها یورش بردند. در این حال یکی از سپاه ابن سعد فریاد می‌زد: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ!!»؛ خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید!!.

خیمه‌ها به سرعت می‌سوخت و خاکستر می‌شد، دختران رسول خدا سراسیمه از خیمه‌ها بیرون دویدند و برخی از کودکان یتیم به دامن عمه‌شان پناه بردند. بعضی راه بیابان در پیش گرفتند و در آن متواری شدند. تعدادی نیز به دشمن سنگدل استغاثه می‌کردند و تقاضای رحم و مروت داشتند.

یادآوری این خاطره تلخ همواره اشک‌ها را از دیدگان امام سجاد علیه السلام جاری می‌ساخت. او می‌فرمود: «بخدا سوگند، من هیچگاه به عمه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز اینکه گریه‌گلویم را می‌فشارد و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از

۱. ارشاد مفید، ص ۴۶۹؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹؛ بحار الانوار،

٢. مأساة الحسين، ص ١١٧.

حسین علیه السلام بدن مبارکش را زیر سم اسبان قرار دهد؛ وی که به خاطر تقرّب به ابن زیاد و در خیال خامش برای رسیدن به حکومت ری از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد، در میان اصحابش فریاد زد: «مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام قَيْوُطِي الْخَيْلِ صَدْرُهُ وَ ظَهْرُهُ؛ کیست که داوطلبانه بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند؟!». ^۱

شمر که قساوت فوق‌العاده‌ای داشت با شنیدن این فرمان، پیشقدم شد و بر بدن پاک زاده زهرا علیه السلام اسب تاخت. ده نفر دیگر نیز از وی تعبیت کردند که عبارت بودند از: ۱. اسحاق بن حوّه، ۲. هانی بن ثبیت حضرمی، ۳. واحظ بن ناعم، ۴. اُسَید بن مالک، ۵. حکیم بن طفیل طائی، ۶. اخنس بن مَرْتَد، ۷. عمرو بن صُبیح، ۸. رجاء بن مُنْقِذ عبدی، ۹. صالح بن وهب، ۱۰. سالم بن خثیمه.

اینان آن قدر با اسبان خویش بر پیکر مقدس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تاختند که استخوان‌ها را درهم شکستند. آنان نه تنها از این عمل ننگین خویش پرورایی نداشتند که به آن افتخار هم کرده تقاضای جایزه نمودند، چنانکه اُسَید بن مالک - یکی از این افراد - در برابر ابن زیاد چنین گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

«ما سینه حسین علیه السلام را بعد از پشت وی با اسبان قوی هیکل و نیرومند درهم کوبیدیم!!». ولی برخلاف انتظارشان ابن زیاد دستور داد به آنان جایزه ناچیزی دادند. بعدها مختار چون این عده را دستگیر کرد، دست و پای آنان را بر زمین میخکوب کرد و اسب بر بدنشان تاخت تا به هلاکت رسیدند. ^۲

* * *

این همان قساوت و وحشی‌گری عصر جاهلیت بود که توسط حاکمان بنی‌امیه که بازماندگان عصر جاهلیت عرب بودند، به محیط اسلام بازگشته بود و شبیه آن در تاریخ

۱. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۲.

کمتر دیده شده است، ای کاش این جانیان سرافکنده، بودند و امروز می‌دیدند که زیارت مرقد نورانی آن امام همام علیه السلام که چنان جسمی را در بر گرفته، آرزوی میلیونها میلیون مسلمان جهان است.

۱۳۶. فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه

«ابن سعد» برای اینکه خبر پیروزی ظاهری خویش را هر چه زودتر به عبیدالله بن زیاد برساند در عصر همان روز عاشورا سر امام علیه السلام را توسط «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» به کوفه فرستاد.

خولی که حامل خبری عظیم بود خود را باشتاب به کوفه رساند و جلو دارالاماره آمد و چون در قصر را بسته یافت به ناچار به سوی خانه خود رفت و سر امام را زیر طشتی قرار داد و به نزد همسرش - نوار دختر مالک بن عقرب حضرمی - رفت.

«نوار» از وی سؤال کرد: چه خبر؟ گفت: «جِئْتُكَ بِغَنَى الدَّهْرِ؛ ثروت دنیا را برای آورده‌ام!» اینک سر حسین علیه السلام در خانه توست!

گفت: شگفتا! مردم زر و سیم به خانه می‌آورند، تو سر پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را. «لَا، وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ بَيْتٌ أَبَدًا؛ نه به خدا سوگند، هرگز سر من و تو در زیر یک سقف جمع نخواهد شد».

این گفت و از اتاق بیرون آمد، مشاهده کرد نوری از آسمان تا زیر آن طشت کشیده شده است و مرغان سفیدی اطراف طشت و در مسیر نور در پروازند. چون صبح شد خولی با عجله و شتاب سر امام علیه السلام را نزد عبیدالله برد.^۱

۱۳۷. تقسیم سرهای شهدا

«ابن سعد» تا حدود ظهر روز یازدهم به دفن اجساد پلید کوفیان مشغول بود. پس

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۵.

از اتمام کار در حالی که پیکر پاک فرزند رسول خدا ﷺ و یاران پاکبازش در زیر آفتاب رها شده بود، دستور داد سرهای دیگر شهدای کربلا را از بدن‌ها جدا کنند و به قصد تقرب به ابن زیاد و گرفتن جایزه با خود به کوفه ببرند.

این سرهای پاک که مجموع آنها با سر امام علی (ع) به ۷۲ سر نورانی می‌رسید اینگونه بین قبائل تقسیم شد:

۱. قبیله کنده به سرکردگی قیس بن اشعث، سیزده سر!
۲. قبیله هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، دوازده سر!
۳. قبیله تمیم، هفده سر!
۴. قبیله بنی اسد، نه سر!
۵. قبیله مذحج، هفت سر!
۶. سایر قبایل، سیزده سر!^۱

۱۳۸. اسارت اهل بیت (ع)

عمر سعد پس از دفن اجساد پلید سپاهیانش نزدیک ظهر روز یازدهم دستور حرکت به سوی کوفه را صادر کرد. با این دستور زنان و دختران و کودکان حرم حسینی را بر شتران بدون جهاز سوار کردند و همانند اسیران بلاد کفر به سوی کوفه حرکت دادند.

«ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» می‌نویسد: در میان اسراء دوازده پسر بچه و نوجوان از جمله آنها محمد بن الحسین^۲ و علی بن الحسین (ع) بودند.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۲؛ رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲.

در ملهوف، آمده است که قبیله بنی اسد، سیزده سر را حمل می‌کرده‌اند.

۲. ظاهراً منظور همان محمد بن علی بن الحسین، امام باقر (ع) است.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ و رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

از جمله زنان بزرگواری که در کربلا به اسارت درآمدند عبارتند از:

زینب کبری علیها السلام، ام کلثوم^۱، فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام^۲، سکینه دختر امام حسین علیه السلام^۳، و دختر چهارساله امام حسین علیه السلام (رقیه)^۴، و رباب دختر امرء القیس همسر با وفای امام حسین علیه السلام^۵، رمله، مادر حضرت قاسم و همسر امام حسن مجتبی علیه السلام^۶.

اینان بازماندگان از عترت رسول الله بودند که ابن سعد و سپاهش حرمت پیامبر را در حق آنها رعایت نکردند و با جسارت تمام آنان را چون اسیران جنگی به بند کشیدند و با خیل نامحرمان که قاتلان ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش بودند، به سوی کوفه روانه ساختند.

* * *

اسارت در اسلام هرگز بین مسلمین وجود نداشت و اگر اسیری دیده می شد مربوط به جنگ‌هایی بود که میان مسلمین و غیر مسلمین روی داده بود و این کاری که بنی‌امیه کردند بزرگترین توهین به مقام شامخ خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین دلیل هنگامی که اسرا را از شهرهای مختلف عبور می دادند، باور مردم این بود که آنها اسیران بلاد کفرند! اما هنگامی که حقیقت بر آنها روشن می شد، فریادشان بلند می گشت که ای وای! مگر ممکن است خاندان پیامبر خدا اسیر شوند؟!

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۷۹.

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵.

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۷۹.

۴. نفس المهموم، ص ۲۵۹.

۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸.

۶. ابصار العین، ص ۱۳۰. در برخی از کتاب‌ها نام تعدادی دیگر از بانوان بزرگوار نیز در جمع اسرا آمده است.

(رجوع شود به: قصه کربلا، ص ۴۰۵-۴۰۶)

۱۳۹. عبور قافله اسیران از قتلگاه

از دشوارترین لحظات تاریخ کربلا، که در عظمت و سنگینی با همه آسمانها و زمین برابری می‌کند، لحظه وداع جانسوز قافله اسیران با بدن‌های پاره پاره شهیدان است.

دشمنان، اسیران دل‌سوخته را از کنار آن پیکرهای پاک شهیدان عبور دادند، همان پیکرهای غرقه به خونی که یکجا همه عزت و مظلومیت را در خود جمع و خلاصه کرده بودند.

برابر بعضی از نقل‌ها، اسیران خود چنین درخواستی داشتند تا برای وداع با آن عزیزان شهیدشان از کنار قتلگاهشان عبور کنند.

ناگفته پیداست که ترک سرزمین کربلا در آن وضعیت غمبار و وحشتناک برای آن دل‌سوختگان بسیار دشوار و سخت بوده است. به ویژه آنکه دشمن اجساد پلید سربازانش را دفن کرده بود ولی پیکرهای ذراری پیامبر ﷺ به خصوص پیکر پاک سرور جوانان بهشت در بیابان رها شده بود. دشمن بدکینه نه خود به دفن آنها اقدام نمود و نه اجازه تدفین آنها را به کسی داد.

مشاهده آن صحنه‌های دلخراش با آن بدن‌های پاره پاره و پایمال سم اسبان که عمدتاً قابل شناسایی نبودند، می‌توانست هر بیننده‌ای را از پای درآورد ولی طمأنینه و آرامشی که در زینب کبری علیها السلام، یادگار صبر و شکوه علی علیه السلام ظهور کرد و صلابت و استحکامی که در کلمات دلنشین او موج می‌زد، تا حدود زیادی آن فضای سنگین را شکست و آن را برای آل رسول قابل تحمل کرد.

زنان حرم چون چشمشان به آن بدنهای پاره پاره افتاد، فریادشان به ناله و شیون بلند شد و بر صورت خود لطمه زدند.^۱

زینب که می‌دانست دشمن در انتظار است تا با دیدن کوچکترین نشانه‌ای از

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۶؛ نفس المهموم، ص ۲۰۱.

ضعف و پشیمانی درخاندان پیامبر، قهقهه مستانه سر دهد، با دیدن پیکر به خون آغشته برادر، رو به آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ؛ خدایا این قربانی را قبول فرما!»^۱ این جمله چون پتکی بر سردشمن فرود آمد و کوس رسوایی آنها را به صدا درآورد. راوی می گوید: هر چه را فراموش کنم، هرگز کلمات زینب دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) را فراموش نخواهم کرد، به خدا سوگند بی قراری ها و سخنان زینب هر دوست و دشمن را به گریه واداشت.^۲

او با دلی شکسته و صدایی محزون چنین گفت:

وَالْمُحَمَّدَا! صَلِّ عَلَىكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَا! بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْفِي عَلَيْهَا رِيحُ الصَّبَا، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، يَجْزُرُ الرَّأْسِ مِنَ الْفَقَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ؛ ای محمد (صلی الله علیه و آله)! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلتیده است و پیکر او پاره پاره شده است. ای محمد (صلی الله علیه و آله)! دختران تو اسیر شده اند و فرزندان کشته گشته اند و باد صبا بر پیکرهایشان می وزد. این حسین توست که روی خاک افتاده، سرش را از قفا بریده اند، عمامه و ردای او را به یغما برده اند.^۳

زینب (علیها السلام) همچنان سخن می گفت و دوست و دشمن می گریستند.^۴

قرار از کف رفته بود، هیچ کس آرام نبود. به تعبیر دعبل شاعر اهل بیت (علیهم السلام):

كَيْفَ الْقَرَارُ؟ وَفِي السَّبَايَا زَيْنَبُ تَدْعُو بِفَرْطِ حَرَارَةٍ يَا أَحْمَدُ
هَذَا حُسَيْنٌ بِالسُّيُوفِ مُبَضَّعٌ مُتَخَضَّبٌ بِدِمَائِهِ مُسْتَشْهَدُ

«چگونه آرام و قرار گیرند در حالی که در میان اسیران، زینب حضور دارد که با تمام حرارت

۱. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۷.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۷؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۷. (فَأَبَكَتْ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ)

وجودش فریاد می‌زد: ای رسول خدا ﷺ! این حسین توست که با شمشیرها پاره پاره شده است و در خون خویش غلتیده، و به شهادت رسیده است».^۱

زینب علیها السلام که گویا سخنگوی آن صحنه عجیب بود چنین ادامه داد:

«يَا أَيُّ مَنْ [أَضْحَى] عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهَبًا، يَا أَيُّ مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى، يَا أَيُّ مَنْ لَا هُوَ غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى، يَا أَيُّ مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، يَا أَيُّ الْمُهْمُومِ حَتَّى قَضَى، يَا أَيُّ الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى، يَا أَيُّ مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالْدمَاءِ؛ پدرم فدای آن کسی باد که (خیمه‌گاه) سپاهش روز دوشنبه غارت شد.^۲ پدرم فدای آن کس باد که طنابهای خیمه‌اش بریده و بر زمین افتاد. پدرم فدای آن که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه چنان زخمی برداشته که امید مداوایش باشد. پدرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدرم فدای آن کس که با دل پرغصه جان سپرد، پدرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کس که از محاسنش خون می‌چکد».^۳

دلها می‌رفت که از سینه‌ها بیرون بزنند، باران اشک به احدی مجال نمی‌داد، زینب این بار اصحاب جدش را مخاطب ساخت و گفت:

«يَا حُزْنَاهُ! يَا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ! هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى، يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا؛ امروز گویا جدم رسول خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله! اینان فرزندان پیامبر برگزیده‌اند که آنان را همانند اسیران می‌برند».^۴

در اینجا بود که سکینه قدم پیش نهاد، پیکر پاک پدر را در آغوش گرفت، هر چه تلاش کردند وی را جدا کنند ممکن نشد، جماعتی از اعراب آمدند و سکینه را کشان

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۳.

۲. با توجه به اینکه قول مشهور درباره حادثه عاشورا آن است که در روز جمعه بوده است، تصریح حضرت زینب علیها السلام به روز دوشنبه، شاید اشاره به حادثه سقیفه باشد که در روز دوشنبه اتفاق افتاده است و مقصود آن است که حادثه کربلا محصول تصمیم نسنجیده‌ای است که پنجاه سال پیش در سقیفه گرفته شد.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۳۸؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

کشان از پیکر پدرش جدا ساختند (ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ)¹.

از سکینه نقل شده است که در آن حال (گویا بیهوش شد و در آن بیهوشی) از پدرش شنید که فرمود:

شِيعَتِي مَا إِنَّ شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَأَذْكُرُونِي
أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي

«ای شیعیان من! هرگاه آب گوارایی نوشیدید مرا یاد کنید، یا اگر خبری از غریب یا شهیدی شنیدید بر من بنالید»².

ناگهان زینب علیها السلام سنگ صبور اهل کاروان، که با نوحه سرائی بجا و به موقعش تا حدودی باعث تخلیه بغض‌های فرو خفته در گلو شده بود، متوجه علی بن الحسین علیه السلام شد که می‌رفت از سر بی‌قراری قالب تهی کند، زینب علیها السلام خود را به امام سجاد علیه السلام رساند و گفت: «مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَإِخْوَتِي؛ تو را چه شده، ای یادگار جد و پدر و برادرانم! می‌بینم که می‌خواهی جانم را تسلیم کنی؟!»،

امام سجاد علیه السلام پاسخ داد: چگونه بی‌تابی نکنم در حالی که می‌بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و در خونشان غلتیده، سرهایشان جدا شده، لباسهایشان به غارت رفته است، نه کفنی دارند، نه دفنی و کسی به آنها توجهی ندارد.

زینب علیها السلام پاسخ عجیبی داد: فرزند برادرم! نگران مباش، به خدا سوگند این پیمانی است که پیامبر خدا از جد و پدر و عمویت گرفته است و آنان نیز آن را پذیرفته‌اند. خداوند از جماعتی از این امت که گردنکشان زمین آنها را نمی‌شناسند ولی فرشتگان

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

۲. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ رجوع کنید به: مصباح کفعمی، ص ۷۴۱.

آسمان آنان را می‌شناسند، عهد گرفته است که این پیکرهای پاره پاره و پراکنده را جمع کنند و به خاک بسپارند، در آینده در این سرزمین بر مرقد پدرت حسین (علیه السلام) پرچمی به اهتزاز در می‌آید که هیچگاه کهنه نشود و در گذر زمان گزندى به آن نرسد و سردمداران کفر هرچه در محو آن تلاش کنند، روز به روز بر عظمت آن افزوده شود.^۱

* * *

زینب دختر شجاع امیرمؤمنان (علیه السلام) با این پیش‌گویی عجیب و شگفت‌آورش، فرزند برادر خود را تسلی بخشید و آینده کربلا و عاشورا را آن‌گونه که ما امروز بعد از حدود ۱۴ قرن می‌بینیم دقیقاً ترسیم کرد، آری قلب نازنین زینب (علیه السلام) می‌دانست که این آغاز کار است هر چند تاریک‌دلان بنی‌امیه و منافقان آن را پایان کار می‌پنداشتند.

۱۴۰. دفن اجساد پاک

به تعبیر مرحوم حاج «شیخ عبّاس قمی» در نفس المهموم: «در کتب معتبر کیفیت دفن امام حسین (علیه السلام) و اصحابش به تفصیل نیامده است».^۲

ولی بنا به نقل مشهور اجساد مطهر شهدا سه روز زیر آفتاب بر روی زمین مانده بودند و باد صحرا بر آن بدنهای پاک می‌وزید. تا آنکه طائفه بنی‌اسد که در غاضریه - محله‌ای نزدیک کربلا - منزل داشتند، پس از تخلیه کربلا از سپاه ابن سعد به کربلا آمدند و آن بدنهای پاک را در خاک و خون مشاهده کردند.

آنان از زن و مرد فریادشان به ناله و شیون بلند شد. وقتی که مصمم شدند آن بدنهای پاک را دفن کنند، چون نه سر در بدن داشتند و نه لباسی بر تن، هیچ یک را نمی‌شناختند. لذا متحیر و سرگردان بودند که چه کنند، ناگاه امام سجاده (علیه السلام) از سمت

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۷۴-۲۷۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ نفس المهموم، ص ۲۱۰؛

مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۸.

۲. نفس المهموم، ص ۲۱۳.

صحرا به سوی آنان آمد و شهدا را به آنها معرفی کرد. و قبل از همه به دفن پیکر پاک امام حسین علیه السلام اقدام فرمود.

او در گوشه‌ای از کربلا کمی خاک را کنار زد، قبری ساخته و پرداخته آشکار شد، دستها را زیر بدن قرار داد و به تنهایی به داخل قبر برد و فرمود: «با من کسانی هستند که مرا یاری کنند». چون بدن را در قبر نهاد صورت مبارکش را بر گلوی بریده پدرش گذاشت و در حالی که باران اشک چون ابر بهاری بر گونه‌هایش جاری بود، فرمود:

«طُوبَى لِرَأْسٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا اللَّيْلُ فَسَهْدٌ وَالْحَزَنُ فَسَرْمَدٌ، أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِثِّي السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ خوشا به آن زمینی که پیکر پاک تو را در برگرفته، دنیا پس از تو تاریک شد و آخرت به نور جمال تو روشن گشت. شبها دیگر خواب به سراغم نمی‌آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت. تا آن زمان که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق کند و در کنار تو جای دهد. درود و سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد». آنگاه از قبر خارج شد و آن را از خاک پوشاند و با انگشت روی قبر نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ این قبر حسین بن علی علیه السلام است که او را با لب تشنه و غریب کشتند».

سپس بدن پاک علی اکبر علیه السلام پایین پای حضرت به خاک سپرده شد و بقیه شهدا از بنی هاشم و اصحاب نیز در یک قبر دسته جمعی پایین پای امام علیه السلام دفن شدند.^۱

آنگاه امام سجاد علیه السلام، قوم بنی اسد را به طرف نهر علقمه محل شهادت حضرت عباس قمر بنی هاشم راهنمایی کرد. و پیکر پاک آن حضرت را در همانجا دفن نمودند. امام زین العابدین علیه السلام در حال دفن عمویش گریه سوزناکی کرد و فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعُفَا يَا قَرَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِثِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ ای

۱. رجوع شود به: ارشاد مفید، ص ۴۷۰ - ۴۷۱؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۲۰.

قمر بنی هاشم! بعد از تو خاک بر سر دنیا، بر تو درود می فرستم و رحمت و برکات خداوند را برای تو طلب می کنم».^۱

سپس بنی اسد «حبيب بن مظاهر» را که بزرگ قبیله آنان بود، جداگانه - همانجایی که اکنون هست - دفن نمودند.^۲

در اینکه امام سجاد (علیه السلام) چگونه در حال اسارت اقدام به چنین عملی نموده است، روایات زیادی در دست است که می رساند برابر مبانی اعتقادی شیعه، متولی کفن و دفن هر امامی، امام بعد از اوست. از جمله در روایتی از امام رضا (علیه السلام) می خوانیم که به همین نکته اشاره کرده در پاسخ علی بن حمزه فرمودند: «همان کسی که علی بن الحسین (علیه السلام) را قدرت داده است که (در حال اسارت) به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را به خاک سپارد، به صاحب این امر (اشاره به خودش) قدرت داده است تا به بغداد آمده و امر پدرش (حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)) را عهده دار گردد و سپس بازگردد. با این تفاوت که وی همانند امام علی بن الحسین (علیه السلام) در بند اسارت گرفتار نبوده است».^۳

* * *

ماهها و سالها از آن حادثه خونین بی نظیر گذشت، حادثه ای که یک سوی آن تبلور تمام ارزش های انسانی بود و در سوی دیگر توحش و بربریت و نامردی ها در حدّ اعلا موج می زد.

ولی برخلاف پندار احمقانه فاتحان کربلا هر چه زمان بر آن می گذشت آثار شکست آنان و پیروزی حسین عزیز (علیه السلام) و یارانش آشکارتر می شد.

این حادثه برخلاف طبیعت تاریخ بشری که نواها را کهنه و کهنه ها را به فراموشی

۱. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۲۰؛ ارشاد مفید، ص ۴۷۱.

۲. قصه کربلا، ص ۴۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.

می‌سپارد، هر روز درخشش تازه‌ای به خود گرفت، تا آنجا که مبدل به یک الگو و سرمشق جاودانی برای تمام کسانی که می‌خواهند با عزت و شرف زندگی کنند و مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ذلیلانه ترجیح دهند، گردید و سرانجام این داستان رنگ جاودانگی به خود گرفت.

چرا نگیرد؟ با اینکه حیات و شهادت این راست‌قامتان تاریخ، با مفاهیمی گره خورده که همه آنها جاودانی است، مفاهیم: عزت، سربلندی، عدل و داد، مبارزه با ستم‌ها، پایمردی و فداکاری در راه هدف مقدس و سرانجام سیر الی الله. هزاران کتاب و مقاله و شعر درباره این فصل از تاریخ اسلام نوشته و سروده شده، ولی «چون نیک بنگری همه آغاز دفتر است».

در دنیای کنونی که گروه دیگری از همان تبار یزیدی‌ها بر آن حاکم شده‌اند و همان جنایات را در مقیاسی بسیار وسیع‌تر انجام می‌دهند، راه نجات همان راهی است که امام حسین (علیه السلام) و یارانش به ما آموخته‌اند. درود و رحمت الهی هر صبح و شام به روان پاکشان باد!



از کربلا تا مدینه

۱. ورود به کوفه

سید بن طاووس می‌نویسد: عمر بن سعد، سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را در همان روز عاشورا با «خولی بن یزید اصبحی» و «حمید بن مسلم از دی» به نزد «ابن زیاد» فرستاد و بقیه سرها را با «شمر بن ذی الجوشن» و «قیس بن اشعث» و «عمر بن حجاج» روانه کوفه کرد.

خود عمر سعد تا ظهر روز دوم (روز یازدهم) در کربلا ماند، سپس با اسیران حرم حسینی به سوی کوفه روانه شد.

زنان را بر شتران بی‌جهاز سوار کرد و آنها را بدون پوشش مناسب، میان دشمنان حرکت داد و مانند اسیران بلاد کفر و در نهایت مصیبت و اندوه، کوچ داد. هنگامی که کاروان اسیران به کوفه نزدیک شدند، مردم برای تماشای آنها اجتماع کردند؛ در آن میان زنی از کوفیان از بالای بام فریاد زد: «مِنْ أَيْ الْأُسَارَى أَنْتُنَّ؟؛ شما از کدامین اسیرانید؟».

پاسخ دادند: «نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ؛ ما اسیران از خاندان محمدیم!». آن زن وقتی این سخن را شنید، از بام به زیر آمد و مقداری مقنعه و لباس و چادر به آنها داد، تا خود را (به طور کامل) بپوشانند.

مردم کوفه که چنین صحنه‌هایی را مشاهده کردند، گریه و زاری سر دادند. امام زین العابدین (علیه السلام) وقتی گریه آنها را دید، فرمود: «اتَّوَحُّونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا، فَمَنْ الَّذِي قَتَلَنَا؟؛ آیا برای ما نوحه و گریه می‌کنید، پس چه کسی ما را کشته است؟».^۱

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۹-۱۹۲. (با تلخیص)

۲. صدقه بر ما حرام است!

مردی به نام «مسلم جصاص» [=گچ‌کار] می‌گوید: ابن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره به کوفه فراخواند. من مشغول گچ‌کاری درگاه‌های دارالاماره بودم که صدای هیاهویی را شنیدم. از خادمی که با ما بود، پرسیدم: این سر و صدا و هیاهو برای چیست؟ گفت: هم اکنون سربیک تن خارجی را که بر یزید شورش کرده می‌آورند! گفتم: آن خارجی کیست؟ گفت: حسین بن علی علیه السلام.

من گفتگوی با آن خادم را رها کرده، منتظر ماندم تا وقتی که وی از آنجا بیرون رفت؛ از اندوه شدید چنان ضربه‌ای بر صورتم زدم که ترسیدم چشمم نابینا شود، سپس دستهایم را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به محله «کُنَاسَه» کوفه رسیدم. در آنجا دیدم که مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها هستند. طولی نکشید که چهل شتر را دیده‌ام که بانوان و کودکان از فرزندان فاطمه علیها السلام بر آنها سوارند. در این میان چشمم به امام علی بن الحسین علیهما السلام افتاد که بر شتری بدون روپوش سوار است و از رگهای گردنش خون جاری است و در حالی که می‌گریست این اشعار را می‌خواند:

يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ لَا سَفِيًّا لِرَبِّعِكُمْ	يَا أُمَّةً لَمْ تُرَاعَ جَدَّنَا فِينَا
لَوْ أَنَّكَ وَرَسُولُ اللَّهِ يَجْمَعُنَا	يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا؟
تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ غَارِيَةً	كَأَنَّكَ لَمْ تُشَيِّدْ فَيْكُمْ دِينَا
بَنِي أُمِّيَّةٍ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى	تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا تُلَبُّونَ دَاعِيَنَا
تُصَفَّقُونَ عَلَيْنَا كَقَوْمٍ فَرَحًا	وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسْبُونَا
أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيَلِكُمْ	أَهْدَى الْبَرِّيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا
يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثَنِي حَزَنًا	وَاللَّهِ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُسَيِّئِينَ

«ای امت بد (کردار) هرگز بر شما باران نبارد؛ ای امتی که احترام جدّ ما را درباره‌ ما

مراعات نکردید.

اگر در روز قیامت ما و رسول خدا گرد هم آییم (و شما ما را در کنار رسول خدا ببینید) چه پاسخی برای ما خواهید داشت؟

ما را بر شتران برهنه سوار می‌کنید و (در شهرها) می‌گردانید؛ گویا ما همان کسانی نیستیم که پایه‌های دین را در میان شما محکم ساختیم.

ای بنی‌امیه! شما بر مصیبت‌هایی که بر ما وارد می‌شود، واقفید؛ ولی فریادهای ما را پاسخ نمی‌دهید. شما از شادی (اسارت ما) کف می‌زنید و ما را در گستره زمین به اسارت می‌برید.

وای بر شما! آیا جدّ من رسول خدا نیست؟ همان کسی که مردم را از راههای گمراهی (به راه راست) هدایت کرد.

ای واقعه کربلا! برای من اندوه به همراه آورده‌ای، ولی خداوند پرده از کار بدکاران کنار خواهد زد (و آنها را رسوا خواهد ساخت).»

مسلم جصاص می‌افزاید: از سوی دیگر دیدم مردم کوفه به کودکانی که داخل محمل‌ها بودند، نان و خرما می‌دادند؛ که در این میان مشاهده کردم، ام‌کلثوم فریاد زد: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ؛ ای کوفیان! صدقه بر ما حرام است».^۱

در آن حال، مردم گریه می‌کردند که جناب ام‌کلثوم علیها السلام فرمود: «صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ، وَ تَبْكِينَا نِسَاءَكُمْ؟ فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَوْمَ فَصْلِ الْقَضَاءِ؛ ساکت باشید ای کوفیان! مردانتان ما را می‌کشند و زنانتان بر ما می‌گریند؟ داور میان ما و شما در روز قیامت خداوند است.»

وی همچنان با مردم سخن می‌گفت که سرهای شهدا را آوردند و پیشاپیش آن سرها، سر مقدّس امام حسین علیه السلام بود. دیدم سر آن حضرت همانند ماه و ستاره زهره

۱. می‌دانیم که صدقات بر دو قسم است: صدقات مستحب و صدقات واجب که از آن به زکات نیز تعبیر می‌شود و این قسم دوم از صدقات، بر فرزندان زهرا علیها السلام حرام است و کوفیان از همین قسم از صدقات که برای رساندن آن به فقرا و دیگر نیازمندان کنار گذاشته بودند، به کودکان حرم حسینی می‌دادند و همین امر، مورد اعتراض جناب ام‌کلثوم علیها السلام قرار گرفت.

می درخشد و شبیه ترین مردم به رسول خداست. محاسنش سیاه بود و گویا خضاب شده باشد. آن سر نورانی همچون ماهی که طلوع کرده باشد، می درخشید. زینب کبری علیها السلام وقتی این صحنه را دید، به شدت اندوهگین شد، آنگاه با سوز و گداز - در حالی که به سمت سر آن حضرت اشاره می کرد - این اشعار را خواند (که سه بیت آن چنین است):

يَا هِلَالًا مَا اسْتَمَّ كَمَالًا غَالَهُ حَسْفُهُ فَأَبْدَا غُرُوبًا
مَا تَوَهَّتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا
يَا أَخِي! فَاطِمَ الصَّغِيرَةَ كُلَّمَا فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبًا

«ای هلال من که چون کامل شدی، خسوف تو را فرا گرفت و غروب کردی

ای پاره دلم! هرگز گمان نمی کردم که چنین صحنه ای مقدر شده باشد

ای برادر! با فاطمه کوچک خود سخن بگو، چرا که نزدیک است قلبش (از شدت اندوه)

ذوب شود».^۱

* * *

نگاهی به این حوادث غم انگیز نشان می دهد علی رغم تلاش فراوانی که دستگاه تبلیغاتی بنی امیه برای وارونه نشان دادن واقعه کربلا به کار گرفت و آن را به عنوان قیام یک گروه از خارجیان بر ضد اسلام معرفی کرده بود، به زودی پرده ها کنار رفت و طشت رسوایی آنها از بام افتاد و مردم کوفه از جنایت عظیمی که در نزدیکی شهر آنها رخ داده بود، آگاه گشتند و سخت ناراحت و برآشفته و غمگین شدند به گونه ای که کوفه مبدل به عزاخانه گشت و بذر انقلاب از همان زمان در این سرزمین پاشیده شد!

۳. خطبه تاریخی زینب کبری علیها السلام در کوفه

حذیم بن شریک اسدی^۲ می گوید: در آن روز به زینب دختر علی علیه السلام نگریستم که

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴-۱۱۵. (با اندکی تلخیص)

۲. در ملهوف (لهوف) نام او «بشیر بن خزیم اسدی» ذکر شده است.

خطبه می خواند و هرگز زنی را سخن ورتر و زبان آورتر از او ندیدم. گویا (زبان علی علیه السلام در کام اوست و) با زبان امیرمؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید. به سوی مردم اشاره کرد که «ساکت شوید!».

ناگاه نفسها در سینه ها حبس شد و زنگ کاروانها از حرکت ایستاد، سپس آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد و خاندان پاکش چنین فرمود:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْحَتْلِ وَالْعَدْرِ وَالْخَذَلِ وَالْمَكْرِ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاتِ الرَّفْرَةَ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ عَزَّهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّنَفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَعَمْرُ الْأَعْدَاءِ، أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ، أَوْ كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا بِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

اَنْبَكُون اَخِي؟! اَجَلُ وَاللهِ فَاَبْكُوا فَاِنَّكُمْ اَخْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ، فَاَبْكُوا كَثِيرًا وَاَصْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ بُلِيْتُمْ بِعَارِهَا وَمُئِيْتُمْ بِشِنَارِهَا، وَلَنْ تَرْحَضُوهَا اَبَدًا، وَاَنِّي تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذِ حَرِيْمِكُمْ، وَمَعَاذِ حَزْبِكُمْ، وَمَقَرِّ سَلْمِكُمْ، وَآسِي كَلِمِكُمْ، وَمَقَرِّعِ نَارِ لَيْتِكُمْ وَالْمَرْجِعِ اِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ، وَمَدْرَةِ حُجَجِكُمْ، وَمَنَارِ حَجَجَتِكُمْ، اَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَسَاءَ مَا تَرَوْنَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ.

فَتَعَسَا تَعَسَا، وَنُكْسَا نُكْسَا، لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَبَّتِ الْاَيْدِي، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

اَتَذَرُونَ وَيْلَكُمْ اَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَرِثْتُمْ؟ وَاَيَّ عَهْدٍ نَكَّثْتُمْ؟ وَاَيَّ كَرِيْمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ؟ وَاَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟ وَاَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِدًّا، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ، وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ، وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا.

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ خَرْقَاءَ طِلَاعَ الْاَرْضِ وَالسَّاءِ، اَفَعَجِبْتُمْ اَنْ تُمَطَّرَ السَّاءُ دَمًا، وَلِلْعَذَابِ الْاٰخِرَةِ اَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخَفُّنَكُمْ الْمَهْلُ، فَاِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يُخْشَى عَلَيْهِ قُوْتُ النَّارِ، كَلَّا اِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ بِالْمُرْصَادِ.

«اما بعد! ای کوفیان! ای نیرنگ بازان و پیمان شکنان و بی وفایان و مکر پیشه گان! هرگز اشک چشمانتان خشک مباد و ناله هایتان آرام نگیرد. شما همانند آن زنی هستید که رشته خود را پس از بافتن و تابیدن و می تابید. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد میان خود قرار داده اید. در میان شما جز لاف زدن، خودپسندی، دشمنی، دروغ، تملق و چاپلوسی کنیزکان، و کینه توزی دشمنان نیست، یا (اگر هم به ظاهر خوب باشید، در نهایت) مانند سبزه ای در کنار لجنزار و نقره ای بر سر گورها هستید. آگاه باشید که برای آخرت خویش بد چیزی را (مهیا ساختید و) از پیش فرستادید؛ خشم خدا شما را فرا خواهد گرفت و برای همیشه در عذاب جهنم خواهید ماند.

آیا برای برادرم (حسین علیه السلام) گریه می کنید؟ آری به خدا سوگند باید که بگریید، چرا که شما شایسته گریستن اید؛ پس فراوان گریه کنید و اندک بخندید، چرا که ننگ (این عمل) گریان شما را گرفت و لکه آن برای همیشه به دامن شما نشست که هرگز نمی توانید آن را پاک کنید.

چگونه می توانید این لکه ننگ را پاک کنید؟ کشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت و آن کس که سرور جوانان اهل بهشت است و پناهگاه حریم شما و پناه حزب و گروه شما (شیعیان) و قرارگاه آرامش شما، بهبودی بخش زخم هایتان، پناهگاه شما در گرفتاریها، رهبر شما به هنگام نبرد، حجت بزرگ برای شما و چراغ روشن راه هایتان (آیا کشتن او را ساده شمردید؟). آگاه باشید که بد توشه ای را برای خود از پیش فرستاده اید و بار سنگین بدی را برای روز رستاخیزتان بر دوش گرفته اید.

نابود شوید نابود! واژگون باد (پرچم تان) واژگون! تلاش هایتان تباه، دست هایتان بریده و کالایتان (در بازار این جهان) گرفتار خسارت باد؛ شما به خشم خدا گرفتار گشته و خواری و بیچارگی بر شما حتمی شد!

وای بر شما! آیا می دانید چه جگری را از محمد صلی الله علیه و آله شکافتید؟ و چه پیمانی را گسستید؟ و چه حرمسرای ارزشمندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را آشکار کردید (پرده نشینان حریم محمدی را بر کوچه و بازار نشان دادید؟) و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی را از او بر زمین ریختید؟ به راستی کار زشت و وحشتناکی انجام داده اید، که نزدیک است بخاطر این کار، آسمانها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!

کار شما، زشت، بسیار خطرناک، تیره و تار، وخامت بار و نادرست و (زشتی آن) به گستردگی زمین و آسمان بود. آیا از آسمان خون ببارد تعجب می‌کنید؟ (بدانید که) عذاب آخرت برای شما خوارکننده‌تر است و آنان [= جنایتکاران] هرگز یاری نمی‌شوند.

مهلت خداوند شما را مغرور نسازد، چرا که خداوند کاری شتابزده نمی‌کند (و به موقع ستمگران را مجازات می‌کند) و انتقام خون مظلوم هرگز از او فوت نمی‌شود، به یقین پروردگار در کمین ما و شماست».

آنگاه حضرت زینب علیها السلام این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرَمَتِي مِنْهُمْ أَسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرُّجُوا بِدَمِ
مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي
إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحُلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أُوْدِيَ عَلَى إِرَمَ

«اگر پیامبر از شما بپرسد، این چه کاری بود که کردید با آنکه شما امت (پیامبر) آخر الزمان بودید (و بر دیگر امتها شرافت داشتید)، چه پاسخ خواهید داد؟

شما چه کردید با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من، جمعی را به اسارت بردید و گروهی را به خون آغشته کردید.

این پاداش من نبود - با آنکه من خیرخواه شما بودم - اینکه در حق خویشاوندانم اینگونه به من جفا کنید.

من می‌ترسم همان عذابی که قوم «إِرَم» را به نابودی کشاند، بر شما نیز فرود آید».

* * *

زینب کبری علیها السلام پس از این خطابه جانسوز روی از آنان برگرداند. در این حال، مردم را دیدم که حیرت زده‌اند و از اندوه و پشیمانی، دست به دندان می‌گزند.

«جَذِّيم» می‌افزاید: به کنارم نگریستم، پیرمردی را دیدم که اشک می‌ریزد و محاسنش با قطرات اشکش تر شده بود. در همان حال دستان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

«بَابِي وَأُمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ، وَنِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ، وَنَسْلُكُمْ نَسْلٌ كَرِيمٌ، وَفَضْلُكُمْ فَضْلٌ عَظِيمٌ؛ پدر و مادرم فدای شما باد! پیرانتان بهترین پیران، زنانان بهترین زنان و جوانانتان بهترین جوانانند. دودمان شما کریم و بزرگوار و فضل و منزلت شما بزرگ و عظیم است».

آنگاه این بیت را خواند:

كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُكُمْ إِذَا عَدَّ نَسْلٌ لَا يَبُورُ وَلَا يَخْزَى

«پیران شما بهترین پیران و دودمان شما نیز بهترین دودمانند و در میان همه تبارها و نسلها، هرگز تبار شما نابود و بی اعتبار نخواهند شد».

امام زین العابدین علیه السلام رو به عمه اش کرد و فرمود: «عمه جان آرام بگیر، سرگذشت گذشتگان برای آنان که مانده اند مایه عبرت است».

سپس افزود: «وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ؛ خدای را سپاس که تو عالمه تعلیم ندیده و خردمند خرد نیاموزیده ای».

در ادامه فرمود: «گریه و زاری، آنان را که رفته اند به ما باز نمی گرداند».

با این سخن امام چهارم علیه السلام، زینب علیه السلام آرام گرفت و ساکت شد.^۱

یکی از مسائل حیرت انگیز داستان کربلا همین خطبه غراء و تکان دهنده حضرت زینب کبری علیه السلام است؛ زنی که دیروز داغ شش برادر و دو فرزند و دهها نفر از بستگان و اصحاب باوفای پدرش را دیده و اکنون به صورت اسیری به سوی شام می رود، باید چنان پریشان و افسرده حال و ناتوان باشد که حتی سخن گفتن عادی خویش را فراموش کند. اما هنگامی که می بینیم همچون شیری می غرّد و همچون طوفانی سهمگین می خروشد و سیلی از ملامت و سرزنش را به سوی بی وفایان کوفه سرازیر می سازد

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۴. همین ماجرا در ملهوف (لهوف) سید بن طاووس نیز با مقداری تفاوت آمده است. (ملهوف) (لهوف)، ص ۱۹۲-۱۹۴) و رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲-۱۶۴.

و قلوب و عواطف را تسخیر می‌کند و بذر انقلاب را بر ضد حکومت جائر بنی‌امیه در سرزمین دلها می‌پاشد؛ بر او آفرین و هزاران آفرین می‌گوییم و می‌دانیم که او زاده علی علیه السلام شیر خدا و فاطمه علیها السلام بانوی بزرگ و شجاع اسلام است.

یکی از حماقت‌های عجیب بنی‌امیه همین بود که پس از قتل و شهادت حسین علیه السلام و یارانش، خاندان او را اسیر ساختند و سرهای بریده را در کوی و برزن به نمایش گذاردند، تا پیام عظیم عاشورا را با خود به همه جا - تا قلب پایگاه اصلی دشمن - ببرند و همه را بیدار کنند و همه جا کربلا شود، و بزرگترین حماسه تاریخ آشکار گردد.

۴. خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری^۱

یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام از آن حضرت نقل می‌کند که او از پدر بزرگوارش، از پدرانش نقل کرده است که فاطمه صغری پس از خروج از کربلا (در کوفه) این خطبه را ایراد کرد:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى، وَزَيْتَةُ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى، أَحْمَدُهُ وَأُؤْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ،
وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ أَوْلَادَهُ ذُجُجُوا
بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَلَا تِرَاتٍ.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ، وَأَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ مِنْ أَخَذِ

۱. ظاهراً این فاطمه، همان فاطمه بنت الحسین است که همسر حسن مثنی (فرزند امام حسن علیه السلام) بوده است و تعبیر به «کَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأُمْسِ» در خطبه وی که مراد از آن امیرمؤمنان علیه السلام است، نیز شاهد این سخن است؛ اما تعبیر به «فاطمه صغری» شاید نشانگر آن باشد که امام حسین علیه السلام دختر دیگری به نام فاطمه داشته، که از او بزرگتر بوده است؛ ولی دلیل تاریخی بر این احتمال نداریم. بنابراین، بعید نیست که این نام‌گذاری به خاطر شباهتی باشد که فاطمه بنت الحسین به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشت. همانگونه که شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۶۶ نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام به برادرزاده اش حسن که برای خواستگاری یکی از دخترانش سکینه یا فاطمه آمده بود، فرمود: من فاطمه را برای تو بر می‌گزینم، چرا که شباهت فراوانی به مادرم فاطمه علیها السلام دارد. بنابراین وی را با مقایسه به آن بانوی بزرگ اسلام فاطمه صغری علیها السلام نامیدند.

الْعُهُودَ لَوْصِيَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، الْمُسْلُوبِ حَقَّهُ، الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، - كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ - فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، وَبِهَا مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ، تَعْساً لِرُؤُوسِهِمْ! مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيْماً فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ، حَتَّى قَبَضَتْهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدُ النَّقِيبَةُ، طَيِّبُ الضَّرِيبَةِ، مَعْرُوفُ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورُ الْمَذَاهِبِ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، وَلَا عَذْلٌ عَازِلٌ، هَدَيْتَهُ يَا رَبَّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيراً، وَحَمَدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيراً، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحاً لَكَ وَلِرَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى قَبَضَتْهُ إِلَيْكَ زَاهِداً فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِباً فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِداً لَكَ فِي سَبِيلِكَ، رَضِيئَةً فَاحْتَرْتَهُ، وَهَدَيْتَهُ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ.

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَتَيْنَا اللَّهُ بِكُمْ، وَأَتَيْنَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَنًا، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا، فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَوِعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفْضِيلاً، فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالاً، وَأَمْوَالَنَا نَهَباً، كَانُوا أَوْلَادُ التُّرْكِ أَوْ كَابِلُ، كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ، وَسَيُوفُكُمْ تَقَطُّرٌ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ، قَرَرْتُ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ، وَفَرَحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ، أَجْتَرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ، وَمَكْرَئاً مَكْرُتُمْ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، فَلَا تَدْعُوا نَفْسَكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِلَى الْجَذَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا، وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا، فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ، وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ ﴿فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾.

تَبّاً لَكُمْ! فَانْظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكأنَّا قَدْ حَلَّتْ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِيعَاتُ فَيْسُحَتِكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ، وَيَذِيقَ بَعْضُكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ، ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَيَلِكُمْ! أَتَدْرُونَ آيَةَ يَدٍ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ، أَوْ آيَةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِآيَةِ رَجُلٍ مَشِيئْتُمْ إِلَيْنَا؟ تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا؟! قَسَتْ قُلُوبُكُمْ، وَعَلِظَتْ أَكْبَادُكُمْ، وَطَبِيعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ، وَأَمْلَى لَكُمْ، وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَانْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

تَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! كَمْ تَرَاتِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَكُمْ، وَذُحُولِهِ لَدَيْكُمْ، ثُمَّ عَذَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي، وَبَنِيهِ عَثْرَةَ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ، وَأَفْتَحَرُ بِذَلِكَ مُفْتَحِرُ فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيٍّ
وَسَيِّئْنَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تُرْكٍ
فَقَالَتْ: بِفَيْكِ أَيُّهَا الْقَاتِلُ الْكَثُكْتُ، وَلَكَ الْأَثْلُبُ، إِفْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ
وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَكَظِمْتَ وَأَقْعَ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ، حَسَدْتُمُونَا وَيَلَا لَكُمْ عَلِيٌّ مَا فَضَّلَنَا اللَّهُ.

فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بِحُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاحِ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا
﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾.

«خدا را سپاس می‌گویم به شماره ریگها و شنها، و به سنگینی آنچه در عرش تا زمین است؛ به او ایمان آورده‌ام و بر او توکل می‌کنم و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و فرزندان او بدون هیچ جرمی که شایسته خونخواهی و قصاص باشند، کنار شط فرات سر بریده شدند.

خدایا! من به تو پناه می‌برم از اینکه بر تو دروغ و افترا ببندم و برخلاف آنچه را که بر پیامبرت نازل کرده‌ای، سخنی بگویم. از (جمله اموری که بر پیامبرت نازل کرده‌ای) پیمان گرفتم (از مردم) برای وصی آن حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. همو که حقش را غصب کردند و بدون هیچ جرمی وی را به شهادت رساندند، همانگونه که دیروز فرزندش را شهید کردند؛ آری، علی علیه السلام را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند^۱، در حالی که آنجا گروهی بودند که به زبان اظهار مسلمانی می‌کردند (ولی در حقیقت بویی از اسلام نبرده بودند) نابود باد این گروه از مسلمانان!

(خدایا، این مردم) نه در زمان حیات علی علیه السلام و نه به هنگام مرگش به یاری‌اش نشتافتند تا آنکه او را به نزد خود فرا خوانده‌ای، در حالی که اخلاقی پسندیده، نهادی پاک، فضایی شناخته

۱. باید توجه داشت که جمله «كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ» جمله معترضه و اشاره به شهادت امام حسین علیه السلام است و جمله «فِي بَيْتٍ مِنْ بَيْتِ اللَّهِ» و جمله‌های بعد از آن، مربوط به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

شده و راه و روشی روشن داشت. هرگز در راه تو از سرزنش سرزنش کنندگان و نکوهش نکوهش‌گران نمی‌هراسید.

پروردگارا! تو او را از کودکی به سوی اسلام هدایت کردی و خلق و خوی او را در بزرگسالی‌اش ستودی. او پیوسته خیرخواه (دین) تو و پیامبرت بود، تا آنگاه که او را به نزد خود فرا خوانده‌ای در حالی آن حضرت نسبت به دنیا بی‌اعتنا و نسبت به آخرت دلبسته و در راه تو مجاهد و تلاشگر بود. از او خشنود بودی و در نتیجه او را برگزیدی و به راه مستقیم هدایتش نمودی.

اما بعد! ای کوفیان! ای حيله‌گران و پیمان‌شکنان و خودخواهان! ما خاندانی هستیم که خداوند ما را مبتلای شما ساخت و شما را مورد آزمون ما قرار داد، ولی امتحان ما را نیکو قرار داد (ما از عهده این آزمون به خوبی برآمدیم از این رو) دانش و فهم خویش را به نزد ما و ویژه ما قرار داد. و ما را در زمین در میان شهرهایش، برای مردم حجت قرار داد. ما را به کرامتش، گرامی داشت و به عظمت پیامبرش ما را بر بسیاری از مردم برتری داد، ولی شما ما را تکذیب کردید و در حق ما ناسپاسی روا داشتید، کشتن ما را حلال دانستید و اموال ما را به غارت بردید، گویا ما مسلمان نیستیم، همانگونه که دیروز (در همین کوفه) جدّ ما (علی‌علیه‌السلام) را به شهادت رساندید. خون ما اهل بیت‌علیهم‌السلام از شمشیرهایتان - به سبب کینه‌های پیشین - می‌چکد. (به خاطر این همه جنایت در حق ما) چشمانتان روشن و قلبتان شادمان شد و این همه را به سبب جرأت و جسارتتان در برابر خدا و مکر و نیرنگ (با احکام او) انجام دادید، ولی خداوند بهتر از هر کسی، نیرنگهای شما را باطل خواهد ساخت!

هرگز به خاطر خونی که از ما بر زمین ریختید و اموالی که از ما به غارت بردید، شادمان نباشید؛ چرا که مصیبت‌های بزرگ و ضررهای سنگینی که به ما رسیده، سرنوشتی بود که در کتاب (تقدیر الهی برای احیای دین و رسوایی ظالمان) پیش از آفرینش ما، مقدّر شده بود؛ به یقین این کار برای خداوند آسان است، تا نسبت به آنچه که از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و نسبت به آنچه که به شما رسیده، شادمان (و مغرور) نگردید و خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

خدا نابودتان کند! در انتظار لعنت و عذاب الهی باشید، گویا نزدیک است که بر شما فرود آید

و بلاهای آسمانی به شما برسد و شما را به خاطر اعمالتان نابود نماید و (به کافر اعمالتان) در همین دنیا به جان یکدیگر بیفتید، سپس در قیامت به خاطر ستمی که به ما کردید، در عذاب دردناک الهی جاودانه خواهید بود. لعنت خدا بر ستمگران باد!

وای بر شما! آیا می‌دانید با چه دستی به ما ضربه زدید و با چه افرادی به جنگ با ما برخاستید و با چه پایی به نبرد ما آمدید؟ شما (در تمام این تکاپوها) به انگیزه جنگ با ما برخاستید! قلبهایتان سخت و خشن باد. بر دلها و گوشها و چشمهایتان مهر (عدم هدایت) زده شده و شیطان، زشتی‌ها (و گناهان) را برای شما زینت داده و شما را با آرزوهای طولانی فریفته و بر چشمهایتان پرده‌ای افکنده، که دیگر هدایت نخواهید شد.

ای کوفیان! خدا نابودتان کند! چقدر کینه و دشمنی با رسول خدا دارید که درصدد انتقام برآمدید و (شما همان کسانی هستید که) با برادر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب - جدّ من - و نیز با فرزندان او که عترت پیامبر و از پاکان و خوبانند، از در پیمان‌شکنی و بی‌وفایی وارد شدید (و آنها را به شهادت رساندید) تا آنجا که کسی از شما با افتخار گفت:

ما کسانی هستیم که علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و با نیزه‌ها کشتیم و زنان آنها را همانند زنان غیر مسلمان به اسارت گرفتیم و با آنها به شدت به جنگ و ستیز برخاستیم».

* * *

فاطمه صغری علیها السلام پس از خواندن این دو بیت، در حالی که شاعر این ابیات را مورد خطاب قرار می‌داد، ادامه داد:

«ای گوینده، خاک بر دهانت باد! آیا به کشتن گروهی افتخار می‌کنی که خداوند آنان را پاک و پاکیزه قرار داد و هر نوع پلیدی را از آنان مرتفع ساخت، پس خاموش باش و مانند پدرت همچون سگ بنشین (و آرام بگیر). (بدانید که) برای هر کس آن چیزی است که از پیش فرستاده (و نتیجه آن را خواهد دید) وای بر شما! که به سبب برتری‌هایی که خداوند به ما عنایت کرد، نسبت به ما حسادت ورزیدید».

سپس این بیت شعر را خواند:

«گناه ما چیست اگر دریای (دانش و فضایل) ما به خروش آمد و سراسر گیتی را در بر گرفت؛ ولی دریای تو چنان آرام و بی‌تحرك (و كوچك) است كه حتى يك حيوان كوچك دریایی را در بر نمی‌گیرد».

آنگاه سخنش را با این جمله به پایان برد:

«همۀ این برتری‌ها، فضل و لطف الهی است كه به هر كس بخواهد (و شایسته بداند) عطا می‌كند، ولی آن كس كه خداوند برای او نوری قرار نداد، هرگز نوری نخواهد داشت».

راوی این خبر می‌گوید: با این خطبه، صدای گریه مردم بلند شد و خطاب به آن حضرت گفتند: «ای دختر پاك‌كان! بس است! قلب ما را آتش زدی و سینه‌های ما را سوزاندی و به درون ما آتش افكندی».

فاطمه صغری علیها السلام آرام گرفت و ساكت شد. درود بر او و بر پدر و جدش باد.^۱

خطبهٔ دختر امام حسین علیه السلام همچون خطبهٔ عمۀ اش زینب علیها السلام یادآور خطبه‌های آتشین علی علیه السلام در برابر دشمنان است.

الفاظ، پر معنی و هیجان‌انگیز، حملات کوبنده، و تعبیرات تكان دهنده است و هرگز به سخنان يك مصیبت زدهٔ داغ‌دیدهٔ اسیر نمی‌ماند!

این خطبه‌ها، مشتمل بر بیان يك سلسله حقایق تاریخی است كه پروندهٔ تاریك دشمنان اهل بیت علیهم السلام و بی‌وفایی مدعیان دوستی را ورق می‌زند و همه را رسوا می‌كند.

این خطبه‌ها پرده‌ها را كنار می‌زند و تبلیغات چندین ساله بنی‌امیه را خنثی می‌سازد و اسلام را از خطر بزرگی كه از سوی آنان و اعوان و انصارشان تهدید می‌شد، رهایی می‌بخشد.

در مجموع، این خطبه‌ها نهال شهادت شهدای كربلا را آبیاری كرده و به ثمر می‌نشانند و اگر این خطبه‌ها نبود، به یقین وضع به گونهٔ دیگری بود.

۱. احتجاج طبرسی، ص ۱۰۴-۱۰۸ همچنین رجوع کنید به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۴-۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۵. خطبه‌ای دیگر!

از کسانی که در همان روز در کوفه برای مردم خطبه خواند جناب امّ کلثوم - دختر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) - بود.

آن حضرت در حالی که صدایش به گریه بلند بود، این خطبه را ایراد کرد:
 يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءاً لَكُمْ! مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَقَتَلْتُمُوهُ، وَأَنْتُمْ تَهْتُمُونَ أَمْوَالَهُ وَوَرِثَتُمُوهُ،
 وَسَيِّئَتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبّاً لَكُمْ وَ سَحْقاً!

وَيْلَكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ دَوَاهٍ دَهَشْتُمْ؟ وَ أَيَّ وَرْزٍ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَيَّ دِمَاءٍ
 سَفَكْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ أَهْضَمْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ صَبِيَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا؟ فَتَلْتُمْ
 خَيْرَ رَجَالَاتٍ بَعْدَ النَّبِيِّ، وَنَزَعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، وَ حِزْبُ
 الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

«ای کوفیان! بدبختی و بیچارگی نصیب شما باد! چرا حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتید و (آنگاه) او را
 کشتید؛ اموالش را غارت کرده و آن را در اختیار گرفتید؛ و زنان حرمش را به اسارت درآوردید
 و مورد شکنجه و آزار قرار دادید؟! نابود گردید و به عذاب خدا گرفتار شوید!

وای بر شما! آیا می‌دانید چه حادثه ناگواری را مرتکب شدید؟ و چه بار گناهی را بر دوش
 گرفتید؟ و چه خونهایی را بر زمین ریختید؟ و چه بزرگانی را مورد ستم قرار دادید؟ و چه کودکانی
 را غارت کردید؟ و چه اموالی را به یغما بردید؟ شما بهترین مردان - بعد از وجود مبارک پیامبر - را
 به شهادت رساندید؛ (به گونه‌ای بی‌رحمی کردید که گویا) عاطفه و مهربانی از دل‌های شما ریشه کن
 شد. ولی آگاه باشید که حزب خدا پیروز است و حزب شیطان زیانکارند».

آنگاه این اشعار را خواند:

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأَمْكُمُ	سَتُجْزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ
سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكُهَا	وَحَرَّمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ
أَلَا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا	لَفِي قَعْرِ نَارٍ حَرُّهَا يَتَصَعَّدُ
وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي	عَلَى خَيْرِ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُؤَلَّدُ

بَدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٍّ مُكْفَكْفٍ عَلَى الْخَدِّ مِني دَائِبٌ لَيْسَ يَجْمَدُ
 «شما برادر مرا با شکنجه کشتید، پس وای بر مادرتان، به زودی با آتشی که حرارتش شعله می‌کشد، کیفر خواهید دید.

شما خون‌هایی را که خدا و قرآن و محمد آنها را محترم شمردند، بر زمین ریختید.
 شما را به آتشی در قیامت بشارت می‌دهم که از ژرفای دوزخ زبانه می‌کشد.
 من (پس از این) در تمام مدت عمرم بر برادرم - که از بهترین‌ها بعد از رسول خدا بود - گریه و سوگواری می‌کنم.

آن هم گریستنی با قطرات فراوان اشک که پیوسته بر چهره‌ام می‌غلطد و هرگز خشک نشود». ^۱
 راوی این ماجرا می‌گوید: مردم همراه با گریه، ضجّه و ناله می‌زدند؛ زنان موهایشان را پَریشان کردند و خاک بر سر و روی خویش ریختند و صورتهای خود را خراشیدند و به آن ضربه می‌زدند... به هر حال، هیچ زن و مردی گریان‌تر از آن روز دیده نشد.

* * *

این خطبه که از زبان یکی دیگر از دختران علی علیه السلام تراوش کرده، همانند دو خطبه پیشین از ادبیات بسیار قوی و شجاعانه برخوردار است و به منزله تیرهای خلاصی است که بر پیکر حکومت بنی‌امیه یکی پس از دیگری وارد می‌شود، و بذر انقلاب‌های آینده را در دلها می‌پاشد.

این خطبه با این ادبیات چنان تأثیری از خود در زن و مرد کوفه گذارد که همگی به هیجان آمدند، گویی عزیزترین عزیزانشان از دنیا رفته است؛ ناله‌های آنها کوفیان را به لرزه درآورد و کینه‌ها بر ضد بنی‌امیه در سینه‌ها موج می‌زد و سرآغاز فصل تازه‌ای در تاریخ اسلام شد.

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۶. خطبه اهام سجّاد علیه السلام در کوفه

«حذیم بن شریک اسدی» می‌گوید: امام زین العابدین علیه السلام رو به مردم نمود و به آنها اشاره کرد که ساکت شوند. مردم نیز ساکت شدند و آن حضرت در حالی که ایستاده بود، پس از حمد و ثنای الهی و فرستادن درود بر پیامبر اسلام این خطبه را ایراد کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَلَا تَرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهِكَ حَرِيمُهُ وَ سَلَبَ نَعِيمُهُ وَأَنْتَ هَبَ مَالُهُ وَسَبَّ عِيَالُهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكُنْ بِذَلِكَ فَخْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كُتِبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ، وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِثَاقَ وَالْبَيْعَةَ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟ قَتَبْنَا لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ، بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عَتْرَتِي وَأَنْتَ هَكُومُ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

«ای مردم! هر کس مرا شناخت که می‌داند من کیستم، ولی آن کس که مرا نمی‌شناسد بداند که من علی فرزند حسینم، همان کس که بدون هیچ جرم و گناهی کنار شطّ فرات (با لب تشنه) سر بریده شد. من فرزند کسی هستم که حریمش مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و اموالش به غارت برده شد و خانواده‌اش به اسارت گرفته شد. من پسر کسی‌ام که با آزار و شکنجه به شهادت رسید و همین افتخار ما را کافی است!

ای مردم! شما را به خدا سوگند! آیا قبول دارید که همین شما بودید که به پدرم نامه نوشتید (واو را برای آمدن به کوفه دعوت کردید) ولی با او به نیرنگ عمل کردید. با او با جان خویش عهد و پیمان بستید و بیعت نمودید، آنگاه او را تنها گذاشته و با وی پیکار کردید؟! »

خداوند شما را به خاطر توشه بدی که برای خود از پیش فرستادید و تصمیم بدی که (در زندگی) گرفتید، نابود کند. شما با چه چشمی می‌خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که (در قیامت) به شما می‌گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد هتک و بی‌احترامی قرار دادید، شما از امت من نیستید».

«حذیم» می‌گوید: با این خطابه، صدای گریه مردم بلند شد و مردم به یکدیگر می‌گفتند: نابود و بدبخت شدید، ولی خودتان نمی‌دانید!

امام سجاد علیه السلام در ادامه فرمود: «خداوند پیامرزد، آن کس که نصیحت و اندرز مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره تقوای الهی و درباره رسولش و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر بسپارد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما اسو و سرمشق نیکو و ارزشمندی است». مردم همگی فریاد زدند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ما گوش به فرمان و مطیع توایم و حافظ و نگهبان جان و مال شما هستیم؛ هرگز از شما روی گردان نیستیم، به ما فرمان بده - خدایت رحمت کند - که ما با هر کس تو بجنگی، می‌ستیزیم و با هر کس که آشتی نمایی، صلح می‌کنیم، و کسانی که به شما و ما ستم کردند و ظلم روا داشتند را مجازات خواهیم نمود!!

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هَيْهَات! أَيُّهَا الْعَدْرَةُ الْمَكْرَةُ! حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ، كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاqِصَاتِ إِلَيَّ مِنِّي، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يُنْسِنِي تُكُلُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تُكُلُّ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ جَدِّي، سَقَّ لَهَا زِمِي وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي، وَ مَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا.

«هی‌ها! ای گروه پیمان شکن حيله‌گر! (هرگز به وعده‌های شما اطمینانی نیست زیرا) میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای (از جهل و غفلت و ناتوانی) افکنده شده؛ آیا با همان حال و هوایی که به سراغ پدران ما رفتید، می‌خواهید به سراغ من بیایید (که فقط وعده می‌دهید و عمل نمی‌کنید)؟! به خدای مرکب‌های تندرو که زائران خانه خدا را به سوی من می‌برند سوگند! که هرگز چنین نخواهد شد (و من فریب وعده‌های شما را نمی‌خورم)؛ چرا که هنوز آن زخمها بهبود نیافته. همین دیروز بود که پدرم و جمعی از خاندانش به شهادت رسیده‌اند و هنوز داغ مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراموش نکرده بودم که داغ مرگ پدر و فرزندان پدر و جدم اختیار از من ربود. تلخی اندوه آن را در

گلوگاهم احساس می‌کنم و درد جانکاهش در سینه‌ام جاری است. خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما به جنگ و ستیز برخیزید (ما را به خیر شما امیدی نیست، شرّ مرسانید)».

آنگاه امام زین العابدین علیه السلام با این ابیات سخنش را پایان داد:

لَا غُرُوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَاَكْرَمًا
فَلَا تَفْرَحُوْا يَا اَهْلَ كُوفَةٍ بِالَّذِي اُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ اَعْظَمًا
قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ نَفْسِيْ فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي اَرْذَاهُ نَارُ جَهَنَّمََا

«جای شگفتی نیست اگر حسین علیه السلام و پدرش که از او بزرگوارتر و بهتر بود کشته شدند.

ای کوفیان به آنچه که به حسین رسید و بسیار هم مصیبت بزرگی بود، شادمان نباشید.

جانم فدای آن کشته‌ای که کنار شط آب (یا لب تشنه) به شهادت رسید، ولی کیفر آن کس که

وی را شهید کرد، آتش دوزخ است».^۱

داستان این خطبه نشان می‌دهد که کوفیان با ضرباتی که خطبه کوبنده امام سجاد علیه السلام بر روحشان وارد کرد چنان به هیجان آمدند که آماده پیکار با دشمنان اهل بیت علیهم السلام و گرفتن انتقام از قاتلان شهدای کربلا شدند، ولی امام علیه السلام که می‌دانست آنها بی‌وفایی خود را بارها نشان داده‌اند و سست‌تر از آن هستند که قیام همه جانبه‌ای بر ضد جانان بنی‌امیه کنند، سخنان آنها را رد کرد و فرمود: به این بسنده می‌کنم که بر ضد ما گامی بر ندارید که به خیر شما امیدی نیست ای سیاه رویان!

۷. من جز زیبایی ندیده‌ام!

ابن زیاد سرمست از غرور پیروزی و برای قدرت‌نمایی، در کاخ خود نشست

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲-۱۱۳.

و اجازه ورود همگانی داد. سپس دستور داد، سر امام حسین (علیه السلام) را آورده و در برابرش قرار دهند و آنگاه فرمان داد که زنان حریم حسینی و کودکانش را وارد کنند. زینب (علیه السلام) به صورت ناشناس وارد مجلس شد و در گوشه‌ای نشست.

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟

پاسخ دادند: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ؛ این زن، زینب دختر علی است».

ابن زیاد روبه زینب کرد و گفت: خدا را سپاس که شما را رسوا ساخت و نادرستی خبرهای شما را نشان داد!

زینب (علیه السلام) پاسخ داد: «إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا؛ فقط فاسق رسوا می‌شود و انسان فاسد دروغ می‌گوید و آن هم ما نیستیم و دیگری است».

ابن زیاد گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؛ کار خدا را نسبت به برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟»

زینب (با صلابت و قدرت) پاسخ داد: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصَمُ، فَانْظُرْ لِمَنِ الْقُلُوبُ يَوْمَئِذٍ، تَكِلْتُكَ أُمُّكَ يَا بَنَی مَرْجَانَةَ؛ من جز زیبایی و نیکی ندیدم، آنها گروهی بودند که خداوند شهادت را برایشان مقرر کرد و آنان نیز به آرامگاه خویش شتافتند. به زودی خداوند تو و آنان را (در روز قیامت) گرد خواهد آورد و میان شما داوری خواهد کرد؛ در آن روز بنگر چه کسی پیروز خواهد بود؟ ای پسر مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند».

عبیدالله بن زیاد با شنیدن این سخنان خشمگین شد و گویا آهنگ قتل آن حضرت را نمود که عمرو بن حُرَیث به وی گفت: ای امیر! او زن است و نباید زن را به گفتارش مجازات کرد.

ابن زیاد (که درماندگی خود را احساس کرد) ادامه داد: «خداوند قلبم را با کشتن حسین و خاندانت تشفی داد!».

زینب کبری (علیه السلام) فرمود: «لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي، وَاجْتَثْتَ أَصْلِي، فَإِنْ

كَانَ هَذَا شِفَاؤَكَ فَقَدْ اِشْتَفَيْتَ؛ به جانم سوگند، بزرگ مرا کشتی و شاخه عمرم را قطع کردی و ریشه مرا از جا درآوردی، اگر این کار مایه تشفی قلب توست، به خواستهات رسیدی».

ابن زیاد (که پاسخی نداشت) گفت: «این زن، پیوسته موزون و مسجع سخن می‌گوید. پدرش نیز شاعر بود».

زینب فرمود: «زن (داغدار و مصیبت زده) کجا و مسجع سخن گفتن کجا».^۱
مطابق نقل شیخ مفید، زینب علیها السلام فرمود: «مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ؛ زن را با سجع چکار؟ مرا با سجع کاری نیست، آنچه بر زبانم جاری شده، سخنانی بود که از سوز سینه‌ام برخاست».^۲

* * *

به راستی انسان نمی‌داند در برابر این همه شجاعت و قدرت روحی چه بگوید؟ جز اینکه در برابر عظمت این بانوی بزرگ، این دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام زانو به زمین بزند و اعتراف کند که الفاظ و جمله‌ها قادر نیستند، عظمت و شهامتی را که در این چند جمله در آن شرائط مخصوص و در برابر مرد سفاک و بی‌رحمی همچون ابن زیاد، نهفته است بیان کند، جز اینکه بگوید به حقیقت تو دختر امیرمؤمنان علیه السلام و خواهر حسینی!

۸. شهادت، افتخار هاست

ابن زیاد سپس رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و پرسید: «تو کیستی؟» حضرت پاسخ داد: «من علی بن الحسین هستم».

ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خداوند (در کربلا) نکشت؟
امام علیه السلام فرمود: من برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم (ستمگر) او را به قتل رساندند.

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۰-۲۰۲؛ ارشاد مفید، ص ۴۷۲-۴۷۳. (با مقداری تفاوت)

۲. ارشاد مفید، ص ۴۷۳. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۵۰.

ابن زیاد گفت: نه، او را خدا کشت!

امام چهارم با استفاده از آیه ۴۲ سوره زمر فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ خداوند، جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد» (یعنی هر چند خداوند، جان هر کس را هنگام مرگ می‌ستاند ولی برادرم را عده‌ای ستمکار به شهادت رساندند).

ابن زیاد که از این جواب دندان‌شکن خشمگین شده بود، گفت: تو با جرأت و جسارت پاسخ مرا می‌دهی؟! هنوز در تو، توانایی پاسخگویی به من وجود دارد؟ او را ببرید و گردن بزنید!!

زینب کبری (علیها السلام) چون چنین دید، امام زین العابدین (علیه السلام) را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: بس است؛ هر چه خواستی از خون ما بر زمین ریختی. سپس افزود: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ؛ به خدا سوگند! از او جدا نخواهم شد، اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا نیز همراه او به قتل برسان».

ابن زیاد به زینب و امام سجاده (علیه السلام) نگاهی انداخت و گفت: «عَجَبًا لِلرَّحِمِ؛ شگفتا از مهر خویشاوندی!».

سپس افزود: به خدا سوگند! گمان می‌کنم این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش کشته شود. از او (علی بن الحسین) درگذرید که گمان می‌کنم همین بیماری برای درد و رنجش کافی است.^۱

سید بن طاووس در کتابش پس از نقل ماجرای فوق (با مقداری تفاوت) می‌افزاید: امام سجاده (علیه السلام) رو به عمه‌اش کرد و فرمود: «عمه جان! تو آرام باش تا من با وی سخن بگویم». آنگاه رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «أَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ؛ ای پسر زیاد! آیا ما را با قتل تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن (در راه خدا)، عادت (دیرین) ما و شهادت، مایه کرامت و افتخار ماست».

۱. ارشاد مفید، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲ (با مقداری تفاوت) همچنین رجوع کنید به:

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۰.

پس از این گفتگوها ابن زیاد که کاملاً شکست خورده بود، دستور داد علی بن الحسین و همراهانش را در خانه‌ای کنار مسجد اسکان دهند.^۱

* * *

آیا با هیچ قلم و بیانی ممکن است ارزش و عظمت این سخنان را در آن مجلس که گروهی حاضر بودند ترسیم کرد؟ به یقین این سخنان زبان به زبان می‌گشت و سراسر کوفه را فرا گرفت و به بیرون آن نیز منتقل شد و تأثیر خود را در داوری مردم دربارهٔ عظمت خاندان علی علیه السلام و خیانت دشمنان آن گذاشت و بار دیگر بذر انقلاب را بر ضد آل‌امیه در همه جا پاشید.

۹. این لبان را رسول خدا می‌بوسید!

مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد: از سعید بن معاذ و عمرو بن سهل نقل شده است که در مجلس ابن زیاد حاضر بودیم و مشاهده کردیم که عبیدالله با چوبدستی خود به چشمها و لبان امام حسین علیه السلام می‌زد و نسبت به آن حضرت جسارت می‌کرد؛ زید بن ارقم (صحابی رسول خدا) حاضر بود، با دیدن این صحنه گفت: ای ابن زیاد چوبدستی‌ات را بردار، چرا که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لبان مبارکش را بر این لب و دهان می‌نهاد (و آنها را می‌بوسید). آنگاه با صدای بلند گریه کرد.

ابن زیاد که جوابی نداشت و سخت شرمنده شده بود به وی گفت: ای دشمن خدا! خداوند چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد فرتوتی نبودی که عقلت را از دست داده‌ای، به یقین گردنت را می‌زدم!

زید گفت: پس بگذار ماجرای دیگری را برای تو بگویم که از آنچه گفتم نیز مهم‌تر است و آن این است که من روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را روی زانوی راست و حسین علیه السلام را روی زانوی چپ خود نشاندہ بود؛ دستان مبارک خود را بر سر

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲.

آنها کشید و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِثْمَهَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ؛ خدایا من این دو و مؤمنان صالح را به تو می سپارم» اکنون بگو با امانت رسول خدا چه کرده‌ای؟^۱

مطابق نقل طبری، زید بن ارقم پس از این گفتگو از مجلس ابن زیاد برخاست و بیرون رفت.^۲

وقتی که بیرون رفت، برخی از مردم گفتند: زید بن ارقم سخنان دیگری بر زبان جاری ساخت که اگر عبیدالله آنها را می شنید، حتماً او را به قتل می رساند. راوی این خبر می گوید: پرسیدم چه گفت؟

گفتند: زید هنگامی که از کنار ما می گذشت، گفت: برده‌ای مالک بنده خدا^۳ شده است؛ سپس افزود: «يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَ أَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَهُوَ يَقْتُلُ خِيَارَكُمْ وَ يَسْتَعِيدُ شِرَارَكُمْ، فَرَضِيْتُمْ بِالذَّلِّ، فَبُعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذَّلِّ؛ ای مردم عرب! شما پس از این روز، برده‌اید! فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمانروا ساختید. او کسی است که خویان شما را می کشد و بدان شما را به بردگی و فرمانبری می گیرد، از رحمت خدا دورباد آن کس که به ذلت و خواری راضی شد».^۴

مطابق نقل سید بن طاووس پس از این، ابن زیاد دستور داد که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را در کوچه‌های کوفه بگردانند (تا قدرت‌نمایی کند).^۵

* * *

بهترین دلیل بر اینکه بنی امیه در کربلا شکست خوردند و امام حسین (علیه السلام) و یاران شجاع و باوفایش پیروز شدند، همین حوادثی است که گام به گام بعد از ماجرای عاشورا

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸.

۲. در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۱۷) آمده است: او در حالی که صدایش به گریه بلند بود، از آنجا خارج شد.

۳. در بحارالانوار (۱۱۷/۴۵) آمده است: «مَلِكٌ عَبْدٌ حُرٌّ؛ برده‌ای مالک آزاده‌ای شده است».

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ (با مقداری تفاوت).

۵. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳.

رخ داد، و دشمن را رسوا و عصبانی ساخت و برای بریدن زبان حق‌گویان، پیوسته آنها را به قتل تهدید می‌کرد.

هر روز سند تازه‌ای بر ضد این گروه ستمگر و خونخوار به وسیله یکی از محبان اهل بیت علیهم‌السلام ارائه می‌شد؛ آیا ابن زیاد می‌توانست صحابی بودن زید بن ارقم را انکار کند، در حالی که او از مشاهیر صحابه بود؟ آیا می‌توانست سخنی بر ضد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بگوید؟ با این کار سبب بسیج همه مردم بر ضد خود می‌شد، ناچار تهدید به مرگ و قتل می‌کرد و دشنام و ناسزا می‌گفت!

۱۰. پیرمردی که به آرزویش رسید

«عبیدالله بن زیاد» برای ایجاد جو تبلیغاتی و توجیه عملکرد خود و جلوگیری از شورش مردم، مردم را در مسجد گرد آورد و به منبر رفت.

سید بن طاووس می‌نویسد: ابن زیاد نخست حمد و ثنای الهی را بجا آورد! و در ضمن سخنانش گفت: «سپاس خداوندی را که حق و اهل آن را آشکار کرد و امیر المؤمنین! و پیر و انش را پیروز نمود و (نعوذ بالله) دروغ‌گوفرزند دروغ‌گوراکشت». در این میان عبدالله بن عقیف ازادی^۱ از جای برخاست و فریاد زد: «يَا بَنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ. يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ؛ ای پسر مرجانه! دروغ‌گو پسر دروغ‌گو، تو و پدرت و آن کسی است (یزید) که تو را به این مقام منصوب کرد و پدر او (معاویه) است. ای دشمن خدا! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشی و آنگاه بر منبر مسلمانان، اینگونه (وقیحانه) سخن می‌گویی؟!». ابن زیاد (که انتظار چنین سخنی را از هیچ کس نداشت، آشفته و) خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟

۱. سید بن طاووس می‌نویسد: وی از خوبان شیعه و از زاهدان بود؛ در جنگ جمل چشم چپ او آسیب دید و در جنگ صفین چشم دیگرش نابینا شد. وی همواره ملازم مسجد کوفه بود و تاشب در آنجا به نماز و عبادت می‌پرداخت. (ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳)

ابن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آنها را از هر نوع آلودگی پیراسته، می‌کشی و می‌پنداری مسلمانی؟! واغوثاه! کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید)، نفرین شده‌ی فرزند نفرین شده، توسط پیامبر خدا ﷺ انتقام بگیرند!

ابن زیاد با این پاسخ چنان خشمگین شد که رگهای گردنش برآمد و گفت: او را به نزد من آورید!

مأموران از هر سو هجوم آوردند تا وی را دستگیر کنند که بزرگان قبیله‌ی اُزد که پسرعموهای او بودند، برخاستند و او را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد بیرون بردند و به منزلش رساندند.

ابن زیاد گفت: بروید و این نابینای قبیله‌ی اُزد را دستگیر کنید و به نزد من بیاورید. قبیله‌ی اُزد که از ماجرا باخبر شدند همراه با قبایلی از یمنی‌ها اجتماع کردند و مانع دستگیری عبدالله بن عقیف گردیدند.

از سوی دیگر، هنگامی که خبر این اجتماع به ابن زیاد رسید، قبائل «مُضَر» را جمع کرد و محمد بن اشعث را فرمانده آنها قرار داد و آنها را روانه‌ی جنگ با آن جمعیت کرد. میان آن دو گروه درگیری شدیدی رخ داد، تا آنجا که جمعی در این میان کشته شدند و یاران ابن زیاد به منزل عبدالله بن عقیف رسیدند و در را شکستند و به خانه هجوم آوردند.

دختر ابن عقیف پدر را در جریان قرار داد؛ عبدالله بن عقیف به دخترش گفت: دخترم مترس، شمشیرم را به من بده.

دختر نیز شمشیر را به دست پدر داد و پدر از خودش دفاع می‌کرد و این اشعار را می‌خواند:

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ	عَقِيفٌ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ غَامِرٍ
كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ	وَبَطْلٍ جَدَّتْهُ مُغَاوِرٍ

«من پسر صاحب فضیلت و پاک سرشت عقیقم؛ عقیف پدرم و او پسر امّ عامر است. چه بسیار از افراد شما را چه آنان که زره بر تن داشتند و یا برهنه بودند و پهلوانان شما را با حمله برق آسا به خاک افکندم».

دختر - که شجاعت پدر را دید - گفت: پدر جان! کاش من مرد بودم و در برابر تو با این مردم فاجر و قاتلان خاندان عترت طاهرین می جنگیدم.

سرانجام، دشمنان از هر سو وی را محاصره کردند و او نیز جانانه از خود دفاع می کرد و کسی نمی توانست بر او دست یابد. از هر سو که حمله می کردند دخترش وی را راهنمایی می کرد و فریاد می زد که از فلان سمت می آیند (و او نیز به همان سمت شمشیر می کشید) تا آنکه حلقه محاصره را تنگ تر کردند و به او نزدیک شدند. دخترش فریاد زد: وا ذلّاه! پدرم را احاطه کرده اند و او یآوری ندارد.

عبدالله بن عقیف شمشیر را می چرخاند و می گفت:

أُقْسِمُ لَوْ يُفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُم مَّوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

«سوگند می خورم که اگر چشمم بینا بود، راه آمد و شد بر شما تنگ می شد».

به هر حال، وی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد آوردند؛ ابن زیاد تا وی را دید گفت: خدای را سپاس که تو را خوار کرد.

ابن عقیف پاسخ داد: ای دشمن خدا، چگونه مرا خوار کرد، به خدا سوگند اگر چشم داشتم راه ورود و خروج را بر شما تنگ می کردم (و شما را آسوده نمی گذاشتم).

ابن زیاد پرسید: نظرت درباره عثمان بن عفان (خلیفه سوم) چیست؟

پاسخ داد: ای پسر مرجانه! - و او را دشنام داد - عثمان چه ربطی به تو دارد، بد کرده باشد یا خوب؛ اصلاح کرده باشد یا افساد؛ خداوند ولیّ مردم است و میان مردم و عثمان به عدل و حق داوری خواهد کرد. ولی از من درباره خودت و پدرت و از یزید و پدرش بپرس (تا پاسخ دهم).

ابن زیاد (که در مانده شده بود) گفت: به خدا قسم از تو چیزی نمی پرسم تا مرگ را با تلخی تمام بیچشی.

عبدالله بن عقیف (که گویا در انتظار آرزوی دیرینه‌اش بود) گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمُّكَ، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلَعَنَ خَلْقَهُ، وَأَبْغَضَهُمْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا كُفَّ بَصْرِي يَسِسْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ، وَالْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهَا، وَ عَرَفَنِي الْإِجَابَةَ بِمَنِّهِ فِي قَدِيمِ دُعَائِي؛ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است، آگاه باش که پیش از آنکه مادرت تو را بزاید، از خداوند طلب می‌کردم که شهادت را روزیم فرماید و از خدا خواستم که شهادتم را به دست ملعون‌ترین مردم و مبعوض‌ترین آنها در نزدش قرار دهد. ولی پس از آنکه نابینا شدم از دستیابی به آرزوی شهادت ناامید گردیدم، ولی اکنون خدا را سپاس می‌گویم که بعد از آن ناامیدی به آن آرزو می‌رسم و خداوند اجابت دعای پیشین را با فضل و منتش به من نشان داد».

ابن زیاد دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در محله «سبخه»^۱ کوفه او را به دار آویختند.^۲

* * *

به یقین افرادی مانند عبدالله بن عقیف در تاریخ کم‌اند، پیرمردی نابینا که تاب و توان خود را در جنگ با دشمنان اسلام و اهل بیت پیامبر ﷺ از دست داده، این چنین با گفتار و عمل خود، جانانه از حق دفاع می‌کند و جان خود را بر سر این کار می‌گذارد و خوشحال است که به آرزوی دیرینه‌اش - همان شهادت در راه خدا - رسیده است.

اینان، ستارگان فروزانی هستند که در ظلمت‌کده حکومت دژخیمان تاریخ می‌درخشند و درس شهامت و آزادی و ایمان به وعده‌های الهی را به همگان - مخصوصاً جوانان - می‌آموزند.

۱۱. عجیب‌تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم

شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که، عبیدالله بن زیاد دستور داد سر مقدس امام

۱. مقصود از «سبخه» که به معنای شور و زار است، محله «کناسه» کوفه است. (پاورقی بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱)

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳-۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱.

حسین علیه السلام را میان همهٔ کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند؛ به گمان خود از همه زهر چشم بگیرد. زید بن ارقم که شاهد این ماجرا بود، نقل می‌کند من در غرفه‌ام نشسته بودم که سر امام حسین علیه السلام را در حالی که بر فراز نیزه بود از کنارم عبور دادند. وقتی که آن سر مقدس در برابر من قرار گرفت، شنیدم این آیه را می‌خواند: «**أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا**»؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟^۱ با شنیدن این آیه موی بر بدنم راست شد و (لرزیدم) و گفتم: «**رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ! أَعْجَبٌ وَأَعْجَبٌ**؛ ای پسر رسول خدا! ماجرای سر تو بسیار شگفت‌انگیزتر و عجیب‌تر (از ماجرای اصحاب کهف و رقیم) است!»^۲.

* * *

قرآن خواندن سر مقدس امام حسین علیه السلام از معجزات روشن آن حضرت به شمار می‌رود، ولی در اینکه آیا همگان چنین امری را شنیده باشند و یا افراد خاصی از این معجزه با خبر شده باشند، جای گفتگو دارد. ولی با توجه به اینکه شنیدن صدای قرآن از معجزاتی است که اگر برای همگان اتفاق می‌افتاد، نقل همه مجالس می‌شد و ای بسا سبب شورش و قیام می‌گردید و علی القاعده این ماجرای مهم به طور گسترده در تاریخ ثبت می‌شد، ولی از آنجا که چنین چیزی در کتابهای تاریخ نیامده است، می‌توان گفت، درک این حادثه و شنیدن صدای قرآن از سر مقدس آن حضرت به افراد ویژه‌ای همچون زید بن ارقم - که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و ماجرای برخورد او با ابن زیاد نیز پیش از این گذشت - اختصاص دارد.

نکتهٔ دیگر آنکه تلاوت این آیه توسط آن سر مقدس نیز قابل توجه است. زیرا می‌دانیم اصحاب کهف و رقیم^۳ جمعی از جوانان خداجو بودند که در عصر زمامداری

۱. کهف، آیه ۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۷۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱.

۳. در اینکه اصحاب کهف و رقیم یک گروه هستند و یا دو گروه، میان مفسران گفتگوست؛ ولی محققان از مفسران گفته‌اند که آنها یک گروه هستند و همان جوانان خداجوی عصر پادشاهی «دقیانوس» بوده‌اند. (برای اطلاع بیشتر به تفسیر نمونه ذیل تفسیر آیه ۹ سوره کهف مراجعه کنید)

پادشاه ظالم و کافری به نام «دقیانوس» می‌زیستند و برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش، به غاری از کوه پناه بردند و در راه حفظ ایمان خود استقامت و جوانمردی به خرج دادند؛ پس از ورود به غار، به فرمان خداوند مدت ۳۰۹ سال در خوابی شبیه به مرگ به سر بردند و آنگاه خداوند آنها را برانگیخت.^۱

در واقع این معجزه بزرگ مایه شگفتی و اعجاب همه بود. ولی خواندن قرآن توسط سر بریده امام حسین (علیه السلام) و تلاوت آیه فوق، اعجاز دیگری است که به مراتب شگفت انگیزتر از ماجرای خواب اصحاب کهف است.

خواندن این آیات توسط سر مبارک آن حضرت، می‌تواند اشاره به این نکته نیز باشد که امام حسین (علیه السلام) نیز در آن عصر ظلمت خیز و تاریک، راه هجرت و مبارزه را در پیش گرفت و البته مبارزه و قیام امام حسین (علیه السلام) کجا و هجرت اصحاب کهف کجا!

۱۲. نامه ابن زیاد به یزید

عبیدالله بن زیاد نامه‌ای به یزید نوشت و او را از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش آگاه ساخت. هنگامی که یزید از مضمون نامه باخبر شد، در پاسخ نامه‌ای به عبیدالله نوشت و دستور داد که سر امام حسین (علیه السلام) و یارانش را همراه با اسیران روانه شام نماید. ابن زیاد نیز سرهای شهدار را به همراه اسیران و زنان، همچون اسیران بلاد کفر به سوی شام گسیل داشت، در حالی که چهره‌هایشان را نمایان ساخت و در معرض نگاه مردم نواحی و بلاد قرار داد.^۲

مطابق نقل شیخ مفید هنگامی که کاروان اسیران را از کوفه کوچ می‌دادند، ابن زیاد دستور داد، غل و زنجیری به گردن امام سجاد انداختند و با این وضع او را روانه این سفر کرد: (وَ أَمَرَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَعُلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ).^۳

* * *

۱. رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۱۲، تفسیر آیات ۹-۲۰ سوره کهف.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸.

۳. ارشاد مفید، ص ۴۷۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰.

به نظر می‌رسد مصائب اهل بیت علیهم‌السلام در کوفه و شام از مصیبت‌های کربلا جانسوزتر بود؛ همانگونه که در ماجرای ورود به کوفه بیان شد و نیز به هنگام روانه ساختن به سوی شام از کتب معتبر نقل کردیم، زنان حریم حسینی علیه‌السلام را با چهره‌های نمایان و پوشش نامناسب میان مردان حرکت دادند و با فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همانند اسیران بلاد کفر رفتار نمودند.

اگر نبود که این ماجرا در کتابهای معتبری از شیخ مفید و سید بن طاووس و مانند آن آمده، باور کردن آن بسی دشوار بود؛ ولی این برخوردها واقعیت دارد. از آن مردم پست و دنیاپرست و بی‌ایمان، برخوردهایی سرزد و رنجهایی بر خاندان عصمت و طهارت وارد آمد که جای آن داشت آسمانها از هم متلاشی شود، چرخ گردون از حرکت باز ایستد، زمین متلاشی گردد و جنّ و انس برای همیشه گریان بمانند. حوادثی که قلب هر انسان با وجدانی را می‌لرزاند و در غم و اندوهی عمیق و پایان‌ناپذیر فرو می‌برد. آیا می‌توان باور کرد که مردمی مسلمان! شاهد این صحنه‌ها باشند و آرام بگیرند! چگونه کوفیان با دیدن این صحنه‌ها می‌توانستند آرام بخوابند و به آسودگی زندگی کنند و حتی برای لحظه‌ای بخندند!!

جای آن داشت که آنان از شرم، تا همیشه تاریخ سر به زیر می‌افکندند و حتی به روی یکدیگر نیز نگاه نمی‌کردند. اف بر این مردم بی‌وفا و بی‌ایمان!

۱۳. منازل بین راه

فرمانروایان شام و جنایتکاران کوفه برای مانور قدرت و گرفتن زهر چشم از مردم همه مناطق، دستور دادند که کاروان اسیران را همراه سرها در شهرها بگردانند، غافل از اینکه با این کار در هر گامی، میخی بر تابوت خود می‌کوبند. سید بن طاووس می‌نویسد: پس از دستور یزید، ابن زیاد سرها را به همراه اسیران،

به «محقّر بن ثعلبۀ عائذی» سپرد که آنها را چون اسیران بلاد کفر در شهرها بگردانند و به شام برسانند.^۱

منازلی که بین راه کوفه و شام از آنها گذشتند، به ترتیب مشخص نیست، ولی در کتابهای مقاتل، منازلی را نام برده‌اند^۲ که ما در اینجا به برخی از آنها که حوادث قابل توجّهی در آنها اتفاق افتاد، اشاره می‌کنیم:

مشهد النقطة

آنها که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را با خود می‌بردند، در بین راه به مکانی رسیدند و سر مقدّس آن حضرت را بر روی سنگ بزرگی نهادند. قطره خونی از آن سر مقدّس بر روی آن سنگ چکید، و روایت است که پس از آن هر سال در روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوشید و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان اجتماع می‌کردند و برای امام حسین (علیه السلام) ماتمی برپا می‌نمودند و شیون و ناله سر می‌دادند. این ماجرا تا زمان عبدالملک مروان ادامه داشت، تا آنکه وی دستور داد آن سنگ را از آن مکان منتقل کرده و به مکان نامعلومی بردند؛ پس از آن اثری از آن سنگ دیده نشد ولی مردم در آنجا بنایی برپا کردند و نامش را «نقطه» یا «مشهد النقطة» نامیدند.^۳

حلب

در شهر حلب (در سوریه) زیارتگاه معروفی است به نام «مشهد السقط» که

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸.

۲. در کتاب «قصۀ کربلا» تألیف دانشمند محترم جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای نظری منفرد از ۲۰ منزل نام برده شده و برای هر منزلی نکته‌ای و حادثه‌ای نقل گردیده است (رجوع کنید به: قصۀ کربلا، ص ۴۶۵-۴۸۰).

۳. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۶؛ مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در نفس المهموم، ص ۲۳۸ این ماجرا را نقل کرده است.

در علت نامگذاری آن گفته‌اند: چون کاروان اسیران به این مکان رسیدند، فرزندی از امام حسین (علیه السلام) در آنجا سقط شد که «محسن» نام داشت و او را در آنجا به خاک سپردند.^۱

بعلبک

مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد: در برخی از کتابها آمده است که چون کاروان اسیران به بعلبک نزدیک شدند، به والی آن شهر ورود اسیران را اطلاع دادند؛ او نیز دستور داد پرچم‌ها (ی پیروزی) را برافرازند و به پیشواز کاروان بروند، کودکان نیز همراه آنها خارج شدند و به تماشای اسیران شتافتند. ام کلثوم (علیه السلام) چون این صحنه‌ها را دید، در حق آنها نفرین کرد و فرمود: «أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَقْتُلُكُمْ؛ خداوند جمعیت شما را نابود کند و کسی را بر شما مسلط سازد که شما را به قتل برساند».^۲

۱۴. غوغای شام

اُسرای خاندان اهل بیت (علیهم السلام) را پس از گردش در شهرها و آبادی‌ها همراه با سرهای شهدا به منطقه شام رساندند. وقتی که نزدیک دمشق - پایتخت حکومت یزید - رسیدند، ام کلثوم از شمر خواست که آنها را از دروازه‌ای که کمتر محل اجتماع مردم است، وارد شهر کنند و همچنین سرهای شهدا را از محمل‌ها دور نمایند، تا مردم متوجه آن سرها شوند و نوامیس خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نظاره نکنند؛ ولی شمر برخلاف خواسته آن حضرت، دستور داد که سرها را دقیقاً در میان محمل‌ها حرکت دهند تا جلب نظر بیشتری کند!

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

در روز اوّل ماه صفر^۱ کاروان را از «دروازه ساعات»^۲ که محل اجتماع مردم بود وارد شهر کردند. نخست آنها را کنار دروازه ساعات نگه داشتند و مردم با طبل و شیپور، شادی کنان و کف زنان به استقبال کاروان اسیران آمدند.^۳

یزید در قصر خود در مکانی که مشرف بر «جیرون» (مکانی نزدیک مسجد اموی) بود نشسته بود، و کاروان اسیران و سرهای شهدا را نظاره می کرد، در همان حال صدای کلاغی را شنید و آن را به فال بد گرفت و چنین سرود:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى شَفَا جَيْرُونِ
نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: قُلْ أَوْ لَا تَقُلْ فَقَدِ اقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دُيُونِي

«وقتی که آن قافله‌ها پدیدار شدند و آن سرها بر لبه جیرون نمایان گشت؛ در همان حال کلاغی بانگ برداشت، به او گفتم: چه فریاد بزنی و یا زنی (مهم نیست)؛ زیرا من طلب خودم را از رسول (خدا) گرفتم (و انتقام کشته‌های بدر و احد و... را از او کشیدم)».^۴ و این یکی از دلایل روشن و اسناد مهم بر عدم ایمان یزید و بنی امیه به اسلام و مقدسات اسلام بود.

سید بن طاووس می نویسد: کاروان اسرا را وارد شهر کردند و آنها را کنار درب مسجد جامع - در مکان مخصوص نگهداری اسیران - نگه داشتند.^۵

در این میان پیرمردی به کاروان اسیران نزدیک شد و گفت: «خدا را سپاس که شما را کشت و نابود کرد و شهرها را از مردان شما آسوده ساخت و یزید را بر شما پیروز نمود!!».

-
۱. در کامل بهائی (نوشته عماد الدین طبری شیعی) و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و مصباح کفعمی روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اوّل صفر ذکر شده است. (مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸)
 ۲. علت نامگذاری آن دروازه به «ساعات»، آن بود که در آنجا پیکرهای مسی از شکل پرنندگان و برخی از حیوانات درست کرده بودند که با ایجاد نظمی در میان آنها و ارتباطشان با یکدیگر ساعات روز مشخص می شد. البته در مقتل الحسین خوارزمی آمده است که کاروان اسرا را از دروازه «توما» وارد کردند که آثار این دروازه هم اکنون نیز باقی است (مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸).
 ۳. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰. (با مقداری تفاوت)
 ۴. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸.
 ۵. ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰.

امام علی بن الحسین (علیه السلام) به او فرمود: «يَا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟» ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟».

پاسخ داد: آری (شما را با قرآن چکار؟!).

فرمود: «فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱؛ آیا این آیه را می‌شناسی که می‌گوید: «به مردم بگو که من هیچ پاداشی از شما در برابر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیت]؟».

پیرمرد پاسخ داد: آری؛ من این آیه را خوانده‌ام (ولی با شما چه ارتباطی دارد!).

امام (علیه السلام) فرمود: «فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ؟ قُرْبَى [= اهل بیت] ما هستیم».

سپس افزود: «أَيَا آيَةٍ ﴿وَاغْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾^۲ را خوانده‌ای؟».

پیرمرد گفت: آری، این آیه را خوانده‌ام.

امام چهارم (علیه السلام) فرمود: «أَنْ قُرْبَى؟» که در این آیه آمده است، ما هستیم».

آنگاه فرمود: «أَيَا آيَةٍ هَذِهِ؟» این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳.

پیرمرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده‌ام.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «فَتَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ؟» ای پیرمرد! ما آن اهل‌بیتی هستیم که خداوند آیه تطهیر را ویژه ما قرار داد».

پیرمرد که این سخنان را شنید، ساکت شد و از گفته‌های خود سخت پشیمان گردید و فریاد زد: به خدا سوگند شما همان گروه (شایسته و از خاندان پیامبر) هستید.

۱. شوری، آیه ۲۳.

۲. انفال، آیه ۴۱. (بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان [= اهل بیت] است)

۳. احزاب، آیه ۳۳. (خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)

امام علیه السلام نیز در تأیید سخنان آن پیرمرد فرمود: به خدا سوگند، بدون تردید ما همان اهل بیت عصمت و طهارتیم و به حق جدّ ما رسول خدا سوگند! که ما همان گروه هستیم. پیرمرد گریست و عمامه از سر انداخت و سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا من از دشمنان آل محمد - از جنّ و انس آنها - بیزاری می جویم». سپس به امام علیه السلام عرض کرد: «آیا راه توبه‌ای برای من وجود دارد؟».

امام به او فرمود: «آری، اگر توبه کنی، خداوند تو را می بخشد و توبه‌ات را می پذیرد و تو با ما (و در زمره دوستان ما) خواهی بود».

پیرمرد نیز توبه کرد، ولی هنگامی که این سخن به گوش یزید رسید، دستور قتل وی را صادر کرد!^۱

* * *

مردم شام از ابتدا که اسلام را پذیرفتند، سلطه خاندان اموی را بر خود دیدند. نخست والی شام، یزید بن ابوسفیان و سپس معاویه بن ابوسفیان بود^۲، معاویه در مدت چهل سال سلطه خود، مردم را از اسلام واقعی دور نگه داشت و آنچه که خود از اسلام می پسندید به آنها عرضه می کرد. او خود را به عنوان «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» جا زده بود و یزید نیز وارث چنین حکومتی بود؛ و لذا عجیب نیست که پیرمرد فریب خورده شامی، چنین برخوردی نماید؛ ولی پس از روشن‌گری امام سجاد علیه السلام به راه راست برگشت و در راه عقیده‌اش به شهادت رسید.

به هر حال، اوضاع شام و جو آن برای اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت و دشوار بود و آنقدر به امام سجاد و اهل بیت علیهم السلام در آنجا سخت گذشت که این بیت شعر از آن حضرت نقل شده است:

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹. این ماجرا در ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۲، با مقداری تفاوت آمده است.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۱ به بعد. (حوادث سال سیزدهم)

فَيَأْتِيَتْ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشْقًا وَلَمْ أَكُنْ يَرَانِي يَزِيدُ فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

«ای کاش چشمم به دمشق نیفتاده بود و یزید مرا با این وضع در اسارت نمی دید».^۱

۱۵. در بارگاه یزید

کاروان اسیران را آماده ورود به مجلس یزید کردند. مرحوم سید بن طاووس می نویسد: اهل بیت امام حسین علیه السلام را در حالی که به ریسمان بسته بودند، وارد مجلس یزید کردند^۲ و مطابق نقل «مقرّم»، ریسمان در گردن امام زین العابدین علیه السلام و زینب علیه السلام و سایر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله انداختند و آنها را به سوی دربار یزید روانه ساختند و هرگاه که از راه رفتن باز می ایستادند، آن بی رحم ها، آنها را می زدند تا به راهشان ادامه دهند!^۳ از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که ما دوازده تن مرد بودیم در حالی که ما را به غل و زنجیر بسته بودند، وارد مجلس یزید کردند. وقتی که در برابر یزید قرار گرفتیم، به او گفتیم: «يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ ای یزید اگر رسول خدا ما را به این حالت ببیند، گمان می کنی درباره تو چه خواهد گفت؟».

فاطمه بنت الحسین نیز گفت: «تو دختران رسول خدا را اسیر می کنی؟!». با این سخن مردم می گریستند و اهل خانه یزید (که از پشت پرده ناظر ماجرا بودند) نیز گریستند تا آنجا که صدای گریه ها بلند شد. امام سجاد علیه السلام بار دیگر به یزید فرمود: «اگر پیامبر خدا مرا در غل و زنجیر ببیند، گمان می کنی درباره تو چه می گوید؟»

یزید که چنین دید، دستور داد، غل و زنجیر را از آن حضرت گشودند.^۴ همچنین نقل شده است، یزید دستور داد سرهای شهدا و سر مقدس امام حسین علیه السلام

۱. مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۱۰.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۳.

۳. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۵۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲.

را آورده و در برابرش قرار دادند، آنگاه با اشاره به سر امام حسین علیه السلام به اهل مجلس رو کرد و گفت: «این مرد بر من می‌بالید و می‌گفت: «پدرم از پدر یزید و مادرم از مادرش و جدّم از جدّ او، بهتر است و من نیز از خود او بهترم» و همین سخن‌ها، وی را به کشتن داد!». اما اینکه می‌گفت پدرش از پدر من بهتر است، دیدید که پدرم به مبارزه با پدرش برخاست و خداوند به نفع پدرم بر ضدّ پدر او داوری کرد (و پیروزش نمود)؛ اما این گفته حسین علیه السلام که مادرش از مادر یزید بهتر است، به جانم سوگند! درست گفته است و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مادرم بهتر است؛ و امّا جدّش را بهتر از جدّم دانسته، آری؛ هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نمی‌تواند ادّعا کند که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر است. ولی اینکه خودش را بهتر از من دانسته، باید گفت مثل اینکه او این آیه را نخوانده که: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...﴾^۱.

البته شکّی نیست که یزید به این مسأله نیز ایمان نداشت، همانگونه که از سخنان گذشته او معلوم شد و هدفش ریاکاری و مغالطه و گرفتن نتیجه نهایی بوده است. به هر حال، یزید می‌خواست پیروزی ظاهری خود بر امام حسین علیه السلام را علامت حقانیت و درستی راه خود بداند و نتیجه استدلالش این است که تمام جنایتکارانی که در طول تاریخ به قدرت رسیدند، همچون فرعون‌ها، نمرودها، حجاج‌ها، هیتلرها و... همه محبوب درگاه خدایند!!

پس از گفتگوهای دیگری میان امام چهارم و یزید، آن حضرت در پاسخ به یزید گفت: «ای پسر معاویه و هند! همیشه نبوّت و فرمانروایی - پیش از تولّد تو - برای پدران و اجداد من بوده است و جدّم علی علیه السلام در روز بدر و احد و احزاب (در کنار رسول خدا بود و) پرچم رسول خدا در دستش قرار داشت، در حالی که پدرت (معاویه) و جدّت (ابوسفیان) پرچم‌های کفّار در دستشان بود!».

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

آنگاه امام علی بن الحسین علیه السلام این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي عِنْدَ مُقْتَدِي مِنْهُمْ أَسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمٍ

«چه خواهید گفت، آنگاه که پیامبر به شما بگوید: شما پس از من - با آنکه آخرین امتید - با عترت

و خاندانم چه کردید؟ جمعی از آنها اسیر و گروهی را به خاک و خون کشیدید؟!».

سپس افزود: وای بر تو ای یزید! اگر می دانستی که چه کردی و چه جنایتی را در حق پدر و برادر و عموها و خاندانم مرتکب شدی، به یقین (از وحشت) به کوهها فرار می کردی و بر روی خاکستر می نشستی و فریاد ناله و غم سر می دادی، از اینکه چرا سر پدرم، حسین پسر فاطمه و علی علیه السلام را بر سر دروازه شهرتان آویخته اید، با آنکه او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان شما بود.

(ای یزید) من تو را در فردای قیامتی که همه مردم گرد می آیند، به خواری و رسوایی بشارت می دهم».^۱

* * *

امام سجاد علیه السلام می دانست این سخنان در دل تاریک یزید که خالی از ایمان به خدا و یوم المعاد بود، کمترین اثری نخواهد گذارد زیرا او مردی شرابخوار و جنایتکار بود که به این امور اهمیتی نمی داد، ولی در آن مجمع، گروه کثیری از سرشناسان شام بودند که مخاطب واقعی امام علیه السلام محسوب می شدند و این سخنان در دل آنها اثر می گذارد و با توجه به اینکه دربار شاهان و خلفا، مرکز پخش اخبار بود، از آنجا به مناطق دیگر انتشار می یافت، و ماهیت واقعی خاندان امیه را ظاهر می ساخت و مهر کفر و بی ایمانی و بطلان بر پیشانی همه آنها می زد. آری! خدا می خواست این گروه جنایتکار بی خرد، سند رسوایی خود را که سرهای مقدس شهیدان کربلا و اسیران خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، به همه جا ببرند و خود را بیش از پیش رسوای خاص و عام کنند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵-۱۳۶.

۱۶. خروج زینب کبری علیها السلام

هنگامی که چشم زینب کبری علیها السلام به سر خونین برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، گریبان درید و با صدای محزونی که دل‌ها را به وحشت می‌انداخت فریاد زد: «یا حُسَيْنَا! یا حَبِيبَ رَسُوْلِ اللهِ! يَابْنَ مَكَّةَ وَ مِني، يَابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى! ای حسین ای محبوب رسول خدا، ای پسر مکه و منا، ای پسر فاطمه زهرا، بانوی همه زنان جهان، ای پسر دختر (محمد) مصطفی».

راوی این ماجرا نقل می‌کند: به خدا سوگند با این ندای زینب علیها السلام، تمام کسانی که در مجلس بودند گریستند و در آن حال یزید ساکت بود...!!

یزید دستور داد چوب خیزران‌ش را آوردند و با آن به لب و دندان امام حسین علیه السلام می‌زد. ابو برزّه اسلمی (که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در آن مجلس حضور داشت) خطاب به یزید گفت: ای یزید! آیا با چوبدستی‌ات به دندان حسین فرزند فاطمه می‌زنی؟! من به چشم خود دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، لب و دندان حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: «أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَتَلَ اللهُ قَاتِلَكُمَا وَلَعْنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا؛ شما دو تن، سرور جوانان اهل بهشتید، خداوند کشته‌شده شما را بکشد و مورد لعن قرار دهد و برای او جهنم را فراهم ساخته و بد جایگاهی است».

یزید خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند.

یزید که سرمست از باده غرور بود و گمان می‌کرد در کربلا پیروز شده، این اشعار را که سند زنده دیگری بر عدم ایمان او و آل‌امیه، نسبت به مبانی اسلام بود، با صدای بلند خواند:^۱

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهِدُوا جَزَعِ الْخَرْجِ مِنْ وَفَعِ الْأَسَلِ

۱. بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زُبَیْر» از دشمنان سرسخت رسول خداست، وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می‌دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می‌کردند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است.

فَأَهْلُوا وَأَسْتَهْلُوا فَرَحًا
لَسْتُ مِنْ خُنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَتَيْتُمْ
ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَشَلْ
مِنْ بَنِي أَحْمَدَ، مَا كَانَ فَعْلُ

«کاش بزرگان من که در جنگ بدر، کشته شده بودند، امروز می‌دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است.

در آن حال، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت درد نکند!

من از فرزندان «خندف»^۱ نیستم، اگر از فرزندان احمد (رسول خدا ﷺ) انتقام نگیرم».

اینجا بود که زینب دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام) برخاست و خطبه‌ای غرا خواند

و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ﴿ثُمَّ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾.^۲
أَظَنَنْتَ يَا زَيْدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ، فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا
تُسَاقُ الْأَسَارَى أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا، وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ،
فَسَمَحْتَ بِأَنْفِكَ، وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانِ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْتِقَةً
وَالْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا، فَهَلَا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:
﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ إِنَّهَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.^۳

«حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر فرستاده

خدا و بر خاندانش باد. خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند»، ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را (از جهات گوناگون) بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هر سو

۱. خندف از جدّه‌های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می‌شود. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴-۲۵).

۲. روم، آیه ۱۰.

۳. آل عمران، آیه ۱۷۸.

کشاندی، می‌پنداری ما به نزد خدا خوار شدیم و تو نزد او عزیز و گرامی می‌باشی؟ و تصور کردی این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو در آمده و امور تو سامان یافته و ملک و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؛ پس کمی آهسته‌تر! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای (آماده شده) است».

در ادامه این خطبه کوبنده فرمود:

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَی الطُّلَقَاءِ! تَحْدِيرُكَ حَرَارِكَ وَإِمَانُكَ، وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتْ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالِدَنِي وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادِ الْأَرْكَبَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَبِطُ فِي بُعْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانِ، ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَنِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ:

لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

مُتَنَحِّيًا عَلَى ثَنَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، تَنَكَّبَتْ بِمِخْصَرَتِكَ، وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَقَدْ نَكَاتِ الْقَرْحَةَ، وَاسْتَأْصَلَتْ الشَّافَةَ بِإِرْقَاتِكَ دِمَاءَ دُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، وَتُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَتَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، رَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكًا مُؤَرِّدُهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَبَكَمْتَ، وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

«ای پسر کفار آزاد شده!^۱ آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا ﷺ را اسیر کرده و به این و آن سو بکشی و در حالی که پرده

۱. اشاره است به ماجرای فتح مکه که رسول خدا ﷺ، ابوسفیان و معاویه و دیگر سران قریش و معاندان را بخشید و فرمود: «اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ؛ بروید! شما آزادید» (رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶

حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آنها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان مردان و حمایت‌گرا نشان نبودند؛ (ولی چه سود از این سخنان، زیرا) چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن کس امید داشت که (مادرش) جگر پاکان را به دهان گرفته (اشاره به داستان هند جگرخوار مادر بزرگ یزید است) و گوشتش از خون شهیدان روییده؟! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکند آن کس که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه توزانه نگاه می‌کند و آنگاه - بی آنکه احساس گناه کند و ظلم و ستم خود را بزرگ بشمارد - (و مغرورانه) می‌گوید:

«ای کاش اجداد من بودند و این صحنه‌ها را می‌دیدند و از شادی و سرور فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دست مریزاد».

این جمله را در حالی می‌گویی که بر لب و دندان ابا عبدالله علیه السلام سید جوانان اهل بهشت می‌زنی! آری، چرا چنین سخن نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان رسول خدا و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، زخم دل ما را گشودی و ریشه خاندان ما را مورد تهدید قرار دادی، تو پدرانت را صدا می‌زنی و خیال می‌کنی آنها صدایت را می‌شنوند؟! (عجله نکن!) به زودی به آنها ملحق خواهی شد؛ آن روز آرزو می‌کنی که کاش دستت شل بود و زبانت لال و این سخنان را نمی‌گفتی و این کارها را انجام نمی‌دادی». سپس افزود:

اَللّٰهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا، وَاحْلِلْ غَضَبَكَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِنَا، وَقَتْلَ هُمَاتِنَا، فَوَاللّٰهِ مَا فَرَيْتَ اِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَرْتَ اِلَّا لِحْمَكَ، وَلَتَرِدَنَّ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءٍ دُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتَرَتِهِ وَحُمَتِهِ، حَيْثُ يَجْمَعُ اللّٰهُ سَمْلَهُمْ، وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ﴾^۱ وَحَسْبُكَ بِاللّٰهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصِيًّا، وَبِجَبْرِئِلَ ظَهْرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّى لَكَ وَ مَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِيْنَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا، وَآيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا، وَأَضْعَفُ جُنْدًا.

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

«خدايا! حق ما را بستان و از ستمگران بر ما، انتقام بگیر و خشم را بر آن کس که خون ما را بر زمین ریخت و حامیان ما را کشت فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند (با این جنایت) جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی و در حقیقت خود را نابود کردی؛ به یقین با حمل باری که - از ریختن خون فرزندان رسول خدا و هتک حرمت آن حضرت در ارتباط با خاندان و جگر گوشه هایش - بر دوش داری، بر رسول خدا وارد خواهی شد؛ در آن جا خداوند آنان را گرد خواهد آورد و پریشانی آنها را بر طرف خواهد ساخت و داد آنها را بستاند (آری،) «گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، بلکه زندگان جاویدند و نزد پروردگارشان روزی می خورند». همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا معارض تو و جبرئیل گواه و پشتیبان او.

به زودی آن کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را بر گرده مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بد است و لشکر چه کسی ضعیف تر و ناتوان تر است».

آنگاه زینب کبری علیها السلام با این فراز از سخنان کوبنده اش، خطبه را به پایان برد:

وَلَيْنَ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ، إِنِّي لَأَسْتَضِعُّ قَدْرَكَ، وَأَسْتَغْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي، وَالصُّدُورَ حَرِّي، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لَحْمِنَا، وَتِلْكَ الْجِثْتُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ.

وَلَيْنَ اتَّخَذْتَنَا مَعْنًا لَتَجِدَ بِنَا وَشَيْكَأً مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَمْتَ يَدَاكَ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، وَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى، وَعَلَيْهِ الْمَعُولُ، فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَأَسْعَ سَعْيِكَ، وَنَاصِبُ جُهْدِكَ، قَوْلَ اللَّهِ لَا تَمَحُودُ ذِكْرُنَا، وَلَا تُمَيْتُ وَحِينَا، وَلَا تُدْرِكُ أَمَدُنَا، وَلَا تَرَحُصُ عَنَّا غَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَدَدًا، وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدًا؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي حَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَا خِرْنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ. وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

«اگر مصیبت‌های بزرگ روزگار، کارم را به اینجا کشانده که با تو سخن بگویم، ولی (بدان) من به یقین، ارزش تو را کوچک و ناچیز، و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و فراوان تو را توبیخ می‌کنم، ولی چه کنم که دیده‌ها گریان و سینه‌ها سوزان است.

جای شگفتی بسیار است که گروهی الهی و برگزیده، به دست حزب شیطان و بردگان آزاد شده، کشته شوند و خون‌های ما از این پنجه‌ها (ی ناپاک) بچکد و پاره‌های گوشت ما از دهان (ناپاک) شما بیرون بیفتد و شما گرگ‌های وحشی پیوسته به سراغ آن بدن‌های پاک و پاکیزه آید و بچه گفتارها آن‌ها را به خاک بمالند؟

اگر امروز (پیروزی بر) ما را غنیمتی برای خود می‌دانی، به زودی آن را غرامت (و مایه زیان) خود خواهی یافت، در آن روز که جز محصول کرده خویش را نخواهی یافت. و هرگز پروردگار، به بندگانست ستم نخواهد کرد. من فقط به خدا شکوه می‌کنم و تنها بر او اعتماد می‌نمایم.

(ای یزید) هر چه نیرنگ داری به کار بند و نهایت تلاشت را بکن و هر کوششی که داری به کار گیر؛ اما به خدا سوگند (با همه این تلاش‌ها) یاد ما را (از خاطره‌ها) محو نخواهی کرد و (چراغ) وحی ما را خاموش نتوانی نمود و به موقعیت و جایگاه ما آسیب نخواهی رساند. هرگز لکه ننگ این کار، از تو پاک نخواهد شد. رأی و نظرت سست و زمان دولت تو اندک است و جمعیت تو به پراکندگی خواهد انجامید در آن روز که منادی ندا دهد: «لعنت خدا بر ظالمان باد».

حمد و ستایش ویژه خداوندی است که پروردگار جهانیان است، همانکه آغاز کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان کار ما را به شهادت و رحمت رقم زد. از خداوند برای آن شهیدان پاداش کامل و افزودن بر پاداش‌ها، می‌طلبم و (از او می‌خواهم که) ما را جانشین نیک آنها قرار دهد؛ او مهربان و دوستدار است و خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی ماست».^۱

۱. مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۵۷-۳۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲-۱۳۵؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۳۰. (بامقداری تفاوت)

این خطبه غزا، یکی از فصیح‌ترین و کوبنده‌ترین خطبه‌های تاریخ اسلام است؛ گویی تمام آن از روح بلند علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و شجاعت بی‌نظیرش تراوش کرده و بر زبان دخترش زینب کبری (علیها السلام) جاری شده که با همان زبان و همان منطق پدر سخن می‌گوید. شرح کامل زوایا و ریزه‌کاری‌های این خطبه، تألیف کتاب مستقلی را می‌طلبد، آنچه در اینجا می‌توان فهرست‌وار به آن اشاره کرد این است که این خطبه از هفت بخش مختلف که هفت هدف مهم را دنبال می‌کند، تشکیل یافته است:

۱. نخست این بانوی شجاع اسلام با چند جمله کوبنده، غرور یزید را در هم می‌شکنند و با آیه‌ای از قرآن، موضعش را در پیشگاه خدا روشن می‌سازد و می‌گوید: هرگز بهره‌وری از حکومت و کاخ و ثروت را دلیل بر امتیاز الهی نگیر، تو از مصادیق کسانی هستی که خداوند آنها را به حال خود واگذارده، تا پشت آنها از بار گناه سنگین شود، سپس آنها را از همه چیز ساقط کرده و به دوزخ می‌فرستد!

۲. در بخش دوم، رفتار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را با اجداد یزید در فتح مکه که همه را مشمول عفو قرار داد با عمل زشت یزید که فرزند پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) را کشته و سرهای بریده و خاندان اسیر آنها را شهر به شهر می‌گرداند، مقایسه کرده و مهر باطل بر پیشانی یزید می‌زند. ۳. در بخش سوم، جمله‌های کفرآمیز یزید را یادآوری می‌کند و تأکید بر عدم ایمان او می‌نماید، و اینکه به زودی به سرنوشت اشیاخ و اجدادش گرفتار شده و به جهنم واصل می‌شود.

۴. سپس تأکید بر مقام والای شهیدان مخصوصاً شهدای خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در کربلا می‌کند و افتخار به وجود آنها را امتیاز بزرگ این خاندان می‌شمرد.

۵. آنگاه به حضور یزید در محکمه عدل الهی در قیامت اشاره می‌کند، در آن دادگاهی که قاضی آن خداست و خصم او پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شاهدانش فرشتگان خدا هستند و پایان چنین دادگاهی روشن است.

۶. سپس به تحقیر فوق‌العاده یزید می‌پردازد تا آن حد که می‌فرماید: اگر روزگار به من

ستم کرد و مرا به صورت زنی اسیر پای تخت تو آورد، تصور نکنی من برای تو ارزشی قائلم، من تو را در حدی نمی دانم که مخاطب سخنانم باشی و اگر با تو سخن می گویم، از باب ناچاری است.

۷. در آخرین بخش از سخنان خود، خداوند را بر نعمت های بیکرانش بر خاندان نبوت سپاس می گوید که با رحمت و سعادت آغاز شد و با شهادت و کرامت پایان یافت.

۱۷. خطبه ای که پایه های کاخ یزید را لرزاند

مطابق روایتی یزید به خطیب درباری خود دستور داد بر منبر برود و معاویه را مورد ثنا و ستایش قرار دهد و نسبت به امام حسین علیه السلام و خاندانش بدگویی کند و از وضع موجود بهره گیری نماید، خطیب نیز چنین کرد و بسیار نسبت به امیرمؤمنان و امام حسین علیه السلام ناسزا گفت!

ناگهان امام سجّاد فریاد برآورد: «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛ وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را با خشم خالق به دست آوردی؟ جایگاهت در آتش دوزخ مهیا باد!».

آنگاه رو به یزید کرد و فرمود: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَرْقِيَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَّكَلَمَ بِكَلَامٍ فِيهِ لِلَّهِ تَعَالَى رِضًى، وَلَهُوَ لَأَجْرٌ وَثَوَابٌ؛ آیا به من اجازه می دهی که بر فراز این چوب ها^۱ بروم و سخنانی بگویم که سبب خشنودی خداوند متعال گردد، و اجر و پاداشی برای این مردم در پی داشته باشد؟». یزید در خواست امام را نپذیرفت، چرا که می دانست سرانجامش رسوایی اوست، ولی مردم اصرار کردند که یزید اجازه دهد، باز هم یزید نپذیرفت تا آنکه پسر یزید که معاویه نام داشت به پدرش گفت: «به او اجازه بده، زیرا وی توانایی ایراد خطبه را ندارد (و شرمنده خواهد شد)».

۱. گویا امام علیه السلام می خواهد بگوید منبری که بر روی آن نسبت به علی و خاندانش علیه السلام بدگویی می شود، شایسته نام منبر نیست، بلکه چند قطعه چوب بی ارزش است!!

یزید به پسرش گفت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ وَرَثُوا الْعِلْمَ وَالْفَصَاحَةَ وَزَقُّوا الْعِلْمَ زَقًّا؛ این گروه علم و فصاحت را (از پدرانشان) به ارث برده‌اند و علم و دانش را با تمام وجود، چشیده‌اند».

سرانجام با اصرار فراوان مردم، یزید اجازه داد که امام سجاد علیه السلام بر منبر برود. آن حضرت بر منبر رفت و نخست حمد و ثنای الهی را به جای آورد. آنگاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا، وَمِنَّا الصِّدِّيقُ، وَمِنَّا الطَّيَّارُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ، وَمِنَّا سَبِطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ. مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي.

«ای مردم! به ما شش چیز عنایت شد و با هفت ویژگی برتری داده شدیم. (و اما آن شش چیز:) با ما علم و حلم و بخشندگی و فصاحت و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان، ارزانی شد.

(و اما آن هفت ویژگی:) ما به این امور بر دیگران برتری یافتیم که پیامبر، برگزیده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ماست و آن صدیق علیه السلام که همه گفته‌های خدا و رسولش را تصدیق کرد) از ماست و جعفر طیار از ماست و (حمزه) شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست و دو سبط پیامبر (حسن و حسین علیه السلام) از ما هستند،^۱ آن کس که مرا (با این اوصاف) شناخت که شناخت، اما برای آنان که هنوز مرا نشناخته‌اند آنها را به اصل و تبار و خاندانم آگاه می‌سازم».

سپس امام در معرفی بیشتر خود فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ رَمْزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرُّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَأَرْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ اتَّعَلَّ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ

۱. با آنکه امام علیه السلام هفت ویژگی را مایه برتری خود دانسته، ولی در این عبارت شش ویژگی آمده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی از کامل بهائی نقل می‌کند که خصلت هفتم را امام این گونه فرمود: «وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ؛ آن مهدی علیه السلام که دجال را می‌کشد (و جهان را پر از عدل و داد می‌کند) نیز از ماست. (نفس المهموم، ص ۲۶۱)

طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حَجٍّ وَلَبَّيْ، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُشْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

«ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من پسر آن کسی هستم که حجرالاسود را با عبایش برداشت (و در جای خود نصب کرد)؛^۱ من فرزند بهترین کسی هستم که (برای حج) لباس پوشید؛ من فرزند بهترین کسی ام که (برای طواف) پا برهنه شد؛ من فرزند بهترین کسی ام که طواف و سعی انجام داد؛ من فرزند بهترین کسی ام که تلبیه گفت و حج به جا آورد؛ من فرزند کسی ام که (در شب معراج) بر براق سوار شد؛ من فرزند کسی ام که شبانه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی برده شد (و از آنجا به آسمان ها رفت)؛ من فرزند کسی ام که جبرئیل او را به «سدره المنتهی» (بالاترین جایگاه وصول به قرب الهی) برد؛ من فرزند کسی ام که بسیار به مقام قرب الهی نزدیک شد؛ من فرزند کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گذارد؛ من فرزند کسی هستم که خداوند جلیل به او وحی کرد؛ (آری) من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که آنقدر برگردنکشان شمشیر کشید، تا بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

امام سجّاد در ادامه به معرفی بیشتر امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخت (تا تبلیغات سوء سالیان دراز را بر ضد او خنثی کند) و چنین فرمود:

۱. اشاره است به ماجرای که در زمان جاهلیت اتفاق افتاد. داستان از این قرار بود که در سنّ سی و پنج سالگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سیل مهیبی در مکه آمد به گونه ای که کعبه از آن آسیب دید. قریش تصمیم گرفتند خانه خدا را تعمیر کنند؛ پس از تعمیر خانه خدا، نوبت به نصب «حجرالاسود» رسید که میان رؤسای قبایل اختلاف شدیدی درگرفت، تا آنکه پیشنهاد شد نخستین کسی که از در صفا وارد شود او را به حکمیت بپذیرند. ناگهان رسول خدا وارد شد، همگی گفتند او محمد امین است و ما به حکمیت او راضی هستیم. پیامبر دستور داد حجرالاسود را داخل پارچه (عبای خود) قرار دهند؛ رؤسای مکه هر کدام یک طرف پارچه را برداشتند و بالا آوردند، آنگاه آن حضرت با دست مبارکش، حجرالاسود را در جای خود نصب کرد. (رجوع کنید به: فروغ ابديت، ج ۱، ص ۲۰۶)

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَطَعَنَ بِرُمْحَيْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَقَاتَلَ بِدَرٍّ وَحُنَيْنٍ، وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ، وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَتَاجِ الْبَكَّائِينَ، وَأَصْبَرِ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلَ، الْمُتَّصِرِ بِمِيكَائِيلَ.

أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَأَسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَسَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُتَنَاقِضِينَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ، سَمِيحٍ، سَخِيٍّ، بَهِيٍّ، بُهْلُولٍ، زَكِيٍّ، أَبْطَحِيٍّ، رَضِيٍّ، مُقْدَامٍ، هُمَامٍ، صَابِرٍ، صَوَامٍ، مُهَذَّبٍ، قَوَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْلَابِ، وَمُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا، وَأَثَبْتُهُمْ جَنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أَرْدَلَفَتْ الْأَسِنَّةُ وَقَرَّبَتِ الْأَعْنَةُ، طَحْنُ الرَّحَى، وَيَذَرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ، وَكَبِشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ، حَنِينٌ عَقِيٌّ، بَذْرِيٌّ أَحَدِيٌّ، شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ.

مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، وَأَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«من فرزند کسی هستم که در برابر رسول خدا با دو شمشیر و با دو نیزه نبرد می‌کرد و دوبار هجرت کرد^۱ و دوبار بیعت نمود^۲ و در بدر و حنین (با دشمنان اسلام) جنگید و به اندازه یک چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید؛ من فرزند انسان شایسته، از میان مؤمنانم؛ و من فرزند وارث

۱. یکی از دو هجرت، هجرت علی (علیه السلام) از مکه به مدینه است و دیگری ممکن است اشاره به هجرت به طائف همراه پیامبر در سال یازدهم بعثت و یا هجرت آن حضرت به کوفه در ایام خلافت باشد.

۲. یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت سال فتح مکه است همانگونه که امام مجتبی (علیه السلام) در معرفی پدر بزرگوارش می‌فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ: بَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَبَيْعَةَ الرِّضْوَانِ». (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۸)

پیامبران و کوبندهٔ ملحدان و بزرگ مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عبادت کنندگان و تاج افتخار گریه کنندگان (از خوف خدا) و صابرترین صبر کنندگان و برترین قیام کنندگان (به عبادت و اطاعت خداوند) از خاندان پیامبرم؛ من پسر کسی هستم که جبرئیل و میکائیل به یاری او شتافتند. من فرزند حمایت‌گر از حرم مسلمانان و پیکارگر با مارقین و خارج شدگان از دین (خوارج) و ناکثین و پیمان‌شکنان (اصحاب جمل) و قاسطین و ستمگران (معاویه و شامیان) و آن کس که با دشمنان سر سخت مبارزه کرد، هستم. من فرزند پرافتخارترین فرد از قریشم و فرزند اول کسی هستم که دعوت خدا و رسولش را اجابت کرد و آن کس که در میان سابقین در اسلام، فرد نخست بود. من فرزند درهم شکنندهٔ دشمنان و نابود کنندهٔ مشرکانم و فرزند آن کس که تیری از تیرهای الهی بر جمع منافقان بود. من فرزند بیانگر حکمت عبادت‌کنندگان، و یاور دین خدا و ولی امر الهی و بوستان حکمت خداوند و مخزن علم او هستم.

همان کس که، بزرگ‌منش، بخشنده، زیباروی، جامع همه خوبی‌ها، پاک، ابطحی (اهل مکه)، خشنود به رضای خدا، پیشگام در انجام فرمان الهی، رادمرد، صابر، بسیار روزه دار، پاکیزه از هر نوع آلودگی، و بسیار اهل نماز و عبادت بود.

آن کس که توان دشمنان را از بین برد و شیرازهٔ سپاهیان گوناگون کفر را از هم گسست. او که از همگان با صلابت‌تر، دل قوی‌تر، دارای عزمی محکم‌تر و روحی سازش‌ناپذیرتر بود. او که (در راه دفاع از دین خدا) شیری بی باک بود و آن هنگام که در میدان نبرد نیزه‌ها و لجام‌ها (ی اسب جنگجویان) به هم نزدیک می‌شد، آنها را با ضربه‌هایش همچون دانه‌های زیر سنگ آسیاب، خرد می‌کرد و همانند تندبادی که خار و خاشاک را پراکنده سازد، آنها را تارو مار می‌ساخت.

او که شیر حجاز و پیشوای عراق، مردی از تبار مکه و مدینه و (مسجد) خَیْف (در منا) و عقبه^۱ بود. او که از سرداران جنگ بدر و اُحُد و از حاضران در بیعت شجره (در ماجرای صلح حدیبیه)

۱. اشاره است به بیعت «عقبه» که توسط جمعی از مردم مدینه در سال دوازدهم بعثت با پیامبر ﷺ در گذشته‌ای در منا صورت گرفت و به بیعت و پیمان «عقبه» معروف شد. در آنجا که جمعی از مردم مدینه به طور مخفیانه با پیامبر ﷺ گفتگو و بیعت می‌کردند، علی ع در دهانه آن گردنه نگهبانی می‌داد و مراقب اوضاع بود.

وا از مهاجران (از مکه به مدینه) بود. او بزرگ عرب، شیر بیشه نبرد، وارث دو مشعر،^۱ پدر دو سبط رسول خدا، حسن و حسین بود؛ آری؛ او جَدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است». آنگاه امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ؛ مِنْ فَرْزَنْدِ فَاطِمَةَ زَهْرَايِم، مِنْ فَرْزَنْدِ سِرورِ زَنانِ جَهانم».

راوی این حدیث می‌گوید: او همچنان به معرفی خود می‌پرداخت، تا آنجا که صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید از آشوب و شورش مردم ترسید، از این رو به مؤذن دستور داد که سخن آن حضرت را قطع کند و اذان بگوید. وقتی که مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ» امام علیه السلام فرمود: «لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ؛ هِیچ چیزی در عالم از خداوند بزرگتر نیست».

مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» امام علیه السلام گفت: «شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي؛ مو، پوست، گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی می‌دهد». هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام سجاد علیه السلام رو به یزید کرد و فرمود: «مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ يَا يَزِيدُ؛ ای یزید! این محمد (که به رسالت او گواهی داده شد) جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ توست که دروغ گفته‌ای، و اگر جدّ من است (که به یقین چنین است) پس چرا فرزندانش را به قتل رساندی؟ یزید که پاسخی نداشت، سراسیمه شد و از شورش مردم بیمناک گشت؛ لذا پس از پایان اذان فوراً به نماز ایستاد.^۲

۱. دو مشعر ممکن است یکی اشاره به عرفات و دیگری به مشعرالحرام باشد.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷-۱۳۹؛ مقتل الحسین مرقم، ص ۳۵۲-۳۵۳. مطابق نقل مرحوم حاج شیخ عباس قمی، آن حضرت جملات دیگری نیز در معرفی خود بیان کرد، از جمله فرمود: «أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ... أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالدِّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظُّلُمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ؛ من فرزند حسینم، همو که در کربلا به شهادت رسیده؛ من فرزند کسی هستم که به خوش آغشته شده، من فرزند کسی‌ام که جنیان بر او گریستند، من فرزند کسی‌ام که پرندگان در ماتم او نوحه و شیون کردند» (نفس المهموم، ص ۲۶۱).

مطابق نقلی دیگر، هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام زین العابدین (علیه السلام) عمامه از سر برداشت و به مؤذن گفت: به حق محمد لحظه‌ای ساکت باش. سپس رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این پیامبر عزیز و بزرگوار آیا جدّ من است، یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ توست، همه جهانیان می‌دانند که دروغ می‌گویی و اگر جدّ من است، پس چرا پدرم را از روی ستم کشتی و اموال او را غارت کردی و زنان حرم او را به اسارت گرفته‌ای؟

امام (علیه السلام) این سخن را گفت و آنگاه دست برد و گریبانش را پاره کرد و (خطاب به مردم) فرمود: اگر در عالم کسی باشد که جدّش پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، آن کس منم، پس چرا این مرد پدرم را کشت و ما را مانند کفار اسیر کرد؟

آنگاه امام (علیه السلام) (خطاب به یزید) فرمود: ای یزید! این همه جنایت را مرتکب شدی، باز هم می‌گویی: محمد رسول الله و رو به قبله می‌ایستی (و نماز می‌خوانی)؟ وای بر تو از روز قیامت، که جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو خواهند بود.

یزید که شرایط را خطرناک دید، به مؤذن بانگ زد که اقامه بگوید. میان مردم هیاهو و سرو صدا برخاست، بعضی به نماز ایستادند و گروهی نماز نخوانده، متفرّق شدند.^۱

* * *

ناگفته پیداست که این خطبه عجیب و بی‌نظیر و فوق‌العاده کوبنده، غوغایی در شام پیا کرد و کاخ حکومت امویان را به لرزه درآورد و تبلیغات شومی که بیش از چهل سال بر ضد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شده بود را بر باد داد و مانند غرّش رعد در همه جا صدا کرد. آری یک خطبه غرّا می‌تواند چنین اثری از خود به یادگار بگذارد، الان هم هنگامی که انسان آن را می‌خواند مو بر بدنش راست می‌شود و به‌گوینده آن هزاران درود می‌فرستد. نکته قابل توجه اینکه امام سجاد (علیه السلام) در شرایطی این خطبه را ایراد کرد که یزید

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

سرمست از بادهٔ پیروزی، مجلسی عظیم تشکیل داد و سفرای کشورهای دیگر و همچنین اعیان و اشراف را به آن مجلس فراخواند.

جو سنگین ناشی از فاجعه کربلا و استبداد خشن اموی از یک سو و اسارت و خستگی سفر از سوی دیگر و جراحت روح و جان حاصل از شهادت خاندان اهل بیت علیهم السلام از سوی سوم، همه و همه به ظاهر نباید توانی برای علی بن الحسین علیه السلام باقی بگذارد تا سخنان عادی خویش را به درستی بیان کند؛ به ویژه که آن حضرت را به همراه عمه اش زینب علیها السلام و جمعی دیگر از خاندان هاشمی به ریسمانی بسته و وارد مجلس کرده بودند. اما آن حضرت وارث دانش و فصاحت علوی و شجاعت و جسارت حسینی است؛ از این رو با آرامش تمام و در نهایت فصاحت و بلاغت و موقعیت شناسی به معرفی خویش و پدر و جدّ خود پرداخت تا مردم غفلت زدهٔ شام را بیدار کند و حجت را بر آنان تمام نماید، و کرد!

آری حجت را بر آنها که عمری را با اسلام اموی سپری کردند و امیرمؤمنانی! مثل معاویه را دیدند و اکنون نیز یزید فاسد و شراب خوار ادّعی امامت بر مؤمنان و خلافت خطّهٔ مسلمین را می‌کند و جز خود و خاندان فاسدش را آشنا به دین و مکتب نمی‌داند و امام حسین علیه السلام و خاندان پاکش را خارج از دین و شورشگر بر ضد خلیفهٔ مسلمین! معرفی می‌کند، تمام کرد.

یزید که کم و بیش با دریای علم و تقوا و قداست و پاکی خاندان نبوی آشناست، ابتدا حاضر نمی‌شود که امام سجاد علیه السلام - با آن که ضعف سفر و اسارت را بر اندام دارد - بر فراز منبر رود و خطبه‌ای برای مردم بخواند؛ چرا که خاندان اموی زراعت خویش را در زمین جهل و بی خبری مردم کاشته‌اند و می‌دانند آگاهی مردم محصول چندین سالهٔ آنان را بر باد می‌دهد؛ ولی بر اثر فشار افکار عمومی می‌پذیرد امام علیه السلام خطبه‌ای بخواند، و یزید از آنچه که می‌ترسید دامنگیرش شد. اعتراضها بلند شد؛ فریاد و شیون و گریه مجلس را فرا گرفت و جمعی بدون آنکه به خلیفهٔ مسلمین! اقتدا کنند، مجلس را ترک کردند.

۱۸. فرافکنی یزید

همسر یزید به نام هند - دختر عبدالله بن عامر - چون شنید سر امام حسین علیه السلام بر سر در خانه اش آویخته شد، پرده حرمسرا را پاره کرد و پریشان حال و بدون حجاب کافی وارد مجلس یزید شد. و رو به یزید کرد و گفت: ای یزید! چرا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر در خانه من آویخته‌ای؟ یزید برخاست و او را پوشانید و گفت: آری! برای حسین ناله کنید و بر فرزند دختر پیامبر اشک بریزید که همه قریشیان بر او می‌گیرند.

سپس برای تبرئه خود گفت: عبید الله بن زیاد در کشتن حسین عجله کرد، خدا او را بکشد.^۱

یزید برای کم کردن فشار افکار عمومی هنگام غذا خوردن امام سجاد علیه السلام را بر سر سفره خود می‌نشاند!^۲ و به زینب و زنان بنی هاشمی اجازه داد که برای امام حسین علیه السلام عزاداری نمایند و زینب کبری علیه السلام نیز به مدت هفت روز برای آن حضرت مراسم عزاداری برپا کرد و زنان شامی در آن مجلس حاضر شدند، تا آنجا که نزدیک بود مردم به قصر یزید بریزند و او را بکشند که دستور داد آن مراسم را تعطیل نمایند^۳ و از آن پس یزید سعی می‌کرد گناه را بر عهده پسر مرجانه (ابن زیاد) بیندازد و او را متهم اصلی چنین جنایتی معرفی کند!

سیوطی - دانشمند معروف اهل سنت - می‌نویسد: یزید ابتدا از کشته شدن امام حسین علیه السلام و خاندانش خوشحال شد، اما بر اثر خشم مسلمین از آن کار اظهار ندامت می‌کرد، ولی با این حال مردم از او خشمگین بودند و حق داشتند که او را دشمن بدانند.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

۲. همان مدرک.

۳. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۲. (فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوَّلًا، ثُمَّ نَدِمَ لَمَّا مَقَتَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَأُبْغَضَهُ النَّاسُ وَحَقَّ لَهُمْ أَنْ يُبْغِضُوهُ).

طبری نیز نقل می‌کند: یزید پسر مرجانه را لعنت می‌کرد و می‌گفت: «فَبَعْضَنِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ وَ زَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَأَبْغَضَنِي الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا؛ ابن زیاد مرا با کشتن حسین علیه السلام منفور مسلمانان قرار داد و بذر عداوت آنان را با من در قلبشان کاشت. و چون کشتن حسین علیه السلام برای مردم گران آمده همگان مرا دشمن می‌دارند».^۱

به یقین این عقب‌نشینی مصلحتی یزید و تغییر موضع سیاسی بر اثر خطبه‌های افشاگرانه حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام در شام و بیداری مردم بود، وگرنه هرگز یزید با آن سابقه و آن کلمات مسرت‌آمیزی که در آغاز بر زبان راند، از کار خود پشیمان نبود و از این رو، پسر مرجانه و دیگر فاجعه‌آفرینان حادثه کربلا را هرگز محاکمه و مجازات نکرد و همچنان آنان را بر مناصبشان باقی گذاشت!^۲

۱۹. گفتگوی منهال با امام سجاد علیه السلام

در مدت زمانی که اهل بیت علیهم السلام را در خرابه شام سکونت دادند آنان روز از گرما و شب از سرما آسوده نبودند.^۳ روزی امام سجاد علیه السلام از آنجا بیرون آمد، تا هوایی تازه کند که «منهال بن عمر» آن حضرت را دید و عرض کرد: «كَيْفَ أُمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا، چگونه شب را سپری کردی؟».

فرمود: «أُمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ؛ روزگار ما همانند بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان است که پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۹.

۲. ابن کثیر عالم متعصب اهل سنت - که شیوه او غالباً توجیه خلاف‌کاری‌های معاویه و یزید است - در این ارتباط می‌نویسد: «وَقَدْ لَعَنَ [يَزِيدُ] ابْنَ زِيَادٍ عَلَى فِعْلِهِ ذَلِكَ، وَشَتَمَهُ فِيمَا يَظْهَرُ وَيَبْدُو، وَلَكِنْ لَمْ يَعْزِلْهُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا عَاقِبَتَهُ، وَلَا أَرْسَلَ يَعْيِبُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛ یزید، ابن زیاد را به سبب چنین جنایتی لعن کرد و به طور آشکارا وی را شتمت نمود، ولی نه او را از مقامش برکنار کرد و نه وی را مجازات نمود و نه حتی نامه و یا فرستاده‌ای را برای سرزنش وی فرستاد» (البدایة والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۴).

۳. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۶۰.

آنگاه افزود: «عرب بر مردم عجم مباحات می‌کند که محمد ﷺ از آنهاست و قریش بر سائر عرب فخر می‌کند که محمد ﷺ از قبیله آنهاست، ولی ما اهل بیت پیامبر را از دم تیغ گذراندند و گروهی را نیز آواره ساختند؛ **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»**.^۱

منهال می‌گوید: امام علی (ع) با من مشغول سخن گفتن بود که زنی از خرابه به سوی او آمد و فرمود: **«إِلَى أَيْنَ يَا نِعَمَ الْخَلَفُ؟»** ای بهترین بازمانده اهل بیت، به کجا می‌روی؟» حضرت نیز از من جدا شد و به سرعت به سوی آن زن رفت. من پرسیدم این زن که بود؟ گفتند عمّه آن حضرت، زینب (ع) بود.^۲

۲۰. بازمانده شام

مرحوم محدّث قمی از کامل بهائی نقل می‌کند که: «زنان خاندان نبوت، شهادت پدران را از فرزندان خردسال پنهان می‌کردند و می‌گفتند: پدرانمان به سفر رفته‌اند. این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید اسیران را به شام آورد (آنها را در مکانی نزدیک قصر اسکان دادند تا آنکه) دخترکی چهار ساله از امام حسین (ع) شبی از خواب برخاست، پریشان و آشفته شد و گفت: پدرم کجاست؟ من او را هم اینک دیدم!

زنان هنگامی که این سخنان را شنیدند، گریستند و صدا به شیون بلند کردند. یزید از خواب بیدار شد و پرسید: چه خبر است؟

خبر را به گوش یزید رساندند، وی دستور داد که سر پدر را نزد دختر ببرند؛ هنگامی که سر مقدّس امام حسین (ع) را نزد آن دختر خردسال آوردند، پرسید: این چیست؟ گفتند: سر پدر توست؛ آن دختر فریاد زد و بیمار شد و همان روزها در شام از دنیا رفت.

در برخی کتاب‌ها این داستان مشروح‌تر ذکر شده و آمده است: بر روی آن سر

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۰.

۲. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۰.

روپوشی گذاشتند و گفتند: این سر پدر توست. آن دختر آن سر را برداشت و در دامن نهاد و گفت: ای پدر چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟...

آن دختر از این نوع سخنان فراوان گفت تا آن که لبانش را بر لب‌های پدر نهاد و آنقدر گریست که بیهوش شد؛ وقتی که او را حرکت دادند مشاهده کردند که از دنیا رفته و اهل بیت علیهم‌السلام نیز صدا به گریه و شیون بلند کردند.^۱

اما اینکه این دختر چه نام داشت، در منابع معتبر نامی از او برده نشده است؛ هر چند معروف و مشهور آن است که نام او «رقیه» است که هم اکنون در دمشق حرم باشکوهی به نام او موجود است و هر سال هزاران نفر از مشتاقان اهل بیت علیهم‌السلام به زیارت وی می‌روند.

مرحوم سید بن طاووس در حوادث عصر تاسوعا آنجا که نقل می‌کند حسین علیه‌السلام زنان را دلداری می‌دهد، از رقیه نام می‌برد و می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام امّ کلثوم، زینب، رقیه، فاطمه و رباب را مورد خطاب قرار داد و آنها را به صبر و بردباری دعوت کرد^۲ ولی مشخص نکرده است که آیا او فرزند امام حسین علیه‌السلام و چند ساله بود.

مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه از رقیه بنت الحسین یاد می‌کند و می‌گوید در دمشق قبری است که منسوب به اوست^۳ در ریاحین الشریعه نیز نام آن دختر رقیه آمده است.^۴

جان دادن دختر سه یا چهار ساله امام حسین علیه‌السلام در خرابه شام با آن وضع دلخراش و رقت بار و سپس برپا شدن آن بارگاه بسیار باشکوه بر قبرش، در حالی که از آن همه شوکت ظاهری بنی امیه چیزی در آنجا باقی نمانده، درس عبرت بسیار مهمی برای همه

۱. نفس المهموم، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۱۴۱.

۳. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴.

۴. ریاحین الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۹.

عبرت‌بینان شده است که چگونه آن کاخ‌های با عظمت امویان ویران گشت و اثری از آن باقی نماند، ولی آن خرابه به برکت طفل چهارساله‌ای از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه آباد شد، و همین موضوع، سوژه داغی برای ادبا و شاعران نکته‌دان شده است و اشعار زیبا و جالبی در این باره سروده‌اند؛ از جمله یکی از آنها از زبان دختر امام حسین علیه السلام چنین سروده است:

زائران قبر من! این شام، عبرت‌خانه است
مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی‌پدر
مرغ بی‌بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر، صاحب قدرت یزید
فخر می‌کرد او که مستم، در کفم پیمانه است
داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه
خود چه مردی، کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک، بالینی ز خشت
همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد
این تکبر، ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می‌نهادم روی خود
زان همیشه رو سفیدم، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن، کفن
پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او، پاینده شد آثار من
ذلت او، عزت من هر دو جاویدانه است

۲۱. خواسته‌های سه گانه امام سجاده علیه السلام

هنگامی که یزید می‌خواست کاروان اسیران را روانه مدینه کند امام سجاده علیه السلام را خواست و گفت آن سه خواسته‌ای که من وعده داده بودم آنها را انجام دهم بیان کن. امام علیه السلام فرمود: در خواست اول من آن است که یک بار دیگر چهره آقا و مولایم حسین علیه السلام را ببینم، تا از او توشه بردارم و از وی خداحافظی کنم.

درخواست دوم من آن است که هر چه از ما به غارت برده اند را، به ما برگردانند. در خواست سوم من آن است که اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی، کسی را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم جدشان (مدینه) برساند.

یزید خواسته اول امام را (در آن لحظه) نپذیرفت و در پاسخ به خواسته دوم گفت: اما اموالی که از شما گرفته شد، به عوض آنها چند برابر به شما خواهیم داد و اما پاسخ خواسته سوم آنکه من تو را به قتل نمی‌رسانم و جز تو کسی این زنان را به مدینه نخواهد رساند.

امام علیه السلام فرمود: «ما نیازی به مالت نداریم و آنها ارزانی خودت باد. در خواست من آن است که آنچه از ما به غارت برده شد، به ما بازگردانند، زیرا در میان آن اموال دوک ریسندگی و مقنعه و گردنبند و پیراهن حضرت فاطمه علیه السلام بود. (... لِأَنَّ فِيهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ مِقْنَعَتُهَا، وَ قِلَادَتُهَا، وَ قَيْصُهَا).

آنگاه یزید دستور داد اموال غارت شده را برگردانند و خودش نیز دویست دینار بر آن افزود.

امام چهارم علیه السلام آن دویست دینار را گرفت، و میان فقرا تقسیم کرد.^۱ همچنین نقل شده است که هنگام حرکت کاروان اهل بیت علیهم السلام از شام، یزید دستور داد محمل‌ها را زینت کنند و اموال فراوانی به خاندان حرم حسینی بدهند و آنگاه به ام کلثوم علیه السلام گفت: این اموال را در برابر مصیبت‌هایی که به شما رسیده، بردارید.

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۴.

اُمّ کلثوم علیها السلام فرمود: ای یزید چقدر تو بی حیا و بی شرمی! برادرم و اهل بیت ما را به قتل می‌رسانی و در مقابل به ما اموالی می‌دهی (تا آن را جبران کنی، هرگز چنین نخواهد بود).^۱

* * *

این ماجرا نشان می‌دهد که افکار عمومی مردم شام بر ضدّ یزید برانگیخته شده بود و او خود را در این ماجرای بزرگ شکسته خورده می‌دید، ناچار سعی می‌کرد با این اقدامات به ظاهر محبّت‌آمیز، از خشم مردم بکاهد، ولی اهل بیت با عدم تسلیم در برابر او خشم خویش را نشان دادند. این خاطرات در اذهان مردم شام باقی ماند و آن محیط امن را برای خاندان بنی‌امیه ناامن ساخت.

۲۲. محلّ دفن سر مقدّس

درباره محلّ دفن سر مقدّس امام حسین علیه السلام میان مورّخان گفتگوست. مرحوم محدّث قمی در نفس المهموم می‌نویسد:

در محلّ دفن سر مقدّس آن حضرت اختلاف نظر است؛ گروهی گفتند: یزید آن سر مقدّس را نزد عمرو بن سعید فرماندار مدینه فرستاد. عمرو گفت: من هرگز نمی‌خواستم یزید این سر را برای من بفرستد؛ سپس دستور داد آن را در بقیع - کنار قبر مادرش حضرت فاطمه علیها السلام - دفن کنند.^۲

بعضی می‌گویند: یزید آن سر مقدّس را در خزانه خود نگه داشت، تا آنکه شخصی به نام منصور بن جمهور آن را گرفت و در نزدیکی باب الفردیس (در دمشق) دفن کرد. برخی گویند: آن سر در خزانه یزید بود، تا آنکه سلیمان بن عبدالملک در زمان

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷ (با اندکی تصرّف و تلخیص).

۲. مرحوم محدّث قمی می‌نویسد: قول صحیح در مدفن حضرت زهرا علیها السلام آن است که در خانه خودش دفن شده، نه در بقیع. (نفس المهموم، ص ۲۶۹)

خلافتش آن را یافت و در پنج جامه دیبا کفن کرد و با گروهی از اصحاب بر آن نماز گذارد و دفن کردند.

ولی مشهور علمای امامیه معتقدند که آن سر شریف را امام سجاد علیه السلام به کربلا بازگرداند و کنار جسد شریف به خاک سپرد و یا نزدیک قبر امیر مؤمنان علیه السلام در نجف دفن کرده است.^۱

مرحوم سید بن طاووس نیز می نویسد: روایت شده است که سر مقدس آن حضرت به کربلا باز گردانده شده و کنار پیکر شریف آن حضرت به خاک سپرده شده است.^۲ بنابراین، مشهور و معروف میان عالمان امامیه آن است که سر مقدس آن حضرت در کربلا کنار پیکر شریفش دفن شد، این نظر با شواهد و شرایط تاریخی آن زمان سازگارتر است. زیرا بعد از خطبه های امام سجاد و زینب کبری علیهما السلام در شام و تغییر اوضاع شهر شام و افکار عمومی مردم آن سامان و تلاش یزید برای جلب نظر امام سجاد علیه السلام طبیعی است که آن سر شریف را در شام باقی نگذارد و به امام علیه السلام تحویل دهد. علاوه بر آن، گذاردن سر مقدس در خزانه و نگهداری آن برای چند سال کاملاً خلاف معمول و غیر متعارف است و سبب نفرت بیشتر مردم از خاندان اموی می گردید؛ لذا نظر مشهور علمای امامیه به واقع نزدیک تر به نظر می رسد.

مرحوم «مقرّم» نویسنده کتاب مقتل الحسین علیه السلام نیز می نویسد: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام موافقت یزید را به دست آورد، همه سرهای شهدا را از او طلب کرد تا آنها را در کربلا به خاک بسپارد و یزید نیز سرها را به آن حضرت سپرد و امام علیه السلام آنها را به بدن های شریفشان ملحق کرد.^۳

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۹، مرحوم علامه مجلسی نیز همین اقوال را با تفصیل بیشتری نقل کرده است.

(بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴-۱۴۵)

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵.

۳. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۲.

۲۳. حرکت از شام

پس از خطابه‌های امام سجاد (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام) و تغییر اوضاع شام و برپایی عزاداری توسط زینب کبری و خاندان اهل بیت (علیهم السلام) در شام، یزید بیش از این مصلحت ندید که آنان را در شام نگه دارد. از این رو دستور داد آنها را آماده بازگشت به مدینه نمایند. مطابق نقل علامه مجلسی، یزید از نعمان بن بشیر^۱ که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده بود، خواست آنها را آماده رفتن کند و مرد امین و مورد اعتمادی از شامیان را با آنها همراه سازد که آنان را با احترام و تحت مراقبت به مدینه برساند.

آنگاه که کاروان آماده حرکت شد، یزید، امام علی بن الحسین (علیه السلام) را خواست و (برای فرافکنی) گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را! اگر من با حسین (علیه السلام) بودم، هر چه می خواست به او می دادم و از کشته شدن او به هر قیمتی - هر چند در این راه بعضی از فرزندانم کشته می شدند - جلوگیری می کردم، ولی قضای الهی آنگونه که خودت دیده‌ای اتفاق افتاد، به هر حال، وقتی به وطن رسیدی هر چه نیاز داشتی برای من بنویس تا برآورده سازم.

کاروان خاندان حسینی از شام حرکت کرد، در میان راه هر گاه کاروان پیاده می شد، راهنمای کاروان و نگهبانان از آنها فاصله می گرفتند، تا آنها به آسودگی به کارهای خود برسند و نیازهایشان را برطرف سازند. همچنین از همراهی و مهربانی و رسیدگی به خواسته‌های کاروان اهل بیت (علیهم السلام) کوتاهی نمی کردند.^۲



۱. نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود حضرت مسلم به کوفه، فرماندار آنجا بود. یزید او را از فرمانداری برکنار و عبیدالله بن زیاد را بر آنجا گماشت. او به شام آمد، و در حمایت از یزید و پدرش معاویه کوشا بود، پس از هلاکت یزید، مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر ترغیب می کرد؛ اهالی حمص با او مخالفت کردند و در نهایت در سال ۶۴۴ او را کشتند. (استیعاب، شرح حال نعمان بن بشیر)

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

مطابق نقل شیخ مفید ریاست کاروان به عهده نعمان بن بشیر بود (ارشاد مفید، ص ۴۸۰) ولی از کلام علامه

بی شک این واکنشها به سبب ندامت و پشیمانی یزید از کردار خود نبود؛ زیرا تاریخ نشان می‌دهد که بعد از واقعه کربلا نیز از هیچ تضییقی بر اهل بیت (علیهم‌السلام) و شیعیان آنها فروگذار نمی‌کرد، بلکه جو اجتماعی شام بر اثر بیداری و آگاهی مردم به سبب خطبه‌های کوبنده امام سجاد (علیه‌السلام) و زینب کبری (علیه‌السلام) چنان ملتهب شده بود که اگر یزید غیر از این انجام می‌داد ممکن بود به یک شورش عمومی بر ضد او منتهی شود.

۲۴. زیارت عاشقانه جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری از صحابه رسول خدا و یاران با وفای اهل بیت (علیهم‌السلام) است. پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری از پیشگامان دعوت پیامبر برای هجرت به مدینه است. عبدالله بن عمرو در بیعت عقبه (در مکه) حضور داشت. در جنگ بدر و احد نیز در رکاب رسول خدا شرکت جست و در جنگ احد به شهادت رسید.^۱ جابر خود نیز در بیعت عقبه ثانیه - در حالی که کودک بود - در کنار پدرش شرکت داشت. وی از یاران برجسته رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود و در هیجده غزوه همراه پیامبر حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی (علیه‌السلام) بود. او در اواخر عمر نابینا گردید و در سال ۷۴ یا ۷۷ هجری در سن ۹۴ سالگی وفات یافت.^۲

→ مجلسی و طبری (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) استفاده می‌شود که یزید از نعمان بن بشیر خواست این کاروان را آماده حرکت کند و مردی مورد اعتماد را همراه با مراقبان و محافظان با آنها روانه نماید. از این رو در قمع‌مقام زخار (ص ۵۷۹) آمده است که مطابق قولی سرپرستی آنان به عهده بشیر بن حذلم بود. به هر حال، ممکن است سرپرستی این گروه را نعمان بن بشیر عهده داشته و بشیر بن حذلم از نگهبانان همراه بوده که بعداً به هنگام ورود به مدینه، امام سجاد (علیه‌السلام) از او خواست تا خبر ورودشان را به اطلاع مردم برساند؛ و یا نعمان بن بشیر از همان شام این کاروان را آماده رفتن نمود و سرپرستی و راهنمایی کاروان را به عهده بشیر بن حذلم نهاد، اما خودش همراه آنان نبود.

۱. رجوع کنید به: الاصابة في معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۶۲. (شرح حال عبدالله بن عمرو بن حرام)
۲. رجوع کنید به: الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۱۹؛ دائرة المعارف الشيعة العامة، ج ۷، ص ۷۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۱؛ اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۴۷.

عطیه عوفی^۱ می‌گوید: همراه با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) حرکت کردیم؛ وقتی به کربلا رسیدیم، جابر وارد رودخانه فرات شد و غسل (زیارت) کرد؛ آنگاه لنگی بر کمر بست و حوله‌ای بر دوش انداخت (همانند لباس محرم) و سپس خود را خوشبو نمود و به سمت قبر امام حسین (علیه السلام) حرکت کرد. به هنگام حرکت همواره ذکر می‌گفت، تا آنکه به قبر نزدیک شدیم.

در آن هنگام به من گفت: دستم را روی قبر بگذار. هنگامی که دستش را روی قبر گذاشتم، جابر بیهوش بر روی قبر افتاد.

من آب به صورت جابر پاشیدم تا به هوش آمد. آنگاه سه بار صدا زد «یا حسین»^۲ و ادامه داد: «حَبِيبٌ لَا يُحِبُّ حَبِيبَهُ؛ آیا دوست، پاسخ دوستش را نمی‌دهد؟!»

سپس با خودش گفت: «چگونه (حسین) پاسخت را بدهد، در حالی که میان خون آغشته شده و بین بدن و سرش جدایی افتاده است؟»

سپس افزود: «فَأَشْهَدُ أَنَّ ابْنَ خَيْرِ النَّبِيِّينَ، وَابْنَ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ حَلِيفِ التَّقْوَى، وَسَلِيلُ الْهُدَى، وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، وَابْنُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَمَالَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَقَدْ غَذَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَرَبَّيْتَ فِي حِجْرِ الْمُتَّقِينَ، وَرَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ، وَفُطِنْتَ بِالْإِسْلَامِ، فَطُبِّتَ حَيًّا، وَطُبِّتَ مَيِّتًا، غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَبِيبَةٍ لِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَّةٍ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ، فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يُحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا؛ گواهی می‌دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند سرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و از سلاله هدایتی. تو پنجمین فرد از اصحاب کسایی، و فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه‌ای که بانوی همه زنان است. چرا چنین نباشد! (و این همه شرافت و بزرگی

۱. شیخ طوسی در رجال خود عطیه عوفی را از اصحاب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شمرده است؛ وی از قبيله همدان و دارای کتابی در تفسیر بوده است. خود او می‌گوید: من قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم، ولی قرائت قرآن را هفتاد بار نزد او خواندم. (رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عطیه)

۲. در نقلی دیگر آمده که جابر نخست سه بار تکبیر گفت و آنگاه زیارت نامه‌ای خواند. (رجوع کنید به:

نداشته باشی) در حالی که بزرگ پیامبران با دست خویش به تو غذا داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر نوشیدی و با اعتقاد به اسلام از شیر باز گرفته شدی؛ تو پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی، جز آنکه دل‌های مؤمنان از فراق آسوده نیست در حالی که شک ندارند جایگاه بلندی برای توست؛ پس سلام و رضوان الهی بر تو باد. و (من) گواهی می‌دهم که تو بر همان طریقی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت (و در دفاع از حق به شهادت رسید).

آنگاه چشمش را (مانند یک انسان بینا) به اطراف قبر گردانید و (و خطاب به سایر شهیدان) گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحُسَيْنِ، وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ، وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ؛ درود بر شما ای ارواحی که بر آستان حسین فرود آمده، و در کنارش آرام گرفتید؛ گواهی می‌دهم که شما نماز را بر پا داشتید و زکات را ادا کردید، امر به معروف و نهی از منکر نمودید و با ملحدان و بی‌دینان پیکار کردید و تا هنگام مرگ خدا را عبادت نمودید».

آنگاه افزود: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق برای پیامبری برانگیخت، ما با شما شهیدان در راهی که وارد شده‌اید، شریکیم!».

«عَظِيَّة» که این سخن را شنید، با شگفتی پرسید: «چگونه ما شریک (رزم و شهادت) آنها هستیم، با آن که (برای یاری حسین علیه السلام) نه فراز و نشیبی را پیمودیم و نه شمشیری زدیم، درحالی که اینان، میان سرها و بدن‌هایشان جدایی افتاد (و به شهادت رسیدند) و فرزندان‌شان یتیم شدند و زنان‌شان بی‌شوهر؟».

جابر پاسخ داد: «يَا عَظِيَّةُ! سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ، وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نَبِيَّ وَنَبِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ؛ ای عَظِيَّة! از حبیبم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «هرکس گروهی را دوست داشته باشد در قیامت با آنان محشور خواهد شد و هرکس عمل گروهی را دوست داشته باشد، در عمل آنها شریک است». سوگند به خدایی که محمد را به حق برای رسالت

برانگیخت، (اگر من بر اثر ناتوانی نتوانستم همراه امام حسین علیه السلام باشم، ولی) نیت و خواسته من و یارانم، بر همان مسیری است که حسین علیه السلام و یارانش پیموده‌اند.^۱

* * *

ورود جابر صحابی بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین حسینی برای زیارت قبر پاک آن حضرت و سایر شهدای راه خدا، در واقع این هدف را دنبال می‌کرد که سدّ خفقان را بشکند و راه را برای زائران حسینی بگشاید تا با زیارت پرشورشان پرچم عاشورا را در کربلا برافرازند و خاطره شهیدان را همواره زنده نگه دارند و مبارزه دامنه‌داری را از این طریق بر ضدّ دشمن آغاز کنند.

اضافه بر این، زیارت این صحابی بزرگ، درسی است برای نابخردانی که از زیارت قبور اولیاءالله به خاطر کج فهمی و عدم درک حقیقت تعلیمات اسلام، ممانعت به عمل می‌آورند.

۲۵. بررسی ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کربلا

درباره ورود کاروان اسیران از شام به کربلا در روز اربعین اختلاف نظر است، مرحوم سیدبن طاووس در کتاب خود می‌نویسد: «وقتی که خاندان امام حسین علیه السلام را از شام به سوی مدینه حرکت دادند و (به دو راهی مسیر مدینه و) عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را به کربلا ببر. هنگامی که این جمعیت به کربلا رسیدند، در آنجا جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردان دیگر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند؛ این دو گروه در یک روز با یکدیگر ملاقات کردند و با گریه و اندوه و سرو سینه زنان با یکدیگر دیدار نمودند. در آنجا مجلس غم و اندوه و ماتم برپا کردند و زنان روستاهای مجاور کربلا نیز به آنها پیوستند و چند روز در آنجا مجلس ماتم پرشوری برپا شد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۰، ح ۶۲.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵.

از طرفی می‌دانیم که جابر در روز اربعین به زیارت امام حسین علیه السلام آمده بود^۱ و ملاقات آنها با یکدیگر در آن روز اتفاق افتاد؛ در نتیجه، اهل بیت علیهم السلام نیز در روز اربعین به کربلا آمدند.

ولی ورود اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین به کربلا از دو جهت مورد تردید قرار گرفته است؛ نخست از نگاه تاریخی نظرات مخالفی در این زمینه ابراز شده و دیگر آنکه بُعد مسافت مانع تحقق چنین امری است؛ در این جا هر دو وجه را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ ابتدا اقوالی که پیرامون این مسأله وجود دارد:

۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا

قول اول، آن است که اهل بیت علیهم السلام در همان سال ۶۱ در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند که همان نظر سید بن طاووس در لهوف است و ابن نما نیز همین را معتقد است.^۲

در نفس المهموم از قول «تاریخ حبیب السیر» آمده است که یزید سرهای شهیدان را به علی بن الحسین علیه السلام تسلیم کرد و آن حضرت سرها را روز بیستم صفر به بدن‌ها ملحق کرده و سپس به مدینه بازگشت،^۳ و در مقتل الحسین مقرر این سخن از ابوریحان بیرونی در - الآثار الباقیه - نیز نقل شده است.^۴

۱. شیخ طوسی در مصباح المتعجل، ص ۵۴۸، و شیخ مفید در مسائر الشیعه، ص ۴۶، به این مطلب تصریح کرده‌اند (همچنین رجوع کنید به: منتهی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه السلام).

۲. مثير الاحزان، ص ۱۰۷. شیخ بهایی نیز معتقد است در اربعین حسینی، اهل بیت علیهم السلام به کربلا آمدند و با جابر ملاقات کردند (توضیح المقاصد، ص ۶) هر چند وی اربعین را روز نوزده صفر می‌داند، ولی با توجه به آنکه امام حسین در عصر عاشورا به شهادت رسید، باید ابتدای اربعین را از روز یازدهم حساب کرد و لذا بیستم صفر، اربعین آن حضرت می‌شود. (رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۲۰۱-۲۰۲)

۳. نفس المهموم، ص ۲۶۹.

۴. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۶۳.

مطابق این سخن، می توان گفت که اهل بیت نیز همراه امام سجاد علیه السلام در روز اربعین به کربلا آمدند و سخن سید بن طاووس تقویت می شود.

قول دوم، از شیخ مفید است که می نویسد: «روز بیستم صفر روزی است که خاندان حرم حسینی از شام به مدینه آمدند، و این روز همان روزی است که جابر بن عبدالله انصاری به کربلا برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمد و او نخستین کسی است که قبر آن حضرت را زیارت کرد».^۱

شیخ طوسی نیز در مصباح المتعجد تصریح می کند: روز بیستم صفر، روز ورود حرم حسینی از شام به مدینه است.^۲

قول سوم، از سید بن طاووس در کتاب اقبال است که ایشان در این کتاب، هم ورود حرم حسینی را در اربعین به کربلا بعید می شمرد و هم ورودشان را به مدینه^۳ و علامه مجلسی نیز این هر دو را بعید می داند.^۴ در واقع سید بن طاووس که کتاب اقبال را پس از لهوف نوشته، نظر نخست خویش را نمی پذیرد، هر چند می گوید: ممکن است آنها به کربلا رفته باشند، ولی نه در روز بیستم صفر.^۵

قول چهارم و پنجم، آنکه به هنگام رفتن از کوفه به شام، نخست به کربلا آمده اند^۶ و یا آنکه بعد از مراجعت از شام به مدینه، در زمان دیگری به کربلا آمده اند.

۱. مساز الشیعه، ص ۴۶.

۲. مصباح المتعجد، ص ۵۴۸.

۳. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۰-۱۰۱. وی می نویسد: پس از ورود کاروان اسیران به کوفه، عبیدالله بن زیاد برای یزید نامه نوشت تا تکلیفش را درباره اسرا روشن سازد و یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه کند، این رفت و برگشت و سپس حرکت و رسیدن به شام بیست روز یا بیشتر طول می کشید؛ و از طرفی وقتی آنها به شام رسیدند، در آنجا نیز آنها را یک ماه در مکانی که از سرما و گرما حفظشان نمی کرد، جای دادند؛ بنابراین، طبیعت کار اقتضا می کند که آنها بیش از چهل روز از شهادت امام حسین به عراق و یا مدینه برسند.

۴. زاد المعاد، ص ۴۰۲.

۵. اقبال، ص ۱۰۱.

۶. قول چهارم را ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۷۶) انتخاب کرده است. مرحوم شعرانی نیز در ترجمه نفس المهموم (ص ۲۷۰) این قول را ترجیح داده است.

این دو قول را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال به برخی نسبت داده؛ ولی آنها را ضعیف شمرده است؛ چرا که در نقل‌ها نیامده است.

قول ششم، آن است که خاندان حسینی در سال ۶۲ یعنی یک سال بعد، در روز بیستم صفر به کربلا آمده‌اند؛ که این قول را فرهاد میرزا در کتاب «مقام زخار» انتخاب کرده است.^۱

مطابق آنچه گفته شد، «سید بن طاووس» در «لُهوْف» و «ابن نما» در «مثیر الاحزان» و «شیخ بهایی» در «توضیح المقاصد» معتقدند اهل بیت علیهم‌السلام در اربعین اوّل به کربلا آمدند و مقصود، اربعین سال ۶۱ است؛ زیرا گفته‌اند به هنگام مراجعت از شام از راهنمای کاروان خواستند آنها را به کربلا ببرد؛ ولی بسیاری دیگر از مورّخان و صاحب نظران این سخن را نپذیرفتند. آنان نیز اقوال گوناگونی داشته‌اند و همین اختلاف اقوال و گوناگونی دیدگاه‌ها سبب تردید شده است.

۲. بُعد مسافت و توقف‌های طولانی

آنچه که سبب تردید حضور خاندان حسینی در اربعین سال ۶۱ در کربلا شده است، بُعد مسافت از کوفه به شام و سپس از شام به کربلاست؛ بویژه آنکه آنان را در میان راه و در شام مدت زیادی نگه داشتند.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در این باره می‌نویسد:

«ثقات محدّثین و مورّخین متّفقند که بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام عمر سعد نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد روانه کرد و از پس آن، در روز دیگر اهل بیت علیهم‌السلام را به کوفه برد. ابن زیاد نیز پس از شهادت اهل بیت علیهم‌السلام آنها را زندانی نمود و نامه‌ای به یزید نوشت که با سرها و اسیران چه کند؟ یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه سازد و پس از آن بود که آنها را روانه شام ساخت.

۱. مقام زخار، ص ۵۸۶.

همچنین از کتاب‌های معتبر نقل شده است که آنها را از راه اصلی و شهرها و آبادی‌ها عبور دادند که قریب به چهل منزل می‌شود و حتی اگر بگوییم آنها را از بیابان و مسیر غیر اصلی عبور داده باشند، نزدیک به بیست روز طول می‌کشید؛ چراکه میان کوفه و شام به خط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است و در شام هم قریب به یک ماه توقّف کرده‌اند، همان‌گونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است.

بنابراین، با ملاحظه مسائل فوق، بسیار بعید است که اهل بیت علیهم‌السلام در بیستم صفر و روز ورود جابر به کربلا، وارد کربلا شده باشند و خود سید در اقبال آن را بعید شمرده است؛ علاوه بر آنکه بزرگان حدیث و تاریخ و سیره به این مطلب اشاره‌ای نکرده‌اند، با آنکه شایسته ذکر بود. بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند، روز بیستم صفر آنها به مدینه آمده‌اند.

همچنین در کتاب مصباح الزائر از سید بن طاووس و بشاره المصطفی از عمادالدین ابوالقاسم آملی که هر دو از کتاب‌های معتبرند، ماجرای ورود جابر به کربلا آمده است، ولی هرگز نامی از ورود اهل بیت علیهم‌السلام در آن هنگام برده نشده است؛ با آنکه به حسب مقام شایسته ذکر بود.^۱

مرحوم حاجی نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان»^۲ و «علامه شهید مرتضی مطهری» در «حماسه حسینی» نیز آن را بعید، بلکه ناممکن دانسته‌اند.^۳

این نکته لازم به ذکر است که اگر بعد مسافت و توقف طولانی اهل بیت علیهم‌السلام در شام را بپذیریم (همانگونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است)، هم ورود آنان در بیستم صفر به کربلا بعید است و هم به مدینه؛ و این سخن با قول شیخ مفید، شیخ طوسی و کفعمی که معتقدند بیستم صفر ورود خاندان حرم حسینی به مدینه بود نیز ناسازگار است.

۱. متبھی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه‌السلام. (با تلخیص و تصرف)

۲. لؤلؤ و مرجان، ص ۱۸۱-۱۹۲.

۳. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰.

ولی در هر حال، امکان ورود اهل بیت حسینی علیه السلام را در اربعین اول به کربلا نمی‌توان به کلی انکار کرد، به چند دلیل:

۱. تصریح مورخانی قبل از سید بن طاووس

هرچند برخی از محققان گفته‌اند که این سخن نخستین بار توسط سید بن طاووس در قرن هفتم مطرح شد، ولی جستجوی تاریخی نشان می‌دهد، پیش از آن بزرگوار و یا معاصر با وی دیگران نیز این مطلب را ابراز داشته‌اند، که در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

الف) ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ ق) در الآثار الباقیه می‌نویسد: «در بیستم ماه صفر بعد از خروج اهل بیت از شام، سرهای مبارک شهدا به کربلا آورده شد و کنار بدن‌ها دفن گردید»^۱ البته خواهد آمد که این سرها توسط امام سجاد علیه السلام به کربلا آورده شد. ب) عمادالدین طبری آملی (متوفای اوایل قرن ششم) در کتاب **بشارة المصطفی** به آن تصریح کرده است؛ وی در این کتاب پس از نقل ماجرای زیارت جابر و عطیه آورده است: در این میان جمعیتی را دیدند از مسیر شام به کربلا نزدیک می‌شود. جابر به عطیه گفت: برو ببین اینها چه کسانی هستند؟

عطیه رفت و برگشت و به جابر گفت: ای جابر، برخیز و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله استقبال کن؛ چرا که حضرت زین العابدین علیه السلام به همراه عمه‌ها و خواهرانش می‌آیند. جابر برخاست و با سروپای برهنه به استقبال آن کاروان شتافت؛ وقتی که به امام زین العابدین علیه السلام نزدیک شد، امام به او فرمود: «أَنْتَ جَابِرٌ؟ تَو جَابِرِي؟» پاسخ داد: آری، امام فرمود: «يَا جَابِرُ هِمْنًا وَاللَّهِ قَتَلْتُ رِجَالُنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسَيِّئَتْ نِسَاؤُنَا، وَحُرِّقَتْ خِيَامُنَا؛ ای جابر به خدا سوگند! اینجا مردان ما کشته شدند، اطفال ما سربریده شد، زنان ما اسیر گردیده و خیمه‌های ما سوزانده شد».^۲

۱. الآثار الباقیه، ص ۳۳۱. (مطابق نقل مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۳)

۲. رجوع کنید به: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷. (شرح حال جابر بن عبدالله انصاری)

ج) ابن نما (متوفای اواخر قرن هفتم) در **مثیر الاحزان** ماجرای ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا و ملاقات با جابر را با صراحت نقل کرده است.^۱
 بنابراین، مطابق نقل ها، ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلا بعید به نظر نمی رسد.

۲. الحاق سرهای شهدا به بدن ها

همچنین برخی دیگر از صاحب نظران هر چند به این مطلب (ورود اهل بیت در اربعین به کربلا) تصریح نکرده اند، ولی لازمه سخنانشان مطلب فوق است. آنان که می نویسند: امام سجاد علیه السلام سر مبارک امام حسین علیه السلام را به کربلا آورد و به بدن پدر بزرگوارش ملحق کرد. و یا می نویسند: سر مبارکش به کربلا برگردانده شد، هر چند نام امام سجاد علیه السلام را ذکر نکرده اند. این سخن با ضمیمه این نکته که ورود آن حضرت به کربلا را، جز در اربعین حسینی ننوشته اند، و الحاق سر نیز فقط توسط آن حضرت صورت گرفت، می توان نتیجه گرفت که ورود آنان به کربلا و الحاق سرها در همان بیستم صفر بوده است؛ بخشی از این مطلب پیش از این در بحث دفن سرهای شهدا ذکر شده که در این جا تکرار می شود و به پاره ای دیگر از اقوال نیز اشاره می کنیم:

الف) شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) می نویسد: «امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام به همراه سرهای مبارک شهیدان (از دمشق) خارج شدند و سرهای مقدس را به کربلا باز گردانند و (به خاک سپردند)».^۲

ب) فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ق) نیز می نویسد: «خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام

۱. مثیر الاحزان، ص ۱۰۷، جعفر بن محمد بن جعفر معروف به ابن نما، حلی حدود سال ۶۸۰ وفات یافت.

(اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۶) و با سید بن طاووس که وفاتش سال ۶۶۴ است، معاصر بوده است.

۲. امالی صدوق، مجلس ۳۱، ص ۱۶۸، ح ۴. (خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِالنَّسْوَةِ وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ)

بِالنُّسُوءِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ؛ امام علی بن الحسین علیه السلام همراه با زنان، سر امام حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند.^۱

(ج) ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ق) نیز در مناقب، اعاده سر مطهر امام حسین علیه السلام را به بدنش ذکر کرده است.^۲

(د) عالم بزرگ اهل سنت سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴ق) نیز می نویسد: «الْأَشْهُرُ أَنَّهُ رُدَّ إِلَى كَرْبَلَاءَ قَدْفِنَ مَعَ الْجَسَدِ؛ قول مشهورتر آن است که سر مبارک آن حضرت به کربلا آورده شد و در کنار پیکر مطهرش دفن گردید».^۳

(ه) علامه مجلسی نیز می نویسد: «مشهور میان علمای امامیه آن است که سر مبارک آن حضرت کنار پیکر شریفش به خاک سپرده شد و این کار توسط امام علی بن الحسین علیه السلام انجام گرفت».^۴

(و) شبلینجی عالم بزرگ اهل سنت نیز می نویسد: «امامیه معتقد است بعد از چهل روز از شهادت امام حسین علیه السلام سر مطهر آن حضرت به بدنش در کربلا ملحق شد».^۵ بنابراین، با توجه به این نکته که سرهای شهدا به کربلا بازگردانده شد و آن هم توسط امام سجاد علیه السلام صورت گرفت و در کنار بدنهای مطهر به خاک سپرده شد و از سوی دیگر نقل نشده است که آن حضرت پس از ورود به مدینه، سرها را به کربلا آورده باشد و یا کاروان را به مدینه فرستاده و خود به تنهایی به کربلا آمده باشد؛ می توان از آن استفاده کرد که امام سجاد علیه السلام همراه خواهران و عمه ها و دیگر بازماندگان حادثه عاشورا به کربلا آمده است (همانگونه که شیخ صدوق و فتال نیشابوری به آن تصریح کرده اند) و ضمن دفن سرهای شهیدان، بار دیگر با شهدای

۱. روضة الواعظین، ص ۱۹۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵.

۳. تذکرة الخواص، ص ۱۵۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۵. نورالابصار، ج ۲، ص ۴۴.

کربلا تجدید خاطره نمودند؛ هرچند در پاره‌ای از این نقل‌ها نیامده است که آن روز، بیستم صفر و یا با روز ورود جابر بن عبدالله همراه بوده است، اما در پاره‌ای دیگر از نقل‌ها به آن تصریح شده است (مانند سخن ابوریحان بیرونی) و آنها که انتقال سرها را به کربلا آورده‌اند، نیز تاریخ دیگری ذکر نکرده‌اند؛ لذا با توجه به سخن کسانی که معتقدند ورود اهل بیت علیهم‌السلام به کربلا در بیستم صفر بوده، می‌توان نتیجه گرفت که الحاق سرها توسط امام سجاد علیه‌السلام همراه دیگر اعضای کاروان در همان روز اتفاق افتاده است.

نکته قابل توجه دیگر آن که در روایات متعددی آمده است که آسمان و زمین چهل روز پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام بر آن حضرت گریستند؛^۱ ممکن است این غم و اندوه آسمان و زمین که از روز شهادت سالار شهیدان اتفاق افتاد، تا روزی که سرها به بدن‌ها ملحق شد، ادامه داشت و پس از چهل روز که این کار انجام شد، کائنات قرار و آرام یافتند!

۳. سنت زیارت اربعین

می‌دانیم که از سنت‌های بیستم صفر و اربعین حسینی زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است: «نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: به جا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در هر شب و روز (۱۷ رکعت نماز واجب و ۳۴ رکعت نافله) و زیارت اربعین (امام حسین علیه‌السلام) و انگشتر بر دست راست نهادن، و پیشانی را به هنگام سجده، بر خاک گذاردن و بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز بلند گفتن».^۲

همچنین برای این روز زیارت مخصوصی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.^۳

۱. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ح ۱۳؛ ص ۲۱۰، ح ۱۸؛ ح ۲۲ و ح ۲۳.

۲. مصباح المتعبد، ص ۷۸۷؛ اقبال، ص ۵۸۹.

۳. رجوع کنید به: مفاتیح نوین، زیارت اربعین. (ص ۳۹۳)

از گذشته دور تا زمان ما، هر زمان که شیعیان فرصتی پیدا می‌کردند، روز اربعین حسینی را به کربلا می‌رفتند و با شور و هیجان و اخلاص، آن حضرت را زیارت می‌نمودند. در این سال‌ها نیز میلیون‌ها عاشق دلسوخته اربعین را به کربلا می‌روند و شهیدان کربلا را زیارت می‌کنند.

اکنون پرسش آن است که چرا چنین زیارتی در این روز مستحب شمرده شد؟ مرحوم علامه مجلسی در زاد المعاد می‌نویسد: «چون جابر که از بزرگان صحابه بود، اساس این کار را گذاشت، می‌تواند دلیل فضیلت زیارت آن حضرت در این روز شده باشد» ولی با این حال، احتمال می‌دهد وجوه دیگری داشته باشد که بر ما مخفی است.^۱

اما به نظر می‌رسد که نمی‌تواند این همه اهتمام نسبت به زیارت اربعین و آن را از علائم مؤمن شمردن و نقل زیارت نامه‌ای مخصوص از سوی امام صادق (ع)، به صرف زیارت آن حضرت از سوی جابر بن عبدالله انصاری در اربعین باشد؛ به ویژه آنکه زیارت اربعین ویژه امام حسین (ع) است و درباره هیچ یک از دیگر معصومان چنین زیارتی وارد نشده است. بلکه همانطور که دانشمند بزرگ و محقق شهیر ابوریحان بیرونی گفته است: «وَفِي الْعِشْرِينَ رُذُّ رَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) إِلَى جُثَّتِهِ حَتَّى دُفِنَ مَعَ جُثَّتِهِ، وَ فِيهِ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ؛ در بیستم صفر سر مطهر امام حسین (ع) به پیکرش بازگردانده شد و همراه آن به خاک سپرده شد و در همین روز زیارت اربعین وارد شده است»^۲، زیارت اربعین پس از الحاق سر آن حضرت به بدنش در روز بیستم صفر، سنت گردید و می‌دانیم سر مبارک آن حضرت توسط امام سجاد (ع) به کربلا آورده شد؛ لذا به نظر می‌رسد که این همه اهمیت زیارت اربعین نه به خاطر زیارت آن حضرت توسط جابر عبدالله انصاری در چنین روزی است، بلکه به سبب الحاق سرهای شهدا در این روز توسط امام

۱. زاد المعاد، ص ۴۰۲.

۲. الآثار الباقية، ص ۳۳۱.

سجاد علیه السلام و زیارت آن قبور پاک، توسط امام علیه السلام و کاروان حرم حسینی در اربعین است و این عمل، از شعائر مهم شیعه و در کنار ۵۱ رکعت نماز و سجده بر خاک، مطرح شد. از این رو، علامه مجلسی در زادالمعاد می نویسد: «مشهور آن است که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز، آن است که امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این روز بعد از مراجعت از شام به کربلای معلی وارد شدند و سرهای مطهر شهداء را به بدن های ایشان ملحق کردند».^۱ هرچند خود او ورود آنها را در بیستم صفر به کربلا بعید می داند، ولی سخنان وی نشان می دهد که در زمان مرحوم علامه مجلسی نیز این نکته مشهور بوده است که اهمیت زیارت اربعین، به سبب زیارت شهدای کربلا و الحاق سرها به بدن ها توسط امام زین العابدین علیه السلام بوده است.

در نتیجه با توجه به این نکته که اربعین فی حدّ نفسه امتیازی ندارد، آن گونه که شب های جمعه و نیمه شعبان و لیالی قدر و عیدین و عرفه، بر سایر ایام و لیالی امتیاز دارند، باید در اربعین امام حسین علیه السلام حادثه ویژه ای اتفاق افتاده باشد که آن را از سایر روزهای قبل و بعدش ممتاز ساخته باشد و این جز با الحاق سرهای شهدا به بدن هایشان و زیارت قبور شهدا توسط امام سجاد علیه السلام و کاروان همراه، نمی تواند باشد.

اما مسأله بُعد مسافت و توقف طولانی مدت در شام که اشکال عمده ای برای تحقق چنین حادثه ای شمرده شده را می توان این گونه پاسخ داد:

در کتاب های متعددی آمده است که روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اوّل صفر بوده است که پیش از این به آن اشاره شد، و بنی امیه نیز آن روز را برای خود عید قرار دادند.^۲

۱. زادالمعاد، ص ۴۰۲.

۲. شهید آیت الله قاضی طباطبایی می نویسد: در برخی از کتاب های معتبر آمده است که ۱۵ ماه محرم اسرار از کوفه حرکت دادند و در حدود ده تا پانزده روز به شام رسیدند. (تحقیق درباره اربعین، ص ۲۳)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز می نویسد: «شیخ کفعمی و شیخ بهائی و محدث کاشانی گفته اند: روز اول صفر، سر حضرت سیدالشهداء را به شام آوردند و بنی امیه آن روز را عید گرفتند و اندوه مؤمنان در این روز تازه گردید...»^۱

چنانکه گذشت کاروان اسیران نیز همراه با سرها وارد شام شدند؛ بنابراین، آنها روز اول صفر در شام بودند.

اما زمان حضور آنان در شام، آنگونه که سید در اقبال نوشته و آن را یک ماه دانسته است، بعید به نظر می رسد؛ زیرا نقل شده است که پس از خطبه های حضرت زینب و امام سجاد (علیه السلام) و تغییر اوضاع شام، کاروان اهل بیت (علیهم السلام) از یزید اجازه گرفتند که در شام عزاداری کنند و آنها به مدت چند روز مجلس عزای بپا داشتند تا آنکه به یزید گفته شد، مصلحت نیست اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را در این شهر نگه دارید؛ آنها را مهیای سفر حجاز کن؛ و او نیز چنین کرد.^۲

مرحوم شیخ مفید نیز می نویسد: پس از اتمام جلسه یزید، دستور داده شد که آنها را در خانه ای نزدیک قصر یزید اقامت دهند، سپس می افزاید: «فَأَقَامُوا أَيَّاماً ثُمَّ نَدَبَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ...» چند روزی در آنجا اقامت گزیدند، سپس نعمان بن بشیر را فرا خواند و دستور داد آنها را آماده رفتن کند.^۳

مورخ معروف «طبری» می نویسد: «آنها به مدت سه روز (در شام) مراسم ماتم برپا کردند».^۴

بنابراین، اقامت آنها در شام به مدت یک ماه جز توسط سید در اقبال نقل نشده است و با توجه به وضع شام و افشاگری های اهل بیت به نظر نمی رسد که مصلحت

۱. نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲. نفس المهموم، ص ۲۶۳ و ۲۶۵.

۳. ارشاد مفید، ص ۴۸۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

دستگاه اموی در آن بود که اهل بیت علیهم السلام را مدت طولانی در شام نگه دارند و سخن کسانی که می‌نویسند ایامی چند در آنجا بودند، صحیح‌تر است.

در نتیجه اگر از روز ورود آنها به شام که اول صفر بوده و حضور در مجلس یزید و آنگاه ماندن حداکثر هفت روز را بپذیریم، باید اهل بیت علیهم السلام را دوازده روز مانده به بیستم صفر از شام حرکت داده باشند، و این مدت زمانی، برای رسیدن کاروان از شام به کربلا کافی است؛ زیرا:

۱. جناب سید بن طاووس با آنکه در اقبال ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام را در اربعین به کربلا بعید می‌داند، ولی می‌نویسد: «رفت و برگشت از کوفه به شام بیست روز طول می‌کشد».^۱ بنابراین در مدت ۱۲ روز می‌توان از شام به کربلا رسید.

۲. در تاریخ آمده است: آنگاه که مروان بن حکم، سردار سپاهش عامر بن ربیع را با یکصد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار اعزام کرد، آنها در مدت ده روز به کوفه رسیدند.^۲

بدیهی است، اگر بتوان لشکری یکصد هزار نفری را طی مدت ده روز به کوفه رساند، رسیدن کاروانی کوچک در مدت ۱۲ روز به کربلا مشکلی ندارد.

مرحوم شهید قاضی طباطبایی موارد متعدد تاریخی ذکر کرده است که می‌توان مسیر شام به عراق را در کمتر از ده روز طی کرد و حتی از مرحوم سید محسن امین نویسنده کتاب اعیان الشیعه نقل می‌کند: راهی میان شام و عراق است که مستقیم است و عرب‌های عقیل در زمان ما از آن راه می‌روند و در مدت یک هفته به عراق می‌رسند.^۳

۳. امام حسین علیه السلام مسیر میان مدینه و مکه را که حدود ۴۷۰ کیلومتر است به مدت پنج

۱. اقبال، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۱.

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۱۸-۳۰.

روز پیمود، زیرا آن حضرت دو روز مانده به پایان ماه رجب از مدینه حرکت کرد و روز سوم شعبان وارد مکه شد.^۱ بنابراین، مسیر شام تا کربلا که قریب ۶۰۰ کیلومتر است را می‌توان به راحتی در مدت ده روز پیمود (دقت کنید!).

* * *

به هر حال، از مجموع شواهد و قرائن و کلماتی که از عالمان و محققان ذکر شد، می‌توان ورود اهل بیت علیهم‌السلام را در روز اربعین به کربلا تقویت کرد و سخنان آنان که معتقدند کاروان اهل بیت علیهم‌السلام با جابر و همراهانش در کربلا ملاقات کردند و به عزاداری پرداختند، پذیرفت. و اگر جناب سید بن طاووس در اقبال آن را بعید می‌شمرد مشکلی ایجاد نمی‌کند، چرا که ایشان با فرض ماندن آنها به مدت یک ماه در شام، ورود آنها را در روز اربعین به کربلا نمی‌پذیرد، همان‌گونه که ورودشان را در این تاریخ به مدینه نیز قبول ندارد؛ ولی هنگامی که ثابت شد، کاروان اسرا کمتر از ده روز در شام مانده‌اند، پذیرش سخن سید بن طاووس در لهوف که ورود آنها را به کربلا همزمان با ورود جابر از قول راوی نقل کرده، به حقیقت نزدیک‌تر است.

در واقع، سید بن طاووس در تاریخ معتبری این حادثه را دیده بود و آن را در لهوف نقل کرده، ولی بعداً که در تاریخ دیگری خوانده است آنها به مدت یک ماه در شام مانده‌اند، ورود کاروان اهل بیت علیهم‌السلام را در روز اربعین به کربلا ناممکن دانسته است. در نتیجه، با ردّ سخن آنان که اقامت یک ماهه را در شام مطرح کرده‌اند، موضوع ورود اهل بیت علیهم‌السلام در اربعین سال ۶۱ به کربلا تثبیت می‌شود.

طبیعت امر نیز اقتضا می‌کند که این کاروان قبل از رفتن به مدینه بار دیگر با آسودگی به کربلا بروند و با قبور شهدا تجدید دیدار نمایند.

۱. ارشاد مفید، ص ۳۷۵ و ۳۷۷؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۱۴۰.

مرحوم حاج میرزا ارباب (از علمای معروف قم) می‌نویسد: «به حسب عادت بعید می‌نماید که آن قافله دل شکسته که با اکراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری منع شدند و اجساد شریفه شهدای خود را در مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدّسه و اطلاع بر حال، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدّسه فائز نشده، برگردند».^۱

اربیین در کربلا چه گذشت؟

مطابق نقل سید بن طاووس کاروان اهل بیت (علیهم‌السلام) در کربلا با جابر و یارانش ملاقات کردند و با گریه و ناله و زاری به استقبال یکدیگر شتافتند و چند روزی را در کربلا به اقامه عزا پرداختند.

اینک جای آن دارد که حال و هوای گروهی که پس از چهل روز، بار دیگر به کربلا آمده‌اند، را مجسم کرد. اینان به مکانی قدم گذاشته‌اند که باخاطرات تلخ و کوهی از اندوه و غم آنجا را ترک گفتند. جایی که چهل روز پیش، پرپر شدن عزیزان خود را مشاهده کردند و با چشمان خود غربت پدران و برادران و عموها و عموزادگان خود را دیدند. بر زینب کبری (علیها‌السلام) چه گذشت؟ او که پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) رهبری کاروان اسیران را - به همراه امام سجاد (علیه‌السلام) - به عهده داشت، و همه جا از جان او و زنان و کودکان مراقبت می‌کرد و گاه خود را سپر بالای آنها قرار می‌داد و در کوفه و شام با افشاگری‌هایش ظالمان را رسوا ساخت، بذر انقلاب را در همه جا پاشید و پیام خونین کربلا را به گوش مردم رساند، اینک با بدن رنجور و تن مجروح، ولی روسفید و سرافراز به زیارت مولا و برادر عزیزش حسین بن علی (علیه‌السلام) آمده است.

خاطرات بودنش با برادر، همراهی او در مسیر مدینه به مکه و از مکه تا کربلا،

۱. اربیین حسینه، ص ۲۴۲-۲۴۳.

سفارش‌های برادر به او، رنج‌های حسین علیه السلام در شهادت یاران و برادران و فرزندان، بدن‌های قطعه‌قطعه شهیدان و سرهای جداشده عزیزان، همه و همه از خاطر او می‌گذرد. خدا حافظی آخرش با پسر فاطمه علیه السلام و با پیکر بی سر برادر و همچنین یاد و خاطره خیمه‌های سوخته و دامن‌های آتش گرفته کودکان، زینب را بی تاب می‌کند و اکنون که بدون خوف از دشمن می‌تواند عقده دل خالی کند، بی تردید کنار قبر برادر و دیگر شهیدان مویه می‌کند و می‌گرید. اما با این حال، همچنان باید مراقب دیگر زنان و کودکان باشد، نکند از شدت غم قالب تهی کنند و کنار قبور شهیدان جان دهند!!

بر رباب و سکینه و فاطمه و دیگر زنان چه می‌گذرد؟ خاطرات تلخ و جانکاه، یک به یک از جلوی چشمان آنها عبور می‌کند...

خاطرات تشنگی و بی تابی علی اصغر، حلقوم دریده او و پرپر شدنش روی دست پدر با سینه سوخته رباب چه می‌کند؟! یاد غربت و تشنگی پدر، نوازش‌های آخرین بابا، ندای «هل من ناصر» او و ذوالجناح بی صاحبش به سکینه امان نمی‌دهد!!!

یاد و خاطره پیکر خونین علی اکبر، فرق شکافته قاسم، دست‌های قلم شده عباس، لبان تشنه، علقمه، مشک سوراخ شده، چشمان به تیر نشسته و صدای محزونی که می‌گفت: «اکنون کمرم شکست» با دختران و زنان چه می‌کند؟!

نمی‌دانیم چه کسی میدان‌دار مویه‌ها بود و از کدام مصیبت می‌گفتند. شاید همه با هم مویه می‌کردند و ضجه می‌زدند و عقده‌های دل می‌گشودند؛ ولی طبیعی است که پس از گذشت یک روز، دیگر سینه‌ها توان فریاد نداشت، صداها گرفته و حنجره‌ها خسته بود. اما می‌توان با دست اشاره کرد به: آب و مشک، تیغ و حلقوم، دست و سینه، خیمه سوخته و گوش‌های دریده و گوشواره‌های غارت شده...!!

آری چنین بود داستان غم‌انگیز اهل بیت علیهم السلام در کربلا!

۲۶. به سوی مدینه

پس از سه روز عزاداری، امام سجاد علیه السلام چاره‌ای جز این ندید که دستور حرکت از کربلا را به سوی مدینه صادر نماید، چرا که می‌دید عمه‌هایش و زنان و کودکان، شب و روز آرام و قرار ندارند و به نوحه و گریه می‌پردازند. از کنار قبری برمی‌خیزند و در جوار قبری دیگر می‌نشینند (خوف آن بود که آنجا جان خود را از دست دهند).^۱

کاروان به سوی مدینه روانه شد در آن حال جناب امّ کلثوم علیها السلام اشعار جانسوزی را خطاب به مدینه خواند (که چند بیت از آن چنین است):

مَدِينَةَ جَدَّنَا لَا تَقْبَلِينَا	فَبِالْحَسَرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا
خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ جَمْعًا	رَجَعْنَا لَارِجَالٍ وَلَا بَنِينَ
وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْحُوا	عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسَلِّينَا
أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّبَايَا	بَنَاتُكَ فِي الْبِلَادِ مُشَتِّينَا
فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَالِي	إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَنْدُبِينَا
أَلَا يَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَيْنًا	وَلَمْ يَرْعَوْا جَنَابَ اللَّهِ فِينَا
لَقَدْ هَتَكُوا النِّسَاءَ وَمَمْلُوهَا	عَلَى الْأَقْتَابِ قَهْرًا أَجْمَعِينَا

«ای مدینه جدّ ما، می‌پذیر ما را، چرا که با حسرت و حزن به سویت آمده‌ایم!

از نزد تو با همه خویشاوندان بیرون رفتیم، ولی اکنون بدون مردان و فرزندان بازگشتیم!

ای رسول خدا! خاندانت قربانی شدند و بدنهایشان در صحرای گرم کربلا عریان گردید و (اموالشان) غارت شد.

ای فاطمه! اگر به دختران اسیرت که در شهرها پراکنده (و گردانده) شدند نگاه می‌کردی؛ و زندگیاات در دنیا جاویدان بود، پیوسته تا قیامت ناله می‌کردی!

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۷۳.

ای جدّ ما! حسین را کشتند و حرمت الهی را درباره‌ ما رعایت نکردند.
 به زنان بی‌احترامی نمودند و به زور آنها را بر شتران تندخو سوار کردند».^۱
 مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم
 ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم
 مدینه! در به رویم و امکان چون یک جهان ماتم
 نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم
 مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم
 ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
 اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم
 که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
 اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم
 که پایان، خدمت خود را به نحو احسن آوردم
 مدینه! یوسف آل علی را بردم و اکنون
 اگر او را نیاوردم، از او پیراهن آوردم
 مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن
 که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم
 مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم
 که من این نیمه جان را هم به صد جان کردن آوردم
 مدینه! این اسیری‌ها نشد سدّ رهم، بنگر
 چه‌ها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷. (با تلخیص)

۲. شعر از محمد جواد غفورزاده کاشانی (شفق) است.

۲۷. ورود به مدینه

بشیر بن حذلم (جذلم) می‌گوید: هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، علی بن الحسین علیه السلام دستور داد که کاروانیان از شترها فرود آیند، خیمه‌ها را برپا کرده و در آن جای گیرند. آن‌گاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو نیز می‌توانی شعر بگویی؟

گفتم: آری، ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم.

فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت ابی عبد الله علیه السلام (و ورود ما را) به مردم برسان. بشیر می‌گوید: بر اسبم سوار و با شتاب وارد مدینه شدم. هنگامی که به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رسیدم صدایم را به گریه بلند کردم و آنگاه چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمُعِي مِدْرَارُ
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ

«ای مردم مدینه، دیگر مدینه جای ماندن شما نیست، زیرا حسین (آقای شما) کشته شد که اشک من این گونه سرازیر است.

پیکر او در کربلا به خاک و خون غلطیده و سر مقدسش بالای نیزه، شهر به شهر گردانده شد». سپس گفت: این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه‌ها و خواهرانش در آستانه شهر فرود آمده‌اند و من فرستاده او هستم تا ماجرا را به اطلاع شما برسانم.

با این سخن، حتی زنان مدینه از خانه‌هایشان با موهای پریشان بیرون ریختند و درحالی که از شدت مصیبت صورت‌های خود را می‌خراشیدند و بر چهره‌های خود لطمه می‌زدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند. هیچ مرد و زنی را گریان‌تر از آن روز ندیدم و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی تلخ‌تر از آن روز بر مسلمانان نگذشت (... فَلَمْ أَرْ بَاكِياً وَلَا بَاكِیَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ).

در آن هنگام شنیدم کنیزکی این گونه برای حسین علیه السلام نوحه سرایی می‌کند:

نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا فَأَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا
فَعَيَّنِي جُودًا بِالدُّمُوعِ وَأَسْكَبَا وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا
عَلَى مَنْ وَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَعَا فَأَصْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَالْدِّينُ أَجْدَعَا
عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَإِنْ كَانَ عَتًّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا

«خبر دهنده‌ای خبر مرگ مولایم را به من داد و دلم را به درد آورد و با آن خبر مرا بیمار کرد.

ای چشمانم، اشک بریزید و جاری شوید و باز هم پس از اشک، با هم اشک بریزید.

بر آن کس که بامصیبت او عرش خدای جلیل به لرزه درآمد و (شاخسار) بزرگواری و دین بریده شد.

(سوگواری کنید!) بر فرزند پیامبر خدا و فرزند وصی او، هرچند محلّ شهادت او از ما دور است».

آن‌گاه گفت: امروز اندوه ما را در سوگ ابی عبدالله علیه السلام تازه ساختی و زخم‌هایی که

هنوز التیام نیافته بود، بار دیگر گشودی، سپس به من گفت: خدا تورا بیمارزد، تو کیستی؟

گفتم، من بشیر بن حدلم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا به سوی شما فرستاد

و او هم اکنون با خاندان ابی عبدالله علیه السلام و زنانش در فلان مکان فرود آمده‌اند.

* * *

بشیر می‌گوید: مردم مرا رها کردند و به سرعت به مکانی که کاروان در آنجا بود، به

راه افتادند و من نیز با مرکبم به آنجا بازگشتم، دیدم سیل جمعیت راه‌ها را بند

آورده‌اند. من از مرکب پیاده شدم و خود را با زحمت به کنار خیمه‌ها رساندم. دیدم

علی بن الحسین علیه السلام هنوز داخل خیمه است، آن‌گاه از خیمه بیرون آمد، در حالی که

پارچه‌ای در دست داشت که با آن اشک‌هایش را پاک می‌کرد. کسی چارپایه‌ای آورد

و حضرت روی آن نشست، درحالی که پیوسته اشک‌هایش جاری بود و نمی‌توانست

جلوی گریه‌اش را بگیرد.

مردم که این صحنه‌ها را دیدند، صدای گریه آنان بلند شد و از زنان و دختران مدینه

نیز ناله و شیون برخاست؛ مردم از هر سو به نزد آن حضرت می آمدند و او را تسلیت می گفتند و آن منطقه پر از شیون و غوغا شد.

امام علیه السلام با دست به مردم اشاره کرد که ساکت شوند و مردم نیز آرام گرفتند، سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام کنار دروازه مدینه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، الَّذِي
بَعْدَ فَازْتَفَعٍ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى، وَقَرُبَ فَشْهَدِ النَّجْوَى، تَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَفَجَائِعِ
الدُّهُورِ، وَالْمِ الْفَجَائِعِ، وَمَضَاضَةِ اللَّوَانِ، وَجَلِيلِ الرُّزَى، وَعَظِيمِ الْمُصَائبِ الْفَاطِطَةِ الْكَاطِطَةِ
الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ.

أَيُّهَا النَّوْمُ! إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ أَبْتَلَانَا بِمُصَائبِ جَلِيلَةٍ، وَثَلَمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قُتِلَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِثْرَتُهُ، وَسَيِّ نِسَاؤُهُ وَصِيبَتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ
فَوْقِ غَامِلِ السَّنَانِ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَها رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَيُّ رِجَالَاتٍ مِنْكُمْ تَسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ أَجْلِهِ؟ أَمْ
أَيَّةُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَتَضُنُّ عَنْ أَنْهَالِها؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّيْبُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ
الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِها، وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِها، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِها، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِها، وَالْحَيَاتَانُ
وَلَجَجُ الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ إِلَيْهِ؟! أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ
الثَّلْمَةَ الَّتِي ثَلَمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُصَمُّ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَذُودِينَ، شَاسِعِينَ عَنِ الْأُمُصَارِ، كَانَّا أَوْلَادُ
تَرْكِ وَكَابِلَ مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهٍ اذْتَكَبْنَاهُ، وَلَا ثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا، مَا
سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ»^۱. وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَّا أَرَادُوا عَلَى مَا فَعَلُوا بِنَا، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَكْظَمَهَا وَأَوْجَعَهَا وَأَفْجَعَهَا وَأَكْظَهَا وَأَقْظَعَهَا وَأَمَرَهَا وَأَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ تَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابُنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا، إِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

«حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان، مالک روز جزا و آفریننده همه مخلوقات است. همان خدایی که (از سویی شناخت حقیقت او) آن قدر از ما دور است که گویا در آسمان‌های رفیع جای گرفته و (از سوی دیگر با علم و احاطه‌اش) آن قدر به ما نزدیک است که گواه و شنوای سخنان در گوشی ما است. او را بر حوادث بزرگ، آسیب‌های روزگار، فجایع دردناک، رنج‌های سوزان، بلاهای سنگین و مصیبت‌های بزرگ، خشونت‌بار، متراکم، شکننده و ویرانگر ستایش می‌کنم.

ای مردم! خداوندی - که ستایش مخصوص اوست - ما را به مصیبت‌های بزرگ و خسارتی جبران‌ناپذیر در اسلام آزموده است. (آری) اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و خاندانش به شهادت رسیدند و زنان و کودکانش به اسارت در آمدند و سر مطهر آن حضرت را بالای نیزه‌ها در شهرها به گردش در آوردند و این مصیبتی است که مانند ندارد!

ای مردم! بعد از شهادت او، کدام یک از مردانتان می‌تواند شادی کند؟ یا کدام قلبی می‌تواند برای او محزون نباشد؟ یا کدام چشمی می‌تواند گریه نکند و اشک نریزد؟ به یقین آسمان‌های هفت‌گانه با بناهای محکمش، دریاها با امواجش، آسمان‌ها با ارکانش، زمین با همه نواحی و جوانبش، درختان با شاخسارهایش، ماهیان و دریا‌های عمیق، و فرشتگان مقرب الهی و همه آسمانیان، بر شهادت او گریستند.

ای مردم! کدام قلب است که در شهادت او لرزان نشود؟ یا کدام جگری می‌توان یافت که برای او نسوزد؟ یا کدام گوشی است که این حادثه بزرگ و جبران‌ناپذیر را بشنود و آسیب نبیند؟
ای مردم! ما طرد شده، آواره، رانده و دور از شهرها شدیم؛ گویا ما فرزندان اقوام غیر مسلمانیم، بدون آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی مرتکب شده و یا ضربه‌ای به اسلام زده باشیم. هرگز این ماجرا (های دردناک) را درباره گذشتگانمان نشنیدیم «این تنها یک امر تازه و جدید است».

به خدا سوگند! اگر پیامبر ﷺ به این گروه سفارش می‌کرد که با ما مبارزه کنند، آن‌گونه که دربارهٔ ما به آنها سفارش (به محبت) کرد، هرگز بیش از این نمی‌توانستند جنایت کنند؛ **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، از این مصیبتی که بسیار بزرگ، غم‌انگیز، دردناک، انباشته، ناهنجار، ناگوار و سنگین است.

در برابر مصائبی که به ما رسیده از خدا پاداش می‌طلبیم. به یقین خداوند شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است».

* * *

پس از این خطبه، صوحان بن صعصعة بن صوحان^۱ که زمین‌گیر بود - به خاطر آن بیماری و (عدم همراهی با امام حسین علیه السلام) عذرخواهی کرد. امام سجاد علیه السلام نیز عذرش را پذیرفت و از او سپاسگزاری نمود و بر پدرش درود و رحمت فرستاد.^۲

۲۸. عزاداری در مدینه

امام سجاد علیه السلام به همراه زنان و کودکان وارد مدینه شدند. همان شهری که ماه رجب سال گذشته به هنگام خروج از آن، با پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و عمویش ابا الفضل العباس و برادرانش علی اکبر و علی اصغر و دیگر جوانان بنی هاشم همراه بود. و اینک بدون آن عزیزان، با جمعی از زنان و کودکان مصیبت دیده وارد شهر می‌شود.

شهری که مدفن رسول خدا ﷺ و فاطمه زهرا علیهما السلام است؛ شهری که خاطرات تلخ

۱. پدر صوحان جناب صعصعة بن صوحان از اصحاب جلیل القدر و بلند مرتبه امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آنها که با امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند جز صعصعة بن صوحان و باران صعصعة کسی نبود که حق و منزلت علی علیه السلام را به درستی بشناسد. مطابق نقل نجاشی او از راویان عهدنامه معروف علی علیه السلام به مالک اشتر است (رجوع کنید به: معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۱۲). ولی دربارهٔ فرزندش صوحان بن صعصعة، چیزی در کتب تراجم و رجال - جز همین مورد - یافت نشد.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۶-۲۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷-۱۴۹؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۷۴-۳۷۵.

و شیرین فراوانی را به یاد دارد؛ شهری که از کوچه‌ها و خانه و در و دیوارش و از جای جای آن صدای عزیزانش را می‌شنود.

زینب کبری علیها السلام خود را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و در حالی که دو طرف در مسجد را گرفته بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «يَا جَدَّاهُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنَ؛ ای جدّا! من خبر مرگ برادرم حسین را برای تو آورده‌ام». زینب پیوسته گریه می‌کرد و اشک و آهش تمامی نداشت. و هر بار که به برادرزاده‌اش علی بن الحسین علیه السلام می‌نگریست، اندوهش تازه و غمش افزوده می‌شد.^۱

سکینه نیز فریاد زد: «ای جدّا! از مصایبی که بر ما گذشت به تو شکایت می‌کنم. به خدا سوگند، من سنگ دل‌تر، جفاکارتر و خشن‌تر از یزید ندیدم و هیچ کافر و مشرکی را بدتر از او سراغ ندارم! او با چوبدستی‌اش به دندان پدرم می‌زد و می‌گفت: ضربه‌ها چگونه است ای حسین! (... فَلَقَدْ كَانَ يَقْرَعُ ثَغْرَ أَبِي مِخْصَرَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: كَيْفَ رَأَيْتَ الضَّرْبَ يَا حُسَيْنَ).^۲

همچنین نقل شده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام زنان بنی هاشم لباس‌های سیاه و خشن بر تن کردند، از سرما و گرما پروایی نداشتند و به عزاداری می‌پرداختند و امام علی بن الحسین علیه السلام برای مراسم ماتم و عزاداری آنها غذا تهیه می‌کرد.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: زنان بنی هاشم به مدت پنج سال حالت عزا داشتند و از آرایش و زینت دوری می‌جستند، تا آن زمان که مختار (قیام کرد و) عبیدالله بن زیاد را کشت و سرش را (به مدینه) فرستاد.^۴

همچنین در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «امام زین العابدین علیه السلام مدّت چهل سال بر پدر بزرگوارش گریه کرد، درحالی که روزها را روزه بود و شب‌ها را به

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸.

۲. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.

۴. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶.

عبادت می پرداخت. وقت افطار هنگامی که خادمش آب و غذا در برابرش می نهاد و می گفت: مولای من! میل بفرمایید؛ آن حضرت [به یاد مظلومیت پدر] می فرمود: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً؛ پسر رسول خدا گرسنه و تشنه شهید شد». مکرّر این جمله را می گفت و اشک می ریخت، تا آنکه آب و غذایش با اشک چشم او آمیخته می شد (سپس افطار می کرد). آن حضرت تا هنگام رحلت همین گونه بود.^۱

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، همسرش (رباب) برای او ماتم برپا کرد؛ همراه با زنان و کنیزان برای آن حضرت می گریست تا آنجاکه اشک چشم او خشک شد... برای آنکه بتواند اشکش جاری شود، از سویق (نوعی غذا) بهره می گرفت و می گفت ما از این نوع غذا استفاده می کنیم تا بتوانیم برای امام شهیدمان گریه کنیم».^۲

ناله های جانسوز امّ البنین

جناب امّ البنین همسر امیر مؤمنان علیه السلام بعد از فاطمه زهرا علیه السلام است که نام وی نیز فاطمه بود و چهار فرزندش به نام های عباس، عبدالله، جعفر و عثمان در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. وی به یاد فرزندانش روزها به قبرستان بقیع می رفت و عزاداری می کرد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی می نویسد: امّ البنین در حالی که دست فرزند عباس را - که عبدالله نام داشت - می گرفت روزها به بقیع می رفت و برای فرزندانش مرثیه سرایی می کرد. مردم مدینه برای شنیدن مرثیه های جانسوز او اجتماع کرده و همنوای با او گریه می کردند. به اندازه ای عزاداری او جانسوز بود که حتی مروان بن حکم

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۳۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۶۶.

- دشمن کینه توز اهل بیت (علیهم السلام) - هنگامی که آن منظره را دید نیز متأثر شد و اشک ریخت.

آن بانوی داغدیده اشعاری می سرود که از آن جمله است:

يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَى جَمَاهِرِ النَّقْدِ وَوَرَاهُ مِنْ أُنْبَاءِ حَيْدَرٍ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبَدٍ
أُنْبِئْتُ أَنَّ ابْنِي أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدٍ وَيَلِي عَلَى شِبْلِي أَمَالَ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ
لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ لَمَا دَفَنِي مِنْهُ أَحَدٌ

«ای کسی که عباس را دیدی که بر فرومایگان حمله ور شده و از پی او فرزندان حیدر که هر یک شیرانی قوی بودند، قرار داشتند.

با خبر شدم که بر سر پسر در حالی که دستش را قطع کرده بودند، عمود آهنین زده شد؛ وای بر شیر
بچه ام که عمود آهنین بر فرقش فرود آمد!

آری؛ اگر شمشیر در دستانت بود، هرگز کسی به تو نزدیک نمی شد».

همچنین خطاب به زنان مدینه می گفت:

لَا تَدْعُونِي وَيَكُ أُمُّ الْبَنِينَ تُذَكِّرُنِي بِلُيُوثِ الْعَرِينِ
كَأَنَّ بَنُونَ لِي أَدْعَى بِهِمْ وَالْيَوْمَ أَصْبَحْتُ وَلَا مِنْ بَنِينَ
أَرْبَعَةٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبَى قَدْ وَاصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتِينَ

«دیگر مرا ام البنین نخوانید؛ چرا که مرا به یاد شیران بیشه (رزم و جهاد) می اندازید.

مرا پسرانی بود که به خاطر آنها ام البنین خوانده می شدم، ولی امروز دیگر مرا پسرانی نیست (تا
به خاطر وجود آنان ام البنین خوانده شوم).

آن چهار پسری که (در میدان جهاد) همچون عقاب های تیز پرواز بودند (آن قدر شجاعت
و استقامت به خرج دادند که) با رگ های بریده به ملاقات مرگ رفتند (و به شهادت رسیدند)».^۱

بی تردید این عزاداری ها که ناشی از غمی عمیق و دردی جانکاه داشت، یادآور

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰. (ماده «رثا»)

مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و یارانش و افشاگر ستم یزید و جانیان شام و عوامل مزدور آنان بود و سبب زنده نگه داشتن خاطره عاشورا، بیداری مردم و ایجاد روح مقاومت و شجاعت در آنان و سرانجام انقلاب و قیام می شد.

آنجا که نتوان با شمشیر و نیزه به جنگ با دشمنان برخاست، می توان با قطره های اشک، سیلی بنیان کن به راه انداخت و بساط ظالم را برچید.

به دیگر سخن، این شورها و اشک ها، عواطف را بر می انگیزد، آتش نفرت از ستمگران را بر می افروزد و سینه ها را مالا مال از عشق به فداکاری می کند و در نهایت به شورش و قیام می انجامد همانگونه که شد. (پاره ای از این قیام ها در بخش بعد خواهد آمد).

بخش پنجم

آثار و پیادهای قیام عاشورا

اشاره:

در بخش سوم به انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام پرداخته‌ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی‌امیه برشمرده‌ایم. امام علیه السلام در پی احیای ارزش‌های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیت و به هدر رفتن تلاش‌های طاقت‌فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.

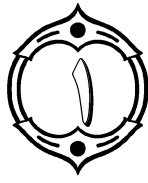
قیام عاشورا علاوه بر آن‌که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امت اسلامی گشت و روح شهادت‌طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدی روبرو ساخت و سبب قیام‌ها و نهضت‌های خونینی گردید که در کوتاه مدّت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در دراز مدّت به برچیده شدن خلافت بنی‌امیه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد تا بنای کفر از آن، برچیده شد
خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد

و شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که مادر این بخش سه اثر مهم آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.



احیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می‌کرد با کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش - آن هم در نهایت قساوت و بی‌رحمی - و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپروrand.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیت و نیات شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده‌اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالی خود را به رخ همگان بکشاند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه‌ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین‌بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی‌گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله

کارهایی بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر قلب پلید دستگاه اموی، به گونه‌ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه‌ای آنان را رها نداشت. در واقع بنی امیه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوم کلمات کفرآمیز و ضد اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا ﷺ و اسلام گرفته‌اند و تصوّر می‌کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیت بود، نزدیک شده‌اند، ولی در واقع همه این تلاش‌ها، تیشه‌ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می‌شد!

شهادت امام حسین ﷺ و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمدی ﷺ کمک کرد و خون پاک اباعبدالله ﷺ درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق ﷺ می‌فرماید: پس از شهادت امام حسین ﷺ هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین ﷺ روبرو شد (از روی طعنه) گفت: «يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟! امام چهارم ﷺ فرمود:

«إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ؛ اگر می‌خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن وقت نماز اذان و اقامه بگو».^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷. در مقتل الحسین مقرر (ص ۳۷۵) آمده است: وقتی که امام زین العابدین ﷺ با اهل و عیالش وارد مدینه شد، ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله پیش آمد و گفت: «مَنِ الْغَالِبُ؟» امام ﷺ فرمود: «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ تَعْرِفُ الْغَالِبَ».

امام علیه السلام با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ولی همچنان طنین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ** بر مآذنه‌ها می‌پیچد و مسلمانان در همه جا - حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید - به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند!

«موسیو ماریین آلمانی» می‌گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیّت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت و اگر چنین حادثه‌ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی‌ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند».^۱

حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: **«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»** حسین از من است و من از حسینم^۲ محقق گردید، حسین از رسول خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین علیه السلام آیین مرا احیا می‌کند و از این جهت خودم را از حسین می‌دانم.

به صراحت می‌توان گفت: قیام امام حسین علیه السلام نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل‌کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش‌های همه انبیای گذشته مقدمه‌ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

می‌دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید؛ و بیم آن می‌رفت که ثمرات تلاش‌های

۱. به نقل از کتاب: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۸۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱. این حدیث در منابع مختلف اهل سنت نیز نقل شده است؛ از جمله: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

انبیا و به ویژه پیامبر اسلام ﷺ به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین ﷺ به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوت را طراوت و سرسبزی تازه‌ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»^۱ نه تنها امام حسین ﷺ وارث پیامبر اسلام ﷺ بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم ﷺ، حضرت نوح ﷺ، حضرت ابراهیم ﷺ، حضرت موسی ﷺ و حضرت عیسی ﷺ نامیده شده است. گویا حسین ﷺ همچون گلابی است که از گل‌های متعدد گلستان توحید و نبوت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

* * *

۱. کامل الزیارات، ص ۳۷۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸؛ اقبال سید بن طاووس، ج ۲، ص ۶۳ و مفاتیح الجنان.



الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبردنا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید؛ ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین (علیه السلام) و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخس مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است. به گفته موسیو ماریین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت».^۱

سید قطب، دانشمند و مفسر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر^۲ این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد؛ ولی ما می بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

۱. درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۲۸۴.

۲. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم».

اولاً: نباید پیروزی‌ها را در محدودهٔ زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس‌ها، یک مقیاس کوچک بشری است؛ ولی در مقیاس بزرگ‌تر که زمان و مکان را در می‌نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصی محدود نمی‌شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند؛ چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت‌های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می‌نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم علیه السلام که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).^۱

سید قطب در ادامه به امام حسین علیه السلام اشاره می‌کند و می‌گوید:

«حسین بن علی علیه السلام گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ‌تر پیروز شد».

سپس می‌افزاید:

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُّ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ وَالْعُطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَحِيَّشُ بِالْغَيْرَةِ وَ الْفِدَاءِ كَالْحُسَيْنِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَسْتَوِي فِي هَذَا الْمُتَشَبِّهُونَ وَ غَيْرُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَثِيرٌ مِنْ غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ هیچ شهیدی در روی زمین یافت نمی‌شود که همانند حسین (رضوان الله علیه) تمام وجود

۱. امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیه ۴۵ سوره غافر: ﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا...﴾ فرمود: «يَعْنِي مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ، وَاللَّهُ لَقَدْ قَطَعُوهُ إِرْبًا إِرْبًا، وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ؛ مراد از این آیه (خداوند او را از نقشه‌های سوء آنها نکه داشت) مؤمن آل فرعون است. به خدا سوگند او را قطعه قطعه نکردند ولی خداوند نگذاشت که آنها به دینش آسیب رسانند». (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲)

انسان‌ها به خاطر محبت و علاقه به او به لرزه درآید و دل‌ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در این الگو گرفتن (از حسین علیه السلام) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند.

در پایان می‌گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می‌ماندند، نمی‌توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل‌ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می‌نویسند، به کارهای بزرگ وادارند»^۱.

آری؛ حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام و شهادت و نستوهی وی و یارانش سر مشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند و به پیروزی رسیده‌اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می‌گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاورده‌ام، فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده‌ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود»^۲.

«محمد علی جناح» - قائد اعظم پاکستان - می‌گوید:

«هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین علیه السلام از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی

۱. فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰. (با مقداری تصرف و تلخیص)

۲. مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول ۱۳۸۱ (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند ۱۳۸۳) و مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱.

که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند».^۱ این الگوپذیری و تأسی از نهضت امام حسین (علیه السلام) در عالم تشیع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه‌های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان‌های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته‌اند.

پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، و حماسه‌های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، و مجاهدت‌های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفاک و تابئن دندان مسلح صهیونیستی، از نمونه‌های بارز و روشن تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین (علیه السلام) در عصر حاضر است.

* * *

۱. مرد مافوق انسان‌ها، سید علی اکبر قرشی، ص ۲۸۶.



قیام‌های خونین پس از حادثه عاشورا

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد. چراکه خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال عمومی مردم) با این حادثه به شدت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین (علیه السلام) به طور پنهانی کشته می‌شد و یا همچون برادرش امام حسن (علیه السلام) مسموم می‌گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می‌انجامید، نمی‌توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت امام (علیه السلام) و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیت اتفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت. از سوی دیگر، شخصیت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین (علیه السلام) میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیتی نمی‌توانست کار ساده‌ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین (علیه السلام) بدین نحو کشته می‌شدند، به یقین، نمی‌توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوم، حرکت انقلابی امام حسین (علیه السلام)، با آن یاران اندک و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا

الدَّيْلَةَ» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهّز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد؛ قیام‌های مردم مدینه (که در بخش‌های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توأیین و حتی مقاومت‌های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد. برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره‌ای از قیام‌ها و مقاومت‌هایی که پس از عاشورا اتفاق افتاد، می‌رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی

پس از حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضدّ دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی‌امیه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می‌انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. حمید بن مسلم (از وقایع‌نگاران و راویان حادثه کربلا) می‌گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه‌های ابی‌عبدالله علیه السلام حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه‌ها روان شد و فریاد زد:

«يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، أَتُسَلِّبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا ثَارَاتِ

رَسُولِ اللَّهِ! ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام

باشید؟! حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید اطاعت کرد، نه از بنی‌امیه)؛

ای خونخواهان رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند.^۱

۲. پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می‌دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین (علیه السلام) و یارانش را طی یک خطابه رسمی به اطلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز نابودی نیست. جایی که با امام حسین (علیه السلام) با آن همه عظمت چنین رفتار شد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و کذاب پسر کذاب را کشت!!!

عبدالله بن عقیف ازدی که از شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و یک چشم خود را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین در رکاب علی (علیه السلام) از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود^۲ از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می‌رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می‌گویی؟!

ابن زیاد وقتی که او را شناخت دستور دستگیری او را صادر کرد و قبیله عبدالله بن عقیف و برخی دیگر از قبایل او را از مسجد خارج ساختند و به منزلش بردند. لشکر ابن زیاد به منزلش حمله کرد و او را دستگیر و به نزد ابن زیاد آورد و آنجا نیز ابن عقیف با شجاعت در برابر ابن زیاد ایستادگی کرد و با کلماتی آتشین او را رسوا ساخت. سرانجام ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی‌باکی درمانده و ناتوان شده بود، دستور داد سرش را از بدن جدا سازند.^۳

۱. ملهوف (لهوف) سید بن طاووس، ص ۱۸۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

۲. رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عقیف (واژه عبد).

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹ - ۱۲۱. مشروح این ماجرا در بخش رویدادها (۲) گذشت.

ب) قیام توّابین

نخستین عکس‌العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسط مردم کوفه شکل گرفت؛ چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می‌کردند که به امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه‌های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می‌دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس گناه و شرمساری شدیدی می‌کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکّه ننگ را از دامن خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نُفیل اُزدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شدّاد بَجَلّی رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند. نخست، مسیب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدمه‌ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه‌ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجّت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود؛ ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لَا وَاللّٰهِ لَا عُذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ الْمَوَالِینَ عَلَيْهِ، أَوْ تَقْتُلُوا فِي طَلَبِ

ذَلِكَ، فَعَسَىٰ رَبُّنَا يَرْضَىٰ عَنَّا عِنْدَ ذَلِكَ؛ نه به خدا سوگند! چاره‌ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید؛ شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود».

پس از وی رفاعه بن شداد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن صرد که صحابی رسول خدا ﷺ و مرد مطمئن و شایسته‌ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر ﷺ بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم؛ فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم». آنگاه افزود:

«أَلَا إِنِّمَضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَلَا تَرْجِعُوا إِلَى الْخَلَائِلِ وَالْأَبْنَاءِ حَتَّىٰ يَرْضَىٰ اللَّهُ، وَاللَّهُ مَا أَظُنُّهُ رَاضِيًّا دُونَ أَنْ تُتَاجَرُوا مِنْ قَتْلِهِ؛ برخیزید و قیام کنید! چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندان تن باز نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی‌کنم خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)». سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید؛ چرا که هر کس از مرگ بترسد ذلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسیٰ علیهِ السلام) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ شما به خویشتان ستم کردید» و ادامه داد: «فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و تن به کشتن دهید».^۱

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نُفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهم نجات یابم و پروردگارم را خشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم - به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم - برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه‌ای به سعد بن حذیفه بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طی نامه‌ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه‌ای را به مثنی بن مخزبه عبّدی در بصره نوشت. و او نیز پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین (علیه السلام) دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال ۶۴ به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است؛ پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین (علیه السلام) از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم؛ بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید

که گمان می‌کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیات تَوَابین

سرانجام در اوّل ربیع الثانی سال ۶۵ هجری سلیمان بن صرد خُزاعی با یارانش به سوی «نخيله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیت شیعیان را اندک یافت، با تعجب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخيله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد. از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُنقذ کِنْدی و وَلید بن عَصیر بود. آن دو تن با شعار «يَا نَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می‌شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین (علیه السلام) رسیدند، فریاد ضجّه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک‌ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل^۱ «فَأَرَى أَكْثَرَ بَاكِيًا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام (علیه السلام) و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می‌کردند.

پس از پایان این صحنه‌های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورد» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورد» رسانده بود، بال لشکر تَوَابین درگیر شد.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۸.

فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبیدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و تَوّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، بالشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر تَوّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نُفیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر تَوّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب - به جز رفاعه بن شدّاد - همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام) و یارانش مشارکت جستند.^۱

تحلیل و بررسی

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین (علیه السلام) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکه ننگ بی وفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه آنها را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و تَوّابین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست».^۲

آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانیشان

۱. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۸۶ (با تلخیص فراوان) همچنین رجوع کنید به: مقتل الحسین ابومخنف، ص ۲۴۸-۳۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۷۱.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۶.

افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد».^۱

آنان در آغاز قیام کنار قبر امام حسین (علیه السلام) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل (رضی الله عنه) سفیر امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس از حادثه عاشورا، چنان روحیه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختار

همانگونه که گذشت، قیام توانیین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدتی به خاموشی گرایید.

ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستی امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکی خاصی، با شعار خونخواهی امام حسین (علیه السلام) ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم های دلشان را التیام بخشید.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۳.

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته‌ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر» - در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاد - در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن ابی عبیده» در سال ۱۴ هجری، کشته شد.^۱

«اصبغ بن نباته» می‌گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم که آن حضرت دست محبت بر سر و روی او می‌کشید و می‌فرمود: «یا کَیْس، یا کَیْس؛ ای تیزهوش! ای تیزهوش!»^۲

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می‌یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی‌ترین شیوه‌های تبلیغی که حکایت از مردم‌شناسی وی می‌کرد، در مدت کوتاهی اندیشه‌های مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین علیه السلام به یکی از پرشورترین قیام‌های مسلحانه مبدل ساخت.

او همان کسی است که «مسلم بن عقیل» - سفیر و نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه - هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهی خانه وی شد و پس از مدتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبیدالله زیاد» با ارباب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه‌ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴ و رجال کشی، ص ۱۲۷. احتمالاً به همین جهت که امام دوبار کلمه «کَیْس» را در مورد مختار به کار برده است، وی ملقب به کَیسان (تثنیه کیس) شده است. برخی فرقه کیسانیه را منسوب به وی می‌دانند. (بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۵)

همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسط سربازان عبیدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مدتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش - میثم تمار، یار فداکار امیرالمؤمنین (علیه السلام) - به سر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّكَ تَقُلْتُ وَ تَخْرُجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَتَقْتُلُ هَذَا الْجَبَّارَ الَّذِي نَحْنُ فِي سِجْنِهِ، وَ تَطَّأُ بِقَدَمِكَ هَذَا عَلَى جَبْهَتِهِ وَ حَدَّيْهِ؛ تَوَازِ زَنْدَانِ آزادهای شد و به خونخواهی امام حسین (علیه السلام) قیام خواهی کرد و این ستمگری که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!»^۱

به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر - شوهر خواهر مختار - نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست.^۲

برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به ابن زبیر مصلحتی و موقت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره‌ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متحد می دید، به وی پیوست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۴.

وی در جریان محاصرهٔ مکه توسط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابن زبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد.^۱

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت - یعنی خونخواهی امام حسین (علیه السلام) - آرام و قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمار - از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) - در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین (علیه السلام) قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) رفت و مدّتی ملازم «محمد بن حنفیه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت.^۲

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید - حاکم زبیری کوفه - مجدداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید.^۳

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش - عبدالله بن عمر - از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام سجّاد (علیه السلام)

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۶ به بعد.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲ «رَحَلَ الْمُخْتَارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ يُجَالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَيَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ».

۳. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰.

اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید. ولی امام علیه السلام دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام بود، اظهار رضایت و خرسندی می نمود.^۱ پس از آن مختار به سراغ «محمد بن حنفیه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد.^۲

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمد حنفیه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«قَوْلَهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ؛ به خدا سوگند!

دوست دارم خداوند به وسیله هر یک از بندگان که خواست ما را یاری نماید».^۳ همین پاسخ مبهم محمد حنفیه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرفی نماید.

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتی برخی از شیعیان، راهی حجاز شده تا صحت گفتار او را مستقیماً از «محمد حنفیه» بشنوند.^۴

حمایت ابراهیم اشتر - فرزند برومند مالک اشتر - که از بزرگان قبیله معروف «مَذْحِج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره‌ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار می نگریست، حتی ابراهیم در قیام توأین نیز شرکت نداشت.

۱. برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجاد علیه السلام به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیت خاص امام سجاد علیه السلام بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعة شود به: تنقیح المقال علامه مامقانی، شرح حال مختار)

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲.

تردید ابراهیم می‌توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود؛ در حالی که شخصیت نافذ و بلندآوازه‌ی وی، می‌توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود.^۱

مختار مقدمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب پنج‌شنبه ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری قرار داد.^۲

تحرکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» - استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه - رسید. وی که کوفه را آستان حوادث سهمگین می‌دید سربازان حکومتی را در تمام راه‌ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه‌شنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۶۶ هـ پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امنیتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در گلولی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت. سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «يَا فَارَاتِ الْحُسَيْنِ» آغاز کند.^۳

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ‌های

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳؛ همچنین رجوع شود به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸.

ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی‌امان شهر به تصرف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع - استاندار زبیری کوفه - به سوی بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ جِهَادِ الْمُحِلِّينَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ؛ با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفا بیعت کنید».^۱

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می‌کرد:

۱. حکومت شام به رهبری بنی مروان، از سوی شمال.

۲. حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکه).

۳. ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین (علیه السلام) در داخل عراق.

طبیعی بود که بنی امیه نمی‌توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین (علیه السلام) چون «شَبَّث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدت از حاکمیت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بَايَعُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ».

دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکت مذبوحانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدداً روانه جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابن زیاد را چنان درهم ریخت که عده‌ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال ۶۷ هجری اتفاق افتاد بسیاری از عناصر آل‌وده بنی امیه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن نمیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد - آن مرد خونخوار سنگدل - را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد (ع) فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد.^۱

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی‌هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق (ع) روایت شده است:

«مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ، وَلَا اخْتَضَبَتْ، وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمَسَ حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ؛» پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از بنی‌هاشم خود را آرایش نکرد و به مدت پنج سال در خانه بنی‌هاشم دودی (جهت پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن‌که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید.^۲

۱. مراجعه شود به: بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۸۳-۳۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۶ و ص ۵۵۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۸۳.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) لَمْ يَرِ ضَاحِكاً قطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛» امام سجّاد از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹)

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

آتش انتقام از قتلۀ کربلا چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان کربلا را طعمۀ خویش ساخت. هر یک به تناسبِ عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشدّ مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشۀ کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه‌ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام حسین (علیه السلام) ربوده، یا کاری کرده بود که از آن بوی شرکت در فاجعۀ کربلا شنیده می‌شد، سزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد».^۱

«علامۀ مجلسی» در بحارالانوار از قول ابن نما می‌نویسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین (علیه السلام) را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانۀ قتل آن حضرت شتر را ذبح کرده و گوشتش را بین دشمنان آن حضرت تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه‌هایی که این گوشت در آن وارد شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند، اعدام شدند!!».^۲

مختار در اجرای مجازات چنان جدّی بود که کار از قتل قاتلان گذشته و به سوختن، ویران کردن خانه‌های آنها که محلّ توطئه و خیانت بود رسید. ولی همه این سخت‌گیری‌ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی‌توان دانست چرا که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم‌دار شده بودند در بصره نزد مصعب بن زبیر - برادر عبدالله بن زبیر - جمع شده بودند. «شَبَث بن ربیع»

۱. ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمۀ محمد کاظم معزی، ص ۲۰۵. (با اندکی تصرّف)

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷.

و «محمّد بن اشعث» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان مدام مصعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند.^۱

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می داند.^۲

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر - که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت - یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «أحمر بن شَمِيط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری ۱۶ رمضان سال ۶۷ هـ بوده است وی در آن هنگام ۶۳ سال داشت.^۳

مصعب پس از تصرف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد.^۴

با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال ۷۲ هـ «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

۲. اخبار الطوال، ص ۳۰۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷.

۴. اخبار الطوال، ص ۳۰۹.

مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و مصعب در سن ۳۶ سالگی و ابراهیم اشتر در سن ۴۰ سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابومسلم نخعی - مردی از عرب - برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی علیه السلام را جلو ابن زیاد نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!». عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند.^۱

یکسره مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه	زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم که دو چشم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد	دست خوش او سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کار	تا چه کند با تو دگر روزگار!

تحلیل و جمع بندی

چنان که ملاحظه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۹.

با انتخاب شعار حرکت آفرین «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» خون‌های جوانان شیعه را در رگ‌هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی‌توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد.

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام به ویژه «محمد حنفیه» و فرستادن سرهای جنایت‌کاران کربلا به نزد امام سجاد علیه السلام به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «محمد حنفیه» معرفی می‌کرد و رهبری قیام را به او نسبت می‌داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی‌توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجاد علیه السلام و بنی‌هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد از گردنم این دَین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

د) انقراض بنی‌امیه

بررسی تاریخ حکومت بنی‌امیه به خوبی نشان می‌دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال‌های محدودی، مملوّ از مخاطرات، نابسامانی‌ها، درگیری‌ها، مشکلات عظیم و جابجایی‌های سریع بود.

در این مدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی

از آنها حکومتشان فقط حدود یک، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی‌ترین حکومت، حکومت «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علتش این بود که به توصیه‌های «حجاج» گوش نداد و دست از خونریزی «بنی‌هاشم» کشید.^۱

در واقع بنی‌امیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام‌ها و نهضت‌های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین علیه السلام بوده است.

جنبش‌ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می‌گرفت و توده‌های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» و «الرَّضَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» و «الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» که سکه رایج آن روزگار بود، جمع می‌کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی‌امیه از سیطره آنان خارج می‌شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب‌ها می‌سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله خط بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی‌امیه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین علیه السلام چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ‌گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.

بررسی تاریخ آن قیام‌ها بیان‌گر این واقعیت است که توده‌های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از بنی‌امیه، وقعی نمی‌نهادند. حتی عباسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

۱. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۱۸ و ج ۳، ص ۵۹۴، ذیل خطبه ۸۷.

قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه

به شهادت تاریخ، اولین جرقة قیامی که به «قیام عباسیان» شهرت دارد، در سال ۱۳۲ هـ توسط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از بنی امیه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با شعار «الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی بنی العباس (شاخه‌ای از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناخت مصادیق واقعی اهل بیت، احساسات به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند؛ ولی به یقین مؤثرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیه، همان شعار خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و شرح مظلومیت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضد بنی امیه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعباس سفاح» - نخستین خلیفه عباسی - آوردند «ابوالعباس» سجده‌ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می‌گویم که انتقام مرا از تو و قبیله‌ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد». آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیه، انتقام خون حسین (علیه السلام) را گرفتم».^۱

شگفتی‌های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی امیه و بنی عباس می‌خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سفاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۰؛ همچنین مراجعه شود به: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۷.

فکر بود که چگونه از سران بنی امیه انتقام سختی بگیرد. در همین ایام، سران بنی امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَّقَاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سَّقَاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَّقَاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سَّقَاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد. «سَّقَاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَيْف» شاعر باشد؛ بگویید وارد شود.

«بنی امیه» با شنیدن نام «سُدَيْف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی (علیه السلام) و از دشمنان سرسخت بنی امیه است.

«سُدَيْف» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ ادْكُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدِ وَ قَتِيلِ بِجَانِبِ الْمَهْرَاسِ
وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بِحِرَّانَ أَضْحَى ثَاوِيًا بَيْنَ غُرْبَةٍ وَ تَتَاسِ

«به یاد آورید! محلّ شهادت حسین (علیه السلام) و زید را و آن شهیدی که در مهراس (اشاره به

شهادت حمزه در أحد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتی جنازه

او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عباس در سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است).^۱

«سَفّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد دربارهٔ موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!)

بنی امیه پس از بیرون آمدن از نزد سَفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه وعدهٔ نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سَفّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیه را داد؛ ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سَفّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرندهٔ خونهایی؛ تو کشندهٔ اشراری». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می‌گفت.

«سَفّاح» ظاهراً برآشفته و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیه از کاخ «سَفّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را اعدام کند و گرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد. «سَفّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می‌کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانهٔ صبر من لبریز شده و بیش از این تحمل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی‌گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیه بر بنی هاشم

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵.

خواند که سَفّاح را تکان داد و به شدّت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَفّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. امّا «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سَفّاح به وعده اش وفا کند.

«سَفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تبانی شده بود، گفت: «حمزة بن عبدالمطلّب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سَفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سَفّاح پرسید: چه شده؟ سُدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سَفّاح گفت: عجب! نمی دانستم؛ دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم

بن محمد رسید و بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره سَفّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمِّيَّةً أَنْ سَتَرْضَى هَاشِمٌ عَنْهَا وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا
كَذَبْتُ وَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ حَقًّا سَتُبْصِرُ مَا يُسِيْبِي ظُنُونُهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی علیه السلام و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سَفّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لَثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ ای خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد.^۱ جالب آن که امیر مؤمنان علیه السلام در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّى يَظَنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ؛ تَمْحُومٌ دَرَاهَا؛ وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَاهَا، وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ. بَلْ هِيَ حِجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بِرُؤْهَةٍ، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً؛ بعضی گمان

۱. تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراءة علامه خویی، ج ۷، ص ۲۲۳ به بعد)؛ مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۹۵-۴۹۹.

کردند دنیا به کام بنی‌امیه است و همه خوبی‌هایش را به آنان می‌بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می‌سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می‌کنند، دروغ می‌گویند (و در اشتباهند) چه این‌که سهم آنها از زندگی لذت‌بخش، جرعه‌ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می‌چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می‌افکنند!.^۱

* * *

این بخش را با سخنی از «عبّاس محمود عقّاد» - دانشمند مصری - به پایان می‌بریم، وی می‌نویسد:

«دست‌آورد یکی از روزهای دولت بنی‌امیه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو می‌گذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می‌سنجیم پیروزمندِ روزِ کربلا (یزید) را، مغلوب‌تر از مغلوب و شکست خورده‌تر از شکست خورده می‌بینیم و پیروزی را کاملاً با حریف او (امام حسین علیه السلام) می‌یابیم».^۲

جمع بندی پایانی

با یک بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه‌ساز عاشورای حسینی به این نتیجه می‌رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان‌ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارک موجود، تحسین بسیاری از متفکران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. ابوالشهداء، نوشته عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۶-۲۰۸. (با اندکی تصرّف)

نجات و رهایی ملت‌های مظلوم و ستم‌دیده یاد می‌کنند، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می‌دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاک‌باخته‌اش، راهکارهای وصول به این هدف را عملاً با رشادت‌ها و شجاعت‌ها و پایمردی‌ها و با سخن از طریق خطبه‌ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتّی جمعیت‌های اندک، اما شجاع و با انگیزه الهی می‌توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی‌رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته‌اند، ملت‌های ستم‌دیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند؛ آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز	ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز
تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین	خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز

اَلْسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى
اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین ۱۴۲۶ برابر با ۱۳۸۴/۱/۱۱

بخش ششم

اشعار برگزیده

اشاره:

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده‌اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعیتی بُعد مظلومیت آن را به تصویر کشیده‌اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته‌اند و دسته‌ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجه قرار داده‌اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولاً تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می‌کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه‌های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می‌کند. از این رو، می‌توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده‌اند، ولی در این میان پاره‌ای از آثار مورد توجه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از آنها ورد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره‌ای از اوقات از ده‌ها سخنرانی بیشتر است؛ به مظلومان

جسارت و جسارت برای گرفتن حقّ خود می‌دهد و ظالمان را دچار وحشت
و اضطراب می‌سازد.

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می‌آوریم، پاره‌ای از این
اشعار حماسی، پاره‌ای سوگواره و پاره‌ای دیگر آمیخته‌ای از «سوگ و حماسه» است.

اشعار فارسی^۱

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گاه حق و حقیقت سر توست
معنی مکتب تفویض علی اکبر توست
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا
این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست
درس مردانگی عباس به عالم آموخت
ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟
آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست
ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی
چشم بگشا و بین خلق جهان یاور توست
(بأبی أنت و أمّی) که تویی مکتب عشق
عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست
عاشقان را نظری در دم جان پرور توست
خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را
دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست
«احمد مهران»

۱. این اشعار از کتاب «اشک شفق» گرفته شده است.

نور خدا

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست
 با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
 آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
 نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
 ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
 زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
 بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
 دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی
 این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست
 تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق
 تا بدانند خلاق، که فنا شرط بقاست
 منکسف گشت چو خورشید حقیقت بجمال
 گر بگیرند ز غم دیده ذرات رواست
 رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا
 کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست
 «فؤاد کرمانی»

* * *

مهر آزادگی

بزرگ فلسفه قتل شاه دین حسین این است
 که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

حسین مظهر آزادگی و آزادی است
 خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
 نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو
 که این مرام حسین است و منطق دین است
 همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافست
 اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است
 ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست
 که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
 ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید
 نشان شیعه و آثار پیروی این است
 «خوشدل تهرانی»^۱

* * *

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تپید
 شیواترین حماسه عالم بیافرید
 دیدی دقیق باید و فکری دقیق‌تر
 تاپی برد به نهضت آن خسرو رشید
 قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد
 در پیش عزم و همت وی آسمان خمید
 تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر
 داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید

۱. رجوع کنید به: دیوان خوشدل تهرانی، ص ۲۴۰-۲۴۴.

بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق
 گر قتل او نمی شدی این باب را کلید
 برگی بود ز دفتر خونین کربلا
 هر لاله و گلی که به طَرْفِ چمن دمید
 از دامن سپید شریعت زدود و شست
 با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید
 یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
 در دین ما سیه نکند فرق با سفید
 بُد تشنه عدالت و آزادی بشر
 آن العطش که از دل پر سوز می کشید
 چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش
 آزاد تا جهان شود از قیدِ هر پلید
 بانوی بانوان جهان آنکه روزگار
 بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
 لطف کلامش از «أَمِنَ الْعَدْلُ» بین که ساخت
 رسوا یزید و پرده اهل ستم درید
 خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ
 گردد ز روی معرفت و عقل مستفید
 (خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم
 زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید
 «خوشدل تهرانی»

هَمّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را
 بردی ز میان دشمن بیدادگرت را
 گفתי که شوم کشته و خواری نکشم من
 نیازم بچنین هَمّت و اوج نظرت را
 ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست
 با آنکه شکستند همه بال و پرت را
 تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل
 خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را
 چون کُحل بصر خاک سر کوی تو باشد
 دِه اذن که بر دیده کشم خاک درت را
 بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند
 شش گوشهٔ قبر تو و اکبر پسرت را
 دیدی به سرِ نعش پسر، پیشتر از خویش
 در آه و فغان خواهر والاگهت را
 تا جان ندهی بر سر نعش علی اکبر
 بنشانند ز اشک بصر خود شررت را
 دشمن نه همین فرق علمدار تو بشکست
 از داغ برادر بشکستی کمرت را
 گفתי و ستاره ز بصر ریخت سکینه
 کای شمس امامت تو چه کردی قمرت را
 چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد
 این صحنهٔ جانسوز زد آتش جگرت را
 «خوشدل تهرانی»

دانشگاه ایمان

نیازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز
 دانش آموزان عالم را چنین دانا کند
 ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان
 بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا کند
 هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع
 حرف باطل را نباید از کسی اصغا کند
 نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید
 عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
 پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست
 تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند
 ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان
 زورگویی از کتاب زندگی الغا کند
 بود چون جویای آب از چشمه آزادگی
 تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند
 عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین
 کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند
 درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل
 تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند
 آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل
 در حیات خویش این برنامه را اجرا کند

«شاهد»

عشق بازی

عشق بازی کار هر شیاد نیست
 این شکار دام هر صیاد نیست
 عاشقی را قابلیت لازم است
 طالب حق را حقیقت لازم است
 عشق از معشوق اول سرزند
 تابه حدی که برد هستی از او
 سرزند صد شورش و مستی از او
 شاهد این مدعا خواهی اگر
 بر حسین و حالت او کن نظر
 روز عاشورا در آن میدان عشق
 کرد رو را جانب سلطان عشق
 بار الها این سرم، این پیکرم
 این علمدار رشید، این اکبرم
 این سکینه، این رقیه، این رباب
 این عروس دست و پا خون در خضاب
 این من و این ساربان این شمر دون
 این تن عریان میان خاک و خون
 این من و این ذکر یارب یا ربم
 این من و این ناله های زینم
 پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق
 ای حسین ای یگه تاز راه عشق!
 گر تو بر من عاشقی ای محترم
 پرده برکش من به تو عاشق ترم

هر چه بودت داده‌ای در راه ما
 مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
 لیک خود تنها نیا در بزم یار
 خود بیا و اصغرت را هم بیار
 خوش بود در بزم یاران بلبل
 خاصه در منقار او برگ گلی
 خود تو بلبل، گل علی اصغرت
 زودتر بشتاب سوی داورت

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است
 ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است
 گل توحید مگر گشته خدایا پر پر
 که بهر جا نگریم یک ورق از قرآن است
 آنکه خود جامه خلقت به تن عالم کرد
 یارب از چیست که در دشت بلا عریان است
 وای از این غم که عدالت شده پامال ستم
 بدن جان جهان زیر سم اسبان است
 در تنور آتش طور است و سر شارالله
 قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است
 میزبان دو جهان، سیّد و سالار جنان
 از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا
 گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است
 این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان»
 که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است
 «حسان چایچیان»

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جانها
 هر جا ز فراق تو، چاک است گریبانها
 ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت
 از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستانها
 بسیار حکایتها، گردیده کهن امّا
 جانسوز حدیث تو، تازه است به دورانها
 یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند
 کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جانها
 در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است
 شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوانها
 اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق
 آدم به تو می‌نازد، ای اشرف انسانها!
 قربانی اسلامی، با همّت مردانه
 ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمانها
 «دکتر ناظر زاده کرمانی»

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته
 ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
 وی روز و شب بیاد لب چشم روزگار
 نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
 از تابش سرت به سنان چشم آفتاب
 اشک شفق به دامن گردون گریسته
 در آسمان ز دود خیام عفاف تو
 چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته
 با درد اشتیاق تو در وادی جنون
 لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
 تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار
 خنجر بدست دشمن تو خون گریسته
 آدم پی عزای تو از روضه بهشت
 خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته
 «حَجَّتِ الْإِسْلَام نیر»

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند
 سوختگان غمت با غم دل خرّمند
 هر که غمت را خریدِ عشرت عالم فروخت
 با خبران غمت بی خبر از عالمند

در شکن طرّه‌ات بسته دل عالمی است
 و آن همه دل بستگان عقده گشای همند
 تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست
 کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
 در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل
 کاین دُرر با فروغ، پرتو جام جمند
 چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست
 باد کُشان غمت، مست شراب غمند
 عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس
 سلسله کائنات حلقه این ماتمند
 گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند
 خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
 خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
 زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند
 هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان
 در قدمت جان فشان با قدمی محکمند
 «فؤاد کرمانی»

* * *

عزّت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
 روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
 از حریم کعبه جدّش به اشکی شُست دست
 مروه پشت سر نهاد امّا صفا دارد حسین

می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
 بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
 پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست
 اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
 بردن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب
 ورنه این بی حرمتی‌ها کی روا دارد حسین
 سروران پروانگانِ شمع رخسارش ولی
 چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
 سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق
 می‌نماید خود که عهده‌ی با خدا دارد حسین
 او وفای عهد را با سر کند سودا ولی
 خون بدل از کوفیان بی‌وفا دارد حسین
 دشمنانش بی‌امان و دوستانش بی‌وفا
 با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین
 آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می‌کند
 عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
 ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای
 گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
 دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز
 بادم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
 رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند
 تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین
 اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار»
 کاندرین گوشه عزایی بی‌ریا دارد حسین

دوازده بند محتشم

بند اول

باز این چه شورش است که در خلیق عالمست
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است
 این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد
 کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
 گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
 در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
 گرچشم روزگار بر او فاش می گریست
 خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک
 زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دَد همه سیراب و می مکید
 خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد
 فریاد العطش ز بیابان کربلا
 آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
 کردند رو به خیمه سلطان کربلا
 آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
 کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوّم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
 وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی
 کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه
 سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی
 کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت
 یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
 کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
 سیما ب وار، گوی زمین بی سکون شدی
 کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
 جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
 عالم تمام غرقه دریای خون شدی
 آن انتقام گر نفتادی به روز حشر
 با این عمل معامله دهر چون شدی
 آل نبی چون دست تظلّم بر آورند
 ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
 اوّل صلا به سلسله انبیا زدند
 نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید
 زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
 بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها
 افروختند و بر جگر مجتبی زدند
 و آنکه سرادقی که ملک محرمش نبود
 کنند از مدینه و بر کربلا زدند
 وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان
 بس نخل‌ها ز گلشن آل عبا زدند
 بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید
 بر حلق تشنه خَلَف مرتضی زدند
 اهل حرم دریده گریبان گشاده مو
 فریاد بر در حرم کبریا زدند
 روح الامین نهاد به زانو سر حجاب
 تاریک شد ز دیدن آن، چشم آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنهٔ او بر زمین رسید
 جوش از زمین به ذروهٔ عرش برین رسید
 نزدیک شد که خانهٔ ایمان شود خراب
 از بس شکست‌ها که به ارکان دین رسید
 نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
 طوفان باسماں ز غبار زمین رسید
 باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند
 گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
 یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد
 چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
 پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
 از انبیا به حضرت روح الامین رسید
 کرد این خیال، وهم غلط کار، کان غبار
 تا دامن جلال جهان آفرین رسید
 هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
 او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
 یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند
 ترسم کزین گناه، شفیعانِ روز حشر
 دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین
 چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
 آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک
 آل علی چو شعله آتش علم زنند
 فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
 گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
 جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا
 در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند
 از صاحب حرم چه توقع کنند باز
 آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
 پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
 شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
 خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
 موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
 ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
 گفתי تمام زلزله شد خاک مطمئن
 گفתי فتاد از حرکت چرخ بی قرار
 عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر
 افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
 آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود
 شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل
 گشتند بی عماری و محمل، شترسوار
 با آن که سر زد این عمل از امت نبی
 روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
 وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد
 نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
 شورِ نشور و واهمه را در گمان فتاد
 هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند
 هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
 هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید
 هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
 شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت
 چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
 هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
 بر زخم‌های کاری تیغ و سنان فتاد
 ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
 بر پیکر شریف امام زمان فتاد
 بی اختیار نعره هذا حسین از او
 سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد
 پس با زبان پُر گله آن بضعة الرّسول
 رو در مدینه کرد که یا ایّها الرّسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست
 وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
 این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی
 دود از زمین رساند به گردون حسین تست
 این ماهی فتاده به دریای خون که هست
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
 این غرقه محیط شهادت که روی دشت
 از موج خون او شده گلگون حسین تست
 این خشک لب فتاده دور از لب فرات
 کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
 این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
 خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
 این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
 شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
 چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد
 وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین
 ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
 اولاد خویش را که شفیعان محشرند
 در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کَوْن آستین فشان
 و اندر جهان مصیبت ما بر ملا بین
 نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا
 طغیان سیل فتنه و موج بلا بین
 تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر
 سرهای سروران همه بر نیزه ها بین
 آن سرکه بود بر سر دوش نبی مدام
 بر نیزه اش به دوش مخالف جدا بین
 آن تن که بود پرورشش در کنار تو
 غلطان بخاک معرکه کربلا بین
 يَا بَصْعَةَ الرَّسُولِ ز ابْنِ زِيَادِ داد
 کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
 پیمانۀ صبر و خانۀ طاقت خراب شد
 خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک
 مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
 خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان
 در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
 خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز
 روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
 خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست
 دریا هزار مرتبه گلگون کباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب
 از آه سـرد مـاتـمیان مـاهتاب شد
 خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین
 جـبریل را ز روی پـیمبر حـجاب شد
 تا چرخ سـفـله بود خطایی چـنین نکرد
 بر هـیچ آفریده جـفا این چـنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای
 از کین چه‌ها درین ستم آباد کرده‌ای
 بر طـعنـت این بس است که بر عـترت رسول
 بیداد کرد خصـم و تو امداد کرده‌ای
 ای زاده زیـاد نکرد است هـیچـگه
 نـمـرود این عمل که تو شـدّاد کرده‌ای
 کـام یـزید داده‌ای از کـشتن حسین
 بـنـگر کـرا به قـتل که دلشاد کرده‌ای
 بـهر خـسی که بار درخت شقاوت است
 در باغ دین چه با گل شمشاد کرده‌ای
 با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
 با مصطفی و حیدر کـرّار کرده‌ای
 حـلقی که سـوده لعل لب خود نبی بر آن
 آزرده‌اش ز خـنجر پـولاد کرده‌ای
 ترسم ترا دمی که به محشر درآورند
 از آتش تو دود به محشر درآورند
 «محتشم کاشانی»

اشعار عربی

عقبة بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا^۱

إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ تَخَافُونَ فِي الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا
مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا
فَازِلْتُ أَرْضِيهِ وَأَبْكِي لِشَجْوِهِ وَيُسْعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَزَفِيرُهَا
وَبَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَائِبَ أَطَافُ بِهِ مِنْ جَانِبِيهِ قُبُورُهَا
سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا وَقَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا
سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَشِيِّ وَبِالضُّحَى تُؤَدِّيهِ نُكْبَاءُ الرِّيَّاحِ وَمُورُهَا

وَلَا بَرَحَ الْوَقَادُ زُورَ قَبْرِهِ

يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا وَغَيْرُهَا^۲

۱. مطابق گفته‌ی شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین (علیه السلام) مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص ۹۴). در ادب الطف (ج ۱، ص ۵۲) آمده است: عقبة بن عمر سهمی در اواخر قرن اول برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.

۲. اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲.

گزیده‌های از قصیده سید حمیری^۱

أَمُرُّ عَلَىٰ جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ
 يَا أَعْظَمًا لَزَلْتُ مِنْ وَطُفَاءٍ سَاكِبَةٍ رَوْبَةٍ
 مَا لَدَّ عَيْشٍ بَعْدَ رَضٍ كِ بِالْجِنَادِ الْأَعْوَجِيَّةِ
 قَبْرُ تَضَمَّنَ طَبِيًّا أَبَاؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 أَبَاؤُهُ أَهْلُ الرِّيَاسَةِ وَالْخِلَافَةِ وَالْوَصِيَّةِ
 وَالْخَيْرِ وَالشِّيمِ الْمُهْدَبَةِ الْمُطَيَّبَةِ الرَّضِيَّةِ
 فَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَأَطْلُ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّةِ
 وَأَنْتَ الْمُطَهَّرُ لِمُطَهَّرٍ وَالْمُطَهَّرَةِ النَّقِيَّةِ
 جَعَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ عَرَضًا كَمَا تُرْمَى الدَّرِيَّةُ
 لَمْ يَدْعُهُمْ لِقَاتِلِهِ إِلَّا الْجُنُوعَالَةَ وَالْعَطِيَّةُ
 لَمَّا دَعَاؤُهُ لِكَيْ تَحْكُمَ فِيهِ أَوْلَادُ الْبَغِيَّةِ
 أَوْلَادُ أَخْبَثِ مَنْ مَشَى مَرَحًا وَأَخْبَثُهُمْ سَجِيَّةُ
 فَعَصَاهُمْ وَآبَتْ لَهُ نَفْسٌ مُعَزَّزَةٌ أَبِيَّةُ
 فَغَدَوْا لَهُ بِالسَّابِغَاتِ عَلَيَّهِمْ وَالْمُشْرِفِيَّةُ
 وَالْأَبْيَضُ وَالْيَلْبُ الْيَانِي وَالطُّوَالُ السَّمُهِرِيَّةُ
 وَهُمْ أُلُوفٌ وَهُوَ فِي سَبْعِينَ نَفْسٍ الْمَاشِيَّةِ
 فَلَقُوهُ فِي خَلْفٍ لِأَحْمَدَ مُقْبِلِينَ مِنَ الثَّانِيَّةِ
 مُسْتَيْقِنِينَ بِأَنَّهُمْ سَيَقُومُوا لِأَسْبابِ الْمُنِيَّةِ

۱. اسماعیل بن محمد، شاعر اهل بیت، معروف به سید حمیری (متولد ۱۰۵ و متوفای ۱۷۳)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاص و عام بوده است و در حضور امام صادق (علیه السلام) به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسط ایشان در حضور امام صادق (علیه السلام) خوانده شد. (مراجعه شود به: الغدير، ج ۲، ص ۲۷۲؛ اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۴۰۶؛ الذريعة، ج ۱، ص ۳۳۳).

يَا عَيْنُ فَايَكِي مَا حَيِّتِ عَلَى ذَوِي الذَّمِّمِ الْوَفِيَّةِ
لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ الْبُكَاءِ
دَمًا وَأَنْتِ بِهِ حَرِيَّةٌ^۱

* * *

گزیده‌های از قصیده دعبل خزاعی^۲

أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتُ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتِ
إِذَا لَطَمْتَ الْحَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ وَأَجْرِيَتْ دَمْعُ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدُبِي نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارُضِ فَلَاةِ
قُبُورُ بِكُوفَانٍ وَ أُخْرَى بِطَبِيَّةِ وَ أُخْرَى بِفَحٍّ نَاهَا صَلَوَاتِي
قُبُورُ بِبِطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتِ
تُؤَفُّوْا عِطَاشًا بِالْعَرَاءِ فَلَيْتَنِي تُؤَفِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي
إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ سَقَتْنِي بِكَأْسِ الثَّكْلِ وَ الْفَضَاتِ
إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَ جِبْرِيلَ وَ الْقُرْآنَ وَ السُّورَاتِ
وَ عَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمُنَاقِبِ وَ الْعُلَا وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ
وَ حَمَزَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَ الثُّقَى وَ جَعَفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْحُجَبَاتِ
أُولَئِكَ مَشْهُومُونَ هِنْدًا وَ حَرْبَهَا سُمِّيَّةَ مِنْ نُوكِي وَ مِنْ قَذَرَاتِ
هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخَذِ حَقِّهِمْ وَ هُمْ تَرَكَوْا الْأَبْنَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۹.

۲. دعبل بن علی خزاعی (متولد ۱۴۸ ق، متوفای ۲۴۶ ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیت اهل بیت به دفاع از عترت طاهربین قیام کرد. و همواره مورد عنایت و بی‌زۀ ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً امام رضا علیهم السلام قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام توسط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام علیهم السلام قرار گرفت. (مراجعه شود به: تاریخ ابن عساکر، حرف دال؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۹؛ اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۴۰۰)

سَأُبْكِيهِمْ مَا حَجَّ اللَّهُ رَاكِبٌ وَ مَا نَاحَ قُورِي عَلَى الشَّجَرَاتِ
 فَيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَجُودِي بِعَبْرَةٍ فَقَدْ أَنْ لِّلشَّكَاكِ وَ الْهَمَلَاتِ
 بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيْعَةٌ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ
 دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلَقَعًا وَ آلُ زِيَادٍ تَشْكُنُ الْحُجَرَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُخَفُّ جُسُومُهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ غُلْظُ الْقَصَرَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُدْمِي نُحُورَهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ رَبُّهُ الْحَجَلَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِّحُ حَرِيْمُهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرِبَاتِ
 إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِهِمْ أَكْفًا مِنَ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتِ
 سَأُبْكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقٌ وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ
 وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا
 وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْعَدَوَاتِ^۱

* * *

گزیده‌ای از قصیده ابن حمّاد عبدی^۲

مُصَابُ شَهِيدِ الطَّفِّ جِسْمِي أُنْحَلَا وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْرِي وَ عَيْشِي مَاحَلَا
 فَمَا هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إِلَّا تَجَدَّدَتْ بِقَلْبِي أَحْزَانُ تَوَسَّدَنِي الْبَلَى
 وَ أَدْكُرُ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ وَ مَا جَرَى عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْجَاسِ فِي طَفٍّ كَزَبَلَا

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۲. ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می‌باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می‌گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از ۲۲۰۰ بیت می‌رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین (علیه السلام) به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود به: الغدير، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۷۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۸۶؛ زفرات الثقلين فی مآتم الحسين، شیخ محمد باقر محمودی، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰).

فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَاهُ بِالْطَّفِّ فَائِلًا
 أَلَا فَانْزِلُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَاعْلَمُوا
 وَأُسْقِي بِهَا كَأْسُ الْمُنُونِ عَلَى ظَمَا
 وَلَهْفِي لَهُ يَدْعُوا اللَّيْلَ تَأَمَّلُوا
 أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
 فَهَلْ سُنَّةٌ غَيْرُهَا أَوْ شَرِيعَةٌ
 أَحَلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ
 فَقَالُوا لَهُ: دَعْ مَا تَقُولُ فَإِنَّا
 كَفَعِلْ أَبِيكَ الْمُتَرْضَى بِشَيْوَحِنَا
 فَأَثْنِي إِلَى نَحْوِ النِّسَاءِ جَوَادُهُ
 وَنَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا
 فَإِنِّي بِهَذَا الْيَوْمِ أَرْحَلُ عَنْكُمْ
 فَتَقُومُوا جَمِيعًا أَهْلَ بَيْتِي وَاسْرَعُوا
 فَصَبْرًا جَمِيلًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ
 فَأَثْنِي عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ مُبَادِرًا
 وَصَالَ عَلَيْهِمْ كَاهُزِيرٍ مُجَاهِدًا
 قَالَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 وَحَرَ كَرِيمِ السَّبْطِ يَا لَكَ نَكْبَةً
 فَأَرْتَجَتِ السَّيْبُ الشَّدَادُ وَزَلَزْتُ
 وَرَاحَ جَوَادُ السَّبْطِ نَحْوَ نِسَائِهِ
 خَرَجْنَ بَنِيَاتُ الْبَتُولِ حَوَاسِرَا
 فَأَذْمَيْنَ بِاللَّطَمِ الْخُدُودَ لِفَقْدِهِ
 وَلَمْ أَنْسَ زَيْنَبَ تَسْتَعِيثُ سَكِينَةَ
 أَخِي يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ كَسَرْتَنِي

لِعِزَّتِهِ الْغُرِّ الْكِرَامِ وَمَنْ تَلَا
 بِأَنِّي بِهَا أُمْسِي صَرِيحًا مُجَدَّلًا
 وَيُصْبِحُ جِسْمِي بِالْذَّمِّاءِ مُعَسَّلًا
 مَقَالِي، يَا شَرَّ الْأَنْسَامِ وَازْدَلَا
 وَالْإِدْيِ الْكَرَّارِ لِلدِّينِ كُمَلًا
 وَهَلْ كُنْتُ فِي دِينِ الْإِلَهِ مُبَدَّلًا؟
 أَحَرَّمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلَ مُحَلَّلًا
 سَنُسْقِيكَ كَأْسَ الْمَوْتِ غَضِبًا مُعَجَّلًا
 وَنَشْفِي صُدُورًا مِنْ ضَغَائِنِكُمْ مَلَا
 وَأَحْزَانُهُ مِنْهَا الْفُؤَادُ قَدْ امْتَلَا
 عَلَى الضَّرِّ بَعْدِي وَالشَّدَائِدِ وَالْبِلَا
 عَلَى الرَّغَمِ مِنِّي لَا مَلَالَ وَلَا قَلَا
 أَوْدَعَكُمْ وَالدَّمْعُ فِي الْخَدِّ مَسْبِلَا
 سَيُجْزِيكُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَأَفْضَلَا
 يُحَامِي عَنْ دِينِ الْمُتَّهَمِينَ ذِي الْعُلَا
 كَفَعِلْ أَبِيهِ لَنْ يَزِلَّ وَتُخْذِلَا
 فَأَلْقَوَهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوَادِ مُعَجَّلَا
 بِهَا أَصْبَحَ الدِّينُ الْقَوِيمُ مُعْطَلَا
 وَنَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ وَالْوَحْشُ فِي الْفَلَا
 يَنْوُحُ وَيَنْعَى الظَّالِمِي الْمُتْرَمَلَا
 فَعَايَنَ مُهَرَّ السَّبْطِ وَالسَّرَجَ قَدْ خَلَا
 وَأَسْكَبَ دَمْعًا حَرُّهُ لَيْسَ يَصْطَلِي
 أَخِي كُنْتُ لِي حِصْنًا حَصِينًا وَمَوْئِلَا
 وَأُورَثْتَنِي حُزْنًا مُقِيمًا مُطَوَّلَا

أَخِي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا
 أَخِي لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ عُمِيًّا وَلَا أَرَى
 وَتَدْعُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
 أَيَا أُمَّ قَدْ أَمْسَى حَبِيبُكَ بِالْعَرَا
 أَيَا أُمَّ نُوحِي فَالْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا
 وَنُوحِي عَلَى النَّحْرِ الْخَضِيبِ وَاسْكُبِي
 وَنُوحِي عَلَى الْجِسْمِ التَّرِيبِ تَدْوِسُهُ
 وَنُوحِي عَلَى السَّجَادِ فِي الْأَسْرِ بَعْدَهُ
 فَيَا حَسْرَةً مَا تَنْقُضِي وَ مُصِيبَةً

إِمَامٌ يُقِيمُ الدِّينَ بَعْدَ خِفَائِهِ
 إِمَامٌ لَهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ فُضْلًا^١

گزیده‌های از قصیده دیگر ابن حمّاد

لَمْ أَنْسَ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا
 وَاحْسَرَتَا كَمْ يَسْتَغِيثُ بِجَدِّهِ
 وَيَقُولُ: يَا جَدُّاهُ لَيْتَكَ حَاضِرُ
 وَيَقُولُ لِلشُّمْرِ اللَّعِينِ وَقَدْ عَلَا
 وَاجْتَرَّ بِالْعَصَبِ الْمُهْتَدِ رَأْسَهُ
 وَعَلَايِهِ فَوْقَ السَّنَانِ وَكَبَّرُوا
 فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقُ وَأَظْلَمَتْ
 وَبَكَيْنَ أَطْبَاقِ السَّمَاءِ وَأَمْطَرَتْ
 يَا وَيْلَكُمْ أَتَكْبَرُونَ لِفَقْدِ مَنْ

مُلِقَى طَرِيحاً بِالدِّمَاءِ رِمَالَا
 وَ الشُّمْرُ مِنْهُ يُقَطِّعُ الْأَوْصَالَا
 فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الْأَنْذَالَا
 صَدْرًا تُرَبِّي فِي تُقَى وَ دَلَالَا
 ظُلْمًا وَ هُزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسَالَا
 لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
 وَ تَزَلْزَلَتْ لِمُصَابِهِ زِلْزَالَا
 أَشْفَا لِمَضْرَعِهِ دَمًا قَدْ سَالَا
 قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا

لِلْحَيْلِ فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ بَجَالاً
فِي الْحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
فَعَلُوا وَ أَمَّهَلَهُمْ بِهِ إِمَّهالاً
يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفَالاً
بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ سَرَّجُهُ قَدْ مَالَا
فَرَسُ الْحُسَيْنِ فَانْظُرِي ذَا الْحَالَا
مُلِقَى الْعِنَانِ فَأَعْوَلَتْ إِعْوَالَا
قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ أَيَّتَمَوْا الْأَطْفَالَا
بِدَمِ التَّمْهِيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سَالَا
تَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الْأَعْوَالَا
يَسْتَنْدُبْنَ سَبْطَ مُحَمَّدٍ الْمِفْضَالَا
مِنْهَا الْوُجُوهُ وَ أَعْلَنْتْ إِعْوَالَا
نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَ قَالَا
ظُلُمًا وَ قَاسَى مِنْهُمْ الْأَهْوَالَا
قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ ذَبَحُوا الْأَطْفَالَا
فِعْلاً شَنِيعاً يَدْهَشُ الْأَفْعَالَا
قَدْ بَضَّعُوهُ أَسِنَّةً وَ نِصَالَا
فِي الْغَاضِرِيَّةِ لِلْوَرَى أَمْثَالَا

ثُمَّ اسْتَبَاحُوا فِي الطُّفُوفِ حَرِيمَهُ
نَهَبُوا السَّرَاةَ وَ قَوَّضُوا الْأَهْمَالَا

تَرْكُوهُ شَلْوًا فِي الْفَلَاةِ وَ صَيَّرُوا
وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْإِلَهِ وَ حِلْمِهِ
كَفَرُوا فَلَمْ يَخْشَفْ بِهِمْ أَرْضاً بِمَا
وَ غَدَا الْحِصَانُ مِنَ الْوَقِيعَةِ غَارِباً
مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْخِيَامِ مُحْضَباً
وَ تَقُولُ زَيْنَبُ : يَا سَكِينَةُ قَدْ أَتَى
قَامَتْ سَكِينَةُ عَايِنَتُهُ مُحْصَمًا
فَبَكَتْ وَ قَالَتْ : وَاشْمَاتَةِ حَاسِدِي
يَا عَمَّتَا جَاءَ الْحِصَانُ مُحْضَباً
لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتُ سَكِينَةَ
أَبْرَزْنَ مِنْ وَسْطِ الْخُدُورِ صَوَارِخَا
فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدُودَ وَ كَشِفَتْ
وَ حَمَشْنَ مِنْهُنَّ الْوُجُوهَ لِفَقْدِ مَنْ
قُتِلَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ بِكَرْبَلَا
وَ تَقُولُ : يَا جَدَّاهُ نَسْلُ أُمِّيَّةَ
يَا جَدَّنَا فَعَلُوا عُلُوجَ أُمِّيَّةَ
يَا جَدَّنَا هَذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا
مُلِقَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ مُجْدَلَاً

قصیده‌ای از شاعر دیگر :

لَا إِلَهَ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ، وَ انْهَلَّ عَبْرَتِي

إِذَا جَاءَ غَاشُورًا تَضَاعَفَ حَسْرَتِي

هُوَ الْيَوْمُ فِيهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا
 مَصَائِبَ سَاءَتْ كُلَّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا
 إِذَا ذَكَرْتَ نَفْسِي مُصِيبَةَ كَرْبَلَا
 أَضَاقَتْ فُؤَادِي، وَاسْتَبَاحَتْ تِجَارَتِي
 أُرِيقَتْ دِمَاءُ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَأُ
 إِلَّا بِأَبِي تِلْكَ الدِّمَاءِ الَّتِي جَرَتْ
 تَوَابِيتُ مَنْ نَارٍ عَلَيْهِمْ قَدْ أُطْبِقَتْ
 فَشَتَّانَ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا
 بِنَفْسِي خُدُودُ فِي التُّرَابِ تَعَفَّرَتْ
 بِنَفْسِي رُؤُوسُ مُغْلِيَاتٍ عَلَى الْقَنَا
 بِنَفْسِي شَفَاهُ ذَابِلَاتُ مِنَ الظَّلَامَا
 بِنَفْسِي عُيُونُ غَائِرَاتٍ سَوَاهِرُ
 بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خَرَائِدُ
 تُفَيْضُ دُمُوعًا بِالدِّمَاءِ مَشُوبَةً
 عَلَى خَيْرِ قَتْلٍ مِنْ كُھُولٍ وَفِثِيَّةِ
 رَبِيعِ الْيَتَامَى وَالْأَزَامِلَ فَابْكِيهَا
 وَأَعْلَامُ دِينَ الْمُصْطَفَى، وَوَلَاتُهُ
 يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ آيَةً مُحَنَّةِ
 ضَغَائِنَ بَدْرٍ بَعْدَ سِتِّينَ أَظْهَرَتْ
 شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسُ بِهِدِهِ
 كَأَنِّي بِبِنْتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقْتُ
 وَفِي حَجْرِهَا ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضَرَّجًا
 تَقُولُ أَيَا عَدْلُ أَفْضَ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ
 أَجَالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوَارِمِ وَالْقَنَا

وَجُومًا عَلَيْهِمْ، وَالسَّمَاءُ أَفْشَعَتْ
 وَلَكِنْ عُيُونُ الْفَاجِرِينَ أَقَرَّتْ
 وَأَشْلَاءُ سَادَاتٍ بِهَا قَدْ تَفَرَّتْ
 وَعُظْمُ كَرْبِي، ثُمَّ عَيْشِي أَمَرَتْ
 فَلَوْ عَقَلْتُ شَمْسُ النَّهَارِ لَخَرَّتْ
 بِأَيْدِي كِلَابٍ فِي الْجَحِيمِ اسْتَقَرَّتْ
 لَهُمْ زَفَرَةٌ فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زَفَرَةٍ
 وَمَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَسْرَةِ
 بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعَرَاءِ تَعَرَّتْ
 إِلَى الشَّامِ تُهْدَى بِأَرْقَاتِ الْأَسِنَّةِ
 وَلَمْ تَحْظَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرَةٍ
 إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرَةٌ بَعْدَ نَظْرَةٍ
 حَوَاسِرُ لَمْ تَقْذِفْ عَلَيْهِمْ بِسِتْرَةٍ
 كَقَطْرِ الْعَوَادِي مِنْ مَدَافِعِ سَرَّةِ
 مَصَالِيْتُ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ
 مَدَارِسُ لِقُرْآنٍ فِي كُلِّ سَحْرَةٍ
 وَأَصْحَابُ قُرْبَانٍ وَحَجٍّ وَعُمْرَةٍ
 تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمِّيَّةٍ مَرَّتْ
 وَكَأَنَّا أَجَلَّتْ فِي الْحُشَا وَاسْرَّتْ
 وَفِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةِ
 يَدَاهَا بِسَاقِ الْعَرْشِ، وَالْدَّمْعُ أَذْرَتْ
 وَعَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرَةٍ
 تَعْدِي عَلَى ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَقَسْرَةٍ
 وَكَمْ جَالٍ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَشَفْرَةٍ

عَلَى غَيْرِ جُرْمٍ، غَيْرِ انْكَارِ بَيْعَةٍ
 فَيُقْضَى عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا
 وَيُسْقَوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا
 مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى؟
 فَكَمْ عَجْرَةٍ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرَةٍ
 هُمْ أَوَّلُ الْغَادِينَ ظُلْمًا عَلَى الْوَرَى
 مَضَوْا وَانْقَضَتْ أَيَّامُهُمْ وَعُهُودُهُمْ
 لِمَنْسَلَخٍ مِنْ دَيْنِ أَحْمَدَ عُرَّةٍ
 بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فِتْرَةٍ
 شَوَى الْوَجْهِ وَالْأَمْعَاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتْ
 وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: أُوصِي بِعِزَّتِي
 وَكَمْ غَدْرَةٍ قَدْ أَخْفَوُهَا بِغَدْرَةٍ
 وَمَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَالْمَضَرَّةِ
 سَوَى لَعْنَةٍ بَاوَأَ بِهَا مُسْتَمَرَّةٍ ۱

* * *

منتخبی از قصیده ابن عرندس^۲

أَيُقْتَلُ ظُلْمَانًا حَسِينُ بِكَرْبَلَا
 وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْخَوْضِ فِي غَدٍ
 فَوَاهَفَ نَفْسِي لِلْحُسَيْنِ وَمَا جَنَى
 تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاةٍ أُمَيَّةٍ
 فَلَمَّا التَقَى الْجُمُعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
 فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرِ مُحَرَّمٍ
 فَقَامَ الْفَتَى لَنَا تَشَاجَرَتِ الْقَنَا
 وَجَالَ بِطَرْفٍ فِي الْمَجَالِ كَأَنَّهُ
 وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَنَامِلِهِ بَحْرٌ؟
 وَ فُاطِمَةُ مَاءِ الْفُرَاتِ لَهَا مَهْرٌ
 عَلَيْهِ غَدَاةُ الطَّفِّ فِي حَرْبِهِ الشُّمْرُ
 عِصَابَةُ غَدْرِ لَا يَقُومُ لَهَا عُذْرُ
 تَبَاعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَاقْتَرَبَ الشَّرُّ
 وَ بَيْضُ الْمَوَاضِي فِي الْأَكْفِ لَهَا شَمْرُ
 وَ ضَالٌ، وَقَدْ أُوْدِيَ بِمُهْجَتِهِ الْحَرُّ
 دَجَى اللَّيْلِ فِي لَأَلَاءِ غَرَّتْهُ الْفَجْرُ

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۰ - ۲۸۱. (نام شاعر نیامده است)

۲. شیخ صالح بن عبد الوهاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمه اطهار (علیهم السلام) مرثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال ۸۶۰ ق رحلت کرد و در حله به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق، معروف به قصیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان (علیه السلام) عنایت خاصی به آن مجلس می نماید. (الغدیر، ج ۷، ص ۱۴)

لَهُ أَرْبَعُ لِرَّيْحٍ فِيهِنَّ أَرْبَعُ
فَفَرَّقَ جَمْعَ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَتْهُمْ
فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَرِيرِ فَأَجْمَعَ الْكِلَابُ
هُنَاكَ فَدَثَّهُ الصَّالِحُونَ بِأَنْفُسِ
وَخَادُوا عَنِ الْكُفَّارِ طَوْعاً لِنَصْرِهِ
وَمَدُّوا إِلَيْهِ ذُبُلًا سَمَّهَرِيَّةً
فَغَادَرَهُ فِي مُارِقِ الْحَرْبِ مُارِقُ
فَقَالَ عَنِ الطَّرَفِ الْجَوَادِ أَخُو النَّدَى
سَنَانُ سِنَانٍ خَارِقٍ مِنْهُ فِي الْحَشَا
تَجَرُّ عَلَيْهِ الْغَاصِقَاتُ ذُبُوهَا
فَرَجَّتْ لَهُ السَّيْبُ الطُّبَاقُ، وَزَلْزَلَتْ
فَيَا لَكَ مَقْتُولًا بِكَتْمَةِ السَّمَاءِ دَمًا
مَلَابِسُهُ فِي الْحَرْبِ مُحْمَرٌّ مِنَ الدِّمَاءِ
وَلَهْفِي لِزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَقَدْ سَرَى
وَأَلَّ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِّحُ نِسَائُهُمْ
سَبَابًا بِأَكْوَارِ الْمُطَايَا حَوَاسِرًا
فَوَيْلٌ يَزِيدَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ
مَلَابِسُهَا ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أَسْوَدُ
تُنَادِي وَابْصُرِ الْأَنْبَاءَ شَوَاحِصُ

لَقَدْ زَانَهُ كَرًّا وَمَا شَأْنُهُ الْفَرُّ
طُيُورٌ بُغَاثٍ شَتَّ شَمْلَهُمُ الصَّفَرُ
بُ عَلَى اللَّيْثِ الْهَزْبِ وَقَدْ هَرُّوا
يُضَاعَفُ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ لَهَا الْأَجْرُ
وَجَادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ
لِطُولِ حَيَاةِ السَّبْطِ فِي مَدَّهَا جُزُرُ
بِسَمِّهِ لِنَحْرِ السَّبْطِ مِنْ وَقْعِهِ خَرُّ
الْجَوَادِ قَتِيلًا حَوْلَهُ يَصْهَلُ الْمُهْرُ
وَصَارِمُ شِمْرِ فِي الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ
وَمَنْ نَسَجَ أَيْدِي الصَّافِنَاتِ لَهُ طَمْرُ
رَوَاسِي جِبَالِ الْأَرْضِ، وَالتَّطَمَّ الْبَحْرُ
فَقَعَبَتْ وَجْهَ الْأَرْضِ بِالدَّمِ مُحْمَرُّ
وَهْنٌ غَدَاةَ الْحَشْرِ مِنْ سُندُسٍ خُضْرُ
أَسِيرًا عَلِيلًا لَا يَفُكُّ لَهُ أَسْرُ
وَمِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يُهْتَكُ وَالْحَدْرُ
يُلاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِي النَّاسِ وَالْحُرُّ
إِذَا أَقْبَلَتْ فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهْرِ
وَآخِرُ قَانٍ مِنْ دَمِ السَّبْطِ مُحْمَرُّ
وَفِي كُلِّ قَلْبٍ مِنْ مَهَابَتِهَا دُعْرُ

وَتَشْكُو إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ، وَصَوَّتَهَا

عَلِيٌّ وَمَوْلَانَا عَلِيٌّ لَهَا ظَهْرٌ^١

منتخبی دیگر از قصیده ابن عربندس

وَ فَجَعْتُ قَلْبِي بِالتَّفَرُّقِ مِثْلًا
 سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الَّذِي
 وَ هُوَ ابْنُ مَوْلَانَا عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى
 أَسْمَا الْوَرَى نَسَبًا وَ أَشْرَفُهُمْ أَبَا
 بَحْرٍ طَاهَا، لَيْثٌ حَمَى، غَيْثٌ هَمَى
 أَلْسَيْدُ السَّنَدِ الْحُسَيْنُ أَعَمُّ أَهْ
 لَمْ أَنْسِهِ فِي كَرْبَلَا مُتَلَطِّيًا
 وَ الْمِقْتَبُ الْأَمَوِيُّ حَوْلُ خِبَابَةٍ
 وَ الْخَيْلُ عَابِسَةُ الْوُجُوهِ كَانَهَا
 حَقًّا إِذَا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفَاحِهَا
 ضَالَّ الْحُسَيْنُ عَلَى الطُّغَاةِ بِعَزْمِهِ
 فَكَأَنَّمَا فَتَكَاتُهُ فِي جَيْشِهِمْ
 جَيْشٌ يُرِيدُ رِضَى يَزِيدَ، عِصَابَةٌ
 جَحَدُوا الْعَلِيَّ مَعَ النَّبِيِّ وَ خَالَفُوا
 وَ مِنْ الْعَجَائِبِ أَنَّ عَذْبَ فُرَاتِهَا
 طَامَ وَ قَلْبُ السَّبْطِ طَامَ نَحْوَهُ
 شَمْسٌ عَلَى فَلَكَ وَ طَوْعٌ يَمِينِهِ
 وَ السَّيِّدُ الْعَبَّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدَا
 وَ ابْنُ الْحُسَيْنِ السَّبْطِ ظَمَانُ الْحُشَا
 كَالْبَذْرِ مَقْطُوعِ الْوَرِيدِ لَهُ دَمٌ
 وَ السَّادَةُ الشُّهَدَاءُ صَرَعُوا فِي الْفَلَا
 فَأُولَئِكَ الْقَوْمُ الَّذِينَ عَلَى هُدًى
 وَ السَّبْطُ حَرَّانُ الْحُشَا لِمُصَابِهِمْ

فَجَعْتُ أُمِّيَّةً بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدًا
 أَهْدَى الْأَنَامَ مِنَ الضَّلَالِ وَ أَرْشَدَا
 بَحْرُ النَّدَى، مَرْوَى الصِّدَا، مُرْدِي الْعَدَا
 وَ أَجَلُّهُمْ حَسَبًا وَ أَكْرَمُ مُحْتَدَا
 صُبْحُ أَضَا، نَجْمٌ هَدَى، بَذْرٌ بَدَا
 لِ الْخَافِقِينَ نَدَى وَ أَسْمَحُهُمْ يَدَا
 فِي الْكَرْبِ لَا يَلْقَى لِمَاءِ مَوْرِدَا
 النَّبَوِيِّ، قَدْ مَلَأَ الْقَدَافِدُ، قُدْقَدَا
 الْعُقَيَانُ تَخْتَرِقُ الْعَجَاجُ الْأَرْبَدَا
 وَ غَدَا الْجِبَانُ مِنَ الرِّوَاعِدِ مُرْعِدَا
 لَا يَخْتَشَى مِنْ شَرْبِ كَاسَاتِ الرِّدَا
 فَتَكَاتُ «حَيْدَر» يَوْمٌ أُخِذَ فِي الْعَدَى
 غَصَبَتْ فَأَغْضَبَتْ الْعَلِيَّ وَ أَحْمَدَا
 الْهَادِي الْوَصِيَّ وَ لَمْ يَخَافُوا الْمَوْعِدَا
 تَسْرِي مُسْلَسَلَةً وَ لَنْ تَتَقَيَّدَا
 وَ أَبُوهُ يُسْقِي النَّاسَ سَلْسَلَةً غَدَا
 قَرُّ يُقَابِلُ فِي الظَّلَامِ الْفَرْقَدَا
 عَنْهُ اللَّبَاسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرَّدَا
 وَ الْمَاءُ تَنْهَلُهُ الذُّنَابُ مُبَرَّدَا
 أَمْسَى عَلَى تَرْبِ الصَّعِيدِ مُبَدَّدَا
 كُلُّ لَأَخْفَافِ الرَّمَالِ تَوَسَّدَا
 مِنْ رَبِّهِمْ فَكُنِ اقْتَدَى بِهِمْ اهْتَدَى
 حَيْرَانُ لَا يَلْقَى نَصِيرًا مُسْعِدَا

حَتَّىٰ إِذَا اقْتَرَبَتْ أَبَاعِيدُ الرَّدَىٰ وَ حَيَاتُهُ مِنْهَا الْقَرِيبُ تَبَعْدَا
 دَارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ أُمَيَّةَ مِنْ كُلِّ ذِي نَفْسٍ يَزِيدُ تَمَرُّدَا
 فَرَمَوْهُ عَنْ صُفْرِ الْقَسِيِّ بِأَسْهُمِ مِنْ غَيْرِ مَا جُرْمٍ جَنَاهُ وَلَا اعْتَدَا
 فَهَوَى الْجَوَادُ عَنِ الْجَوَادِ فَرَجَّتْ السَّبْعُ الشُّدَادُ وَ كَانَ يَوْمًا أَنْكَدَا
 وَ اخْتَزَّ مِنْهُ الشُّمْرُ رَأْسًا طَالَمَا أَمْسَى لَهُ حِجْرُ النُّبُوَّةِ مَرْقَدَا
 فَبَكَتْهُ أَمْلاكُ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ الدَّهْرُ بَاتَ عَلَيْهِ مَشْقُوقُ الرَّدَا
 وَالْوَحْشُ صَاحَ لِمَا عَرَاهُ مِنَ الْأَسَى وَ الطَّيْرُ نَاحَ عَلَى عَزَاهُ وَ عَدَدَا
 وَ سَرَوْا بِزَيْنِ الْعَاكِدِينَ السَّاجِدِ الْبَاكِ الْخَزِينِ، مُقَيَّدَا وَ مُصَقَّدَا
 وَ سُكَيْنَةُ سَكَنَ الْأَسَى فِي قَلْبِهَا فَعَدَا بِضَامِرِهَا مُقِيمًا مُفْعَدَا
 وَ أَسَالَ قَتْلُ الطَّفِّ مِدْمَعَ زَيْنَبٍ فَجَرَى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْهَا خُدَّادَا
 فَلَأْلَعَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ مَا حَدَا حَدٍ، وَ مَا غَارَ الْحَجِيجُ وَ أَنْجَدَا
 وَ لَأْلَعَنَّ يَزِيدُهَا وَ زِيَادَهَا وَ يَزِيدُهَا رَبِّي عَذَابًا سَرْمَدَا
 وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ
 حَتَّىٰ أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ مُلَحَّدَا^۱

* * *

گزیده‌ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی رحمته الله علیه^۲

وَجْهُ الصَّبَاحِ عَلَى لَيْلٍ مُظْلِمٍ وَ رَبِيعُ أَيَّامِي عَلَى مُحَرَّمٍ
 وَ اللَّيْلُ يَشْهَدُ لِي بِأَنِّي سَاهِرٌ إِنَّ طَابَ لِلنَّاسِ الرَّقَادُ فَهَوُّمُوا

۱. الغدير، ج ۷، ص ۲۰-۲۲.

۲. سید جعفر حلّی (متولد ۱۲۷۷ و متوفای ۱۳۱۵) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود؛ وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به: اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۹۷)

مِنْ قُرْحَةٍ لَوْ أَنَّهَا بِيَلْمَلِمٍ
 مَا خِلْتُ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عَادَاتِهِ
 وَيَقْدَمُ الْأُمُوءُ وَهُوَ مُوَحَّرٌ
 مِثْلُ ابْنِ فُاطِمَةَ يَبِيتُ مُشَرَّدًا
 وَيُضَيِّقُ الدُّنْيَا عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ
 خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا
 وَقَدْ انْجَلَى عَنْ مَكَّةَ وَهُوَ ابْنُهَا
 نَزَلُوا بِحَوْمَةِ كَرْبَلَا فَتَطَلَّبَتْ
 وَتَبَاشَرُ الْوَحْشُ الْمَثَارُ أَمَامَهُمْ
 طُمِعَتْ أُمِّيَّةٌ حِينَ قَلَّ عَدِيدُهُمْ
 وَرَجَوْا مَذَلَّتَهُمْ فَقُلْنَ رِمَاحَهُمْ
 وَقَعَ الْعَذَابُ عَلَى جُيُوشِ أُمِّيَّةٍ
 عَبَسَتْ وَجْهَهُ الْقَوْمُ خَوْفَ الْمَوْتِ
 قَلَبَ الْيَمِينَ عَلَى الشَّمَالِ وَغَاصَ فِي
 وَثْنَى أَبُو الْفَضْلِ الْقَوَارِسُ نُكَّصًا
 صَبَغَ الْخَيُْولَ بِرُحْمِهِ حَتَّى غَدَا
 بَطَلُ تَوَرَّتَ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً
 حَامِيَ الظَّلْعَيْنَةِ آيَنَ مِنْهُ رَبِيعَةٌ
 فِي كَفِّهِ الْيُسْرَى السُّقَاءُ يُقْلُهُ
 مِثْلُ السَّحَابَةِ لِفَوَاطِمِ صَوْبُهُ
 قَسَمًا بِضَارِمِهِ الصَّقِيلِ وَ إِنِّي
 لَوْ لَا الْقَضَا لَحَيَّ الْوُجُودَ بِسَيْفِهِ
 وَ هَوَى بِجَنْبِ الْعَلَقَمِيِّ فَلَيْتَهُ

نُسِفَتْ جَوَانِبُهُ وَ سَاخَ يَلْمَلَمُ
 تَرَوَى الْكِلَابُ بِهِ وَ يَطْمَى الضَّيْعُ
 وَيُوحَّرُ الْعَلَوِيُّ وَ هُوَ مُقَدَّمُ
 وَيَزِيدُ فِي لَذَاتِهِ مُتَنَعَمُ
 حَتَّى تَقَادِفُهُ الْفَضَاءُ الْأَعْظَمُ
 كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَتَكَتَّمُ
 وَ بِهِ تَشَرَّقَتِ الْحَطِيمُ وَ زَمَزَمُ
 مِنْهُمْ عَوَائِدَهَا النَّسُورُ الْحُوَّمُ
 أَنْ سَوَفَ يَكْثُرُ شَرْبُهُ وَ الْمَطْعَمُ
 لِطَلِيقِهِمْ فِي الْفَتْحِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا
 مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنَالَ الْأَنْجُمُ
 مِنْ بَاسِلٍ هُوَ فِي الْوَقَايعِ مُعْلِمُ
 وَ الْعَبَّاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ
 الْأَوْسَاطُ يَحْصِدُ لِلرُّؤُوسِ وَ يَحْطِمُ
 فَارَاوَا أَشَدَّ ثَبَاتِهِمْ أَنْ يَهْزَمُوا
 سَيَّانٍ أَشَقَرُ لَوْنُهَا وَ الْأَذْهَمُ
 فِيهَا أَنْوَفُ بَنِي الضَّلَالَةِ تُرْعَمُ
 أَمْ آيَنَ مِنْ عُلْيَا أَبِيهِ مُكَدَّمُ
 وَ بِكَفِّهِ الْيُمْنَى الْحِسَامُ الْمُخْدَمُ
 فَ يُصِيبُ حَاصِبَهُ الْعَدُوَّ فَ يُرْجَمُ
 فِي غَيْرِ صَاعِقَةِ السَّمَاءِ لَا أَقْسِمُ
 وَاللَّهِ يَنْقُضِي مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ
 لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافُ الْعَلَقَمُ

فَقَشَى لِمَصْرَعِهِ الْحُسَيْنَ وَ طَرَفُهُ
 أَلْفَاهُ مَحْجُوبَ الْجَمَالِ كَأَنَّهُ
 فَكَابَتْ مُنْحَنِيًّا عَلَيْهِ وَ دَمْعُهُ
 قَدْ رَامَ يَلْتُمُهُ فَلَمْ يَرَ مَوْضِعًا
 نَادَى وَ قَدْ مَلَأَ الْبَوَادِي صَيْحَةً
 أَأُحْيَى مَنْ يَحْمِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ
 هَذَا حُسَامُكَ، مَنْ يُذِلُّ بِهِ الْعَدَى؟
 هَوْنَتْ يَا ابْنَ أَبِي مَصَارِعَ فِثْيَتِي
 بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مُتَقَسِّمٌ
 بَذُرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مُلْتَمٌ
 صَبَغَ الْبَسِيطَ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَهُ
 لَمْ يُدْمِهِ عَضُّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ
 صَمُّ الصُّخُورِ لَهَاوِهَا تَتَأَلَّمُ
 إِنْ صِرْنَ يَسْتَرْجِنُ مَنْ لَا يَرْحَمُ
 وَ لِيَاكَ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ
 وَ الْجُرْحُ يُسْكِنُهُ الَّذِي هُوَ أَلَمٌ

* * *

قصیده‌ای از یکی از بزرگان

إِنْ كَانَ عِنْدَكَ عِبْرَةٌ تُجْرِيهَا
 فَعَسَى تَبْلُغُ بِهَا مَضَاجِعَ صَفْوَةٍ
 وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى مَنَازِلَ عِصْمَةٍ
 فَبَكَيْتُ حَتَّى خِلْتُهَا سَتَجِيبُنِي
 وَ ذَكَرْتُ إِذْ وَقَفْتُ عَقِيلَةً حَايِدَةٍ
 بِأَبِي اللَّيْلِ وَرَثَتْ مَصَائِبَ أُمِّهَا
 لَمْ أَنْسَ إِذْ هَتَكُوا جَمَاهَا فَانْتَنَتْ
 تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبُ كَأَنَّمَا
 هَذِي نِسَاؤُكَ مَنْ يَكُونُ إِذْ أُسِرْتَ
 أَيْسُوقُهَا زَحْرٌ بِضَرْبِ مُتُونِهَا
 فَانْزِلْ بِأَرْضِ الطَّفِّ كَيْ تَسْقِيَهَا
 مَا بَلَّتِ الْأَكْبَادُ مِنْ جَارِيهَا
 ثِقْلُ النُّبُوَّةِ كَانَ الْبَقِيَّةَ فِيهَا
 بِبُكَائِهَا حَزَنًا عَلَى أَهْلِهَا
 مَذْهُولَةً تُصْغِي لِصَوْتِ أَخِيهَا
 فَغَدَتْ تُقَابِلُهَا بِصَبْرِ أَبِيهَا
 تَشْكُوا لَوَاعِجَهَا إِلَى حَامِيهَا
 يَرْمِي حَشَاهَا جَمْرَةً مِنْ فِيهَا
 فِي الْأَسْرِ سَائِقُهَا وَ مَنْ حَادِيهَا
 وَ الشُّمْرُ يَحْدُوهَا بِسَبِّ أَبِيهَا

عَجَبًا لَهَا بِالْأَمْسِ أَنْتَ تَصُونُهَا وَالْيَوْمُ أَلْ أُمِّيَّةٌ تُبْدِيهَا
 حَسْرَى وَعَزَّ عَلَيْكَ أَنْ لَمْ يَتْرُكُوا لَكَ مِنْ ثِيَابِكَ سَاتِرًا يَكْفِيهَا
 وَسَرُوا بِرَأْسِكَ فِي الْقَنَا وَقُلُوبُهَا تَسْمُو إِلَيْهِ وَوَجْدُهَا يُضْنِيهَا
 إِنَّ أَخْرُوهُ شَجَاهُ رُؤْيَاهُ حَالِهَا
 أَوْ قَدَمُوهُ فَحَالُهُ يُشْجِيهَا^۱

* * *

شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره)^۲

وَمُخَدَّرَاتٍ مِنْ عَقَائِلِ أَحْمَدَ هَجَمَتْ عَلَيْهَا الْخَيْلُ فِي أَبْيَاتِهَا
 مِنْ ثَاكِلِ حَرِّي الْفُؤَادِ مَرُوعَةً أَضَحَتْ تُجَاذِبُهَا الْعِدَى حَبْرَاتِهَا
 وَيَتِيمَةٍ فَزَعَتْ لِحْشَمِ كَفِيلِهَا حَسْرَى الْقِنَاعِ تَعُجُّ فِي أَصْوَاتِهَا
 أَهْوَتْ عَلَى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَقَلْبُهَا الْمَصْدُوعُ كَادَ يَذُوبُ مِنْ حَسْرَاتِهَا
 وَقَعَتْ عَلَيْهِ تَشْمُ مَوْضِعَ نَحْرِهَا وَعُيُونُهَا تَنْهَلُ فِي عِبْرَاتِهَا
 تَرْتَاعُ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ فَتَشْنِي تَدْعُو سَرَايَا قَوْمِهَا وَحُمَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَفِي الطُّفُوفِ دِمَائِكُمْ سُفِكَتْ بِسَيْفِ أُمِّيَّةٍ وَقَنَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَهَذِهِ أَشْلَاؤُكُمْ بَقِيَتْ ثَلَاثًا فِي هَجِيرِ فَلَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَهَذِهِ أَطْفَالُكُمْ دُبِحَتْ عِطَاشًا فِي ثَرَى عَرَصَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَهَذِهِ فَتَيَاتُكُمْ
 حُمِلْتُ عَلَى الْأَقْتَابِ بَيْنَ عِدَاتِهَا^۳

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۰-۸۵۱. (نام این شاعر، ذکر نشده است)

۲. سید محمد حسین قزوینی در سال ۱۲۹۵ ق در نجف به دنیا آمد؛ وی به دانش و تحقیق و اندیشه استوار، شهرت داشت. وفات او در ۲۸ ذی الحجه سال ۱۳۶۵ ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبر، ج ۹، ص ۱۶۲).

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۲.

گزیده‌ای از قصیده شیخ خلیعی^۱

فَأَقْبَلُ النَّحْرَ الْخَضِيبَ وَ أَمْسَحُ
وَيَقُومُ سَيِّدُنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ
فَإِرَى الْغَرِيبَ الْمُسْتَضَامَ النَّازِحَ
وَتَقُومُ أَسِيَّةٌ وَ تَأْتِي مَرْيَمُ
وَ يَطْفَنُ حَوْلِي نَادِبَاتِ الْجِنِّ إِشْفَا
وَ تَضِجُ أَمْلاكُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتِي
وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِينَ حَوَاسِرَا
وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي
وَ أَرَى كَرِيمَ مُؤَمِّلِي فِي ذَابِلِ
يَهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَشْتَنِي

الْوَجْهَ التَّرِيبَ مُضْمَخًا وَ مُرْمَلًا
مُتَلَهَّمًا مُتَأَسِّفًا مُتَقَلِّلاً
الْأَوْطَانَ مُلْقًى فِي الثَّرَى مَا غُسَّلاً
يَبْكِينَ مِنْ كَرْبِي بِعَرَصَةِ كَرْبَلَا
قَاءً عَلَيَّ يَفِضُنَ دَمْعًا مَسْبَلًا
وَ تَعُجُّ بِالشَّكْوَى إِلَى رَبِّ الْعُلَى
نَهَبَ الْمَغَاجِرِ، وَالْهَاتِ تُكَلَّلَا
صَفْدِ الْحَدِيدِ مُغَلَّلًا وَ مُعَلَّلَا
كَالْبُدْرِ فِي ظِلْمِ الدِّيَاجِي يَجْتَلِي
مِنْهُ فُؤَادُ بِالْحَقُودِ قَدْ امْتَلَا

وَ يَظِلُّ يَفْرَعُ مِنْهُ ثَغْرًا طَالَمَا

قَدِمًا تُرَشِّقُهُ النَّبِيُّ وَ قُبْلَا^۲

پایان

۱. شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از بهترین اشعار است. (اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۶۳) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا علیها السلام درباره امام حسین علیه السلام سروده است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۰.

فهرست

فهرست آیات

۵۶۸	﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾
۱۶۳	﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾
۷۷	﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾
۳۴۴، ۳۴۰	﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾
۱۳۲	﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾
۵۸۱، ۳۱۶	﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾
۴۰۸	﴿إِنْ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾
۴۱۵	﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَائَةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا﴾
۴۱۱	﴿أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾
۵۷۵	﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾
۳۳۰	﴿أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾
۱۲۵	﴿فَاسْأَلُوهُمْ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ﴾
۴۰۷	﴿فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا﴾
۳۲۷	﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾
۳۰۲	﴿فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا﴾
۲۳۱	﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ﴾
۷۶	﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾
۳۷۶، ۳۶۵، ۳۶۴	﴿فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾

- ٥٨٤ ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ﴾
- ٥٨١ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾
- ٤٢٠ ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾
- ٢٣١ ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾
- ٣٤٠ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ﴾
- ٢٣٢ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾
- ٢٨٠ ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾
- ٣٠٢ ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ...﴾
- ٣٠٢، ٢٣٥ ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتَ﴾
- ٤٨ ﴿وَأُتِلَ عَلَيْهِمْ، وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ﴾
- ٤٨ ﴿وَأَذْكَرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ﴾
- ٤٨ ﴿وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾
- ٤٨ ﴿وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾
- ٤٨ ﴿وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾
- ٥٨١ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾
- ٤١١ ﴿وَاعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴾
- ٣٠٢ ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾
- ٢٢٤ ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾
- ٣٢٨ ﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾
- ٣٨٨ ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾
- ١٧٩، ١٧٣ ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾
- ١٧٩ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ﴾
- ٧٧ ﴿وَ مَنْ يُعْطِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾
- ١٠٠ ﴿وَبِئْسَ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٌ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا﴾
- ٣٣٠ ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّذِينَ بَيْنَ...﴾

فهرست روایات

- ۲۳، ۲۵۵... أَنَا نِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ!...
- ۵۹۳ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَرْقِيَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ
- ۲۵۲ أَتَسْتَبِي بَيْعَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ
- ۱۷۲ إِيَّاكَ السُّلْطَانُ، إِيَّاكَ غَضَبُهُ وَ سَطْوَتُهُ
- ۴۰۵ إِيْتَقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ...
- ۵۴۷ أَتَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا، فَمَنِ الَّذِي قَتَلَنَا؟
- ۳۸۳ أَتُنْبِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الشَّأْنِ، وَ أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ...
- ۳۹۹ اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ...
- ۲۳۶ إِذَا أَدَيْتَ وَ أَقِيمْتَ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَ...
- ۲۲۹، ۶۴۶ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ...
- ۱۹۳ إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا
- ۳۰۶ إِذَا أَخْبَرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ...
- ۱۲۹ إِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُ
- ۲۴ إِذْنٌ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ
- ۳۸۲ إِرْجِعِ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُذْوَةٍ وَ...
- ۲۵۵ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ...
- ۴۶۴ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ
- ۲۹۳ اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ
- ۴۲۱ اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا...
- ۳۰۰ اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ...
- ۳۸۷ اَعْلَمُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ
- ۶۵۷ أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا...

- ٢٢٨ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى ...
- ١٩٤ الْأَرْضُ لِلَّهِ وَأَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ فَمَا أَخْذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكْتُهُ
- ٢٤ أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكْنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَ الذَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ
- ٤٢ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
- ٢٦٦ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ،
- ٤٠٤ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ،
- ٦٣٣ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِيءِ
- ٥٨٧ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ
- ٤٤٦ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ
- ٣٤١ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ....
- ٣١٨ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ....
- ٣٧٧ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَنْزِلًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ...
- ٢٤٣ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا...
- ٣١٩ اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ...
- ١٠٦ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِيدُكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
- ٤٠٣ اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي...
- ١٩١ اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ
- ٢٣٧ اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتٍ...
- ٣٧٢، ٣٥٨ النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لِعِقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُطُونَهُ
- ١٦٨ الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ
- ٦٠٣ إِلَى أَيْنَ يَا نَعَمَ الْخَلْفُ؟
- ٣١٦ إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولٍ...
- ٢٩٣ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ...
- ١٣٠ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ آلِكُمْ خَيْرًا
- ٥٥١ أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخُتْلِ وَ الْعَدْرِ
- ١٣٤ أَمَّا رَضِيتَ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِيفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ
- ٥٩٨ أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ

- ۲۴۷ إنا أهل بيت النبوة، ومعدن الرسالة، ومختلف...
 ۴۴۹ إن ابني هذا يقتل بأرض من أرض العراق
 ۲۳۲ إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة.
 ۱۱۹ إن الخلافة صارت في تيم و عدي حتى طمعت فيها
 ۳۷۰ إن امرأة ملك بني إسرائيل كبرت و أرادت أن...
 ۳۵۰، ۲۵۲ إن أهل الكوفة كتبوا إلى يسألوني أن أقدم عليهم
 ۶۱۸ أنت جابر؟
 ۸۰، ۶۹ إن تلك المجالس أحبها، فأخبروا أمرنا، فرحم الله من أحيا أمرنا
 ۵۸۶ أنتم سيد شباب أهل الجنة، فقتل الله فاتلكما ولعنه، وأعدله جهنم وساءت مصيراً
 ۴۱۹ إن رسول الله قال لي: «إنك ستساق إلى العراق...
 ۴۱۸ أنشدكم الله! هل تعلمون أن جدِّي رسول الله ﷺ؟ : شما...
 ۲۷۰ أنشدكم بالله إلا صدقتموني إن صدقت، أتعلمون أن في
 ۳۰۸ إنطلق إلى أميرك لا أم لك! فمن أحب أن...
 ۱۹۶ أنظروا إلى من قامت عليه البيته أنه يحب علياً و أهل بيته فامحوه
 ۶۶۳ إنك تفلت و تخرج ثائراً بدم الحسين ﷺ فتقتل هذا...
 ۱۶۵ إنك قد جعلت دينك تبعاً لدنيا امرئ ظاهر غيه... فأذهبت
 ۳۸۵ إنكم تقتلون غداً كذلك، لا يفلت منكم رجل؛ فردا...
 ۳۴۶ إن كنت أردت بكتابك إلى بري و صليتي فجريت...
 ۳۹۹ إن كنتم كذلك فارفعوا رؤوسكم وانظروا إلى منازلكم في
 ۶۰ إن لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد أبداً
 ۵۲۲ إنما أريد على جدِّي رسول الله وأسكن
 ۴۸۲ إنما سمَّيته بإسم أخي عثمان بن مظعون
 ۵۶۶ إنما يفتضح الفاسق، و يكذب الفاجر و هو غيرنا
 ۲۵۴ إن من لحق بي منكم استشهد، و من تخلف...
 ۲۵۸ إن نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على نعمائه...
 ۳۹۹ إن نسائي تسبى بعد قتلي و أخاف على نساكم...
 ۵۹۶ إنه بايع البيعتين: بيعه الفتح، و بيعه الرضوان

- ٤٦ إِنَّ هَذَيْنِ إِنِّمَا رَسُولُ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخَذِيرِكَايَهُمَا
 ٣٥٧ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ...
 ١٦٥ إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَيْتَهُ وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى
 ٣٨٤ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلَ...
 ٥٠ إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِداً إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ٣٣٦ إِنِّي مُوجِّهَكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ...
 ١٦٠ إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَلَا لِيُصُومُوا، وَلَا لِيَحْجُوا وَلَا لِيَتَزَكُّوا،
 ٣٩١ إِي وَاللَّهِ فِذَاكَ عَمَلُكَ إِنَّكَ لَأَحَدُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ...
 ٥٧٩ أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَسَلَّطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَقْتُلُكُمْ
 ٣٢٩ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايَعُ يَزِيدَ وَادْخُلْ فِي صَلَاحِهِ
 ٥٦٨ أَبَا الْقَتْلِ تَهْدِدُنِي يَا بَنِي زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ
 ٣٢ أَبَاةَ الضَّيْمِ وَ أَخْبَارُهُمْ
 ٣١٧ أَبَشِّرْ يَا بَنِي الرَّزَقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ يَوْمَ...
 ٢٨٤ أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَغِيرُ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ...
 ٣٤١ أَتَنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ.
 ٢٥٨ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا...
 ٢٣٩ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ...
 ٣٣٢ أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ!...
 ٢٣٨ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ...
 ٢٥٧ أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ...
 ١٤٩ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا
 ٥٥٥ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى، وَزِنَةَ الْعَرْشِ
 ١٨٩ أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطِئُونَ
 ٥٧٠ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِنَاهُمَا وَ صَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ
 ٤٩٧ (اَللَّهُمَّ) بِحَقِّ يَاسِينَ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ
 ٤٦٢ اَللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ
 ٥٣٨ اَللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ

- ۴۳۰ اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ
- ۱۹۹ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاہِرِ الْحَجَرِ
- ۴۱۵ أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَزَكُبُ...
- ۱۹۹ أَمَا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا
- ۳۳۷ أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى خَلْقِهِ، وَ...
- ۴۰۸ أَمَا بَعْدُ، فَأَنْسِبُونِي فَأَنْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ...
- ۳۴۵ أَمَا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ...
- ۲۷۸ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكُّرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ...
- ۲۷۴ أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ...
- ۳۶۷ أَمَا بَعْدُ، يَا بَنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مِصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ...
- ۲۸۷ أَمَا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةُ! فَلَنْ يُودَى الْقَائِلُ وَإِنْ...
- ۲۴۶ أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ...
- ۴۳۳ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
- ۱۷۱ أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ
- ۴۱۱ أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمد بن الأشعث] أَتُرِيدُ...
- ۱۷۰ أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتَ مَا فِي بَطْنِهَا
- ۴۶۱ أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتُنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتُلْ بِطَرِيقِنَا
- ۲۹۴ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ...
- ۲۹۴ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَلَا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ وَ...
- ۱۹۲ أَوَّلَ رَأْسٍ حِمَلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ
- ۱۹۲ أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ
- ۵۹ أَوَّاهُ مَا لِي وَلِأَلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَا لِي وَلِأَلِ حَرْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟
- ۹۶ أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ
- ۳۱۴ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ..
- ۲۳۴ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ...
- ۴۰۷ أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمِعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّى أُعْظِيَكُمْ...
- ۵۹۴ أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا

- أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا...» ٣٦٤
- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ... ٣٥٧
- أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ... ٣٥٩، ٢٤٨
- أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ... ٣٥٤، ٢٣٤
- أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنْ لَمْ ٥٦٣
- أَيُّ يَوْمٍ لِأَمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرَوْ ٢٠٩
- بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ... ٣١٩
- بِأَبِي مَنْ [أَضْحَى] عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ ٥٣٩
- بَرَزَ أَصْحَابِي وَ أَصْحَابُكَ وَ أَبْرَزَ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي... ٣٦٠
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبَرٌ... ٣٥٣
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى... ٣٧٦، ٣٤٨، ٣٣٥، ٣٢٦، ٢٥٠
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ... ٣٢٢
- بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِتِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ٥٤٢
- بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ... ٢٤١
- تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ... ٦٦٧
- تَبَّأَ لَكُمْ أَتَيْتُهَا الْجَمَاعَةَ وَ تَرَحًّا، أَفَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهِينَ ٤١٣
- تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوَجُّعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ ٧٨
- تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ٥٨
- ثُمَّ سَلَّطْتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ ١٨٧
- ثُمَّ لَيَنْدِبُ الْحُسَيْنَ ﷺ وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ ٤٩
- ثُمَّ وَلَّيْتَ إِبْنَكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ... ٢٨٥
- جُرَيْشٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِرْجَعِي ٤٢٨
- حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ... ٦٧٨
- حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلَى... ٣٢٤، ٢٥٤
- حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا ٤٣
- خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمُ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَتُّوا إِلَيْكُمْ ٧٦
- خَصَمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شَيْعَتَكَ مَا... ٢٧٣

- دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ
ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَلَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهِذَا... ۴۶
- ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا
ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ عَظَّمْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ... ۳۷۲
- رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَى لَتْنَهَشَنِي، وَ فِيهَا...
رُحٌ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى ۴۰۱
- رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ ... ۴۵۷
- رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ
رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! ۴۵۷
- سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ
سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِيخْتِيَارًا لَهُ ۴۳۶
- سَيُقْتَلُ بَعْدَ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَأَهْلُ السَّمَاءِ
شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي ۴۶۴
- صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عِدِّي فَأَدِرْهَا كَالْكُرَةِ، وَاجْعَلْ أَوْتَادَهَا بَيْنِي
صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنْ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ، ۳۲
- صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَاللَّهِ
صَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي ۱۹۰
- صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالُكُمْ، وَتَبْكِينَا
طُوبَى لِلْأَرْضِ تَضَمَّتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ ۵۹۸
- عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ...
عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرِ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ ۱۳۰
- عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي
عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي ۴۷۶
- عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ
فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ ۴۷۷
- فَالَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا...
فَالصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَ أَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى، ... ۷۶

- ١٤٠ فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَخْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلَاحاً لِلْأُمَّةِ، وَإِلَّا فَلِمَاذَا
- ١٤٢ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ
- ٤١٠ فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفْتَشْكُونُ آثَرًا...
- ١٩٧ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ
- ٣١ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ
- ٦٠ فَأَبَكْتَ وَاللَّهِ كُلُّ عَدُوٍّ وَصَدِيقِي
- ٥٦ فَبَكَى آدَمُ وَجِبْرِيلُ بُكَاءَ الثَّكْلَى
- ٤٢٩ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا ابْنَي أَخِي بِوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمُوَاسَاتِكُمَا
- ٣٩١ فِذَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشاً وَ...
- ١٢٨ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنِ وَ هُنِ
- ٧٩، ٥٢ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحْطُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ
- ٢٣٨ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ...
- ٥٤ فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ
- ١٩٤ فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا
- ٦٣٦ فَلَقَدْ كَانَ يَقْرَعُ ثَغْرَ أَبِي بِمُخَصَّرَتِهِ وَ هُوَ
- ٦٥٠ فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُّ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ...
- ٥٨١ فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ
- ٥٨١ فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ
- ١٠٤ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا
- ٦٦٥ فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُونِنَا بِمَنْ...
- ٧٥ قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا التَّوَادِبَ يَنْدُبِينِي
- ٦٣٧ قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً
- ١٢٤ قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ
- ٤٧٢ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ
- ٣٧٤ قِفُوا وَ لَا تَزَحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا....
- ٢٣٣ قُورَاءُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ...
- ٤٠٢ قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرُ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا...

- ۲۱۸ كَانَ نَاصِيَةً، فَطَاءَ، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَ يَفْعَلُ..
- ۱۲۶ كَاتِي بِكَ قَدْ قَلَدْتُكَ قُرَيْشُ هَذَا الْأَمْرُ لِحُبِّهَا إِيَّاكَ، فَحَمَلَتْ بَنِي أُمِّيَّةَ وَ
- ۳۷۸ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ كُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ...
- ۴۳۰ كَذَبْتَ بَلْ أَقْدِمَ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ
- ۳۱۰ كُونُوا بِنَابَ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ....
- ۳۷۹ لَا أَجِيبُ ابْنَ زِيَادَ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا...
- ۳۷۵ لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاةِ الْخَالِقِ ؛..
- ۵۴ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تَرْبَتِي شَيْئًا لَتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تَرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تَرْبَةُ جَدِّي
- ۱۸۱ لَا تَتَحَمَّ عَنْ شَتَمِ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ
- ۱۸۹ لَا تُطْلِقُوا عَنِّي حَدِيدًا وَ لَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَ اذْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي
- ۵۹۸ لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ
- ۱۷۳ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ
- ۵۲ لَا، كَمَا تَنْشِدُونَ وَ كَمَا تَرْثِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ
- ۳۳۹ لِأَنَّ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ...
- ۶۰۶ لِأَنَّ فِيهِ مَغْرُلٌ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مِقْنَعَتُهَا، وَ قِلَادَتُهَا، وَ قَمِيصُهَا
- ۶۵۶ لَا وَاللَّهِ لَا عُذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ...
- ۳۲۷ لَا وَاللَّهِ يَابْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا...
- ۵۰ لَا، وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَذَتْ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتَرَكَضْنَ
- ۱۸۴ لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ
- ۱۷۴ لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَ اللَّهُ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَذَّبَنِي أَبَدًا
- ۷۵ لَكِنَّ حَمَزَةَ لَابُواكِي لَهُ الْيَوْمَ
- ۱۳۵ لَوْ أَنَّ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِّيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ
- ۱۹۱ لَيْتَ أَنْ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلَكَ
- ۳۶۳ لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ...
- ۶۶۸ مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَ لَا اخْتَضَبْتُ، وَ لَا رَأَيْتُ...
- ۲۵ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا
- ۵۶۶ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

- ٣٩٢ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصْلُونَ...
- ٢٥٣ مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنْ...
- ٣٨٠ مَالَكَ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَلَا عَفْرَ...
- ٥٦٧ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي مِنَ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ
- ١٤٤ مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ
- ٢٣٨ مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَدَفَنْتُمْ...
- ٣٧٥ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ...
- ٥٤٠ مَالِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي
- ٥٥ مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لِمَا يَرَى
- ١٩٦ مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحَبَّنَا إِفْتَقَرْنَا وَإِنْ
- ٦٠٢ مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ
- ٥٩٨ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ يَا يَزِيدُ
- ٢٧١ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ....
- ٢٣٣ مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ...
- ٢١٧ مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ
- ٥٢ مَنْ بَكَى وَأَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ
- ٨٣ مَنْ تَرَكَ السَّعَى فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا
- ٥٥ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نَوْرِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُوَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام
- ٥٥ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
- ٢٤ مَنْ كَانَ فِينَا بَازِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا
- ٧٥ مَيِّتٌ لَابْوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ
- ٤٠٥ نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ...
- ٤٠٥ نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُفَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ...
- ٥٤٧ نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ
- ٤٤٨، ٤٤٠ نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَفْرَعْ رَسُولَ اللَّهِ
- ٤٥٨ نَعَمْ وَأَنَا أَلْقَاهُمَا عَلَى أَثَرِكَ
- ٤٣٢ نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ

- ۲۵۱ وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ...
- ۲۰۵ وَاسْتَخْلَافُهُ بَعْدَهُ ابْنَهُ سَكْبَرًا خَمِيرًا يَلْبِسُ الْحَرِيرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَائِيرِ
وَأَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ...
- ۲۳۵ وَاللَّهِ إِلَّا دَفَنًا دَفَنًا
- ۱۰۸ وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى...
- ۳۲۵ وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَفُورُ فَرَارَ الْعَبِيدِ
- ۳۲ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ
- ۵۶۸ وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا
- ۱۴۳ وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ...
- ۲۴۵ وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُه
- ۱۴۴ وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُزْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ!
- ۲۱۱ وَامُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعٌ
۵۳۸.۶۰ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ...
- ۲۲۷ وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ...
- ۲۳۷ وَ إِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ...
- ۲۳۶ وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بِنَيْعَةِ إِبْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعِلْمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ،
- ۲۱۲ وَ أَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّ كَهَاشِمٍ
- ۹۷ وَ أَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ
- ۹۹ وَ أَنَا أَلْفَاهُمْ عَلَى أَثَرِكَ
- ۴۴۳ وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ غَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفْهَمَةٍ
- ۵۵۴ وَ بَدَلَ مُهْجَتِهِ فِيكَ لَيْسَتْ تَقْذَرُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛
- ۲۲۸ وَ خَيْرَ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْضَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ
- ۲۵۶ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِزَاعٍ...
۲۴۷. ۲۲۶ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ
- ۱۳۷ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا
- ۲۱۲ وَ كَانَ إِسْلَامُ الْمُعْتَرَةِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ صَحِيحٍ وَ لَا إِنَانَةٍ وَ نِيَّةٍ جَمِيلَةٍ
- ۱۷۰ وَ كَانَ عَظَمُ ذَلِكَ وَ كِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ ۷ فَقَتَلْتُ شِيعَتَنَا
- ۱۸۶

- وَكَانَ عَلَيَّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمُعِيرَةِ لِاتَّبِعْتُهُ الْحِجَارَةَ
 ١٧١ وَكَأَنَّمَا تَتَأَرَّى بِهَذَا لِقَتْلَاهَا فِي بَدْرِ وَ أَحَدٍ، وَحَسْبُنَا أَنْ نَذْكُرَ مَصْرَعَ
 ١١٢ وَكُنْتُمْ فِي مُتَنَدِّبِكُمْ إِلَى صَفَيْنَ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
 ١٥٥ وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً
 ١٠٤ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ
 ٩٨ وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ زَفَرَةٌ
 ٤٧٢ وَ لِكُنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا
 ١٦١ وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ...
 ٢٣٣ وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى...
 ٣٦٩ وَ مِثْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلَةِ، وَ زُهُدُهُمْ فِي الْآجِلَةِ
 ١٥٦ وَ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ، وَ قَدْ...
 ٢٥٢ وَ يَحَاكَ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ...
 ٣١٥ وَ يَلَا لَهُ مِنْ حَجَرٍ وَ أَصْحَابِ حَجَرٍ
 ١٩٠ وَ يَلَاكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ
 ٥٩٣ وَ يَلُكُمُ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَ...
 ٤١٢ وَ يَلَاكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟...
 ٣٨٠ وَ يَلَاكَ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، وَ إِنَّا...
 ٣١٦ وَ يَلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَةَ الْأَدَمِ، لَوْ وُلِدَ لِي...
 ٢٦٩ هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ...
 ٣٨٦ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاحُ رُكَابِنَا، وَ...
 ٣٧٢ هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ
 ١٧٦ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَ لَا أَرَاهُمْ إِلَّا...
 ٢٥٥ هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَأَنَّهُ خَبَرٌ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيلاً...
 ٣١١ هَلْ يُحْصَى مَنْ قَتَلَ سَمُرَةَ ابْنَ جُنْدَبٍ؟ اسْتَخْلَفَهُ زِيَادُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَتَى
 ١٧٣ هَيْهَاتَ! أَيُّهَا الْعُدْرَةُ الْمَكْرَةُ! حِيلَ بَيْنَكُمْ
 ٥٦٤ هَيْهَاتَ مِمَّا الذَّلَّةُ
 ٦٥٣، ٤١٥، ٣٢، ٢٤، ٢٣ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرَكُونِي...
 ٣٣٩

- ۳۳۲ هَيَّهَاتَ يَا بْنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ...
- ۲۵ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرُّوْا إِلَى مَصَاجِعِهِمْ...
- ۶۵۴ يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، أَتَسْلُبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟...
- ۶۲ يَا ابْتَاه
- ۳۵۶ يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكَ وَبَنَاتِي أَخَوَاتُكَ : دَخَرْتُ! مِنْ...
- ۳۹۸ يَا أُخْتَاهُ أَعْلِمِي، إِنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ غَالِمِ الذَّرِّ...
- ۳۹۷ يَا أُخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً...
- ۳۴۳ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ...
- ۳۹۵ يَا أُخِيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقِي...
- ۳۹۸ يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ...
- ۳۲۵ يَا أُمَاءُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ...
- ۳۲۴ يَا أُمَاءُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي...
- ۵۴۹ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ
- ۱۳۱ يَا أَبَا عُمَارَةَ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أَمْسَى فِي يَدِ
- ۵۳ يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ
- ۳۵۲ يَا أَبَا هَرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ...
- ۳۲۱ يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتُ وَأَشَرْتُ...
- ۲۴۷ يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ...
- ۳۲۱ يَا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ...
- ۳۹۴ يَا أُخِيَّةُ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، وَ...
- ۵۸ يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدُ بَوْلَادَتِهِ
- ۴۶۵ يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ
- ۴۶۶ يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا
- ۸۱ يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَخْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
- ۵۶۱ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءَ لَكُمْ! مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا
- ۳۶۸ يَا بْنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ...
- ۱۱۷ يَا بْنَ الْخَطَّابِ! أَتَرَاكَ مُحَرِّقًا عَلَى بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ

- ٣٣٣ يَا بَنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَلَمْ...
- ٣٣٠ يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتٍ...
- ٣٥١ يَا بَنِيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذَّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلِمَكَ...
- ٣٨٩ يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا قَدْ...
- ٦١٨ يَا جَابِرُ هَيْهَنَا وَاللَّهِ قَتَلْتَ رَجَالَنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسَبَّيْتُ نِسَاؤُنَا
- ٦٣٦ يَا جَدَّاهُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنَ
- ٥٣٩ يَا حُزْنَاهُ! يَا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي
- ٥٨٦ يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مِنَى،
- ٤١٠ يَا شَبَثَ بْنَ رَبْعِي، وَ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرٍ...
- ٥٨١ يَا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
- ٢٧٢ يَا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، غَاصِبًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ...
- ٣٨١ يَا عَبَّاسُ! إِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ - يَا أَخِي -...
- ٦٤٦ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟
- ٤١٧ يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلِينِي؟ تَزْعُمُ أَنَّ يُولِيكَ الدَّعِيَّ ابْنَ...
- ٣٣ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتُلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ
- ٤٧٣ يَا فَتَيَانِ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ إِلَى الْفُسْطَاطِ
- ٣٤٧.٢٢٧ يَا فَرْزَدُقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ...
- ٣٧١ يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى...
- ٤٤٤ يَا وَيْلَكَ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَبْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ
- ٣٧٨ يَا هَذَا بَلَغَ ضَاجِبِكَ عَنِّي إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا...
- ٥٨٣ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَانَا عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ
- ١١١، ١١٠ يَوْمَ يَوْمٍ بَدْرٍ
- ١٩٠ يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرُ طَوِيلٍ

فهرست اشخاص و لقب‌ها

۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷	۳۴۶	آل امیه
۳۶۵، ۳۵۰، ۳۳۵، ۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۷، ۲۱۸	۶۷۵	آل زیاد
۴۶۸، ۴۵۷، ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۸	۱۹۲، ۱۹۱	آمنه
۵۳۴، ۵۳۱، ۵۲۷، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۴۸۱		
۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۰، ۶۵۹، ۵۳۸		
۱۱۴		
ابن اسحاق	۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸	ائمه اطهار (علیهم‌السلام)
ابن اعثم	۸۱، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۴	
۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۶، ۲۱۴، ۱۴۵	۷۱۵، ۷۰۹	
۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۵۱، ۲۴۸، ۲۴۷		
۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷	۶۴۸، ۶۴۶، ۴۲۰، ۳۳۳، ۷۸، ۶۶، ۶۴	ابراهیم
۳۶۵، ۳۶۲، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۴۵، ۳۳۷، ۳۳۴	۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۵۰	
۴۰۲، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۶۸	۶۷۶، ۶۷۷	
۶۶۸، ۶۶۶، ۵۲۵	۴۳۹	ابراهیم بن سعید
۲۱۱	۶۴۶، ۲۲۸	ابراهیم بن طلحه
ابن جوزی		
۷۱۰	۱۰۵، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۴۴، ۳۲	ابن ابی الحدید
ابن زیاد	۱۱۹، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۶	
۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۳، ۶۳، ۲۵	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱	
۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۸۷	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴	
۲۱۲، ۲۳۷، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷	
۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۵، ۳۷۲، ۳۶۷، ۳۶۱	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	
۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۶، ۴۳۱، ۴۲۷، ۴۲۱، ۴۱۷	۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۷۲، ۶۶۳، ۶۷۴	
۵۰۷، ۵۰۲، ۴۶۳، ۴۵۲، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵		
۵۶۶، ۵۶۵، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۳۵، ۵۳۳، ۵۳۲	۱۳۰، ۱۲۹، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۶۰، ۴۵	ابن اثیر
۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۷	۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۴، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۵۵، ۱۵۳	
۶۰۹، ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۴	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵	

۶۱۵، ۶۱۶، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۵۵، ۶۶۰	ابو ثمامه صائدی	۴۶۵، ۴۶۳
۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۷۷	ابو جعفر	۱۷۳
۱۷۳، ۱۹۰	ابو درداء	۱۹۹
۴۱، ۱۵۴، ۳۰۷، ۴۲۲، ۴۲۳	ابو ذر غفاری	۴۶۰، ۳۹۳، ۱۹۹، ۱۱۶، ۴۵، ۴۴
۴۵۲، ۴۵۸، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷	ابو ریحان بیرونی	۶۲۲، ۶۲۱، ۶۱۸، ۶۱۴
۴۹۸، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۵، ۶۲۰	ابو زینب	۱۷۸
۴۶، ۵۸، ۵۹، ۱۲۹، ۱۷۵، ۱۷۶	ابو سعید خدری	۴۰۹
۱۸۳، ۱۹۹، ۲۵۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹، ۳۳۰	ابو سفیان ۳۵	۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۵، ۵۹
۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۶۱۱		۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶
۱۱۶، ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۵۳۵	ابن عبد ربه	۲۴۷، ۱۸۸، ۱۷۵، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۴۰
۷۱۵، ۷۱۷	ابن عرندس	۲۵۱، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶
۴۳۰، ۴۹۸، ۵۲۵	ابن عساکر	۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۸، ۶۴۳، ۶۷۲، ۶۷۳
۵۷۲، ۵۷۳، ۶۵۵	ابن عساکر عدوی	۱۷۴
۱۳۴، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۱۵	ابن قتیبه	۴۳۰
۴۳۲، ۶۰۲	ابن کثیر	۱۲۶
۱۷۳، ۱۸۰	ابن ملجم	۱۳۱، ۶۲
۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۹	ابن نما	۵۲۵
۱۹۸	ابوالاعلی مودودی	۲۱۳
۴۶۷	ابوالحتوف بن حارث	۱۲۵
۴۸۰	ابوالسلاسل	۴۹۰، ۴۷۷، ۴۶۴، ۴۶۳
۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۸	ابوالفرج اصفهانی	۶۷۴
۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۶	ابوالفضل العباس ؑ	۱۴۸، ۱۳۶، ۱۳۲
۴۸۴، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۷۷		۱۷۲، ۱۲۱، ۴۶
۴۸۰	ابوالسلاسل	۱۱۶
۵۸۶	ابو برزّه اسلمی	۱۶۸
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۷، ۴۴	ابوبکر ۴۴	۶۷۰
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴	احنف بن قیس	۳۳۷
۲۴۵، ۲۹۲	اخطل	۲۰۸
۴۸۳	اخنس بن شریق	۱۷۹

۵۳۳، ۵۲۷	اِخْنَس بن مَرْتَد
۴۵۳، ۴۲۲	ادهم بن امیّه
۳۵۵	اربلی
۴۴۶	ازرق بن حرث
۵۳۳، ۵۲۷	اسحاق بن حویّه
۴۵۰	اَسْلَم بن عمرو
۷۰۸، ۴۸	اِسْمَاعِیل
۵۸	اسماء
۵۲۷	اسود بن حنظله
۵۲۷	اسود بن خالد
۵۳۳	اُسَید بن مالک
۱۸۵	اشعث بن قیس
۶۳۸، ۶۳۷، ۴۸۲، ۴۸۱	ام البنین
۱۹۶، ۱۸۶، ۸۲، ۷۵، ۶۱، ۵۰، ۴۹	امام باقر علیه السلام
۵۲۶، ۴۸۹، ۴۱۹، ۲۴۱، ۲۳۲	
۶۲۱	امام حسن عسکری علیه السلام
۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱	امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۰۸، ۱۰۶، ۹۸، ۶۶، ۵۷، ۴۷، ۴۶	
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۵	
۱۷۲، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰	
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶	
۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۲۳	
۳۴۹، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶	
۴۴۳، ۴۶۰، ۴۶۳، ۵۱۸، ۵۳۶، ۵۵۵، ۵۶۹	
۶۵۳، ۵۹۶، ۵۸۶	
۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۴	امام حسین علیه السلام
۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۷، ۳۶، ۳۵	
۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸	
۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸	
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱	
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	
۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲	
۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۲	
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹	
۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴	
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱	
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵	
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴	
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶	
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴	
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴	
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵	
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	
۳۵۵، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱	
۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰	
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲	
۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۷	
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸	
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷	
۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵	
۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	
۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	
۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۶	
۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷	
۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵	
۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲	

۲۶۸، ۲۶۹، ۳۸۸، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۲۶	«ت»	
۵۲۸، ۵۳۶، ۵۴۹، ۵۶۱، ۵۷۹، ۶۰۴، ۶۰۶	توماس کارلایل	۳۴
۶۰۷، ۶۲۹	«ج»	
۴۲۸، ۴۲۷	جابر بن حجاج	۴۲۲
۱۲۲	جابر بن عبدالله انصاری ۴۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱	
۴۲۲	۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹	
۷۲۰، ۷۱۲، ۷۱۱، ۸۱	۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۷	
۴۴۹	جاحظ	۱۹۷، ۱۸۳، ۱۸۱
۴۰۹	جبرئیل ۵۶، ۵۷، ۸۲، ۲۴۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸	
۵۶۵، ۵۵۸، ۵۳۸، ۵۳۵، ۵۳۲، ۲۵	۳۷۳، ۳۷۴، ۴۹۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۷، ۷۰۱، ۷۰۲	
۵۷۱، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۴	جَبَلَكَة بن علی شیبانی	۴۲۲
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵	جرج جرداق	۱۳۷
۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵	جعده	۱۸۵
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۸	جعفر	۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۵
«ب»	جعفر بن ابی طالب	۱۶۴
۵۲۷	جعفر بن عقیل	۴۷۷
۳۹۲، ۲۶۵	جعفر بن علی	۶۳۷، ۴۸۲، ۷۸
۵۲۷	جعفر بن محمد بن جعفر	۶۱۹
۴۵۲	جعفر حلبی	۷۱۸
۱۱۳، ۸۲	جعفر طیار ۷۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۴۳، ۴۷۶	
۱۱۶	۴۷۹، ۴۸۰، ۵۹۴، ۷۰۹	
۴۳۴، ۴۲۷	جَمِیع بن خَلق	۵۲۷
۱۶۳، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸	جُنَادَة بن کعب انصاری	۴۵۱، ۴۲۲
۴۷۸	جُنَدب بن حجر کندی	۴۲۲
۴۲۲	جَوْن مولى أبي ذر	۴۶۰
۶۳۲، ۶۳۱، ۶۰۹	جَوین	۴۶۰
۶۵۴	جَوین بن مالک تمیمی	۴۲۳
۴۲۹، ۲۷۲، ۱۴۱، ۱۱۶	«ح»	
	حاج میرزا ارباب	۶۲۷

امّ وهب

امیمه

امّیه بن سعد طائی

آنس

انس بن حرث کاهلی

آنس بن مالک

اهل بیت (ع) ۲۵، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۸، ۵۶۵

۵۷۱، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۴

۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵

۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵

۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۸

بجذل بن سلیم کلبی

بحرانی

بحر بن کعب

بجریه

بخاری

براء بن عازب

بریر بن خضیر

بسرین ارطاة

بشر بن خوط همدانی

بشر بن عمرو

بشیر بن حدلم

بکر بن وائل

بلاذری

۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰	۴۲۳	حارث بن امرء القیس کندی
۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۶	۴۲۳	حارث بن نبهان
۱۱۶، ۵۹، ۵۸، ۴۲، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)	۱۸۷، ۸۱	حاکم نیشابوری
۱۷۰، ۲۰۴، ۲۷۰، ۲۹۸، ۳۲۴، ۳۹۴، ۳۹۷	۴۲۲	حباب بن عامر
۳۹۹، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۴۸، ۵۵۵	۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۸۱، ۲۴۹	حبیب بن مظاهر
۵۸۶، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۸	۳۹۸، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۴	
۲۹۵، ۱۸۲، ۷۶، ۵۷، ۴۸، حضرت موسی (علیه السلام)	۵۴۳، ۴۹۵، ۴۹۲، ۴۶۴، ۴۴۷	
۲۹۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۶۴۸، ۶۵۷، ۷۰۹، ۷۱۹	۶۷۳	حجاج
۴۷۹	۴۲۳	حجاج بن بدر سعدی
۱۴۰، ۱۳۴، ۱۳۳	۴۵۸، ۳۶۶، ۳۵۶	حجاج بن مسروق جعفی
۵۳۳، ۴۸۶	۴۶۴	
۶۵۹	۴۱۶، ۳۵۰	حجاج بن یوسف ثقفی
۴۲۳	۴۱۰	حجّار بن ابجر
۳۲۶، ۲۹۸، ۱۳۱، ۱۰۴، ۷۶، ۷۵، ۶۶، حمزه	۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۲، ۱۰۸	حجر بن عدی
۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۸، ۶۷۵، ۶۷۷	۱۹۰، ۱۹۸، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۴۴۱	
۵۳۴، ۵۳۱، ۵۳۰، ۴۷۴، ۴۷۳، حمید بن مسلم	۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۳، ۵۵۰	حذیم بن شریک اسدی
۶۵۴، ۵۴۷	۴۳۱، ۴۲۴، ۳۷۵، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۶	حر بن یزید
۲۱۱، ۲۱۰، ۱۰۳، حنظله بن اسعد شبامی	۴۳۳، ۴۳۲	
۴۵۷، ۴۵۶، ۲۱۵	۲۱۶، ۲۰۵	حسن بصری
۱۹۱، ۵۷	۵۵۵	حسن مثنی
۴۷۷	۴۶۴، ۴۴۷، ۳۴۹	حُصَین بن تمیم
۴۶۰، ۳۹۳	۶۶۸، ۲۱۷	حصین بن نمیر
«خ»	۴۸	حضرت اسحق (علیه السلام)
۵۸۲	۸۰، ۶۱، ۶۰، ۳۴، ۳۳، ۲۴، حضرت زینب (علیها السلام)	
۶۵۸	۴۷۹، ۴۷۳، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۴۵	
۲۰۲، ۱۲۱	۵۲۸، ۵۱۹، ۵۱۷، ۴۹۹، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴	
۷۹	۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۰، ۵۲۹	
۴۷۸	۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۰، ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۰، ۵۴۱	
۴۳۵	۶۰۰، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۳، ۵۶۸	
		خال المؤمنین
		خالد بن سعد بن نفیل
		خالد بن ولید
		خامس آل عبا
		خد یجه
		خضیر

خلق	۵۲۳، ۵۱۲، ۵۰۲	۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
خندف	۵۸۷، ۴۵۰، ۱۱۰	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
خوارزمی	۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
	۲۵۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳
	۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳
	۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
	۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱
	۴۰۵، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۶	۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹
	۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۹	۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵
	۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۸۰	۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۵
خوصاء	۴۸۰، ۴۷۹	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
خولی بن یزید	۵۴۷، ۵۳۴، ۵۲۲، ۴۸۳، ۴۸۲	۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸
«د»		۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
داود رقی	۵۰	۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲
داودی	۳۷، ۲۷	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۷
دعبل	۷۰۹، ۵۳۸، ۶۳، ۶۲، ۵۲، ۲۵	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷
دقیانوس	۵۷۶، ۵۷۵	۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴
دکتر زرکلی	۱۱۶	۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰
دکتر زکار	۱۱۶	۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵
دینوری	۶۷۰، ۳۵۰، ۱۱۰	۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
ذهبی، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۲۱۸، ۵۲۴		۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۶
«ر»		۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۸۸
رباب دختر امرء القیس	۶۲۸، ۶۰۴، ۵۳۶، ۶۱	۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۳
۶۹۱		۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴
ربیع بن تمیم	۴۵۵	۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲
رجاء بن مُنْقِذِ عَبْدِ	۵۳۳	۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹
رستم نژاد	۳۷، ۲۷	۵۴۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۴
رسول خدا ﷺ	۵۷، ۴۷، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۰، ۲۵	۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷
	۸۱، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۵۹، ۵۸	۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷

۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶،	زید	۶۷۸، ۶۷۵، ۲۹۵
۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵،	زید بن ارقم ۱۳۶، ۴۰۹، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱،	
۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۸، ۶۲۹، ۶۳۱،	۵۷۵	
۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷،	زید بن حارثه	۲۹۷، ۷۸
۶۴۸، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴،	زید بن علی	۶۷۷
رُشید هجری	۴۴۴	«س»
رفاعة بن شداد	۲۴۹، ۳۷۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۰،	سالم
رقیه بنت الحسین	۶۰۴	سالم بن خثیمه
رقیه «دختر امیر مؤمنان (ع)»	۴۷۶	سالم بن عمرو
رمله	۵۳۶	سبط بن جوزی
«ز»		سَدَیْف
زاهر بن عمرو	۴۲۳	سَرْجون
زبیر ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،	سعد بن ابی وقاص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،	
۱۴۷، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۵۲،	۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۱	
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۱،	سعد بن حارث	۴۶۷
۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰،	سعد بن حذیفه بن یمان	۶۵۸
زحر بن بدر نخعی	۴۸۴	سعید بن عاص ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۹۶،
زحر بن قیس	۴۳۹	۲۰۲
زُرعة بن شریک	۵۲۲	سعید بن عبدالله حنفی ۳۳۴، ۳۸۹، ۴۴۸، ۴۵۹،
زکریا	۵۷	۴۶۰
زُهری	۱۴۶	سعید بن مسیب
زهیر	۳۹۸	سعید بن معاذ
زهیر بن بشر خثعمی	۴۲۳	سفیان بن عوف
زُهر بن سلیم آزدی	۴۲۳	سکینه
زهیر بن قین ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۳۲، ۴۳۶،	سلیمان باهلی	۴۳۹
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۹۲، ۴۹۵،	سلیمان فارسی	۱۱۶
زیاد بن ابیه ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،	سلیمان هادی الطعمه	۲۶
۱۸۶، ۱۹۹، ۱۷۵، ۲۷۶، ۴۲۷،	سلیمان بن صرد ۲۴۹، ۳۷۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸،	
زیاد بن سمیه	۲۸۱، ۲۹۷	۶۵۹، ۶۶۰

۶۰۷	سلیمان بن عبدالملک	۴۰۹، ۴۱۹، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۶۳، ۴۷۹
۱۷۹، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲	سمرة بن جندب	۵۰۹، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۳
۲۸۱، ۲۷۶، ۲۰۳، ۱۶۸، ۱۶۶	سمیه	۵۳۵، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۶۲، ۵۷۹، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۵
۵۲۳، ۵۲۲	سنان بن انس	۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۶۷، ۶۶۹
۴۲۴	سوار بن ابی حمیر	۶۹۱، ۷۱۵، ۷۱۶
۴۶۷	سوید بن عمرو	شوذب ۴۵۴
۴۰۹	سهل بن سعد ساعدی	۶۱۴، ۶۱۶، ۶۲۴
۵۵۴، ۵۴۷، ۵۲۷، ۵۲۴، ۴۷۲	سید بن طاووس	شیخ حسن خلیعی ۷۲۲
۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۳، ۶۰۴	سید بن طاووس	شیخ سلیمان قندوزی ۵۸
۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸	سید بن طاووس	شیخ صدوق ۶۱۹، ۶۲۰
۶۱۹، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷	سید بن طاووس	شیخ طوسی ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷
۷۰۸، ۵۲	سید حمیری	شیخ عباس قمی ۵۴۱، ۵۷۸، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۱۶
۶۵۲	سید علی اکبر قرشی	۶۲۴، ۶۳۷
۶۵۰، ۶۴۹	سید قطب	شیخ مفید ۴۱، ۶۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۳۱۲، ۳۹۳
۶۲۵، ۶۰۴	سید محسن امین	۴۷۷، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۰۹
۷۲۱	سید محمد حسین قزوینی	۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۴، ۷۱۰
۴۲۹، ۴۲۴	سیف بن حارث	«ص»
۴۵۳	سیف بن مالک	صاحب الزمان (ع) ۲۴۴
۶۰۱، ۲۱۶، ۲۱۱، ۱۸۵، ۱۴۱، ۴۲	سیوطی	صاحب جواهر ۷۵
«ش»		صالح بن وهب ۵۳۳
۶۶۹، ۶۶۷، ۴۱۰	شَبَث بن ربیع	صعصعة بن صوحان ۶۳۵
۶۲۰	شبلنجی	صوحان بن صعصعة بن صوحان ۶۳۵
۴۲۴	شبيب بن عبد الله	«ض»
۱۹۶، ۱۹۲، ۱۶۲	شعبی	ضحاک بن قیس ۱۶۳
۶۱۵	شعرانی	«ط»
۱۵۳، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۴، ۷۷، ۳۳	شمر	طبرانی ۶۴۷، ۱۰۵
۱۵۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۲۳	طبری	۳۱، ۶۱، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۷
۲۸۰، ۲۷۶، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۲	طبری	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
۴۰۵، ۳۷۵، ۳۰۵، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۲، ۲۸۱	طبری	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴

٤٣٤	عبدالرحمان عبدالرّبه	٢٠٣، ٢٠٢، ١٩٢، ١٩١، ١٩٠، ١٨٩، ١٨١
١١١	عبدالكريم خطيب	٢٢٨، ٢٢٧، ٢١٨، ٢١٧، ٢١٦، ٢١٤، ٢٠٨
٦٤٩	عبدالكريم هاشمي نژاد	٣١٣، ٣٠٩، ٣٠٧، ٢٥٨، ٢٥٢، ٢٤٨، ٢٣٨
٦٣٧	عبدالله	٣٥٩، ٣٥٨، ٣٥٣، ٣٤٩، ٣٣٨، ٣٣٥، ٣١٨
١٣٦، ١٣٣	عبدالله بن ابي سرح	٤٠٣، ٣٩٥، ٣٨٤، ٣٨٣، ٣٧٨، ٣٦٩، ٣٦٥
٤٤٥	عبدالله بن بشر	٤٣٥، ٤٣٢، ٤٣١، ٤٢٩، ٤٢٨، ٤٢٢، ٤١١
٤٢٥	عبدالله بن بشير خشمي	٤٥٤، ٤٤٩، ٤٤٧، ٤٤٢، ٤٤٠، ٤٣٩، ٤٣٧
٢٦٨، ٢٦٧، ٢٦٦، ٩٥، ٤٥، ٤٥	عبدالله بن جعفر ٤٥	٤٨١، ٤٨٠، ٤٧٣، ٤٦٨، ٤٦٥، ٤٦٤، ٤٦٣
٤٨٠، ٤٧٩، ٣٨٩، ٣٤٦، ٣٤٥، ٢٩٣، ٢٦٩		٥٨٨، ٥٨٧، ٥٨٢، ٥٧٠، ٥٦٨، ٥٦٧، ٥٣٤
٥١٨، ٤٧٣	عبدالله بن حسن	٦٦٤، ٦٦٣، ٦٦٢، ٦٦٠، ٦٢٤، ٦٠٩، ٦٠٢
٦٤	عبدالله بن حمّاد	٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٧٠
٤٣٠، ٤٢٩	عبدالله بن حوزة تميمي	١٤٤، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١١٦، طلحه
١٣٦	عبدالله بن خالد	١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ٦٤٦
١٠٩	عبدالله بن زبيري	«ع»
٥٨٦	عبدالله بن زبيري	٤٢٤
٦٦٩، ٦٠٩	عبدالله بن زبير	٤٥٦، ٤٥٥، ٤٥٤
٦٦٠، ٦٥٦	عبدالله بن سعد بن نفيّل أزدي	١٦٣
١٤٦، ١٤٣، ١٣٦، ١٣٢	عبدالله بن عامر	٦٢٥، ٤٥٣
٦٥٥، ٥٧٤، ٥٧٣، ٥٧٢، ٥٧١	عبدالله بن عفيف	٤٢٤
٤٩٢، ٤٧٨	عبدالله بن عقيل	٤٨٠
٤٨٢، ٤٨١	عبدالله بن علي	١٧٦، ١٦٨، ١٤٦، ١٤٥، ١٤١، ١٢٧، عايشه
٣٣٢	عبدالله بن عمر	١٩٥، ١٩٤، ١٩٠
٦١٠	عبدالله بن عمرو بن حرام انصاري	١١٦
٤٥٦، ٤٢٨، ٤٢٧	عبدالله بن عمير كلبّي	٦٧٩، ٦٦٩، ٣٥
٦٢	عبدالله بن غالب	٩٤، ٩٣
٤٧٩	عبدالله بن قُطَيْبَه	٤٢٤
١٤٨	عبدالله بن مسعده	٤٧٨
٤٥	عبدالله بن مسعود	١٢٨، ١٢٧، ١٢٦
٤٧٧، ٤٧٦	عبدالله بن مسلم بن عقيل	٤٢٤
		عبدالرحمان بن عوف
		عبدالرحمان بن مسعود
		عائذ بن مُجمّع
		عابس بن ابي شبيب شاكري
		عاص بن وائل
		عامر بن ربيعه
		عامر بن مسلم
		عامر بن نهشل
		عباس بن عبدالمطلب
		عباس محمود عقّاد
		عبدالدار
		عبدالرحمان بن عبدالله يزني
		عبدالرحمان بن عقيل
		عبدالرحمان بن عوف
		عبدالرحمان بن مسعود

عبدالله بن مطيع ۲۵۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۶۶۶، ۶۶۷	علامه امينی ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰
عبدالله بن وال ۶۵۶، ۳۷۶	۱۸۴، ۱۹۹
عبدالله بن يزيد عبدی ۴۲۵	علامه مجلسی ۴۱، ۹۸، ۱۸۳، ۵۶۹، ۵۷۹
عبدالله بن يقطر ۳۵۴، ۳۵۳	۶۰۸، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۶۹
عبدالله سقاج ۶۷۴	علقمه حضرمی ۴۹
عبدالملک مروان ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۷، ۵۷۸، ۲۰۸	علی اصغر ۶۳۵، ۶۲۸، ۴۸۹
عبدشمس ۹۴	علی اکبر عليه السلام ۲۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۵۲
عبد مناف ۹۵، ۹۴، ۹۳	۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۹۰
عبید ۳۶۸، ۳۴۹، ۲۷۹، ۲۰۳، ۱۶۷، ۱۵۴، ۱۴۴	۴۹۵، ۵۴۲، ۶۲۸، ۶۳۵
۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۹، ۶۶۲، ۶۶۸	
عبیدالله بن حر ۴۵۸، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶	علی بن حمزه ۵۴۳
۱۵۳	علی بن عقیل ۴۷۸
عبیدالله بن عباس ۴۸۰	علی بن قُرطه ۴۶۲
عبیدالله بن عبدالله بن جعفر ۴۲۵	علی بن مظاہر ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹
عبیدالله بن یزید عبدی ۱۱۶	علی مرتضی عليه السلام ۵۲۳، ۴۷۱، ۴۴۳
عتبة بن ابولهب ۱۱۶	عمادالدین ابوالقاسم آملی ۶۱۷
عثمان ۴۴، ۴۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	عمادالدین طبری آملی ۶۱۸
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	عمّار بن حسان طائی ۴۲۵
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	عمّار بن سلامة ۴۲۵
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۷	عمّار بن یاسر ۱۱۶
۱۷۸، ۱۸۳، ۳۲۰، ۵۷۳، ۶۳۷	عمار ۱۶۴
عثمان بن عفان ۵۷۳	عمر ۳۳، ۴۴، ۶۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷
عثمان بن علی ۴۸۲	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
عثمان بن محمد بن ابوسفیان ۲۱۵	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
عثمان بن مظعون ۴۸۲، ۷۸، ۶۶	۱۳۴، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹
عزرة بن قیس ۴۴۰	۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۴
عطیه عوفی ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۸	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۸۲
عقبه ابن سمعان ۳۵۹	۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۲۹، ۳۳۱
عقبه بن عمر سهمی ۷۰۷	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۵۱، ۴۰۲
عقیل ۴۷۸، ۴۷۶، ۴۳۹	

۴۰۴، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴	عمر و عاص ۱۲۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
۶۷۲، ۶۷۹، ۷۱۴	عمیر انصاری ۴۰۵
عمر بن ابی طالب ۳۲۳	عون بن عبدالله بن جعفر ۴۷۹
عمر بن حجاج ۵۴۷، ۴۳۷	عیسی بن مریم ۳۰۲، ۵۷
عمر بن خطاب ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۶۴، ۲۹۶	«غ»
عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ۳۴، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۵۰	غفور زاده کاشانی ۶۳۰
۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۴	«ف»
۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶	فاطمه ۶۲۸
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱	فاطمه بنت الحسین (ع) ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۶
۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۳	۵۵۵، ۵۸۳، ۶۰۴
۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۶، ۵۰۰	فاطمه دختر امیر المؤمنین (ع) ۵۳۶
۵۰۲، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷	فاطمه زهرا (ع) ۳۰، ۴۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۷۶
۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵	۷۸، ۸۱، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۷۰، ۲۷۱، ۲۹۴
۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۷، ۶۱۶، ۶۴۴، ۶۵۴	۴۰۰، ۵۰۳، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵
عمر بن عبدالعزیز ۱۸۳، ۱۹۵	۵۸۴، ۵۸۵، ۶۰۷، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۴۷، ۷۲۲
عمر و بن الحکم ۴۲۳	فاطمه صغری ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۰
عمر و بن جنادة ۴۵۱، ۴۵۶	فتال نیشابوری ۶۱۹، ۶۲۰
عمر و بن حجاج زبیدی ۴۳۶، ۳۸۲	فرزدق ۲۲۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۴
عمر و بن حرث ۵۶۶، ۴۴۴	فرعون ۴۴۲، ۵۸۴، ۶۰۲
عمر و بن حمق ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۷۶	فرهاد میرزا ۶۱۶
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱	فضیل بن زبیر ۸۰، ۴۴۴
عمر و بن سعید ۶۰۷	فیروز ۱۲۵
عمر و بن سهل ۵۶۹	فیض کاشانی ۷۴
عمر و بن صبیح ۵۳۳، ۴۷۷	«ق»
عمر و بن ضبیعة ۴۲۵	قائم (ع) ۵۲۵
عمر و بن عاص ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳	قاسم بن حبیب آزدی ۴۲۵
۱۶۴	قاسم بن حسن ۵۳۶، ۶۲۸
عمر و بن عبیدالله بن معمر ۳۳۷	قاسم بن زهیر ۴۲۵
عمر و بن قُرطه ۴۴۸، ۴۶۲	قاسم بن محمد بن جعفر ۴۸۰

۵۲۷، ۵۲۲	مالک بن نمیر	۶۲۵، ۶۲۳	قاضی طباطبایی
۴۲۴	مالک فرزندان سریع	۲۸۵، ۲۰۹	قاضی نعمان مصری
۷۲	مایکل برانت	۱۵۰، ۹۴	قصی
۶۵۸	مثنی بن مخربۀ عبدی	۳۵۴، ۵۸	قندوزی
۴۲۴	مجمّع بن عبدالله	۵۴۷، ۵۳۵، ۵۲۷	قیس بن اشعث،
۷۰۵، ۷۰۴، ۶۹۷، ۳۰، ۲۳	محتشم	۴۶۵	قیس بن عبدالله صائدی
۶۰۷، ۶۰۳	محدث قمی	۳۷۷، ۳۴۹، ۳۴۸	قیس بن مسهر صیداوی
۶۲۴	محدث کاشانی	۳۳۷	قیس بن هیشم
۵۷۹	محسن	«ک»	
۲۶	محسن ابوالحب	۵۸۲	کاتب وحی
۵۷۸	محرّر بن ثعلبۀ عائدی	۴۲۵	گردوس بن زهیر
۱۲۴	محقق اصفهانی	۵۷۲، ۵۳۰، ۵۲۳، ۴۶۴، ۴۴۴	کشی
۴۷۹	محمد بن ابی سعید بن عقیل	۶۲۴، ۶۱۷، ۵۴۰	کفعمی
۶۷۰، ۵۷۲، ۴۱۱	محمد بن اشعث	۳۷۳، ۶۱	کلبی
۵۳۵	محمد بن الحسین	۵۲۵	کلینی
۱۷۳	محمد بن سلیم	۶۱، ۵۲	کُتمیت اسدی
۴۷۹	محمد بن عبدالله بن جعفر	۴۲۵	کنانه بن عتیق
۴۷۸	محمد بن عقیل	«گ»	
۳۲۳	محمد بن عمر	۶۵۱، ۸۷	گاندی
۴۴۷	محمد بن قیس	«ل»	
۴۷۸	محمد بن مسلم بن عقیل	۴۸۳	لیلی
۱۲۱	محمد بن مسلمه	«م»	
۳۲۰، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۳۷	محمد حنقیه	۶۴۹، ۶۴۷، ۷۱، ۷۰	ماربین
۶۷۲، ۶۶۵، ۳۲۲، ۳۲۱		۴۵۳	ماریه
۶۵۱	محمد علی جناح	۶۶۵، ۶۳۵، ۱۴۷، ۱۳۲	مالک اشتر
۵۲۳	محمد مصطفی ﷺ	۵۲۶	مالک بن بشیر کندی
۶۶۱، ۶۶۰، ۶۳۶، ۶۲۵، ۵۳۳، ۳۵۰	مختار	۴۲۹	مالک بن عبدالله
۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۴، ۶۶۳، ۶۶۲		۵۳۴	مالک بن عقبرب حضرمی
۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹		۳۳۷	مالک بن مسمع بکری

مدائینی	۱۶۹	معاویه ۴۵، ۴۷، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶،
مرتضی مطهری	۶۷، ۱۴۱، ۱۶۷	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،
مروان بن حکم	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰،	۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
	۱۴۶، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳،	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
	۲۱۵، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰،	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
	۲۷۱، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷،	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
	۶۲۵، ۶۳۷، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۵	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،
مُرة بن مُنقِد	۴۷۱	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،
مریم	۴۸، ۵۳، ۲۰۸، ۷۲۲	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
مسرف بن عقبه	۲۱۷	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
مسعود بن حجاج	۴۲۶	۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲،
مسعود بن خالد	۴۸۳	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،
مسعود بن عمرو	۳۳۷	۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۶،
مسعود خزر جی	۴۵۲	۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۵،
مسعودی	۱۰۷، ۱۳۲، ۲۰۷، ۲۱۰	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶،
مسلم بن عقبه	۲۱۵، ۲۱۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۶۰۹،	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵،
مسلم بن عقیل	۱۶۹، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۲۷،	۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،
	۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴،	۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲،
	۳۵۵، ۳۶۷، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۵۴،	۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶،
	۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۹۲،	۳۷۵، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۶۳، ۵۷۱، ۵۸۲، ۵۸۴،
	۶۶۱، ۶۶۲، ۶۷۷	۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۴۷،
مسلم بن عوسجه	۳۸۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷،	۶۵۳، ۶۵۸، ۶۷۵
	۴۴۵، ۴۹۲، ۴۹۵	
مسلم بن کثیر آزدی	۴۲۶	مغیره بن شعبه ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷،
مسلم جصاص	۵۴۸، ۵۴۹	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۲،
مسیب بن نجبه	۲۴۹، ۳۷۶، ۶۵۶، ۶۶۰،	مفید ۴۱، ۱۸۶، ۲۵۲، ۳۴۹
مصعب	۳۵۰، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲،	مقاتل بن حسان ۳۶۶
مصعب بن زبیر	۳۵۰، ۶۶۹	مقرم ۴۲۴، ۴۴۰، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷،
مطرف بن مغیره	۱۰۷	۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۲۱، ۵۲۲،

۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰،	نمرود	۵۸۴	
۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳،	نوار	۵۳۴	
۵۹۱، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۱۸،	نوفل ازرق	۴۸۶	
۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۵، ۶۳۶	«و»		
مقسط بن زهیر	۴۲۶	واحد بن ناعم	۵۳۳
مکارم شیرازی	۱۷۳، ۳۶، ۲۸	وحشی	۶۷۷
مندربن جارود	۳۳۷	ولید بن عتبہ	۳۱۴، ۲۷۲، ۲۱۴، ۱۰۳
منصور بن جمهور	۶۰۷	ولید بن عصیر	۶۵۹
منصور دوانیقی	۵۰، ۵۳۲	«ه»	
منقذ عبدی	۴۵۳	هارون مکشوف	۵۲، ۶۲
منهال بن عمر	۶۰۳، ۶۰۲	هانی بن ثبیت	۴۸۱
موسی بن جعفر علیه السلام	۵۴، ۵۴۳، ۵۵۵	هانی بن ثبیت حضرمی	۵۳۳
موسی بن عمیر	۴۰۵	هانی بن عروہ	۴۹۲، ۴۶۳، ۴۴۱، ۳۵۳
موسیوماربین	۳۴	هانی بن هانی	۳۳۴
مهاجر بن اوس	۴۳۱	هلال بن نافع	۵۲۱، ۴۹۲، ۳۹۸
مهدی علیه السلام	۵۹۴	هند	۶۷۷، ۵۸۴
میثم تمار	۴۴۴	هند - دختر عبدالله بن عامر	۶۰۱
میسون	۲۰۸، ۲۰۷	هیتلر	۵۸۴
«ن»		«ی»	
نائله	۱۳۵	یحیی بن زکریا	۳۷۰، ۳۶۹، ۳۳۲
نافع بن هلال	۴۶۲	یزید ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۴۷، ۵۹، ۶۱، ۷۸، ۸۰، ۸۱،	
نجاشی	۱۶۴، ۴۲۶، ۶۳۵، ۷۱۰	۹۵، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰،	
نصر بن ابی نیزر	۴۲۶	۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴،	
نضر	۴۲۶	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،	
نظری منفرد	۵۷۸	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،	
نعمان بن بشیر	۱۴۸، ۲۴۹، ۴۲۶، ۶۰۹، ۶۲۴	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷،	
نعمان بن عمرو الراسبی	۴۲۶	۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸،	
نعمان بن منذر	۳۵۶	۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۳،	
نعیم بن عجلان انصاری	۴۲۶	۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱،	

٧١٩، ٧١٨، ٧١٧، ٧١٦، ٧٠٥، ٦٨٨، ٦٧٩، ٦٦٤	٣١٤، ٣١٢، ٣١١، ٣٠٩، ٣٠٧، ٣٠٥، ٢٩٢
٥٨٢ یزید بن ابوسفیان	٣٢١، ٣٢٠، ٣١٩، ٣١٨، ٣١٧، ٣١٦، ٣١٥
١٤١ یزید بن اسد قسری	٣٣٢، ٣٣١، ٣٢٩، ٣٢٨، ٣٢٧، ٣٢٣، ٣٢٢
٤٥٣، ٤٥٢، ٤٢٥، ٤٢٤، ٤٢٢ یزید بن شبیط	٣٥٠، ٣٤٦، ٣٤٥، ٣٤٣، ٣٤٠، ٣٣٩، ٣٣٤
٤١٠ یزید بن حارث	٤١٥، ٤١١، ٤١٠، ٣٧٩، ٣٧٥، ٣٦٧، ٣٥٦
٤٣٠ یزید بن زیاد	٤٣٩، ٤٣٤، ٤٣٣، ٤٣١، ٤٢٥، ٤٢٤، ٤١٩
٣١٧ یزید بن مفرغ	٤٩٦، ٤٩٢، ٤٨٣، ٤٨٢، ٤٦٦، ٤٦٤، ٤٤١
٤٢٧ یسار	٥٧١، ٥٤٨، ٥٤٧، ٥٤٤، ٥٣٤، ٥٢٢، ٥١٢
٣٤٢، ٦٦، ٤٨ یعقوب	٥٨٢، ٥٨٠، ٥٧٩، ٥٧٧، ٥٧٦، ٥٧٣، ٥٧٢
١٦٨، ١٦٦، ١٥٥، ١٥٤، ١٤٥، ١٣٦، ١٣٦ یعقوبی	٥٨٩، ٥٨٨، ٥٨٧، ٥٨٦، ٥٨٥، ٥٨٤، ٥٨٣
٢٠٣، ٢٠٢، ١٩٨، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٣، ١٧٦	٥٩٩، ٥٩٨، ٥٩٤، ٥٩٣، ٥٩٢، ٥٩١، ٥٩٠
٦٦٨، ٦٦٦، ٢١٠، ٢٠٦، ٢٠٥	٦٠٧، ٦٠٦، ٦٠٥، ٦٠٣، ٦٠٢، ٦٠١، ٦٠٠
١٤٦ یعلی بن امیه	٦٢٤، ٦١٦، ٦١٥، ٦١٤، ٦١٠، ٦٠٩، ٦٠٨
	٦٤٧، ٦٤٦، ٦٤٥، ٦٣٩، ٦٣٦، ٦٣٢، ٦٢٥
	٦٦٣، ٦٥٩، ٦٥٨، ٦٥٥، ٦٥٤، ٦٥٣، ٦٤٩

فهرست قبایل و گروه‌ها

آل امیه	۵۸۶، ۵۶۹	۲۸۴، ۲۹۹، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۱
اصحاب کُهِف	۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶	۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۷۰
اموی	۶۰۸	۵۸۰، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۲۴، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۵۴
امویان	۹۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶
	۱۵۹، ۱۸۷، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۶۱، ۶۶۳	۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۸۱۸
أزد	۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۷۴، ۴۷۸، ۵۱۷	بنی‌شاکر
	۵۲۳، ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۳، ۵۹۲	بنی‌ظفر
	۶۰۱، ۶۲۵	بنی‌عبّاس
بجیلَه	۴۳۸	بنی‌عُلَیم
بکر بن وائل	۵۲۹	بنی‌فزاره
بنوقیس	۴۵۰	بنی‌هاشم
بنی‌اسد	۳۹۹، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۶، ۵۳۵، ۵۴۱	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۷۹
	۵۴۲، ۵۴۳	۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۳
بنی‌اشهل	۷۵	۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۶، ۳۸۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸
بنی‌امیه	۵۳، ۶۲، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷	۳۹۹، ۴۱۱، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸
	۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱	۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۴۲، ۵۴۳
	۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳	۶۷۷، ۶۷۸
	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶	تمیم
	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	تیم
	۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹	حزب الله جنوب لبنان
	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۵	خندف
	۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۶	خوارج
		۱۴۸، ۴۶۷، ۵۹۷

١٣٤	قضاءه	٤٥٠	دودان
٤٥٠	کاهل	٥٧٥، ٥٧٤	رقیم
٤٢٨	کلب	٦٧٤، ٦٧٣، ٦٩	عباسیان
٥٣٥	کنده	١٨٩، ١٨٨، ١٨٧، ١٧٢، ١٣٠، ١١٩	عدی
٥٤٧، ٥٣٤، ٥٠٧، ٥٠٦، ٤٧٥، ٤٥٩	کوفیان	٤٠٩، ٢٧٨، ٢٧٦، ٢٧٣، ٢٧٠، ١٩٩، ١٩٨، ١٩٠	
٥٧٧، ٥٦٥، ٥٦٢، ٥٦١، ٥٥٩، ٥٥٨، ٥٥٢، ٥٤٩		٩٤	عُسفان
٤٥	مارقین	٤٥	قاسطین
٥٣٥	مدحج	١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٤، ٩٣	قریش
٦٣١، ٥٧٢	مُضَر	١١٤، ١١٣، ١١٢، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٣	
٤٥	ناکشین	١٦٤، ١٣٢، ١٢٦، ١١٩، ١١٨، ١١٧، ١١٥	
٦١١	هَمْدان	٥٩٥، ٥٨٨، ٢٩١، ٢٧٧، ٢٧٠، ٢٦٩، ١٦٧	
٥٣٥	هوازن		

فهرست اماکن

آفریقا	۱۳۶	ثعلبیه	۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱
أبطح	۴۷۸، ۴۵۳	جیرون	۵۸۰، ۱۰۹، ۱۰۸
أحد	۶۷۵، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۴، ۷۵	حاجز بطن الرّمه	۳۴۹، ۳۴۸
اردن	۳۸۹، ۱۲۲	حبشه	۱۶۴
اقم	۲۱۴	حجاز ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۴	
القفا	۶۶۲	۲۷۳، ۲۶۶، ۵۹۷، ۶۲۴، ۶۶۵	
انباء	۱۴۹	حرّه	۷۱۱، ۳۵۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴
باب الفردیس	۶۰۷	حلب	۵۷۸
بدر ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۰۹		حمص	۶۰۹
۷۱۷، ۷۱۴، ۷۰۱، ۲۱۶		خراسان	۶۷۴، ۱۸۷
بصره ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۶		دارالاماره ۲۴۹، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۶۳، ۵۳۴، ۵۴۸	
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۴		۶۶۷، ۶۷۱	
۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۳۸		دارالرزق	۴۴۴
۳۴۸، ۳۵۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۵۲		دارالندوه	۹۶
۴۵۳، ۶۵۸، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰		دروازه ساعات	۵۸۰
بطن الرّمه	۳۵۰، ۳۴۸	دمشق ۴۶، ۸۰، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۰	
بعلبک	۵۷۹	۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶	
بغداد	۳۴	۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	
قیع	۶۰۷، ۶۳۷	۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۷۱	
بلنجر	۴۳۸	۲۷۲، ۲۸۵، ۵۲۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۶۰۴، ۶۰۷	
بیضه	۳۶۴	۶۴۵، ۶۱۹	
بین النهرین	۱۹۵	دیرمُتران	۲۱۰

٣٨٢	عذیب	٣٦٤	دیلیم
١٦٦	عراق ٢٣، ٢٤، ٨٧، ١٣٦، ١٤٠، ١٤٨، ١٥٠،		ذات السلاسل
١٤١	١٦٢، ١٨٧، ١٩٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٢، ٣٢٤،		ذاخشب
٣٥٦	٣٢٥، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥،		ذوحُسم
٤٦٠، ٤٤	٣٥٠، ٣٨٠، ٤٢٠، ٤٢٦، ٤٤٩، ٥٩٧، ٦١٣،		ربذه
٣٥٤، ٣٥٣	٦١٥، ٦٢٥، ٦٥٢، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٦١، ٦٦٧،		زباله
٤٣٨	٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٣، ٦٧٦، ٦٩٦،		زروذ
٥٧٤	عرفات	٥٩٨، ٩٩	سبخه
١١٨، ١١٧، ١١٦، ١١٥، ١١٤، ١١٣، ٤٧،	عقبه	٦١٠	سقیفه
٢٨٩، ٢٢٤، ٢٠٧، ١٢٤، ١٢٠، ١١٩،	عين التمر	٣٦٦	
٥٧٨، ١٢٢	غاضریه	٥٤١، ٣٧٣	سوریه
٧١٣، ٣٧٣	غسان	٩٤	شاطی الفرات
١١٨، ١٠٧، ٩٥، ٩٤، ٨٢، ٦١، ٤٥، ٢٥،	فارس	٦٦٢، ١٦٧	شام
١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٣١، ١٤٠، ١٤١،	فدک	١٩٥، ١٤٠	
١٤٣، ١٤٤، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٥، ١٦٣،	فرات	٥٦٣، ٥٥٧، ٥١٣، ٤٩٤، ٤٨٥، ٤٤٦،	
١٦٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٥، ١٨٨، ١٩٢، ١٩٥،	٦١١		
٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٦،	فلسطين	١٦٤، ١٢٢	
٢١٧، ٢١٨، ٢٢٧، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٧٧، ٣٩٣،	قصر بنی مقاتل	٤٥٨، ٣٦٦	
٤٨٦، ٥٤٤، ٥٥٤، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٩،	قُطُطَانِيه	٣٦٦	
٥٨٢، ٥٨٥، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤،	کربلا ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣،		
٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١٣،	٣٤، ٣٥، ٤٧، ٤٩، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦١،		
٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥،	٦٤، ٧٣، ٧٧، ٨٠، ٨١، ٨٣، ٨٧، ١٠٢، ١٠٣،		
٦٢٦، ٦٣٩، ٦٤٧، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦٤،	١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٩،		
٦٦٧، ٦٦٣، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١،	١٥٣، ١٥٩، ١٦٩، ٢٠٧، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥،		
٥٩٥	٢١٦، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٦٥،		صفا
١٦٥، ١٥٥، ١٤٨، ١٤٧، ١٤٦، ٥٨، ٤٥،	٢٩٩، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٤٢، ٣٥٨، ٣٦٩، ٣٧١،		صفین
٦٥٥، ٣٧٢، ١٩١	٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٨، ٣٨١، ٣٨٣،		

[illegible]

٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٦، ٣٤٥، ٣٤٣، ٣٤١، ٣٣٩		٦٥٤، ٦٤٦، ٦٣٨، ٦٣٧، ٦٣٦، ٦٣٥، ٦٣٣
٢٢٥، ٢٢٤، ٢٢٢، ٣٥٤، ٣٥٣، ٣٥٠، ٣٤٩		٧٠٢، ٧٠٠، ٦٩٩، ٦٩٨
٢٥٤، ٢٥٣، ٢٥١، ٢٣٨، ٢٣٤، ٢٣٢، ٢٢٦	١٨٩، ١٨٨	مرج عذرا
٥٩٢، ٥٨٨، ٥٨٦، ٥٠٢، ٤٧٨، ٤٦١، ٤٥٩	٩٩	مزدلفه
٦٢٦، ٦٢٥، ٦١٠، ٥٩٨، ٥٩٧، ٥٩٦، ٥٩٥	٢١٧	مسجد الحرام
٦٦٧، ٦٦٤، ٦٦٣، ٦٢٧	٦٣١	مسجد النبی ﷺ
٥٩٧	منا	مسجد جامع
٧٦	موتہ	مسجد کوفہ
٦٧٠، ٦٦٨، ٦٦٧، ١٩١	موصل	مشعر الحرام
٦٠٨	نجف	مشهد السقط
٦٥٩، ٢٢٧، ١٦٠	نَحِيلَه	مشهد النقطة
٥٧٨	نقطة	مشهد النقطة
١٤٨	نهران	مصر ٣٥، ١٢١، ١٣٣، ١٣٩، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤
٤٧٩	وادی عقیق	١٦٥، ١٦٦، ١٩٨، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢٨٥، ٣٤٢
٣٦٤	واقصه	٣٧٨، ٣٥٧، ٤٢٠، ٤٤٩، ٤٦٥، ٦٧٩
١٠١	یشرب	٢٤، ٩٤، ٩٥، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤
٣٢١، ٢٧٧، ٢٧١، ١٩٥، ١٤٨، ١٤٦، ٩٤	یمن	١٣٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٠، ١٩٥
٣٤٣		٢٠٣، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٧، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥
		٣١٦، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٤

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح).
- ۳- ابصار العین فی انصار الحسین، شیخ محمد طاهر سماوی، منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
- ۴- ابوالشهدا، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزی، انتشارات کتابفروشی علمیة اسلامیة، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۵- اثبات الهداة، محمد بن حسن حرّ عاملی، مطبعة علمیّه، قم.
- ۶- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.
- ۷- احقاق الحق، سید نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
- ۸- اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ۹- ادب الطف، جواد شبّر، دارالمرتضی، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰- اربعین حسینیّه، آیت الله حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۱- الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۲- الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.

- ۱۳- اسد الغابة، ابن اثیر، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.
- ۱۴- اشک شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.
- ۱۵- الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۲۸ ق.
- ۱۶- الأعلام، خیرالدین زرکلی، دارالعلم، بیروت، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م.
- ۱۷- اعیان الشیعه، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، چاپ اول.
- ۱۸- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۹- الامالی، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
- ۲۰- الامالی، شیخ مفید، نشر جامعه مدرسین، قم.
- ۲۱- الامالی، محمد بن حسن طوسی، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۲- الامام علی صوت العدالة الانسانية، منشورات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- ۲۳- الامامة والسياسة، ابن قتیبہ دینوری، منشورات شریف رضی.
- ۲۴- انساب الاشراف، بلاذری، با تحقیق دکتر زکار و دکتر زرکلی، دارالفکر بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.
- ۲۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۶- البداية والنهاية، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول.
- ۲۷- پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ اول.
- ۲۸- تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۹- تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، چاپ اول.
- ۳۰- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، دارالقلم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ۳۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.

- ۳۲- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.
- ۳۳- تمة المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- ۳۴- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ق.
- ۳۵- تحقیق دربارهٔ اربعین حضرت سید الشهداء، آیت الله سید محمدعلی قاضی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- ۳۶- تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، تحقیق دکتر ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.
- ۳۷- تذکرة الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- ۳۸- تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- ۳۹- تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ۴۰- تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم.
- ۴۱- تفسیر نمونه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ ۲۹.
- ۴۲- تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.
- ۴۳- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- ۴۴- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۴۵- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱م.
- ۴۶- حماسهٔ حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۶۶ش.
- ۴۷- حیاة الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- ۴۸- الخرائج والجرائح، قطب الدين راوندی، مؤسسة امام مهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۴۹- دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، حسن الامين، دارالتعارف، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۲۲ ق.
- ۵۰- درسی که حسين به انسان ها آموخت، سيّد عبدالکريم هاشمی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- ۵۱- الدر المنثور، جلال الدين سيوطی، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۲- دلائل الإمامة، محمد بن جرير طبري (شيعی)، مؤسسة بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۵۳- الدفعة الساكبة، ملا محمد باقر بهبهانی، مؤسسة اعلمی، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۴- ديوان خوشدل تهرانی، چاپ اول، ۱۳۴۸ ش.
- ۵۵- ربيع الابرار، زمخشری، مؤسسة الاعلمی، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- ۵۶- رجال کشی، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۷- روح المعانی، سيد محمود آلوسی، داراحياء التراث، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ ق.
- ۵۸- روضة الواعظين، فتال نيشابوری، منشورات شريف رضى، قم.
- ۵۹- زفرات الثقلين فى مآتم الحسين، شيخ محمد باقر محمودی، نشر مجمع احياء الثقافة الاسلامية، قم، چاپ اول.
- ۶۰- سفينة البحار، شيخ عباس قمی، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۶۱- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوینی، دارالفکر، بيروت.
- ۶۲- سنن ترمذی، محمد بن عيسى ترمذی، دارالفکر، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶۳- سير اعلام النبلاء، ذهبی، دارالفکر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- ۶۴- سيره ابن هشام، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.
- ۶۵- سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، مؤسسة تحقيقاتی و تعليماتی امام صادق عليه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.
- ۶۶- سيری در نهج البلاغه، شهيد مرتضى مطهری، انتشارات صدرا.

- ۶۷- شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- ۶۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.
- ۶۹- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، درالجلیل، بیروت، چاپ اول.
- ۷۰- صحیح مسلم، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- ۷۱- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
- ۷۲- طبقات ابن سعد، دار بیروت للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- ۷۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۷۴- عقیل بن ابی طالب، احمدی میانجی، دارالحديث، ۱۳۸۳ ش.
- ۷۵- العوالم، شیخ عبدالله بحرانی، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۷۶- الغدیر، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- ۷۷- فتوح ابن اعثم، دارالندوة الجديدة، بیروت، چاپ اول.
- ۷۸- فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.
- ۷۹- فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دهم، ۱۳۷۴ ش.
- ۸۰- فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.
- ۸۱- فی ظلال القرآن، سید قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ق.
- ۸۲- فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۲ م.
- ۸۳- قصه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
- ۸۴- مقام زحار، فرهاد میرزا، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۸۵- القواعد الفقهیة، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

- ٨٦- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، دار صعب و دارالتعارف، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠١ ق.
- ٨٧- كامل ابن اثير، دارالصادر، بيروت، چاپ اول، ١٣٨٥ ق.
- ٨٨- كامل الزيارات، ابن قولويه، نشر صدوق، چاپ اول، ١٣٧٥ ش.
- ٨٩- كشف الغمّة، على بن عيسى اربلي، مكتبة بنی هاشم، تبریز، ١٣٨١ ق.
- ٩٠- كنز العمال، متقی هندی، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٩١- لؤلؤ و مرجان، حاج ميرزا حسين نوري، مطبوعات ديني، قم، چاپ اول، ١٣٨٣ ش.
- ٩٢- لسان الميزان، ابن حجر عسقلاني، مؤسسة الاعلمي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٣- مأساة الحسين بين السائل والمجيب، الشيخ عبدالوهاب الكايشي، دارالزهراء، بيروت، چاپ اول، ١٩٧٣ م.
- ٩٤- مثير الاحزان، ابن نما حلي، مؤسسة امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٥- مجمع البيان، ابو علي طبرسي، مؤسسة اعلمي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- ٩٦- محجة البيضاء، ملا محسن فيض كاشاني، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، چاپ دوم.
- ٩٧- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، دارالفكر، دمشق، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
- ٩٨- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، مؤسسة معارف اسلاميه، قم، ١٤١٤ ق.
- ٩٩- مرد ما فوق انسانها، سيد علي اكبر قرشي، مركز انتشارات دارالتبليغ اسلامي.
- ١٠٠- مروج الذهب، مسعودي، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
- ١٠١- مسار الشيعة، شيخ مفيد، كنز شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- ١٠٢- مستدرک الوسائل، حاجي نوري طبرسي، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
- ١٠٣- مستدرک حاكم، دارالمعرفة، بيروت.
- ١٠٤- مسند احمد، دارالصادر، بيروت.
- ١٠٥- مصباح، كفعمي، مؤسسة اعلمي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣ ق.

- ۱۰۶- مصنف ابن ابی شیبہ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰۷- معالی السبطين، محمد مهدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۰۸- معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
- ۱۰۹- معجم البلدان، ابو عبدالله یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹ ق.
- ۱۱۰- معجم رجال الحديث، آیت الله خوئی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۱۱- معجم الكبير، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۱۲- مفاتیح نوین، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۱۳- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۱۴- مقتل الحسين، ابومخنف، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۹۸ ق.
- ۱۱۵- مقتل الحسين، خوارزمی، مكتبة المفید، قم، چاپ اول.
- ۱۱۶- مقتل الحسين، مقرّم، منشورات دارالثقافة و النشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۱۷- ملهوف (لهوف)، سیّد ابن طاووس، دارالاسوة، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۱۸- مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- ۱۱۹- المنتظم، ابن جوزی، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.
- ۱۲۰- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۲۱- منهاج البراعه، علامه خویی، مكتبة الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ق.
- ۱۲۲- موسوعة كلمات الحسين (عليه السلام)، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۲۳- میزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبی، دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۲۴- ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

- ۱۲۵- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- ۱۲۶- نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، مجمع علمی اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۲۷- نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار، شیخ مؤمن بن حسین شبلنجی، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۲۸- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.
- ۱۲۹- وصیت نامه الهی - سیاسی امام خمینی، صحیفه نور.
- ۱۳۰- ینابیع المودة، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.